



عبد
مغنی

11

١١٧
٨٢

٩١
٨٧
٧٧١١١٠

ابن ابراهيم الحسيني
شماره ٢٩٠٠
تاريخ ١٢٩٠

الحمد لله الذي
الصلوة على ابينا
جونا منتهى ما يقدر الخليفة امر الكفا
ملاذ الانام من هذا الاسلام فاي حاجي من هذا
منى اذ امر الله اقباله مشحون وشمل جميع
ورثه ابنا من مشيرة وطرح بعض اخبار غير معتبر
في هذه حضرت خامس ال عبا من هذا عليه لاف
النجية وال ك لاد من بعض ما غماي علامه ظهور حضرت محمد
الله فرجه يوم يوقون ناسيد حضرت احمد اقل حاج
شيخ احمد شيرازي من الاصل لاد من
طابع ان محمود نا انك المؤمنين مقتدين امر مضامين
و عبادات ان منفع كردند و محله من طهران بمحمد
ال ك لاد من (٥) ناسا كن حله الطبع
بر هر ملة لازم تحصيل مواظبت بر مطالب احكام
انما ان الله تجر الى دهر المبادر من خط الان
من حجاب الامار من شيع عليه
كار ولا من من حضرت تارخ من هذا
واما كن ساسا من كبر ال
اصول من ملة من

هذا الخبر فاقول ان هذا الخبر قد ورد في بعض النسخ
من كتاب الامم والاعقاب في تاريخ طهران
و قد ورد في بعض النسخ في تاريخ طهران
و قد ورد في بعض النسخ في تاريخ طهران
و قد ورد في بعض النسخ في تاريخ طهران

فهرست کتاب اربعین الحسینیه مقدمه منیبهات لطیفه
وضع عالمی بفرمان کتب جدیدہ الثالثہ حدیث اول شرح
نور و اشرف حرم و عرفی الحکم و فی الاموال و حفظ و ذایع نبوت
مراد بکر بن موسی و اذاب یا مفاشور و عزاداری حدیث
کتاب کریم بن بر جیاسید الشہداء و معنی بکاء عبود و زوینا
حدیث تہم شرح خطبہ جناب امام حسین و در تہک ہنکار کتب
بیت عراقی و بیامراب رضایہ و احوال حبیب مظلوم و لکھ
نصرت مبتدا الشہداء مبداء انت شہادت خود را و رفع لغرض
وارد شد است و آمدن ملائکہ بحیث نصرت انجاء حدیث
چهارم منوال خداوند بن بکر از بدن امام حسین کہ با و فرست
بانہ و بیان وضع بدن امام مہمان و احادیث نقل عظام او
و یوسف و رفع اشکال او و در اینجا و نقل کلام محدث فیض
و فاضل بعد و حدیث پنجم و بیان است ناخن بر بدن
مطہر و عدم اغتساب بصر کافی کہ مشہور عدم واقعات و لکھ
پامال شدن بدن قائمہ و اخذ می ندارد حدیث ششم شرح مر
حربہ کہ در بحال المائتہ خواند شد و حال فصد و صید و اشعا
کثیر شرح جعفر بن عقیق و غیر حدیث ہفتم و اربعہ بن و ہب کریم
اندر حدیث و فرافرا و خالص و با و بیانات فاعل و امام

و طائفة واجتماع لشكر كربلا و زيارت و اذاب عاشورا ^{عليه السلام}
نعم و اذابت و جفت و نطلان شائع و خرافات ملاجه
و بيان برزخيت و دينوتيه زمان و جفت و نزول اجناسالنه
و نيا نايضا و جابر بنا و ابن مطالب ان خصا بصير يعني الحسينيه
حديث دهر شاهه ابن عباس جبريل را شرح حال ابن عباس
و نظم تدبیر و نکالنه ابن عباس حديث پانزدهم شرح حال نهرا و
و دختر خاتم طائفة و دختر نعمان بن بشير و شرح حال اهل بيته
و زشام و نظم بدیع و احوال براب ساير و جابر سيد الشهدا
حديث دهر دم و دهن و رسول دائمة طاهر بن و شهدا حديث
حديث امرأته و مجنوم مسلم بن زيارت كربلا و خراب كذا و نوكل
ذرا و وضع از زيارت و فوائد حديث امرأته و نظم حديث
امرأته حديث چهارم كماله قاسم شب عاشورا و نكته
عروسی و حديث پانزدهم شرح حال علي اكبر و پادشاهان
خون باستان و تحقيق سرخی اسنان و نظم انابن الذبيحین
حديث شانزدهم احوال ابی الفضل و عظیم اعمال و شرح اولاد او
و حال محمد بن حنفیه حديث و وضع ابان حضرت و كشته
شدن عثمان حديث و آنكه حضرت و موايت

حدیث نوزدهم سلونی بلان نقد و شرح حال عمر بن
و شرح تولد و بداو علم عیب علی بن ابی طالب و بداو شرعیات و شراف
و نادره عصر و اخبار و بیانات حدیث حدیث الی السبعین بلا
و خلافت بنی امیه و تاثیر بعضی اعمال در عموم ناس حدیث مفصل
و فضایل ملاحده حدیث بیست و یک لا و فقیر الله لا ضعیف ولا قهر
حدیث ۲۲ حدیث جفا و لباس العبد حدیث حدیث جابر و ابی بن
اهل بیت بکر بلا و بیانات الشیعه حدیث ۲۴ حدیث ابو و اف
و حمل سید الشهداء و شران و حدیث اربعین شهید اول
در رفع رسول امیر را بر دوش خود در خانه کعبه حدیث
۲۵ الشفاعة نریبه الحج و اذابت حدیث ۲۶ مناسبات
یحیی و حسین و شرح حال مختار و عزاداری بیابان نشینان
و مضوی و فوج شرد و فضای الهی حدیث بیست و هفتم
درود کون و حدیث علی بن ابی طالب حدیث بیست و هشتم
در منازل راه شام و در و اهل بیت یغیثین و حلب
سخن گفتن سر مقدس حدیث ۲۹ مکالمه حضرت شیخ ابوبکر
و بعضی اعمال پند و مسئله جبر و اخبار و مذهب جبریه و
مفوضه و معنی امر بین الامرین حدیث سی ام بیانات
علویات و اشعار مؤلف از لسان فاطمات حدیث

بی و بکر در بیانات حضرت شیخ و معنی عصمت بیانات
خوف و نصرت انبیاء و اولیا حدیث سی و یکم در تحقیق
معنای شفاعت اقسام معاصیه بندگان و بعضی شایخا
حدیث بیست و دو دایع سید الشهداء و حال فاطمه
صغری حدیث ۳۳ در مدفن دامن آوردن سر عیدیه
و کرامات سر مقدس در شام و رفتار اهل شام و رعایت
و مذمت شام و بلاد مومنه و عبودیت حضرت رضا علیه
حدیث سی و سه در فضایل سبطین و معنی سیادت
و اطلاق ابن بر و لدینت حال حسین بن علی حدیث ۳۴
در اشعار حضرت حسین و اشعار بنی هاشم و بیان شد
شعراء و اقسام شعر حدیث ۳۵ در تحقیق در باب
فلا منام مؤمن و کلام بعضی عارفان و در بیان منام و مکالمه
ز هیکل یا شهر حدیث ۳۶ وضع نریبه و غیره نقل امور
بمشاهد مقدسه و بیان ملک نقاله حدیث سی و چهارم
در کسوف شمس در عاشوراء و تحقیق کسوف و
خوف حدیث ۳۷ در بیان منام و مکالمه
و بعضی القاب انحضرت و بیان طلوع شمس از مغرب
و تحقیق قاضی سعید و بیان او تداو افطای ابدال
و ما وجد بخط الک کبری علیه السلام

الحسين بن علي
عليه السلام
العلي بن الحسين
عليه السلام
محمد بن الحسين

بسم الله الرحمن الرحيم

مناقب و شرفان اقدس خالق عالمی است که از تمامی موجودات
بر کوه به نوعی ادب برای مظهرین اسماء حسنی صفات علیا و
بعلم قدر و تافاضه نمود و در این انوار اکابرین ابرار الواسع نفوس
انسانیت علم الاکمال را به علم و پند نایب گرامت و لطف کرمنا
بنی آدم را بر این نوع دون سایر امدادی شرافت که پدید آوردن
هر قایم یک برای آدمی پدید آوردن ادبی برای خود نمود و هر
با افرید کائنات محبت که هیچ زمانی اعراض از خلق خود نفرست
همیش و صاید و وصل به آن مردم و وفات قدمش بود بعد
از تکمیل استعداد و استحکام رفیاد خرم نمود و بنیان بنوالت و البیت
اولاد آدم و جمیع شرفان صفات و تجلیات آن سید الرسل
و خاتم الانبیاء و یقینا الکر نایب الاصفیاء محمد بن عبد الله

حیات احمد الکتاب

علی و سید الطهیرین و سید الطاهرین و سید المومنین علی بن ابی طالب
امیر المؤمنین و اولاده الایجاد الذاعین الی النجاه و الزیاد و کما
میبین او ذلک الشریع و منشی الکتاب مقرر داشتند علی هدایت
پناه راه و لایست خوارش و راه عدوی برای سالیکن هر یک از
نکذ داشتند عنزه طاهره او را اولیای خود و او صیانت و توفیق نکند
و از اول فرشت تا فانی و بنا طهره العینین مبین احوالی از حیات
نکذ داشتند لیکل من هکک عن نبیه و نبیه من نبیه
و عرش و لایست زاید و زده بر سح نامش من بن ساخت و توفیق
و هدایت زادن مظاهر زاهره مرتب است و سینه نجای
برای غری و هملکی از امت خود و دیده گذشت و بعد شد بحر
محروم از فضائل و کمال بر فلو و بجا اهل ذلک و حال از اخوان
الصفا و روحانیت بن مینکار و که شان جاریه از علمای شهر
و سالیکن طریقت همیشه بر نالیفسار بعین و شرح چهل حدیث
از تعلقات موردین مبین منم بوده و حقیق همیشه از حد
این توفیق داشتیم که شاید مصداق حدیث مشهور من حفظ
علی امینی از بعین حدیث الله فیها عالمنا و افع شوم استغفر
و من باشتغال تحصیل تکمیل و تعلم و تعلیم بحال عید دادنا
بر از نهائست عاقبت فامه در وطن عزیز و از اکیام و فمه از آن

شرح بقا بنی هاشم

در بیان احوال

ع

الرضا علیه آله السلام است اول بقیه بنی هاشم بر این مضمون بضعه
موسویه بنی هاشم از بنی هاشم خضر حضرت جواد بود که فیروز و نیز در این
بقعه مبارک است که بنی هاشم بنی هاشم بنی هاشم بنی هاشم بنی هاشم
بوده و کرامات با هزاران شاهد شده و در زمان سلاطین متفق
و پیش از آن اوقات خدام و تربیات مقرر داشته و هر یک از سلاطین
فرموده و از احضار آنان استثناء نموده اند خصوصاً از زمانیکه
نویسایان استخوان جلالت قضا با در و در بنی هاشم بنی هاشم بنی هاشم
جلو عامل که از احضار بنی هاشم و اولاد مستبدان است که بود و در مقرر
بوده و بنی هاشم بنی هاشم بنی هاشم بنی هاشم بنی هاشم بنی هاشم
است که بنی هاشم بنی هاشم بنی هاشم بنی هاشم بنی هاشم بنی هاشم
است که بنی هاشم بنی هاشم بنی هاشم بنی هاشم بنی هاشم بنی هاشم
از عهد نظام و نظام امور و زمان چنانچه در این زمان که حدود
هر از سبب صلح بنی هاشم بنی هاشم بنی هاشم بنی هاشم بنی هاشم
و اولیای عظام و موقوف بنی هاشم بنی هاشم بنی هاشم بنی هاشم
قبیل مقرر است که بنی هاشم بنی هاشم بنی هاشم بنی هاشم بنی هاشم
السعادات جامع مزایا الا بنی هاشم بنی هاشم بنی هاشم بنی هاشم
در من الحلاله و البنی هاشم بنی هاشم بنی هاشم بنی هاشم بنی هاشم
سید محمد باقر و عمره التی و عیاله و عیاله و عیاله و عیاله
الابدا لذلک کان نوع الانسان من و الناس انسان العین المشمول

در

شرح بقا بنی هاشم

در بیان احوال

ع

لدر خدایه الواسعه فی التثابته بر سید حسن علیه السلام
الرحمة کوفه اهل طین طین الشاده الانجین بن سلاله
سید الماسین المسمی فیهم الماسین الماسین الماسین الماسین
الله اجیبین شهر بنی هاشم بنی هاشم بنی هاشم بنی هاشم
و ضیاء و منافع شهدا لعدو و بفضلها الفضل ما شهدت
به لاعداء چنان آثار جلالت در این خانواده هویدا است علاوه
بر نجابت عروقی شرافت و رجحان و سیدان که هیچ وجه تعریف مقرر
با استناد در باب بقا بنی هاشم بنی هاشم بنی هاشم بنی هاشم
خواند افعام و احسان انجین بنی هاشم بنی هاشم بنی هاشم بنی هاشم
مطابقه ندارد چون بلده دار ایمان محل عبور و مرکز و مرکز و مرکز
و این بنی هاشم بنی هاشم بنی هاشم بنی هاشم بنی هاشم بنی هاشم
خصوصاً چنانچه معظمت ذمه اسلاف شرافت اجداد اجداد
با اکثر نهاد و کرامت فدا لایم و ذریه حسب کماله
بر رسول الله صلی الله علیه و آله در اجابت و اب حاجت و کمال شایسته
و طلاق و حجه و با اکثر هر مندا عظمت هاشمی و مهتاب مطلبی
و بنی هاشم بنی هاشم بنی هاشم بنی هاشم بنی هاشم بنی هاشم
باینده کان خدایه و عیاله شرفی بنی هاشم بنی هاشم بنی هاشم
و عیاله ان الذوات تدور افراده عیون العباد بطول بقائه و طول
عظامه و بنی هاشم بنی هاشم بنی هاشم بنی هاشم بنی هاشم بنی هاشم

محمد

چهار حدیث از اخبار ائمه معصومین است که در این کتاب
نیز شرح نمود با اشاره به اختلافات حقه شیعه اثنا عشریه
در باب جسد و بدو و برنج و تطبیق معجزات کرامات ائمه بر فو
میلنه صحیح و دفع شبهات ملازمه و نادقیق مان در جمله
از مسائل دینی و در احادیث معتبره امامیه و کتب تفسیر خود
از نکاتش و ترتیب فقهی نیز اگر کتب معتبره زیاد
از حد و حاجه است نماید شد این تا این کتاب ^{الحکیم} الحکیمیه
و قبل از شرح مقدمه ملازمه که مفسرین از اهل مذاهب
عشریه گاه شوند که در عصر ما شعای در مذاهب شیعه شایع
از مرام تفرقه دارند که پس بر مصائب ستم ستم و مبین نیست
بلکه اکثر آثار و سنن و اطاب شریعتیه مجهور شده جز توسط
حضرت سید الشهدا علیه السلام که مایه امید واری شیعه است
دو زبرد و مزق و کالاس پس شایسته باشد که حدیث
بر عمل بطور مضبوط شود که مطابق قواعد شرع افندش باشد
و مورد طعن و اعتراض مذاهب شیعه نباشد و چون در این
معاشرت و محال نظر نماید است میانه اهالی این مذهب با مذهب
دیگر و راضی که بلا و ایشای حضرت سید الشهدا در اکثر
تواریخ ملایم مذکور و مضبوط است در جمیع تفرقه داری
از امور مبتدعه و منتهیات شرعیه مقدمه احراز تمامین

ندارد باشد

تاکنون اخذ سازها و خوانندگیهای طریقی و بنا باشد که محال
هو و لعب بیرون از حدیثی بعضی از جمیع تفرقه داری نباشد و در
حدیثی حال اینگونه مردم میباشند که گفته اند بطور اکتفا
با عمل الاثره و این حرکات موجب محرومی از ثوابهای عظیمه
خواهد شد و شیطان اعداوت تمامی انواع انسان است
پس هر عملی که تفرقه بیشتر باشد تفرقه شیطان باشد
آن عمل باید خواهد بود مانند نوشتن حضرت سید الشهدا
که بحسب ضرورت این اخبار را مظاهرین موجب نجات و
رسنکاری در دنیا و آخرت است هر عمل موجب فوائد دینی
شود تا اهلان توحیدی تا مهوری غلام در آن عمل خواهند و
مانند که مصائب که یکی از مسائل معتبره معاش شده و حجه
عیب است که ملحوظ شود تا رفت و آمد کار بجای رسیده که در
جمیع علمای مذهب کاذب صریح ذکر پیش و دومی از این
مبتدعه نیست و جمل از ذکرین مصائب با از اخبار و قایع
ندارد و بنا باشد که اخبار صحیحی کند و خود را مشمول حدیث
من ایکی قله الحجتیه میدانند و بطول زمان همان حرف و روغ شیعه
در باب اخبار جدید پیدا کنند و هرگاه محدث مطلع امین منع از
آن کاذب نماید نسبت بکتابی مطبوع یا بکتابی مسموع و
یا بمسند بقاعده شایع در ادله سنن نماید و دست و پند

نقلهای ضعیف قرار دهد و موجب ملائمت توپیر ملل خارج
خواهند شد مانند جمله از وقایع معروفه که در کتب جدید
مضبوط و نزد اهل علم و حدیث عین اثری ندارد و قایع نیست
مانند عریضی قاسم در کربلا که در کتاب وضو الشریعه تألیف
فاضل کاشفی نقل شده و شیخ طریقی از اجله علماء و معتمدین
است که در کتاب منتخب مساجد بسطای نموده که بواهل
بصیر و اطلاع پوشیده نیست و علمای تاریخ می دانند که
کربلا از وقایع معروفه و اکثر وقایع زمین در کتب معتبره
مضبوط است و جمله زاهل مغازی سیر در این باب کتاب
مخصوص نوشته اند اگر چه برخی از آن کتب در زمان مفقود
مانند کتاب ابی مخنف لوطی می که از معتمدین اهل سیر است
و کتاب واحد و دستمه را بوده و شیخ مفید بعضی قایع را
در او شاذان کتاب نقل کرده و اما کتاب مقتل ابی مخنف
در این زمان مجهول الحال و غیر معلوم التوفیق است که چه مشتمل
بر بعضی از ابان ابی مخنف است که محل اعتماد اهل علم نیست
مانند اکثر کتب فارسیه جدید که تألیف مشتمل بر غرائب است
است که اهل حدیث را از آن امور اطلاعی حاصل نیست ما
اینک شروع بنقل چهل حدیث کنیم

احسن حدیث الاول

ما را و به اجازه عن جماعة من مشايخ العظام و فقهاء الاسان
جنابهم الله احسن الجزاء بحسن روايتهم منهم شيخنا و استاذنا
و معتمدنا في الحديث مستادى العالم الاعمال و الهدى الكامل
الفقه الفقه المزي من كل شين الحاج بن الحسن التوماني
الطبري قدس سره القدر و هو عن شيخنا شيخنا الاعلام
الشيخ مرتضى الانصاري طاب ربه عن السيد التستدي
التستدي صدر الدين العاملي عن اسناد ائمة فقهاء الاواخر
الاغا محمد باقر الهمداني عن ابيه الاجل المولى محمد اكل عن علا
الجلبي عن ابيه عن الشيخ جلاء الملة و الدين محمد العاملي عن
ابيه عن الشهيد الثاني عن الشيخ علي بن عبد العالي الميمني
الشيخ محمد بن داود الحلي رحمه الله عن الشيخ ضياء الدين
علي عن والده الاجل شيخنا الشهيد الاول عن شيخنا
الدين بن العلامة قدس سره و جمعا عن ابيه عن شيخنا محمد
عن السيد فخار الموسوي عن شاذان بن جبرائيل عن محمد
ابن القاسم الطبري قدس سره عن ابی علی بن شیخ الطائفة
عن والده الاجل عن شيخنا المفيد عن تيسر الحدیث شيخنا
الصدوق القمي قدس الله نفسه هم الطيبي في كتاب عرض
الحجاء عن جعفر بن محمد بن عمرو عن الحسين بن محمد بن
عامر عن عبد الله بن عامر عن ابيه عن ابي محمود قال قال

آن شهر که آن را اهل الجاهلیه بجزیره الفل فاسطحت فیہ
و نامش او شکست فی حرمش و موسی فی ذار بنو تسانا و اضرمت
البیرون فی ضار بنو انبیه و فیها من ثقتنا و لم یشرع لرسول الله صلی
خروج فی امرنا ان یوم الحسین فرج جنونا و اسیر دموعنا و اذل
عزیزنا یارض کریم بلا و او رثنا الکرم الجلاله الی یوم الا تقصنا
فعلی مثل الحسین فایسلا الباکون فان البکار علی سخط الذنوب
العظامه قال علیه السلام کان ابی اذا دخل شهر المحرمه کبر صلیا
و کانت الکاتبه تعالی علی حقی من عشره ايامه فاذا کان یوم الثانی
کان فی لیل البیوم الذی یوم مصیبه و حزن و بکاء و یقول هو یوم
الذی قتل فیها الحسین علیه السلام حکم ابرهیم پیر ابی عمو گفت که
فرمود علی بن موسی از ضایع که محرم ماهی بود که مردم جاهلیه
نایاب است شهر ندانان ماه کشتار و جنگا و روانه شده شد
در او خونها ما و در پیده شد پیرده احترام ما و اسیر شد و او
کو در کان و زان و او فرود خسته شد و اشهاد و سزایر و نهایی ناد
بغارت برده شد آنچه را و اها بود از مناعها نقیب ما و رعایت
نشاندن بغیر خدا احترامی و باره نماید و سبکد و ذکر خدای
حسین رفت کرده بلکه ای چیمان باز و او ان نموداشکهای
ما را و خوار نمود و عزیز ما را بر زمین اندوه و گرفتاری باز داد ما را
اندوه و گرفتاری ما هتکام کند شد و بنایس بر و اند حرم

که بر کشتن کرم کشتن کان پس بدو سبکد کشتن بر او میرود که
بزرگوارش فرمود حضرت رضاء که عادت بدو موسی بر جعفر
بر این بود که هر یک ماه محرم بر سبکد یکرختلاد پیده نمیشد
شکسته حالی بر او غالب شد تا ده روز از ثانی گذشت و هر یک
روز دهم می شدان و در مصیبه و غم و کرم او بود و می گفت که
روز کشته شد حسین بیانات قال الله تبارک و تعالی ان علیا شهید
عند الله اثني عشر شهرا في كتاب الله يؤق حاقا السوء و الارض
منها اربعة حرم و ان الکرم علی احترام الا شهر الاربعه احد
فرد و هو رجب ثلثه سرد و معنی کونها حرم و ان بطنه انها ک
الحارم فیها اکثر ثما بطنه خمرها و کانت العرب تعظمها حرم و ان
رجلا رای قائل ابی فیها لم یجر منوها و انما جعل الله تعالی بعض
هذه الشهور اعظم حرم من بعض لاعلم من المصلح فی الکف
عن الظلم فیها اعظم من زلها و لانه و بما ادی فی لیلای نزل الظلم
اصلا لا طقاء النائرة و انکار الحینه فی نلال المذقه قال عزیر قائل
و یستولون عن شهر الحرم فی الیه قائل فی کبر صلی
سبیل الله و النجی الحرم و اجر الخ اهل فیته اکبر عند الله و
و ان الکرم علی حرم و ان الکرم فی الا شهر الحرم و انصر حرم
و ان الخ المسلمین من المسجد الحرم و ذکر المفسرین و اهل التبر
ان اهل الجاهلیه مع کونهم غیر منادین بنی کانونا اعظمون الا شهر

الحرم حتى ذكر ان الحرم سمي بحرم النضر الفناء فيه والحرف الفاء
وحاء ما لا سلا شاهدنا العظيم هذه الاشهر ومن الحرم فادام كما
بدعون الاسلام وقد يسموا على انهم لا يحاور الله وحرمه الزبور
من اخر احكام من لو طائهم فني رجبا الحرام فالثامن والعشرون
صيفوا على الحسين بن علي في سائر الذنوب الطيبة حتى اخرجوه
من عمر دارهم ظلموا وعوا مكرهم على الجلاء من الوطن مهددين
على القتل فني حيلة من الكتب الماعية الحسين عليه السلام على الحرم
ثاني قوله فخرج منها خائفا يترقب قال فربما ينجي من الغم الظالمين
والففسخ من الحرم الى عبد الله بن عباس وقال له فاقول لي
فوم اخر جوا ابن بنت بقتهم عن وطنه وذاته وجرم حدة لا يستقر
في قرار يردون بدلك فقل له بشرك بالله شيئا وقد اكرم
على الخروج من مكة والمسجد الحرام يوم الثامن من ذي الحجة بعد
ان قد كان احرم للنج قلنا لا يفتكر من انما الحج وخاف على نفسه
وعشيرته طاف وسعى حلق من امراته وجعلها عمرة وذلك
لان ابنه يمين معوية لعنه الله انفذ من الشام عشرين مسلحا ليعاص في
عسكر عظيم وكلاه امر المؤمنين واقر على الحاج كله وكان قد واصل
يقض الحسين سر انما تمكن منه وان لم يتمكن بقتله عليه السلام
مع الحاج في تلك السنة ثلثين رجلا من شياطين بني امية و
امرهم بقتل الحسين على كل حال وقال عليه السلام لعنه الله فاصحبه و

ما نفعه المسير ان قلنا يني بن حرم الله ذراع اجتناب من
ان قتل ويهي وبه شر لا اجتناب حرمه لبس ثعل
دوي في حرم الحرم وضع دفعة الطف فذلك بطف الاحبار
بان اول السنة شهر رمضان وفي دعاء مروى عن موسى الرضا
عليه السلام في الاقبال ما يقضي ان اول السنة هو المحرم كما
هو المعروف في التاريخ ثم في دعاء فادلك عليه الاحبار
تحدثون وره الحوادث وتغديرها ورواها من السماء الى
في عصر كما يدرك عليه احاديث ليلة القدر وروى الكافي
في خواشيه انه ليس شيء من الشهور يصاف اليه شهر الاثنية
الربيعان رمضان وان الاشهر تجمع بالالف والهاء تصحفا
ولا الواو والياء تكبير اقول الحار والاصفار والجماد
والاربعاء والاعقاب وما اضيف منها يقع الجمع على الاول يقال
شهور الاربعة اشهر واليوم الاول منه معظم عند ملوك العرب
وبه سجرات الله دعاء ذكرنا ودخل ادريس الجنة وفي ثالثة
خلص يوسف من الجب في خامسة عمر موسى النجاة في رابعة كل
وبه كلهم ربه على الطور وفي ثامنة خرج يوسف من بطن الحوت و
في قوله ثمانية عشر في بعض النسخ بالاعشار الاول من
الحرم وفيه دلالة على عظيم هذه الايام ولكن يظهر من خبرهم
التمار المروية في الامالي او روى في فصل شهر محرم في اخبارنا

خارج میخرج القیمة واما من موضوعات بنی ائمه و ابائهم و ما
فی هذه الروایة من سبب الذریة الظاهرة و القوة العالیه
و استغاض به نقل من رباب الشبه و المقاتل و هذا من اعظم
الشواهد الذی له علی کفره و اما ائمة المردة و استدل بولع
ابن الحریر علی کفر بزرگ بحث حمل ان رسول الله علی ائمة الجاهل
و عمر بن الخطاب علی ائمة النبوة الی الزجل الذی طلبها و قوله
هنا فی ان سببکم و هذا قول لا یصح لقائله و قد علمنا اللغاة و قوله
یکون فی قلبه اعتقاد خالص و اضعاف بدو ربه لا حسن الی الرسول
و ما اشتهر علیه الروایة من اصرام النار فی الخیم فذكره فی جملة
من الکذب ان علی بعضها من مثل مشیر الامران للشیخ الفقیه
ابن نما و کتاب الملهوف علی فیل الطغوف للتبتدایا جمل و فی
الذین بن طاور و قد فی التبی عن التندی طار و هذه التبی
شخصا لافها من امر مودکاهم افند و افها من تقدم علیهم و مهد
لم المملک حرا اذا امر ان یبذل طار کانی کتاب بعد الذریة لا بعد
ربه المالی و نعمه و قبل الشیء اشیاءه مرغم بیزند کبر و که
خیمه خیمه العیانبود و لا ینافی هذا الخبر فاذکر المفیده الاثر
من ان عمر بن سعد لما جاء الی الخیم صالح النساء و کتب فی وجهه
فقال لا یخافه لا یدخل احدکم یوت هذه النسوة فوکل بالفظ
و یوت النسوة و علی بن الحسین جماعه من کما نوا معه و قال

احفظوهم لئلا یخرج منهم احد ثم عاد الی مضر به فاعلمه ان نصره
النار فی جمیع اقسامها و یثبت بینه دخلت النسوة و ما حو
للاسر و السور لاجله امر یحفظهم و انما عاد الی مصر به لم
یطعه هو و لا الاجراف لکفار کما انما امر به و ما احد من
لم یجمع منه احد و اما حدیث طب الخیم و سلب النساء و الاطلاق
و ما انقضت علیه کذا اهل التبر المقاتل و التواریخ ذال النجم
الفقیه ابن نمائی مشیر الامران و غیره ثم استغلوا به بیتا لحریر
و نساءه حتی سلب المردة مفعة فها من اسما و جائنها من صمها
و فرطها من اذنها و جملها من جملها و یقین عمر ابا و فی المناقب
و قصدهم فی الخیم فها من فها و احو و احو فی قطع عن ام کلثوم
لحلفه کاتب فها و روی الصدوق و الا ما فی استاده عن فاطمة
بنت الحسین و قال دخلت علیها القائمة و اما جواریه صغیرة و فی
رجلی علی الان من ذهب فجعل رجلی یفرض الحسین الی من رجلی
و هو یکی ما یبیک باعد و الله فقال کیف لا یکی و اما سلب
بنت رسول الله فقلت لا تسلبی قال انی اخاف ان یجعی غیر
فما خذ و قال و انت هو اما فی الایة حتی کما و انزعوا المملک
من ظهورنا و اقول هكذا اجاسا و اینه و فیها عریة فان
فاطمة بنت الحسین کانت من وجه من ابن عمه الحسن بن المثنی
قبل و هذه الطیف کما ذکره ابو الفرج الاصبهانی و غیره

كيف يصح كونه جاريد صغيره ولم يذكر النسابون للحسين
عليه السلام بشا اخرى فتشقي فاطمه فبهذه وذكر ان باب
التبر هو ما الناس على نهب ما في النجم من الورع والرفق
والخلق الحلال والابل سلبا التسمين منهن وفي كتاب
نور العين اخذ رجل مفعه امرئ فظفر الى فوطها فاحم
فلم يخرج فقطع الاذن باسنانه وجرى الدم على ثيابها
وصاح المرنه من شدة الوجع وفي كتاب كشف الغميه
شمع الله ذهبا في ثقل الحسين قد وضع بعضا منه الى
ابنته قد فعلت الى صانع فلما ادخل النار صار هباء وحسنا
فلما اخبرت باها بذلل جاء الى الصانع فقال صعب بحضرتي
فناد مثل الخاله الاولى في تقييس وذابغ الثوبه ودفن
الامامه محفوظه عنده لم تنهب شي منها في القطف وبنات
ها الحسين الى كربلاء ودعها في المدينة عند ام سلمه لعله
بما يجري عليه في الكافي بسنده عن القم قال ان الحبر
ما صار الى العراق اسود عام سلمه رضي الله عنها الكبيد
الوصيه فلما رجع علي بن الحسين دفعها اليه بوضعه بعز
قال الحسين لما حضره الذي حضره وذا ابنته الكبرى فاطمه
بشا الحسين فدمع لهما كما ملفوا ووصيه ظاهرة وكان علي
بن الحسين مبطورا فدفعت الكتاب بعد ذلك الى علي بن الحسين

ومعنا فماروا بان في كتاب البصائر وغيره نقلها العلامة المحقق
في امانة البحار في باب ما عندهم من سلاح رسول الله وفي كتاب
اثبات الوصيه للسعودي وفي اخو الكتاب ان الحسين وصوا
اخيه زينب بنت علي في الله مكار ما يخرج من علي بن الحسين
الى زينب بنت علي بن الحسين وثقت واثبتت
ما ذكرنا اشار السند في الماهي في قوله
عن منه يعني انهم كانوا يتركونه في اعداءه
عليه السلام رسول الله بكرة عليهم من كان كيم عيشه بعد مو
كان اكرم عليه من كرمه وكثيره اصدق مما جيت
تعر لفتة علي بن الحسين اخوها اذا هو لم يكره
وقد قال الصادق في نهج العرب كيف لا يحمله اهل
والله يقول وكنت على شفا حفرة من اثاره قد سب
الحبر وافول ولقد عمل المنافق عمر بن سعد بمنى مولد
الصادق في حيث نصب ابن الحسين على معطوب فوق
يوم مودد الكوفة قوله ان يوم الحسين كان علي بن
الحسين لا يندرس على كروا التاني ومروا الايام ولا
بطفي حرمهم عليه بكتائر التيس والاعوام وامهم كانوا
مجده ونالما في كل الحارم ويكفون فيها عن الاشد
المشارف المظاعم ويحتون لمجتهم تدارك الله الملامه

و لهذا آتی هم شیعه را هم فی کل البلاد سیمایا و الا عاجر
بل دل بعض انصوص علی ان نفوسهم المقدسه منجته
علی هذا المظلوم فی کل العوالم و ان هذا الحرم ساری فی جمیع
الموجودات حتی اهل النار و الجنات و الوحوش فی السموات
و الاراضی و البلاد و لعل الله یوفی فی شرح هذه الجملة فی
الاحادیث الالهیه و روی الشیخ الثقه ابن قولیونی کما
کامل التریاره عن ابی بصیر قال سمعت عبد الله بن عباس
قد دخل علیه بن فقال مر حاضمه و قتلته و قال حقیر الله من
حقیرکم و انتم من و منکم و خذل من خذلکم و لعن الله من
قتلکم و کان الله لکم و لیا و حافظا و امراف قد طال مکام
النبا و بکاء الانبیاء و الصدفین و الشهداء و ملکة
السموات و یقول یا ابا بصیر اذا نظرت فی ولد النحسین
ما لا املک بما اوتی الیهم و الیهم یا ابا بصیر ان فاطمه
لنیک و تشهق فی فرجهم زمره لولا ان الحزنه بهم و مکام
و قد استعد و الذلک بحافه ان یخرج منها عنق و لیسر و کما
فخر فی اهل الارض فیکبر فیها ذامت باکین و یزجر و لها و
یوثقون من ابوابها حافه علی اهل الارض فلا یسکن حتی یسکن
صوت فاطمه و ان یحار تکاد ان تنشق فیدخل بعضهما علی
بعض حافه علی الدنیا و من فیها و من علی الارض فلا یزال

الملك و متعین بکون لکامل و یلعون الله و یبصر عو
الب و یبصر ع اهل العرش و من حولهم و یرفع اصوات الملک
یا القدر من الله سبحانه و محافه علی اهل الارض و لوان صونا
من اصواتهم یصل الی الارض لصفوا اهل الارض فقامت
الجمال و در لزلنا الارض باهلها فقلت جعلت فداک
الامر عظیم قال غیره اعظم منه قال نعمه ثم قال یا ابا بصیر
النجب ان یكون من بعد فاطمه فیکف جبرها الحمر و یعم
ما قبل در بارگاه قدس که بجای ملائک نیست سر کما قدس
همه بر رانوی غداست سر لطیف کریش تمام موجود شد
بر سینه مظلومین مستبصر در اجناس است بر مردم هشیب
اشکار است که مکالمه اولیاء با ندازه عقول مخاطبین است
و عالی از بابا مستعمال الفاظ در مقام کلامت و در حیرت
امام عشاق و مراد معاش از کسایکه لفظی لشود و بر باب
معنی خاص حل کد و اکثر اوبلا که در احادیث امامیه
وارد است منی بر این قاعده است بعد از کاجی بر این قاعده
بسیار از احادیث و در حقیقه امامیه از عراش و ناسی خارج
شود مثل اینکه الفاظ صراط و میزان و مرصاد و غیره است
در مقام متعدده استعمال شده شخص جاهل که عمل اند
این قاعده باشد کما کن کتب این تا و یلاست بخار با مجار فیه در

فوال است توان گفت بر معنی محسوس است و هرگاه اهل
عرب صدق بر مطلب نکرده از باب عدم خاصه و اطلا
است مثلا کربس معنی غمی دارد که عبارت از طهارت و مد
و غمناک بودن باشد بر معنی در انسانی بر بخت است و
انقباض چشمه کشف شود و خصوصیات که الفاء شود
صاحب شعور بکه اند و همال بر چیزی شود و کرماتی سرد
او هویدا شود گریان خواهد بود بل گریه انسان و بخت است
چشمه انما بودن چشم و بخت بر معنی مدح است در حقیقت
کربس نذر دجه در صدق و محقق مبادی معتبر
و تحقق غایبات نه اعتبار محقق کواشف مثل اینکه در اخلاق
اسماء الله مانند رحیم و علیم و رحمن و کشف معتبر است
نه انکه رفته قلب صوری یا بودر فوای جسمانی است و ال
در تحقق حقیقت رحیم و علیم داشته باشد و این مطلب جمله
از بر و کمال معتبر بر نصیح کرده اند که اسماء الهیه اعتبار
غایبات صفاتی است اعتبار مبادی و نیز باید دانست که هر
موجود بیک در عالم جسمانیات پیدا شده از عالم غیب عالم
شهادت آمده و هر موجود جسمانی صورتی دارد عقلا به چنان
گفته اند و مؤثر در ذرات آنچه در ناله سنی بلکه همان نحوه
انواع کلیات مانند ارض و سما و قوت و عقلا به دارد احاد

و اشخاص هم صور عقلا به دارند و این بسیار مجاد احادیث
دلائل بر این مطلب است و در مثل اثبات جمله عرش که چهار ملک است
یکی بصورت آدمی یکی بصورت کرکر و یکی بصورت سبزه و یکی
بصورت گاو و هر یک طلق و در پی برای افراد و نوع و در
و احادیثی نیز در باب از حروس در سوره بقره و سوره
نمل حروس بر عرش هستند و در تفسیر نامهای شریفه
التفسیر وارد شده که هر شخص صورتی در اسماء خدایان
صور عقلا به است اتحاد شجره با صور جسمانی در اندیشه هرگاه
اند که فی مابین و از باب انواع پیدا شود بر این بنام موسی
حتی جنادات و نباتات خواهد گردید این اسماء در حدیث
که فرمودند که کربس بر حبس بر علی مرتضی و لای و سب
بعضی ماکن مانند بصره و دمشق و بعضی طوائف مانند کرم
الفصل از حجه الهالی بلاد و عدو و ایشان بوده تا اهری
عصمت که بارض شام از اوصی مقدس و محمد و حیدر و اجاب
و شرح رفتار و کردار اهل شام را با نام عاشورا و چندی و چنانچه
در کتب و دانشاء الله حقا میسر نام عاشورا ایام حزن و اند
اتمه ظاهر بر مایوده و مشابه باشد و سنان و میر و انبیا
اذی این عالم یاد است و در شرحه نمایند چنانکه در حدیث
مذکور شد که حضرت کاهمه بعد از هلال محرم چندانی

نمیتد و روز بروز آثار غم و اندوه در چهره مبارک و کسوف
می شد و در بیک روز دین که هر روز که حضرت صادق (ع)
اسم حسین را می شنیدند تا شد بیکر نشسته و در بعضی اوقات
البسوا الثوب الاحمر آن وارد شده پس پوشیدند جامه های سبزه
و نزل غضاب بر عروبت و منافات با کراهت در غیر آن جمع
نماد و فتوای بعضی بگراشت غار در لباس سبزه حتی در مصفا
الحسین از بابت نخل بر طواهر و ضعف لما اخذ است در کنار
مخامس بر نه و در آنل حرا غایب و روایت شده که زبان بی هاشم
بعد از وفات کربلا سپایو شیدند و پلاس در من خود نمود
و سپیدان را بدین برای اطعام نام فرستاد و شیخ طوسی می گوید
سرمه الصدوسی در کتاب تهذیب و است از امام صادق (ع) نموده
که فرمود و لغد شعف الجرب و لطم الحدد و الفاظ هتات علی
الحسین بن علی (ع) و علی مثل تشو الجیوت و نالط الحدد و بعینه
فاطهات کبریا خال زد ندو سبل بر و کما خود زد ندو
شهادت حسین و بر مانند حسین سزاوار است ایندو کار و
شیخ فقیه بیه صاحب کشف العطاء طایب اثره و توفی داده بجا
لطم و شوق جیب بلکه خراشیدند و وسپسته زاد و مصاب است
الشهداء و بیرون سنا حرمنا این اعمال در سایر مصفا
و ازین کلام عاید که خراشیدند و مجروح گردید و وسپسته

نیز بخیر می آید در مجالسین و در بعضی است که
مستحب است تا آخر اشک باز نهم کرد و پیشانی شکل است
خصوص در صورت خوف ضرر و آفتاب و امور که
در بلاد شیعیه است تا نام عاشور الحقیقی شش نهم بعضی قریه
داخل در عنوان مکاء و ابکا و تعظیم شعائر الله کثره بلکه
محرم شریعتی مانند و اخن شاد و نقیبات و پوشید لباس
زمانه و غیر اینها در میان می باشد و الله الموفق

الحديث الثاني

ما اتند المصل الى الشيخ الصدوق رضي الله عنه في كتاب
الخصال في باب من لم يمتنع من علم اصحابي مجلس واحد
او يعاينهم ما يصلح للسلام في ديسود بناء كل عين بوه
الفقيه ياكيد و كل عين بوه الفقيه ساهره الاعين من خصه
الله مكا امه و يكي على ما يلهنك من الحسين و آل محمد رحمه
حضرت امير مؤمنان عليه السلام در يك مجلس چهار صد مطلب
دیدی و بنوی باصحاب خود تعلیم فرمود از آن جمله فرمود
چشمی در روز قیامت که زبان است هر چشمی که از او است بگر
چشم کسی که مخصوص کرده باشد خدا آنها را بگر است خود
و کفرینه باشد بر آنچه دریده شده از برون آنها احترام حسین
و آل محمد علیهم السلام بیانات بود الفقهیه و انکشاف الحقایق و توفی

سأخ لا عمل وصبر هذه الخيرة فان الخصال المذكورة
 في ما هو الملك منوره فواتي طيبه ولا يدركها القوس
 بشرته وداره في المحجوب اليك الترانث هدية القوس
 آثار الاعمال احسنها لم النار وناصف على فانهم من
 الذرئوا واطهرت لتدفع والحشر او جند يتفقون يكون
 على ما ضيعوا بالامس شره انفسهم من محسوس هذا معني
 بكاء القوم في القيمة ومعني كل من بما كسب رهيب الا
 من اكرمه الله بان جعل طينته من طينتين وخلفه بمجود لا على
 محبة اولياء الظاهر من القوم الشريعة للطفقة فاهم
 اهل القرب من جوار الله ولا بد منهم درن الاعمال ولا
 يكدر صفاء طينته ما عرض لهم من القوارى والاحوال
 اولئك يتبدل الله ميتاتهم حسنات بل هذه القوس
 نثر في مرقبا انها ونقص دانه من الشواغل ونقص تلك
 الرذائل سيما اذا لم يقصر ملكه وولا اهل محبة الله اذ حبها
 حبه وقد اشهر الى هذا السر في الخبر المشهور وجب على تراج
 طالب حسنة لا نصرة كما سبته وهو افضل ما كتب في صحفة
 الاعمال وقد ورد في الخبر هل الدين الا المحبة والبغض وهو
 الاخر لا يبعث على صالح الاعمال بالمآل وان ابلى في بره من
 الرومان بنبأهم الاضال ولقد كشف عن هذا السر في جملة

وافره من الاحتيا من ان البكاء على الحسين والمظلومين من ان
 الرسول تحت الدوب العظيم ادا البكاء عليهم من لوازم محبة
 وورد ان الله يعقد نور لب كين عليه وقد اشار له مويد
 الرضا في خبر بان بر شبيب حيث قال بان شبيب من
 ان يكون معني القذجات العلى من حر سوا وخرج من رحب
 وعليك بولا ينساقون وجلالوني بحر الحشر الله معني
 فان القوس التي هي في اليهم تحشر لا محالة في زميرهم مدة في
 واذا القوس وحبت معني مع شاكله وسخر ولا يحق على
 الصبر ان التواب على البكاء ليس من باب الجزا ان على الاعمال
 الشافى بل هو كاشف عن صفاء الطينة ونور ايتها الفطرة
 وجد بخط مولانا الرضا على ما رآه الشيخ الفقيه بعيد
 هبة الله الراوندي كرمها لا الحمد واركت سفوا كن
 محبا لمحبتهم وان كانوا فاسقين وهذا سر لطيف بهم عنه
 ابصار الحجبين وقد حكى لنا عن بعض ملا هذه الاسرار
 استسكاه ما ورد من فضيلة البكاء والبكاء ولقد يدخر
 ان جميع قوس الروحانيين باكتنه مشافقة على ما صنع بالحبر
 روى غواص بحار الانوار عن صفوان قال قلت للشافى
 ما لي اراك كيتا حزينا منكرا قال لو شمع كما اسع لا شغلك
 عن مسئلة قلت ما الذي شمع قال شغل الملوك على فتلة

امیر المومنین و فاضله الحسن و روح الجبر علیهم ما و متذکرهم
فمن یستامع هذا یطعمنا او شرابا و یزعم الخمر

الحديث الثالث

ما رواه جماعة من اصحابنا منهم الشيخ العقیب جعفر بن محمد
المعروف بابن عمار الشيخ البارع علی بن عیسی الاربلی فی کشف
الغم و السیما لا حذر فی الدین علی بن طاووس فی کتاب الملوک
قالوا لما عزاه الحسن علی المهرالی المراف من مکة فم خطیباً
فقال الحمد لله ما شاء الله و لا قوة الا بالله خط الموت علی
ادم محط الفلاد علی جید الفناء و ما اوتی الی اسلافی
اشبهانی یعقوب الی یوسف و حتر فی مصر عانا الایمه کانت
یا و صالی یقطعنا علان الفلوات بین التواویر و کر بلاد
هملان می اگر استاجو قوا جریه سعبا لا محصر عن یوم خطه بالقم
رضا الله رضا ما اهل البیت نصر علی بلاد و یومها اجوا لیکما
ان قتل عن رسول الله محمد و هی مجموعته فی حقیق الفداء
نقر بهم عینه و یخبره و عدم من کان اذ لا یسما معجبه و مولدنا علی
لقار الله نفسه فله رجل معنا فی ریحل مصححاً انشاء الله عز و جه
زینت شده استمر بر پیر از ادم تا سید زینت بودن کلوسد
بر دختر زحرا و سنان ازه از زو مندوسر کشندام بسوی
کدستکار خود از زو مندوی یعقوب برای یوسف بر کریده

شده برای من کشنکاهی که بخوام خود را و او کو بی بیدار
من خود را که جدای کنانها را که کان از مردم بیابان و بیابان
و کر بلا پس برخواهند کرد از من شکبای فی خود را و اما
کر سینه خود را چاره بند سازد و یکدوشه شده بی
خدا خشنودی جداوند خشنودی سو بوده اند
کیم بر کو ماری از خداوند خواهد سپردند شکری
پراکنده نشود از پیغمبر حدیثی و و فراموشی شود برای
در اغل پاکیزگی روشن شود براد کالوی چشم او در که
با ایشان نوید او را هر کس بخشد راه ما خون دل خود را و
دهد بر یخ و داری خدا جان خود را پس کوچ نماید که
من کوچ کم بامداد فردا اگر خدا خواهد بیانات لا یخفی
کلایه من الراعة و الاستهلال لما هو بصدده و کانه صمن
خط معنی نین یعنی قدر زینت و کون الموت زینت و لولده
ما عیناً تلخصه من کما فاعالمه الطبعه و دون الدنیا و اخر
عن ضیق العالم الحما و حبس العالم الامکایه و الاستفال الی
العالم الروحانی فکانه یظهر صفاء النفوس و بها ابواسطه
الموتی الانسلاخ من قالب البک و و در الموت المؤمن کرج
بنا بینه و لیس ثبات سره و من هنا کان الاولیاء شدید
التوفی الی الموت لما یفید من تلخص من معاشه المحبوات

المودنة والتباعد الصاربه ونعمها قد التفتا كوفتم كه خود
مر لذت نذارد نه اخر خلاصون هك جاو ذاني ثمر اسند
عليه السلام لما بد به الكلام بان في الموت موصله الاحياء
وملاقات لا فرياء قوله وخير لي مصرع الخ بدل على شرافه
مدفنه وانما اختاره الله له وما في ما بدل عليه من شرف
ارض كبر بلاه وبؤيته ما وود من ان الملا نكته باخذ شيما
نواب المدفن ويده في النطفه المختلفه عنها ولا ان قلب
المولود يحس اليه قوله وكافي بلو صالي الخ بدل على علم بما
يجري على جسده الشريف السلان بالتم كانه جمع غاسل
وهو الذئب والعاذي منه وجمع ايضا على القتل بالضم
الشديد العواسل والعسلان فاجمع العاقل كواكب
ركبان واما جمع العسلان هي انبي الذئب كافي جنوه الحيوان
مكون كسكان وسكري وعلى اني حاله لجمع فاسي لدا ليه
بضبط اهل اللغه فيما عندنا من كنيه هم شبهه اعذنه بالذ
لما فيها من شدة الغضب قلنا الترتيم على القربى والنواب
جمع ناو وروهي مغيره الصاري قيل ان تواويس كانت
قريه عظيمه حيث كان مغيره الحر من يزدريه واما كبر بلاه
فمن مع البيلدان لها ما خوزه من كبريله بمعنى الخاؤه في
ذلك كذا لاهي القديس يثبت بذلك لرخاؤه في ذلك لان

المراد من
المراد من
المراد من

والكبريله شبهه الحطه من حصبا ونحوها اي سقيت بذلك
لنفاؤه من الحصا وروى جمع من ارباب المفاصل والتبر
ان الحسين لما وصل الي تلك البقعه لم يخط قريه وكل
ضربه بالشوط لم يخره وسئل عن اسم الارض قالوا عاربه قال
ولعل لها اسما اخر قالوا كبريله فقال انما كبر ارض كرب
بلاه وسفك الدماء وفي مجمع البحرين ونقل عن كسول الله
ابصار روى انه اشترى تلك الارض والتواحي من اهل بيوت
والناضيه فيسبيل الف درهم ونصدق لها عليهم وشتر
عليهم ان يرشدوا الي قبر ويصنفوا من زاده ثلثه ايام فو
عليه السلام يملان مي اكراس لما استعاضا عليه لفظه العسل
لذلك القلوب القاسيه والنجوم القليظه ثبت لهم اكراسا
وهي جمع كرش وهو الخبز بمنزلة المعدة للانس والجوف
بالضم جمع اجوف يريدان بطونهم تسبع اذا افدوا على فلي
قال ابن الاثير في كامل النواريج ان الحسين لما فارقته منى
سال جمع من عبيد الله العامري عن خبر الناس بالكونه فقال له
انما اتعرف الناس فضا اعظمت شوتهم وملئت عرائضهم
والغرائز جمع غرائه وهي ما يحل فيه لشين معرب كواله و
جمع جراب والسغبيا الفخ جمع مناعب بمعنى خافق مثل اسر
وسافر ومقاد قوله لا يحصى مفاد فوطهم لا ينفذ لحد ومع

قوله راحله رضا الله رضاها الرضا بال تقدير هو عدم
الاعتراض التخط من علم ان الله لا يفعل بعاده الا لا يصلح
فلا يخالفه بوضعي مما صنع وان لم يحيط بتفاصيل الحكم والمصالح
وهذه مرتبة المؤمنين رضي الله عنهم ورضوا عنه وفي الخبر
اعلم الناس بالله ارضاهم بقضاء الله وهذه المرتبة لا تفك
عن ادراك الممكارة ولا عن الصبر وهو من الجبرج وهو
اول درجات الايمان روى ان النبي عليه السلام طاف
من اصحابنا فلو اومئوا فقل ما اعلانه انما لكم قالوا نصبر
عند البلاء ونشكر عند الرخاء ونرضى عما افق القضاء فقل
ما مؤمنون ورتبا لكم به وهو تصديق اجمالى بان الله محيط
بما يجري على احاد خلقه وان لا يخرج عن شيء ولا يفعل الا ما هو
الاصح نجا لهم وانفع في ظلم ونعم فقل كوازيه ورميلا
محبسده چه خوشتر او كو بمای پسندند فذا نم
كه نلوش چه خوش كداین خوش است اینچه بر ما خدای
پسندد و طاهر شده علی من السابقه هی ان بد هشت الحجت
عن احسان الممكارة والمصاب فانه اذا استقر الحجت في
القلب وقويت استغفر الله لم يكن يغفل عن الا له ولا
يحتسب به كما ان الحار بله اغضب بما اصابه البحر احسوا لا بد
المها فاذا جرى الدم اسند لي به علمها والسرقة ان القلب

卷之四

اذ اسوينا عليه حباتي غفل عن باعدها وما جعل الله لرجل
 من قبله في جوفه وهذه مرتبة اصحاب الحسين روى الثكنه
 ان حبيب بن مظاهر كان من السبعين الرجال الذين نصر
 الحسين واثروا جبال الحديد واستقبلوا الرياح بصدورهم
 والتبوء بوجوههم وهم يعرض عليهم الامان الاموال فباتوا
 ويقولون لا عدونا عند رسول الله ان قتل الحسين وساعده
 اطرف حتى قتلوا حوله الخبز في الحراج قال النبي للحسين
 سيشهد معك جماعة من اصحابك لا يجدون اليك من الموت
 ومنازة عابس بن شبيب خلع الدرع والمقصر مشهور
 مرتبة اخرى اعلى هي ان يحيا الله صفات العبد بصفاته
 ويكون ارادته ارادة الله ورضاه رضاه وسخطه سخطه فلا
 يبقى ثمة اعتراض ومكره وان دعى الله في شيء ما امر الله او
 للعبادة ينص الدعاء لا ضد حصول المراد ولذا كان لا يثبت
 يدعون فيما يعلمون عدم الاستجابة وكذلك لا ولي مع ان
 الدعاء غير مناف للرضا كما بين في محله وقد علق او عا لط
 من قال في شئنا من كرهه او لبنا كرهنا شئنا شئنا
 از دعا ولعل هذه المرتبة مراده هي الخطبة كما يروى اليه
 تشهد برضا الله وورقه اخبار ما اذا ما قرأ سورة الحجر
 مطلا بآياتها سورة الحسين وفيه لا تسمع الى قوله نعم يا ابنها

القول المطبوعه ارجع الى ريلك احبته مرضيه انما يعنى بها
الحسين عليه السلام واهل بيته العباس في كتاب نزل في العزة
قوله في خطبه القدس فبصلة من الخطر بمعنى المنع وهي في الاصل
موضع يحاط عليه من فصب نحو لياوى اليه لعم وهو كناية
عن الحجة او مطلق عالم الاخرة والمراد انصالة بالتي هي
او المراد منازل القدس سبب من الملكة ويكون المراد ومع
جنته الشريعة الى السماء كما ياتي الله وفي عامر الخاني شرح
بعض فقرات هذه الخطبة ما يقتضي من العجب مما لم يدرك
في كتاب لم يحمله احد من اولي الالباب حوته ابداهم عليه السلام
على التسابع بل على الارض معلومة بقواطع الاختيار وحاشا
اصحابه من ذلك البتة ويغرب مما في هذه الخطبة ما ورد في
خطبة زينب حين قالت وولك الجثث الزواكي الطواهر فتا
العواسل تغفوها امهات القراعل يعني انها من وكعبر
مدفونة في مقبرة ففروا يا ايها الاوحوش الطوائف والبر
هنا زوار يا ايها امثال هذه الكاينة كيرة وفي قصيدة على
في تعداد قبور اهل البيت قوله فليس له زوار سوى ان ذورا
من الصبر والعفة والرخاء ثم مع هذه امة اثني عشر سلام
الله عليهم هكاهم ترك واجل نحو من خود را مي مانند با خبا
از دنيايي وند چنانچه را بر معنى خبايست است و كتاب كافي

وعبره وود كا في مويست كه خبايست او فرموده كه هر بايكي
بذا ندا بخبر باو برسد ويكي اكشدار او بر نيت خود خذ
حضر خبايست فرمود كه امير المؤمنين بهشتي است فاندل
خود را و مكاني رمان شهدا در خود را ليكن بايست مقدس
واضع شود و نيت خبايست باو اورد شده بلكه ضرورت شده
است كه ائمه علم باكان و بايكون را رند و هيچ امري بر لبها
پوشيده نباشد و آنچه جناب خداوند متعال در اين خطبه خبا
بخبر شهادت خود فرموده متواتر در اخبار است بلكه تمام
اهل بيت كشته شدند انحضرت را در اين مسافرت به دانند
حديث ام سلم و ام ايمن وغيرهما مشهور است به خبر دانسته
كه چاره از وقوع واقعه نباشد در نقد بر حقي مقدس و در
لوح محفوظ مصور است چون اين نحو را علم مناظر تكليف
شرع نباشد بلكه تكليف منوط معلوم است متعارف و حقا
از اسباب عبادت علم است نيت بايد دانست كه ائمه و اولياد را
بجهت قدسيت ملكوتيه هكاه و اسرار خاصه بايشان و از
اين جهت بطبي شود علم را ي اله و قبض نمي شود و از اين
جسه وجهه تمام فعل و قول را بخود شبده دهند و اهل
اوقوال خود را بخدا بلكه خود را بر شجر خارج و اعضاء الله
خوانند مانند خدا و عين الله و جنب الله و غيرها و همه

ملک و جنبه بشریه دارا هستند چنانکه در قرآن مجید فرمود
 قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ مَا آدُرُ بِكُمْ بِفَعْلٍ لِّي وَلَا يَكُنْ لَكُمْ فِعْلٌ لِّي وَتُكُنْتُمْ
 أَغْلَبَ الْقَبِيلَ لَا تَسْكُنُ مِنْهُ الْمُحْسِنُونَ این جنبه جسمه بیدگی که
 موجب خضوع و خشوع و خوف و خشیت از عذاب کرمه
 بود که همان شود و بزبان این جنبه گویند غیب بدانیم و بپایان
 غایب و طبیعتی متوسل شوند بلکه از مردم استعلا و بعض
 امور کنند مانند سؤال آن حضرت حسین حال کومه و
 اهل بخارا از اعرابیان با اطلاع کامل بر حقیقه امر و چون
 مشاطه تکلیف علوم و سمتی ظاهره را بسیار عارفانه
 نماید فدا مدام در امور بحسب ظاهر نباشد و بوجه امام مظلوم
 بصرای موافق یا رفقا و عقلا و موافق با سیاست اندیشه بود
 و اختیار کرد بعد از توانا نامه کتاب و معاهدات و پیمان
 نمود و محل نذر کرد که کسی را اهل جهل و عناد اعتراض نماید
 که این مسافرت لقاء در هلاکت بود و خصوصاً که در
 احادیث شیعه آورده است که امام هر عصر تکالیف ضحیه
 دارد و از جانب خداوند مامور است که بان و طایفه عمل نماید
 و در حدیث معتبر از حضرت صفای روایت شده که هنگام
 حرکت از مدینه بود در خبر بله و فاین طایفه حرکت از مکه
 احواسی از ملائکه آمدند قال لما سمعوا بعید الله من المدینه

فیه احواس من الملائکه المسموین فی ایدیکم انحراب علی حب الحجة
 فسلوا علیه قالوا یا حجة الله علی خلقه ان الله امتد حدیث
 فی مواطن کثیره و ان الله امدل بنا فقال لهم الموعود حمری
 و یغنی الی استشهدیم بها و هرگز بداد و در دست و نور
 الی ان قال و ان الله احواس منی لجزیة فیما لو یسبده
 شیعتک فلو امرنا بقتل کل عدو لد و استعلا
 الی ان قال و اذا ائتت بمکانی فماد بدید علی حدیث
 و بماد بخشرون و من ذبکون ساکر حمری مکرر بداد و در دست
 الله تعالی یومر دخی الارض و جعلها مقفلاً لیسبغنا حمر
 بطوله مؤلفار بعین الحسبته من زاحم الفی عنده
 مضامین این حدیث شریف است نظیر نمودن شایسته و عداد
 نوحه کنندگان بر سید مطهر و محسوس و محسوس و شوق
 پس ملائکه بصر نصرت شد هم پیری یا آه حضرت مدینه
 کانی شاهنشاه اقلیم و بود خلقت روحا با ساز هر بود
 دو شتر انوی فی جای نوبه سپینه پاکش فدمگان بود
 از چه کرد بدی نون قوم ذوق رفیق از شهر و دیار خود بگریه
 ماهی در استانت حاکمیم اینبار از مواطن با و دیدیم
 از نو فرماید از سلطان نایر و باد فنا خاک دمشق
 گفت من این گروه بدستین داد خواهی دارم نذر و بخیر

خوشتر شود که از سر خوشی	فان از در اعزیز و استقام
کر بلا کرد بد فریادگاه من	هست هفتاد و دین هزاره من
بغض من کینه اهل ذات	مرکز ده شب عیار امعقل است
گویند من بجای خویشین	شیر که مگوین کرد داند و غیر
نابشاه جلد زان شود	شام جو مکن کاران شود
امتی مرد مبرکت خور	کی شود کرم کرم بر ماز عید
موعیدین باشند در کربلا	روز عاشورا که در اسلام

الحديث الرابع

ما رواه الشيخ الثقة الجليل ابو ذر لوبيه في الكامل بسنده
عن عبد الله بن مكرم قال قلت للصادق عليه السلام ما من رسول الله
يشير في الحسين بن علي هل كان بصافي فمره شي فقال يا بن
مكرم اعظم ما نال ان الحسين بن علي مع ابيه واهله واهله
في منزل رسول الله ومعهم برزقون وبهميون ولونيش في ايتا
لوجده ما اليوم فهو حي عند ربنا ولا نعلم من بين العرش متعلق
به ويقول يا ربنا نحر في ما وعدتني وانه لنظر الى زواره فهو
اعرف بهم ويا ربنا ما هو اسمنا ابانا هم ويا ربنا خاتم من احدهم
بولده وانه لنظر الى من يكف فبغضه وفسال باه ان
يستغفر له ويقول ايها الباكي لو علمت ما اعتاد الله لك الفرح
اكره ما يحوت وانه لبغضه من كل ذنب حطبه من رحمة

عبد الله بن مكرم قال قلت لابي جعفر حماد اميركا
يتكافد كور حسين اباها فمتى شود در او چیزی كه
اي پسر كه چه چيز بزرگ كرد پرسيد نور ادر سينك چيز
چيز علي ناپدر و بادر شود و فرود كاه پسر پسر شده او
مور خود و ندرت و كاسد و مرگاه شكسته پسر و فر
او هر اینه بافتي شد و وار كدر ستر ستر ستر و
و كوپدای پروردگار و دامارای من اينده و او بداده مرا
و بدر سينك حسين هر اینه نگاهي كند سوي پدر كند
و او مشاير است مايش و نامها ايت و سها پدرت
و اينچه در نگاهي اش اها اسرار يك راهار اده خود پدرت
نگاهي كند سوي من كه كريد و او امرش خواهم سوي
او و پدر خود خواهم كه او هم امرش در خواست نمايد
براي او و ميگويد اي كريان هرگاه بداني اينچه را آماده كرده
خدا براي تو هر اینه شاد ميشدي بيشتر از اينچه اندوهناك
شدي و امرش خواهم براي كريان هرگاه و با راسني بنا
بصمون اين حديث شريفه در وضع اجسا ظاهره احاديث
منعده و وارد شده اها را پسر بفرگيم نگاه بشير بر سينك
شيخ طوسي در كتاب ما لي انا و مشاير و روايت كرده
قال ان الحسين بن علي عند ربنا بنظر معسكه و مرسله

من السهله وینظر الى زواجره وسانا الحدیث نحو امام احمد
 محمد بن ثلثه رضوان الله علیهم در کتب و فقه و تفسیر
 او زیاد بن ابی الحلال روایت کرده اند از حضرت صادق
 قال ما من نبي او وصي نبي حتى يفي في الارض اكثر من ثلثه ثلثه حتى
 يرضع روحه ويحرمه عظمه الى السماء واما ثلثه مواضع تار
 لا تهم بياض من بعد السلام وليمعونه في مواضع
 آثارهم من قریب و رواه ابن قولويه في الكامل بصا و في تهذيب
 عن عقیقه الانباری عن الصادق علیه السلام لا ملک جنة
 بقی ولا وصی یفتح الارض الا من اربعین یوما و اخلا
 زمان ملک در اجار شايد از جهة احتیاط مراد در جا
 ابدی او ایله باشد و در روایاتی وارد است که زمین را
 نصیبی و بعد از ابدی او ایله نیست و حشرات را نیز بجه
 نیست فی بصائر الدرجات بسنده عن الصادق علیه السلام
 التي قال ان الله حرّم نحو منا علی الارض ان تطعم منها
 و نیز روایت کرده که رسول خدا فرموده در خواب من
 که کعب بدن شما پسیده خواهد شد فرمود چنین نیست
 ان الله حرّم نحو منا علی و شیخ صدوق در نیز همین روایت
 نقل کرده بر یاد بن رسول الله و ان تطعم منها شیا و
 اس احادیث اخیر هم من قدر دانست که در پس و جانوران در

ایدان مقدسه ابدی او ایله نصیبی پسید نامانسانان لا
 میروند با آنکه محمود در تحت الارض است لکن بر هر چه
 ندارد و شاید مؤید حدیث فوق باشد و نکر و سجد و مره
 از احادیث بلکه بعضی دعوی توانا را کرده اند هر
 میشود که ایدان مقدس ایدان در پس من است مثل
 اجد شیخ صدوق و دیگران روایت کرده اند در حدیث
 که خدا رحمت خود موسی بن عمران که بیرون آورد سخاوت
 یوسف از مصر و حمل او را در صندوق و فرمودی
 و نیز در چند خبر معتبر وارد شد که روح استخوانی آدم
 از کعبه بیرون آورد و حمل بجهت خود و در زمان حضرت
 امام حسن عسکری علیه السلام مرد نصیبی استخوان چهره و رتبه
 داشتند بدست سبزه گاه خواستی با او فرود آمدی و
 عسکری فرمود که استخوان بغیر هر گاه هوای انسان و
 باز از میسار و این معنی منافی با احادیث دفع ایدان است
 استخوان و نیز ظاهر این اخبار است ایدان و متاسفانه
 و بقاء عظام است مگر آنکه مرد عظام تمام جسد باشد و از
 کلام شیخ مفید ظاهر است و کلام شیخ ابوالفتح که از حکای
 میشود که مدح بقایا شیعه از قلوب مستقر بوده بود
 اجسام مقدسه و عدم بقایا در فروعنا و در کتب معتدله

و مسأله دیگر تو شرح عقاید صدق نصیب کرده بر اسکا
 اندک و ائمه بعد از موت نقل می شوند از زیر حال و مساکین
 شود محمدا و جعفر در پیشگاه این مدح فقهه امامیه
 کافر و مدح اهل حدیث از ایشان و منکملین را در این باب
 سخنی یاد می دهد از سی و یکم در این باب خلاصه نقل شده
 و فرق امامیه و غیره مگر این مطلب شده اند و شیخ کراچی
 نصیب می نماید مفید گفته نموده و شیخ مفید در مسأله یکم
 نیز گوید لیس الامه عندنا فی الصور خاتین و لا فی القری
 مساکین و اما جاثا لباریه بالتعالی شاهد هم و شاهد
 هم عند فوهم امنها و تعبد کالجی الی البیت الحرام مکرم
 بعمل شاهد الامه مزوره و فوهم مقصوده و از ذکر
 ذواتهم لها مجاوره و لا اجنادهم فیها حال و شیخ کراچی
 دو کثر القوادیک و فوهم و الخیر عن التبیانه انه قال اما
 اگر علی الله ان بدعی فی الارض اکثر من ثلاث و هکذا
 عندنا حکم الامه و لیس یاد شما شاهد هم علی انهم بها
 لکن اشرف المواضع و کانت غیبت الاجساد فیها و لباریه ندبنا
 الیهما و صاحب کتاب اقی فیض کاشانی قاض الله علیه
 ابدان مرفوعه یا من را حمل بر بدن مثالی نموده و اجساد باقیه
 در فوهم را حمل بر جسد عنصری و این وجه را جامع میانه

لخیا و ارفع شافی انکاشته و عواصر بخار الانوار احتما لانی
 ذکر نموده و مختارانی اظهار کرده قال بعد ذکر السلف فی بیان
 مهمم من حمل اخا الرضی علی اتمهم برضون بعد ثلثه اقامه
 بر جعون فی فوهم و منهم من حملها علی اها صدرت لوع
 من المصلحه و التوریه لقطع الطماع الخوارج التواصیل
 کاتوا بریدون بنش فوهم و قدر موعا علی ذلک مراد اوله
 بنشیر لم و ممکن حمل اخا نقل العظام علی ان المراد نقل
 المصدوف المنشرف بعظامهم و جسد هم و ثلثه اقامه
 انشوی و اینگونه احتما لانی بسیار عجیب است و این عرب نو
 کلام محدث بحرانی است و کتاب زه النجفیه بعد از رد کلی
 محدث کاشانی و علاقه مجلسی و انکار بلوغ اربدن شکارا
 اخبار نموده که در شاهد شریفه عین و اثری را بدین
 شریفه ائمه نیست باسمان نا لارفته و گفته این معنی
 با بقای عظام از آدم و یوسف ندارد زیرا که ابدان انبیا و اولاد
 اگر در مواضع اصلیه که در ایشان انجام اخلاص است
 دفن شود با اسمان نا لارود و هرگاه سپرده شود در غیر
 آن مواضع باید در دفن باقی ماند با اسمان رود و سقوط
 این کلام محتاج بیان نیست و ماخذی ندارد و شیخ احسان
 در کتاب جوامع لکمه تبعته از قبض علیه مرتبه نموده و مقرر

و مسائل عکسیه و تخرج سقا بد صدق و نصیح کرده بر اینک
 انبیا و ائمه بعد از موت نقل به شوقند از در حال و مناکی
 شود بحکمها و حقا و حقیقت این مذهب و مذهب و امامیه
 کافر و مدعی اصل حدیث از ایشان و منکر این ادراک باب
 شیخ نادند و از بنی نوحد در این باب حدیث نقل شده
 و حرف امامیه و مکر این مطلب شده اند و شیخ کراسکی
 نصیح باینچه مفید گفته نموده و شیخ مفید در مسائل عکس
 نیز گوید بلس الائمة عندنا فی الصور حاکمین و لا فی التریق
 منا کین و انما جات الی الجار و بالشیء الی ما شاهد هم و است
 هم عند ضرورهم انما و انما و انما کالشیء الی البیت الحرام و کذا
 بجعل شاهد الائمة مزوره و ضرورهم مفصوده و از آنکه
 ذواتهم لها مجاوره و لا اجسادهم فیها حال و شیخ کراسکی
 در کمال القوائد گوید و ضرور الحبر عن الشیء انه قال اما
 اکرم علی الله ان بدعی فی الارض اکثر من ثلاث و هکذا
 عندنا حکم الائمة و لیس یارنا شاهد هم علی انهم بیانا
 لکن اشرف المواضع فکانت غیبت الاجساد و اعباده و ندایا
 الیها و صاحب کلمات فی فیض کاشانی قاض الله علیه
 ابدان مرفوعه یا سمان را حمل بر بدن مثالی نموده و اجساد باقیه
 در قبور را حمل بر جسد عصری و این وجه را جامع میانه

اختیار و ارفع شایان انکاشنه و عواصم بخار الانوار احاطه الانی
 ذکر نموده و مختار این اظهار کرده قال بعد ذکر الشایع
 منهم من حمل احدا الرضی علی انهم برضون بعد ثلثه اقامه
 بر جعون فی جودهم و منهم من حملها علی انها صدرت لوع
 من المصلحه و التوریه فقطع لطاع الخوارج التواصب
 کما یرویدون بنش فورهم و قد عزموا علی ذلك مزارا و
 بنشیر لهم و ممکن حمل احدا نقل العظام علی ان المراد نقل
 الصدوق و المنشرف بعظامهم و جسد هم و ثلثه اقامه
 انهم و ایسکونه احاطه ان یسبوا علی است و این عربی
 کلام محدث بحرانی است و کتاب رة التیجه بعد از ذکر
 محدث کاشانی و علامه مجلسی و انکار بلوغ ابدان شایان
 اختیار نموده که در شاهد شریفه عین و شری از ابدان
 شریفه ائمه نیست یا سمان یا لا و گفته این معنی است
 یا بقاء عظام آدم و یوسف ندارد زیرا که ابدان انبیا و اولاد
 اگر در مواضع اصلیه که ثبت ایشان انجا ما خواسف
 دفن شود یا سمان یا لا و در هر گاه سپرده شود در غیر
 آن مواضع یا بدون دفن یا فی مایه یا سمان زود و سقوط
 این کلام محتاج بیان نیست و ماخذی ندارد و شیخ احسان
 در کتاب جوامع کلمه نعتی از فیض علیه ترجمه نموده و ملحق

شده برقع بدخای مثالیته با سماء و بقاء عنصریه در فیه و عند
تفرق اعضاء لیکن گفته اگر فیه و شریفه پیش شود غیر معصوم
مشاهده چهری نماید و این کلمه مغز است لیکن درین نقار
کلام نیکوئی گفته که احادیث رفع ابدان طواهر است و
احادیث نقل عظام آدم و یوسف خصوص پس باید ظاهر
مطابق با نص شود و تصرف در احادیث مع نمود مؤلف
کو بدفع اشکال و بیان حقیقت حال محتاج بطول معانی
و تقوس اهل عصر را از سختی طولانی ملال است لیکن
مقتضای باجمالی اشاره کنیم که در بسیاری از مواضع در
فهم احادیث ناصح و مفید است پس گوئیم اهل طاهر
که غافل از روحانیات هستند بلکه زیاده از علم عربیه
و فهم لغت بهره مند نباشند هر لفظی را که در کلمات سنه
ملاحظه نمایند حمل بر عالم محسوس نمایند و این سبب
بسیاری از احادیث بنظر ایشان مجمل و مشکل نماید و محروم
از مقاصد و اسرار و انبای وحی شوند مثلاً در احادیث
رفع ابدان الفاظی وارد است مثل بدن و چشم و فیه و رفع و
ارض و سماء و ایام هرگاه شخص ملزم بمقاله ویه باشد چاره
بر اینچه علمای اعلام که نقل کلامشان شد ندارد و هرگاه
خاله خبری یا ظاهر خبری احتمالی که خلاف معانی محسوسه

بالغات مانوسه اهل ظاهر باشد که کس او را نیست عرب
و تصوف ماری بخاک و فلسفه همد و مجله رفوا عد موده
از قدما می عامه اطفال جناس و اخیال رفیق نماید و گوید
این بخار بدافریه و خلاف ضاله حقیقه است دعوی
بنادر معانی محسوسه بخود محروم و از فیه و غیره
و گوید این ادما نه ظاهر و اراده خلاف طهریانه سپهر
از وقت خطاب جابر نیست عاقل از اینکه ابرام باس فوعد
موجب حرمان از بسیاری از لطایف کتب است شود بلکه
صاحب این مسلك با فیه و بسیاری از محکمات از ادخل در
مشاهدات نماید با فیه و اول بر اکثر آیات و احادیث کش
و گوید این کلمات مجملات است لیکن هرگاه کسی نگاه شد که
الفاظ غالباً بمعانی که دارند استعمال در موارد خاصه در
بابت فردیه آن خاص است نه ارباب خصوصیت و اوقیل
اطلاق کلی بر فرد است و اندک بسیار از استعمال آن نه
مجاز است نه محتاج با و بیل مثلاً لفظ ارض و سماء و تصور
کند که وضع برای ناین و بالاشده و جسم عنصری همین
و جزو اتیری غالب یکی از مصداقین است چنانچه سفل و
علو هم یکی از مصداقین است در قرآن مجید و احادیث در
هر دو معنی متشوق احد استعمال شده و آنرا ناین است

منه طهور ایدهی است که باز از او ملک نیاید و ان شاء الله
و ما تودعون واضع است که مقصود آسمان نیست و بنا
التمنا و الدنیا و بنیة الکو اکیب پوشیده نیست که سنا کار
در آسمان اول نباشند خلق است تموات و من الارض
مثله من مراد اقلال سبعه و طبقات کوه خاکی است یا آنکه
در احادیث آورده است که در زخم در زمین و هشتاد و
آسمان است یا آنکه در و درشت و خرویه است خارج از
عالم دنیا و بر مضاف است مع موارد مشبه نیست هیچ
جست و بدن کاهی بر وزج و مثالی اطلاق شود مثل رایت
فلا تافی التوه یا حدیث بدان بر زخمه لفلت فلان بر فلان
و این بدان بوجهی عین بدان عنصر بود ازای عظم و لحم است
چون جامع وحدت مراتب بدن نفس ناطقه است در همه
حال وحدت شخصیت آورده همان طور که مشاهده پیشو که
انسانی از زمان طفولیت تا آخر پیری شخص واحد است همین
نحوه باید بر زنجی یک شخص است پس مفاد مجموع اخبار نسبت
دو امر است یکی که بدان عنصر بنیة انیا و اولیا را حال تصرف
نکند و تغییر ندهد و این معنی او خصایص ایشان است که
بوسیله قوت شدت نورانیت نفوس مقدسه بدان انجا
نماید و فیض توجه بسبب موت منقطع نشود و این بطور توحید

بجز در و نخواهد بود بر مادی جسمانی که ظلال غایت خود را در دنیا
بجای غیر انیاء که لا محاله بعد از موت ترک است و باطل است
وضع نفس مایه از توجه خود دهد و در هیچ مرتبه
های مقدسه و در بین نفس و تکد و منزه است
مشاهد متفرقه موجود و بی است که در
مشاهد مشر و فی کوا صدقه است در
و همچنین انبیا ادب است و در ساری ربانای من
بود در بقعه بر فرد رحال نماز و تعبیل است که بقعه
جانب نیست استنباط استنباط وجهه و در جان و در
و اما انکار و شیخ مفید و انبیاء از بودن ابدان و در
فوق احتمالی است بغایت تعجب و مستحق است بر تمام
غیر مسدود از اختیار آورده در این باب انکار مجرد نفس
مشا در بصیرت شانه وجود و زندگانی در عالم حسی و
و آنچه احتمال داده که او امرن با ذات مشاهده مشرفه بحقیقت
و تیرل باشد و قیاس بر تیرل که نموده سانی و در پیش
ما حد است بسیاری از آثار معجزه دلالت دارد بر مقام
اجتاهد و مقابله مانند افعاله و اهرام برج که ناموس
نیش فر شریف و زواعتا رض خاثر شد و جسد مقدس
را بر پو ریا به حدیث یافت شکایت موسی جعفر در عالم

رویا از در می یکی از نواصبت رنود بکثرت مصحح شریعت و او این
و قایع بسیار است بخفی نباشد که هاله بدن عنصر می رنود
از خصایص انبیه و اولیاء است تا بد بعض صلحای مسلم
بیز بهر هاشم چنانچه جماعت کثیره از سکنه شهر طبرستان در
نزد بک این زمان جسد شیخ صدوق را مشاهده نموده و
که اصلا تغییر صورت نکرده امر و نیز آنکه ابدان مقدسه
انبیاء و ائمه بعالیه بالا رود و در عالم ارضی اندک بپزد و بد
نکند با سوزن بار پاده و دلیل واضح بر اینست که مراد مطلق عالم
علوی است اختلاف تعبیر اخبار است که در حدیث کاتب
الرباره در طرف است هر چند که شده در حدیث مالی
نزد پروردگار تعبیر شده در اخبار دیگر رفع با آسمان دارد
و در اخبار دیگر در رنگ نکردن در زمین فرموده اند
حق این مقام بیط کلام است بکن با اشاره اجمالی تفاوت
بیم که عوالم سه عالم است عالم عقلی عالم نفسی و عالم
حسوس و نفسی که بعضی وجود فانی شوند بعالیه و ثلثه عوالم
کند و چهارم از ثلثه عوالم روحانی و حیوانی باشد که در
کسایات علمیه بحد حیوانیه بر نفس غلبه کند که قایل صغیر
و رفع بعالیه علوی نباشد و محلد و باقی در عالم عقل و حقیق
عالم و برخی از نفوس بسبب کمال با اعمال و اخلاق در رنگ

در عالم عقل طوبی شود و نام عالم عقلی در هر شود
اختلاف مراتب بود که چنانچه وارد شده احرف ما آحاد
علیکم الروح من سکن من لاله شفاعت الا بعد ملتفت
الفسه و نفوس مقدسه انبیا و اولیاء است و نیز
نورانیته و انوار و یکی در عالم روحی نور ساطع و بعد
از سه روز از عالم عقل که عذاب را رن شد با تمام
عالم عقل و عند الله و فی العرش بالا رود و این مطلب
در این اخبار فاده شده و این مسئله را عدم مکتب
نبی و وصی در بین و بالا رفتن با سماء و هویدا شد که
شرافت مختص مقام نبوت و ولا نبی است این صغیر و رفع
و انما فانی نیست با توحیه بعالیه و روح و ابدان ملکوتیه بلکه
بعالیه سفلی و ابدان عنصری نیز بر که هر عالمی محیط و منوخته
بساقل خواهد بود پس صحیح است که با ارتعاع بعالیه بالا
بصور مشاقت و ابدان ملکوتیه در نزد مختص بر و در
مقام اظهار معجزه ظاهر شوند و حاضر باشند زیرا که
عالی فانی ساقل نیست آنچه ذکر شد در نهایت لطیف و متعالی
و ختم کنیم شرح این حدیث را بنقل کلام بعض علمای روحانی
فراغ حجاب و کاشفت نقاب شود سرچشمه و ضرر سخنان
حدیث جبر و محقق نمیرد الا محس کاشف عالمی است

الزمن من الزمان الكرم ما دامت الاوائل تبيع بالثواني ودر كذا
كعبه بعد از تقارن وابت زباد من الى الحلال وبقه ما قال لعل
باللحم والعظم المرفوعين المشا لسان منقادون لعصر يرب
ذلك لعدم تعلفهم هذه الاجزاء العنصرية فكأنهم و
هم بعد في جلايب من ابدانهم قد نضوها ونجسوها واعنها
فصل انما بعد وفاتهم والدليل على ذلك من الحديث قوله
ع ان الله خلق ارواح شيعتنا اخلاق منه ابدانها ابدان
لكن لا تلبس الا بالارواح للطيفه المشائيه واما العنصرية
فكانها ابدان الا بالارواح ويدل على ذلك حديث حمل موسى
عظام يوسف فلو لا ان الاجزاء العنصرية منهم بقيت في
الارض لما كان لاستخراج العظام بعد سنين معني
انما يلقونهم من بعد السلام لانهم في الارض هم في السماء
واما يمعنهم من قريب لقرهم من اثارهم وحضور اسماءهم
عند المسلمين عليهم السلام على اليد من المشاي ايضا
حمل اخبار الحوفي بدن كل وصي بنبيه وقال بليدة التعبد
في شرح التوحيد مفصلا لبعض الاجزاء العنصرية الطبيعية
ان الله اذا قبض الارواح من هذه الاجزاء العنصرية الطبيعية
او دعيها في صور جسدية اي حصص حقيقتيه من الماد الجسميه
التي لا تختلف نفسا دامت نفسا منها من دون ثابته كبقايا

عنصريه او تحططان من اجتهد وهو يكون هذا البدن
ان قال وبالحمله العواله الكلب ثلثه ليس غير احدها العال
العقلي ثم العالم العنصري ثم العالم الحتمي وللنفس حاد الى العالم
العقلي الذي هو اصله وثالثه الى العالم النفساني الذي
هو مقامه ورابعه الى العالم الحتمي الذي هو محله و
محيطه فافترقت هذه النشأه العنصرية باصطراط من ثلث
الجميع رجعت الى عالمها النفساني فادها الجسميه كقوة
التي اثارها ما عاها التي كبدان كانت من التعداد وفي مقادير
ان كانت من الاشياء على التفاصيل التي ينطق بها الشرع
الا فليس في خصوصيات الانفال ونعم ما قال العطار
زحرفت نكسود وشر يكونم فويشوا ما منبكي من يكونم
هين جيمت بو ما منور وكره طاعني حسي مكره
وان كسبت في النشأه الدنياويه ما يتجاوز عن المرتبه
بسرعه كالانبياء والاولياء وفقد في ارض الجسميه التي هي نفس
الجسميه ثلثه ايام او اكثر على تفاوت مراتب الشؤ والولاية
ثم تصعد في مقام العالم التوريق المقام الاعلى العقلي
كما ورد في الخبر ان الائمة عليهم السلام اذا ماتوا يقعون في قبر
ثلثه ايام ثم يصعدون الى السماء ثم اعلم انه لا ينال ذلك
كوهم في هذا الصريح المبارك ودلك لما عرفت من معنى الصعود

الی التمام وانهما ثبت تلك التي دون رؤسنا انتهى بعبارة
شاذية كما يشاهد بنظر البصاف وكلام ابن درمخت جليل
ناقل هو ذلك من كتبنا الزمكلا من اخبار امامت قبل ان ياله
كتبنا بشأن در پرده خفا باقی بود و در محافل غفلی من موقوفه

الحديث الخامس

وبالتسند المتصل إلى الشيخ الأحمد ثقة الإسلام الكليني
عن الحسين بن أحمد قال حدثني أبو بكر بن أبي سعيد الأشج
قال حدثنا عبد الله بن إدريس عن أبيه عن أبي عبد الله
الأودي قال لما نقل الحسين أواد القوم ان يوطئوا محمد
فقال فتصه لربنا ما استلج من سفينة كريمة في البحر
به الى جزيرة هاهنا هو باسد فقال يا ابا انما حدثنا ما مولى
رسول الله فها هم بين يدي حتى فقه على الطريق والاسد
رائص في ناحية ولا عيني امضي اليه فاعلمه فاهم صانعون
غدا قال مضى اليه فقال يا ابا الحارث فرغ من راسه ثم
قال انك تدري ما يريدون ان يعملوا غدا يا ابا عبد الله ثم
ان يوطئوا الحجل طهره قال فشيء حتى صعب يديه على جسد
الحسين فاقبل الحجل فلما نظروا اليه قال لهم عمر بن
سعد لعنه الله لا تمشروها انتم فوا انصروا فوا
فوجهم عبد الله يسر ادريس فقه ههنا كما ميكة كئنه شاذ

حواسند کرده مردم با مال کنند و راسه پس کشت
قصد مرد بخت اکامی خوانون من میفهمه از او کرد و پیهمه
شکسته شد کشته او و بر و رفت شوی بشد در ناگاه
بر حور و بشیری پس بوی کشتا پس من از ذکر ده به
پس از او کرد بشیر از او و بر و شد و دست در پرده
ان پیا ناں بشیری در کار کشت بکدر و روزه شوی در کفر
که با پنج این کرده کردار پس بد فرزند و رف قصد شوی
و گفت ای بشیر و بشیر سر خود را بوزن کشت پس کشت و
میخواهند بکنند فرزندانش حسین جدا دهند لکه کوه است
پشت او را پس بر او در آمد بشیر را که آمد و شاد و دست
خود را بر بیکر حسین زد و کرد بد سوزان و چون بگردند
شوی بشیر گفت عمر سعد ههنا که بر او آمده بکنید برگردید
بر کشند بیا آنک کافی ثقة الاسلام را و تو کنت شیعہ
بلکه در مذهب شیعہ بعد از قرآن محمد اصح کتب است مع
دلیل پس از اخذ ایشان کتاب در حداد و جناح احداث
چنین نیست که هر چه در کتاب باشد خجسته طاهر باشد
مثل این حدیث که نقل از امام شده و یاسند نقل اهل با
امن و اما حال رواه این خبر پس حسین احمد نوشود در حال
شده اگر چه روایت بشیر کلیه از او دلیل و ثافت و اعسار

و ابو کوبی از دی مد و لح است ابو سعید میگوید که من عیسی بن
 ادریس را دیدم که در محمول الحال است پس این خبر بحسب سند
 اعتباری ندارد و الفاظه من هم جالی از حواشی نیست مثل
 الاسد ایضا لفظ غذا با آنکه این واقعه در روز غدا
 واقع شده علاوه بر آنکه ادویس خاکی واقعه از معاصرین
 حضرت عثمان است که حال این واقعه را بنویسند و این
 کرده که محمول الحال هستند و بقواعد علمیه این خبر مرسل
 و اعتباری ندارد و نیز یسنا بیاید است که می فرار مرد چنگی
 دفع شهری است و اندک از مقصد خود بواسطه یک شیر
 دست بکشد با آنکه واقعه استخار از وقایع است که
 توان گفت قطعی وقوع است اکثر ارباب معاری و مقاتل
 نوشته اند بلکه اسماء آن ده نفر که مباشرت این عمل کرده اند
 ضبط نموده اند بلکه اهل علم نسبت به عرض شده اند که هر
 تن جز امزاده بوده اند و نقل از ابو عمر و زاهدین کرده اند
 و کثر کتابی است واقعه که بلا را ضبط کرده باشند و
 این قصه را ذکر نکرده باشند مانند مرقع الذهب مشکو
 که او ثواب تاریخ است مقاتل ابی المرح صفه هانی وراثت
 شیخ مفید و مناقب این شهر آشوبند که سبط بن جوزی
 و غیره و کتب مناقب این غامه و شیخ فیه این معاد و رشت

اخذ الشا و از تاریخ طبرستان نقل کرده که مختار بن ابی سعید و
 استخار امدان را می که از او شارب است در یات شربین اس
 عمل بود و هر ده نفر از دست بگر کرد و فرمود تا برکت
 خوانانند و منج های هر دو دست یابی و یا بمال
 استخار کرد و این جوئی عمارت جان کرد که گوید
 و او طوا الخجل ظهرو و صدره و وجد و نه طهره آثار است
 فسلوا عما فیصل کان یفعل الطاهره فی اللیل الی
 ما یکن اهل المدینه یبذلوا و استغفر منوبه یابن حمانه
 استغفر و رضنا الصد بعد لظهور عی است که
 علامه مجلسی در با احاطه نامه انکار بن واقعه را نموده نظر
 بر وایت کافی اگر چه غیر تتبع مقتضی است که انکار این
 واقعه شود و این شهر آشوب و مناقب از امامی معبد است
 نقل نماید که زنی بود نوحه کرو نامش زده بود و خواب
 فاطمه زهرا علیه السلام اشعاری او یاد داد که در مرتبه خبر
 نوحه کوی نماید و ان اشعار این بود ایها العیث و رضا
 و اسمها لا انقص و ابیک بالطف مننا نزل الصد
 و رضنا له امرضه قبل لا لا کافر مضی و شیخ
 ابو الفتح کر جلی در کتاب نعت گوید که یکی از ان شهرها که
 یا مال کرد حسد مقدس را در مصر و قسماح از شدت

هر یک کس را

علا و فاعلهای آن است خود بدست محنت افتخار و تقرب به
امیه بود رخسارهای خود کوبیدند و کوبیدن شکار هنور
که سینه چخار صد و کسب این شکار و در رخسارهای مهر
محمود است که اشکال بعلیه بر در رخسارهای کوبید و مو
اربعین الحسبیت در قصیده فایده کوبیدن آیه صد و شصت
اطلاق دفع المظنه بالبیان نزود مسکلا للعبور
واحد به غشاء الباصرا عظام التطیق تلك البراد
لقد تجمل خاديات و فیها طبع عطر منک
نفوح من الذم البائس و اینها همه اختصاصی است
الشهداء و داشته و سایر شهداء را نصیب نبوده اگر چه
شیخ طریحی در کتاب منتخب گفته که فاطمه صغری را و انکرده
که اسب بر بدن بدو و اصحابش تا خندید لیکن در و اینها
مختصان کتاب اعتباری ندارد و آنچه را السنه و اقواء مرتبه خوانند
است که بدن فاسم بر الحسن یا مال شد خالی از ماخذ است
و به حدس میتوان زد که عبدالله بن الحسن در بر مصیبت
باغم اگر خود شریک باشد زیرا که بعد از شهادت جسد
آن پس از کسی حمل از جای خود ننمود و در جنب جسد
مقدس باقی ماند و الله تعالی اعلم و نعم ما قاله
پس بر نزار دقیمینی بی شوق و شوقی بن الفنی

و قبل ابصار الانبیا اذا راحنا صفت ما دفعه باحسان
الحديث السادس من
مارواه فی الکامل لشد عن الی فرق قال لشد حسن
بالشخص من المذهب القیاسی شیخ محمد مصطفی
للشاحه حتی مشی من حسن یقول تساکر الله
هد الامر معصیه الله و لرسوله لشد شیخ محمد
المطلب قل من سبق التهاون و البكاء فهو عند الله
رسول الله و علی فخر و ریح و رست ان کلتم مصیبه
الله جعلنا الله من الموب فی حب لا ریح من
اهل القبور و اقلین بعض عابدین و نقول شهداء حبه
نقد سمعت الحزن ناحت سوحا و هم یقولون و ریح
الطیف من ال فاشم ادل رقبا من فریق و دلت
حدیث سول الله لم یکن فاحشا ابان مصیبت الا و
وجلنت و قلن ایضا ابکو حسنا سید و لشد شاد
الشعر و لشد زلزل و لشد لکما لشر و احترق ان
التمامن العشب و الشعر و تغیرت شمس الملال و غل
الکور ذاک ابن فاطمه المصاب به الحزن و الشعر
اور ثلثه ذلایه جمع الانوف مع لمرر من حدها که
اهلک جیرون شدن و مدینه و انمود حسن و کر

زبان چنانچه از عبدالمطلبی است که آمدند برای سوگواری
تا آنکه روان شدند و مناسبت ایشان چنین گفت سوگند
دهم شما را اینست که آشکار کنید این کار را از روی نافرمانی
خدا و پیغمبر و کشتن پدری که بگذاریم سوگواری می کردیم
این روز ترا نماند و ز مردن پیغمبر و علی و دختران پیغمبر
است و فایز سوگند دهیم نور انجمن را سر هائیکه در آن زمان
خدا برای نواز مردن ای و سبب سوگواری از کشتن کورستان
و در کرد برخی از خواهران پدرش گفت کواهی ده ای حبر
که بشنیدم بر زبان سوگواری می کردند سوگواری نور گفت
بیانات از این حدیث معلوم شود که زهای می هاشم
شهادت حسین را در مسافرت عراق می دانستند و از آن
اهل بیت بوده و باین سبب ایشان را ممانعت فرمود که بر سر
دش شود و حضرت ضاء هنگام مسافرت بخوانان
اعمال خود را امر می کرد که فرمود و پند و هم مناسبت افشا
تقسیم نمود و حضرت باقر العلوم نیز امر فرمود که در منی و مؤ
سخ تاده سال بر او سوگواری نمایند و بعضی ملائک خود
برای مصاف ایشان معین گردید و در غایت اسلامه و
از حضرت صفای ایشان است که بعد از مراجعت هاشمیت
سه سال زبان نمی هاشم توجه می کرد و برای پستدال شهادت

بلکه تا یکسال شکر و زاری می کردند که بکار صحابه
بعبر بود و در مدینه و حره و خاضی و در مدینه
مرد روی بسود سماء و حره که می فرمودند و در
احادیث استفاده شود و حره که می فرمودند و در
اجنبیه و اسماء و رضا و انوار حیات چنانکه معبران
و در این مقام می بینیم که سید سماء و در کرد
مبارک الله تعالی ظاهر می خواند شده که در مدینه و در
و در لاله بر رخت معصوم بر مطلب بود و در جسد
در ثواب اعمال صدوق است که ابو شمر و مکتوب حضرت
محضر امام صفای شد امرش نمود که مرتبه سوس بر می خیزد
حسین شعری خواند فرمود و وضع رفته و نوحه می کرد
بحوان اشعاری از سید حمیری خواند امر علی حدیث
الحسین و قل اعظم الرکبه یا اعظم الارکض من و کانت
رویه و از مردن نفیره فاطمه و عقیقه المصطفی و ابدا
المطهر اللهم و المطهره العقیقه کیما سئلوا عن الواصل
المینه پس کریم امام صفای و امر کرد اشعار و مکر بخوان
چون خواندند او را در کربلا پرده بکار پرده بلند شد
عبدالله بن عباس و در خانه حضرت صفای بر تضرع مرتبه
خواند الله فوجنا بمفاة الثری عمر الشراء

نو باد د حوری بلند شداریس پرده با ایناه و فصد
 د عبل از فصد بد معروفه که در خواست خدمت حضرت تبار
 الاله شریف ستاد اشعار شکر و حفظ از فصد برای
 نویسن و سقا از محرمات اهل عالم است مجموع عدایست
 بکصد و پست و بکند و مطلع اشعاری و تغزل بود
 که در روضه الواعظین مظهر است که د عبل شرم
 نمود که اشعار تغزل را خدمت حضرت ضایع اند و عزم
 کرده بود که این فصد بر اوّل کسب که بخواند حضرت باشد
 ولی در بعض کتب غایب مرویست که چون د عبل بشهر
 نیشابور رسید شب نهما نشسته بود شخصی از جفا
 بر او داخل شد و مطالب فصد را نمود و برای او
 خواند چندان که پست که بهوش شد و در بعض کتب
 نقل شده که زمان ورود د عبل بخوارستان اقامه عاشورا بود
 و حضرت فطیحه مجلی فرمود و بدست مبارک پر کشید
 زنان حرم آمدند پس پرده برای استماع مرثیه حاضر شد
 و چون اشعار او امل فصد تغزل و منال خلفاء غاصب
 و شایع می امته و اتباع اهاد و غالب کتب اهل ادب
 تاریخ ذکر شده و معروف شده اول فصد جمله از
 حلیت من نلوه و بعد که موشال هاشم و فیور علوی

استد و از کامر سفر اهل بیت که توفیق مقصود
 در محضر بیباک حضرت صادق و ضرب مر شوق
 مرثیه خواند بکس بر و داشت کصاحب فصد و عزم
 طریقت ماسوفی لی بسط اطرب و لا یعد می و دوس
 ناعب که در مدح اهل بیت سنتی و مرثیه و کتب مدح
 است که فصد بهیم معروفه من لقلب مستر
 و انظم نموده شرفیاست تا مدح اهل بیت و مدح
 باین شعر قبل از نصف عود و صبا هم من عوای شده
 خفام که پست شخص و فرمود که باز مالی بود و عطف
 میگردید بود رکاب معاهد شخص و مجرم سهل
 صاحب کتب سردید و این شده که کتب د حلیت
 با کتب برامه صفای در ایام شریف و عرصه شتابان
 برای شما اتفاقا که بضم که ده از جواب فرمود بنام
 اعطای می باشد اونی است گفت از تنقید و حوسر اهل بیت
 که ام فرمود بخوان و مرثیه حضرت کس برای حاضر
 کردی کان خودش بخواند اتفاقا خود را و کرد بسیار
 شد تا که این بیت را خواند فصد از اموی من فوش
 و نا احر است که الفی اوله کوید پره شک در کر بلا
 حسین بن علی و در کان که مشکان مداحند پیش

اماده کرد بدغمیت برای طشت آفرین بصر کاشای نه اند
 کربلا در روز و شب غم نه بی ساعه رست شد اگر اهل
 غضب کرده بودند حسین بن علی کشته نمیشد چون این
 شعر را خواند امام صادق دستها بدعا برداشت گفت
 اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِكَيْسٍ مَا قَدِمَ وَآخِرَ مَا اسْتَرْأَى اَعْلَى وَاغْطِ
 حَتَّى يَرْضَى در منافس این شهر آشوب واپس شد که
 روز نود و نوزده منصور و باقی مفرود داشت که حضرت
 موسی بن جعفر جلوس فرمایند و مردم بخندند حضرت
 رفتند و هذایای بسیار بردند و آخر مجلس مردی
 داخل شد و عرض داشت هدی من اشعای است که
 جدم در مرثیه جد شما حسین بن علی گفته و خوانده برای
 عیال اصفول غلام مرثیه بوم الحجاج و قد علا الغشا
 و لا ساهم نقد نك و زج بدعون جد و الذم و غدا
 هتا انضعضعت الشمام عن جسمك الا جلال و الا کما
 پس آنحضرت باین مژگان و جوه مجتمعه ابوی بخشید و در
 کتاب کثی مرویست که جعفر بن عقیل داخل شد بر امام
 صفای باجمعی از اهل کوفه حضرت او را اهلوی خود نشان
 و فرمود شبندام که نو نیکو شعر گوید و مرثیه جدم
 حسین و خواند اشعار که خود نموده بود آنحضرت کریم

و حاضرین نیز گریه کردند تا آنکه هم بر صور و شای جاری شد
 آنگاه فرمود مجد سو کند که ملائکه مفرقین حاضر شدند
 و پیران را گریستند و جدا واجب کردند برای مؤمنان را
 و امر زد کما شان نوز و چون مرثیه این شاعر مجید مرثی
 امام اهدی فرماد اینان و زاد کریم
 پس علیه السلام مرکان با کما نقد تعبت مگا و استعد
 عذبه حسین الزمان در به وفد هلدیه الشهور و ملک
 و غودری القصر الحما مبداء علیه عاقی الکبریا نك و ملک
 و بانصر نه انة التواء ادع نقد طاش الا حلام مهاد
 الا بل بحوا انوار هم با کما هم فلا سلت فلان الا کف شان
 الی اخر ما فی البحار و شعرا و ان فیل الطقم من الهمام
 که در حجر کامل اتر باره نسیه بجای داده شده در کتب
 مثل مرقع الذهب کتب بکر نسیه سلیمان بن قده
 داده و همچنین در تذکره سبط ساید با صلاخ سحر
 سلیمان بن نضیم کرده باشد و شعر معروف بوده و
 خواند سلیمان بن سعید برای عبد الله بن حسن بن حسن
 با و گفت چرا نکتی اذل رقاب المسلمین قد لث و در جمله
 از کتب وارد شده که سلیمان بن قده بعد از سه روز
 شهادت بکربلا عور کرد و نگاهش بر کشته ها ایضا

ودر حال سواری اس استخواند بر روی ابلان لخم
طراوها اما لها بود حلت الزمان التمس اصحابه
لفقد حسن والبلد اقرب الى ان قال وار قبل الحق
البحر وبعيد باشد که این شهر مشهور بوده چنانچه نقل
شده که ابو الریح نیز داخل شد بر فاطمه بنت الحسین و
فایده را به خواهر خود و خرم نمود پس شعر فاطمه را مرثیه
عبدالله بن حسن نمود و شاید این شعر اول مرثیه باشد
که گفته شده و در امالی شیخ طوسی گوید اول شعر که در
مرثیه استبدالشهداء گفت شد اشعار عقیقه بن عیسی
که گوید مردی علی فیر الحسین کرمک ففاض علیه من
ده و عمر من هذا المجد و زامه که کما ان الله اهل به عاری
است گفته که مردی اراده از دست کعب بعد از حرکت
خبر استبدالشهداء خارج شد که خود را ما و بر مشایخ
بریده و سپید مرد پیران بدیدم فشنو و من گفت بیانی
حسن پیردی گفتم بی گفت من هم بیار و میر و لیکن
کبیر امر ستاده ام خبر بیار و رد و الشاعره اهدا مدد
ساعی بکشد که انکس امده و حایکه میگویند این
والله ما جئک حتی بصری فی الارض معمر الحدیث من محو
و حوله فنبه ندی بخور هم مثل المصابیح بعشون الدخی

معلوم شده و نیز از پیران المحدثین
و بالتبدا المتصل الى شيخ الطائفة في مالیه بسنده عن
مغیره و مر قال کس خالتا عند جعفر بن محمد انجا شیخ
فداخو من الکفر فقال کلام عليك ورحمة الله وبرکاته
فقال ابو عبد الله وعلیک السلام ورحمة الله وبرکاته
یا شیخ ادن می فدی منه فقبل یده فکی فقال له عبد الله
و ما یبکک یا شیخ فقال له یا بن رسول الله انا مفیم
علی رجاؤکم من دعوای من فانه سنة اقول هذه السنة وهد
الشهر وهدا اليوم ولا اراه بکم فقلو منی ان بکی قال فکی
ابو عبد الله ثم قال یا شیخ ان اخوت مبتلک کت معاً
یا شیخ کت یوم القیمة مع ثقل رسول الله فقال انی
ما ابالی ما فانی بعد هذا یا بن رسول الله فقال له ابو عبد
الله یا شیخ ان رسول الله قال انی تارک فیکم التظلمین ان تمکن
بما ان تصلوا کما قال الله المزل و عنی فی اهل بیی نجی و انت
معنا یوم القیمة ثم ان یا شیخ ما احبک من اهل الکوفة
قال لا قال من من انت قال من وادها جعلک ذاک قال ان
انت من غیر جدی المظلوم لحسن قال انی لفریضه قال
کیف انانک قال انی انی و اکثر قال یا شیخ ذاک در طلب
الله ما اصبک لدفاطه ولا بصایون بمثل الحسین و الله

فذل فی سبعة عشر من اهل بیت نفعی الله وصبروا فی حلیه
 انوار احسن حرأ الصابین ان اذا کان یوم القیمه قبل
 رسول الله ومعه الحسن وبنه علی اسه یفطر ما یقول
 یا رب سل امی فم فیلوا انی قال کل الخبز والکاء مکر
 سوی الخبز والکاء مکر وعلی الحسن من خبز
 معویه یسر وحب کفث نشسته بود مرد زانام صادق
 که مردی آمد که پیش او پیروی خیده بود و درود گفت
 یا شیخ شنیدم که او گفتای بر مرد تو دمن بنای نزدیک
 آمد و بوسید دستان بزرگوار او و گوید که این را و بوس
 نمود برای چه گریختی گفت من نزد یک صدمال استیامید
 کتابش روزگار شما نشنیدم و گویم این سال شود این ماه
 شود این روز شود غمی بین کتابش پس سر زدن کنی مرا بر تو
 چون چنین گفت از بزرگوارم گریخت و بوی گفت اگر پس
 افتاد در دنیا یا ما خواهی بود و اگر کتاب کرد خواهی بود
 و سخن یاد من نیز پیغمبر پس گفت یا ابو عبد الله که پیغمبر خدا
 گفته که من دو چیز که از شما میانه شما و اگر دم نامه استیامید
 خدا که مرد دانه و خوشایان و فرد بکان خود ما را خانه داده
 خود مکر هرگاه یار و چنان زیند گمراه نشود پس بوی گفت
 کجا نکت که نور مرده که در یاستی گفت که گفتش پس از کجای گفت

از پیغمبر که
 باری داد پیغمبر
 از مسایر و
 می بیند
 پس می بیند
 گفت

ارد مستاد اعتنا گوید هشتم سر زدن نو کردم پرسید
 چه نایان واه داری ما کرد که گوید پسر پسر پسر
 حسن زانجا است کف دستا بود لب مای هشتم
 چه گوید شش و ده مد نود رانجا کف دستا مرده رانجا کف
 ی مرد بر حو حو آهی حو شد و در حد از حو حسن بد
 نزد پسر زاده کان غامه را و خواهد شد بدست
 حسین هر اسبه کشته شد با هفده ترا حو حو حو
 شد حو آهی کرد بد برای مردم بری حد و شکست
 و سر زاده حد ایشان را بگویم سرای شکست کار
 هنگامیکه در در منجه برایش بود و عابدی حد و مال
 خواهد بود حسین و دست پیغمبر بر سر او است خور حکا
 و گویدای برورد کار بر منش غایب و مرا که برای چه
 کشیدم بر این فرمود امام صادق من هر چه تالی و گریخته
 ناخوش منکر تالی و گریستن برای حسین و بیانات بر حد
 بصیرت محفی نیست که هر عقاید اسلامیه در اول ظهور
 شوی بطور اجمال بوده و در بحال مسوط و مستقیم شده
 بلکه بعض مطالب از قبیل اسرار بوده که غایت تعاصیل
 مطلق نبودند از جمله امر امامت و صابیت پیغمبر که همین
 بر کو زدن اذهار بوده که ولایه امر امیر المؤمنین و اولاد

انجاد و هشدن آنکه ائمه هدایت باید قریشی باشند با ائمه
 نجفان عسک بقران و عزت است با آنکه عدد ائمه هادی
 دوازده تن است اما شرح خصوصیت آنها و اشخاص ایشان
 داخل در اسرار محفیه و علوم مکتومه بوده که خواص شیعه
 می دانستند و بسیار بود که در وفات بعضی ائمه ظاهرین
 تحریری پیدا می شد برای غایت از ضعفهای شیعه با فتنه
 و فراتر و بابت هادیت مطلع بر امام زمان می شدند و لیکن
 در ازمینه مناسره که تمامی آن احادیث مخفی شد مطلبی
 برده پس و ن آمد و بعضی تحریرات که برای جمله از معاصرت
 ائمه بود برای طقات تبعه روی نداد و خصوصاً بعد
 از ارتقاء ثبوت و خوف که تمام کتب و هر آنچه که بود ظاهر
 و همچنین امر مهم و قائم ال محمد و مبانی اهل اسلام احاطه
 معنی بود که قائم موعود از اولاد امیر المؤمنین و در
 ظاهر طایفه است مالک شرف و عرب عالم شود و زمین را
 بر از عدل و داد نماید و رفع جور و ظلم نماید اما خصوصاً
 شخص و زمان از اینها دانستند و از اسرار اهل بیت بود
 در حق هر یک از ائمه ظاهرین با علوین که خارج بقیه
 احتمال دادند که قائم و مهدی باشد و مکرراً از بعد
 از علی الحسین این سؤال از ائمه می نمودند که شما قائم

هشتم و جواب دادند و تقریباً می فرمودند از آنجا که
 پیغمبر فرموده بود که آن قریشی هر چه خواهد آمد بر
 است و هرگاه شیعیان سؤال در این فرجه و استیلاء
 دولت حق می کرد و جواب می فرمودند ما اینها را و معنی
 صبا و احاطه است چنانچه در حدیث است که یکی از
 حضرت صادق و شبیه بود که از علل و بطلان و رتبه
 شمر است از مغرب مردم و زه بعد از قیام و فرج
 و ظهور و مکرر که قنات از چهار طرف طلوع می کند بعد از این
 ما و فرمودار هر محلی که طالع شود قنات طلوع کند و
 هرگز در دهان شمع سود که تمام قنات بقدر طول
 کشد و برام در سؤال از وفات ظهور می کردند و بر
 حکمت علی و زینب نفوس فاضله ضعیفه جواهری
 پیدا می داد و هرگاه صراحت می فرمودند چند هزار سال
 طول دارد سبب فتنات قلوب بود بلکه غالباً از قول
 با فائده بر میگشتند و علی بن یحیی که از بزرگان شیعه
 اشاره باین معنی در منظره باید خود نمود که پدرش
 از اتباع بی عباس بود و پدر خود گفت و عهد داشت که در
 خلافت و لا عباس نماند و متذکر بود تخلف نکرد و رسید
 و اما زمان و لذت اولاد امیر المؤمنین نزد سید علی در جواب

پدر گفت هر دو کلام از یک مکمل بود و در این که هر کدام
کار شمار سپید بر حسب مصالح بقدر حاجت و عذر و
بود بک نبود و شاید متر یا چیز آن باشد که دوله فاش
الذول و متصل بقیامت است پس باید طول کشد
تا آنچه در استعدادهای بنی آدم است آشکار شود و بفعل
و اینکه ما صادقین درین حدیث فرموده خدا و خوار
نماید از حسین بن علی در حدیث جمع خواهد آمد شرح
مقام از قتل و اولادها شود در حدیث مورد و در
احتیاج به شرح خواهد آمد که متعلق باین مقام باشد
انشاء الله و ما شرح حالات جلالت شهداء بنی هاشم
و عدد ایشان در حدیث چهاردهم ذکر خواهد شد

الحديث الثامن

والتسند متصل في ثقة الاسلام الكلبی بن بسند عن
ابان بن عبد الملك قال سئلت ابا عبد الله عن صوم ناسوا
وعاشورا من شهر الحجة فقال ناسوا يوم حوصر فيه الحسين
واحتج ارضي الله عنهم بكر بلا واجتمع عليه جمل اهل الكوفة
واما خواعلت فرج ابن مرجاه وعمر بن سعد بنو افر الجبل
و كثير ثمان و تسعة و فية الحسين و احتجوا و اغتوا الله
لا بائي الحسين باصر ولا يعمده اهل العراق باي المصنوع

الغریب ثم قال و اما يوم عاشورا فهو ما صيب فيه الحسين
صريحا بين اصحابه و اصحابه جولة صريحا عزاء انصوم بكون
في ذلك اليوم كلا و رب البيت الحرام ما هو يوم صوم و ما
هو الا يوم حزن و مصيبة دخلت على اهل السما و اهل
الارض و جميع المؤمنين و يوم فرج و سرور لاس مرجاه
وال زباد و اهل الشام غضب الله عليهم و علي و اهل بيته
و ذلك يوم يكت جميع بقاع الارض خلا بقعة الشام
فمن صامه او تبرل به حشره الله مع ال زباد مسوح القلب
مسحوط عليه و من اخر الى منزله ذخيره اعقبه الله بقاء
في قلبه الى يوم يلقاه يوم محمد ابان بن عبد الملك كفته
پر سپیدم از امام صادق در روز نهم و دهم ماه محرم
پس گفت هم روزی بود که شک گرفتند بر حسین و
همراهان او خوشنود بآرد خدا و ایشان در کربلا و فرهم
شد بر او سواران مردم شام و فرخواستند بر کرد او
و شادمان شد پس مر جاع و پیس بعد بفرای سوز
و بسیار آنها و سست و ناتوان شدند و از فرجه
و همراهان او را و دانستند نباید از پا و دی و بادی و
حکمت نکند او را مرد عراقی بدو سرهای ناتوان بود
افتاده باد پس گفت و هر چه باشد روز دهم و روز نهم

کشته شدند و نزد حبیب و افتاده میان هم می نشستند
 کرد و افتاده میان هم می نشستند و هم می نشستند و افتاده بودند
 هم می نشستند و افتاده بودند و افتاده بودند و افتاده بودند
 است و کند بجا به بست حد اینست و زوزه و نیست
 مکر و زانده و نیست که در آمد بر کسان است و از بین
 و بر همه کردند کان به پیغمبر و در شادی و خوشی است
 و بر سر میخانه و خوانواده زیاده و مردم شام ختم کند بر آنها
 و بر آیدهای آنها و از و نیست که کریشهم جای بین
 و کر شهر شام پس هر که دوزه ندارد و از و زیاده و از و زیاده
 جویدان و در بر دیگر اند خدا او را با خوانواده زیاده و زیاده
 کشته دل و خشمنا باشد و او خدا و هر که نگاه دارد خدا
 خانه خود نماده و در پی او و در خدا او را و در و در دل
 او را و زیاده و در خدا او را و در خدا او را و در خدا او را
 او را و زیاده و زیاده و زیاده و زیاده و زیاده و زیاده
 بیانات ناسوعا و عیسی و از لغات مستعمله بعد از اسلام
 است و زن فاعولا، در لغت عربی این دو لفظ نیست
 و در اعداد عربی این دو لفظ و زن فاعولا استعمال شده
 و از خبر شریف گزاشته مؤکده و زوزه این دو روز ظاهر شود
 و زیاده و زیاده و زیاده و زیاده و زیاده و زیاده

عاشورا از بدعت های بی امت است و کاتب است و سوره مکر
 است از زیاده و زوزه این دو روز و زوزه و زوزه و زوزه و زوزه
 و هر چه در اخبار امام بر خلاف این معنی وارد شده
 از یاران و نقیب از بی امت و هو اخواهان ایشان است و شاهد
 صدق این مطلب خبر نیست که صمد و فد و امانی خود را
 میثم بخار و و این کرده که آنچه و ایات و وصیت عاشور
 وارد شده از ولادت از هیثم خلیل و نونه داود و حلا
 بودی از شکم ماهی تمام از مخمر عات شمعان اهل بیت است
 و در کتاب روح الذی منقول است که جماعت از ایشان
 و هو اخواهان ایشان نذر کردند که هرگاه کشته شود چیزی
 ده نفر شرفیایان ایند و از روز و زوزه و زوزه و زوزه و زوزه
 بشیخ طوسی روایت شده از امام صادق که پیغمبر خدا را عا
 بوده که بسیاری از اوقات با ایشان خود را می نهادند و
 دهان کودکان شهر خوار از اولاد فاطمه در روز عاشورا و
 می گفت تا شای چیزی با آنها نمی خاستند و می گفت بودند از آنها
 آب همان میار که او فرمود و حتی های بیابان روزی
 داشتند و روز عاشورا را در عهد داود پیغمبر و در جنج
 الحجاز نیز می روید که در کسان نور عسل و روز عاشورا
 امتناع نمودند از خوردن علف و در مصباح طوسی

روایت شده از عبد الله بن مسعود که گفت روز غاشور را
داخل شدم و جناب صادق علیه السلام را دیدم اشک چشم من را کشید
مرا و دیدم بر او نشسته بودم سبب که نه تنها چشمتان فرمود
مگر غافل که امر زور و شهادت حبس عرض داشتم چه
گویم در روز غاشور که ما را کوفه و غیره و زور و
روزه را تمام مکر و بعد از عصر افطار کن خبری بانی و این
روایت بر حمله از ادب و زغاسور و مشتمل است از چند
امر است اول پوشیدن لباس پاک و قیام است بین نماز و
و نیکه ها بار کردن هفت مصیبت زدگانه هم چون فتن
به بیان چهارچشم بخا آوردن چهار کعبه نماز هر دور که نیک
سلام در صورت که اول حمد و قل یا ایها الکافرون و در ثانی
حمد و قل هو الله و در ثالث حمد و سوره احزاب و درابعه
حمد و منافقین و بیستم هزار دفعه گفتن کردن قائل است که
و در خبر دیگر خواندن هزار قل هو الله نیز وارد شده مؤکدا
و اما زیارت غاشور اگر چه علامه مجلسی طاب ثراه موجب
اضطرار است اما علماء اعظم شده لکن آنچه جامع همه محتمل
صحیح و غایت احیاء است این است که در اول سلام مختصر
و بقیه مبارک نماید و دو رکعت نماز زیارت بخا آورد و
لعن بر قائل مختصر نماید و صدمه نیکبیر گوید و زیارت

غاشور از آنجاست که در شب مجلس ناصد مرتبه نص و سلام
پس از آن بیخود رود و دعا صفوان که عطا می شود و بعد
عطفه شده نه شرط و هرگز است بلکه دعا دعا و عتبه
است هم چنین زیارت حضرت امیر علیه السلام عمل است
از این حدیث شریف کافی است فاده شد که اهل کربلا
حاضر شدند مطابق است با نقل این شهر آشوب و سیاف
که شمر سر دار چهار هزار سواره شد و سوارهای در دست
قدیمی و شب بیدم که لشکرها شام و نایب که وارد کربلا شد
امان نامه برای علی بن الحسین الاکبر آوردند و بنام ابی طالب
اولیای نفقه و حضرت زاده ابوسفیان و چنانکه در شرح
شهادت اجداد خواهد که شد انشایش آنچه بعضی مؤمن
نوشته اند که در کربلا خبر اهل کوفه کسی نبود از روی
فلک مضاعف با عناد است و مؤمنان این مطلب است نقل
کامل التواریخ که نوشته ملاقات نمود طراف بن عدی
عذیب هجرات مستند الشهادت پس از او پرسش احوال
کوفه را نمود عرض داشت یک روز قبل از یزید شده
از حایم و ریش کوفه دیدم که هرگز چنین از حایم و
خود ندیده بودم خوابی از من بپایان خواهد شد که در
و چاره از رفتن یزید را اندازد و اما آنچه در من حدیث

در کربلا از بونه کردن بدن مقدس آنحضرت در مقابل
مشهور و در حدیث ثمالی بر دین بند و بر جاده مذکور خواهد
شد **الحديث الثامن** رواه
النسیمی الاصل من تفاسیر جعفر بن مرقه فی کتاب کامل الزیارات
بسنده عن عرویه قال حدثنا ابي عبد الله علیه السلام جعلت هذا
ما اقول بقلیة انما الیوم فی قربان جاکم ببعضها من بعض مع
هذا الخلق الیکم فقال علیه السلام اکلوا احدهما صحیفه فیهما
ما یحتاج الیه ان یعمل فی یوم یوم فاد الفی فی فیهما ما امر به
ان اکل فی حصر و انا و النبی و بنی الیه نفسه و اخره بحاله
عبد الله و ان الحسن علیه السلام فخر صحیفه فی اعطاهما و فخر
فما یافی و ما یفی فی فیهما اشياء له تنفص فخرج الی القفال
و کاس من ثلک الاسور الی فیهما ان المملکة سئل الله فی
بصره فاد من لهم مکنت فی هذا القفال و ذاهب لذلک
حقی فی فیهما و فدا فی طاعت مدته و قتل صلوات الله علیه
فما لک المملکة یار تاد من لسانی الاخذار و ادنت فی بصره
یا محمد و ما و قد ضمه فاحی الله بنارک و تعالی الیهم ان الرما
فته حتی نری و قد خرج فاصروه و انکو اعلی و علی ما فاکم
من بصره و انکر خصصتم بصره و البکاء علیه فیکت المملکة
منزله و جزع علی ما فاکم من بصره فاد اخرج صلوات الله علیه

بگویند انصاء زخم بریزد گوید که نام امام صادق علیه السلام
کردم چه کرد که در آید مامدن تمام خواهد و زود ملک
کرد و در نک نمودن های شعار ابرجی و برخی با سایرین
مردم تمام پس گفت او برای هر یک از ما نامه است که در
هر چه بنا و مند است با و که بخا و رود در هنگام آمدن
خود پس چون یک روز آنچه در آن نامه است رنج می برد
شده با و شناسد که هنگام رفتن او زود بد شده و
پیغمبر و مرگ او را بخود او گوید آگاه کرد و پیغمبری را
نزد خداوند و بدین سبب که حسن خوانده بود نامه خود
که بهر بوی بخشید و بوزن نامه او هویدا شده بود برای
او آنچه میباید و آنچه میماند و مانده بود از کارها چیزی که
نکند شده بود پس بیرون رفت بوی جنگ و بود کارها
مانده بود و اینکه فرشتگان در خواسته عوده بودند و ری که
او را و دستور بی داد خدا مرا نشان از این دو فلک نمودند که
آماده شوند برای جنگ و ساختن شوند برای این کار و آنکه
کشته شد حسین و فرزند او در فرشتگان و کشته شدند و
زندگانی او و کشته شده بود پس گفت فرشتگان پروردگار
دستور بی ما را و در این امدن و یادی کرد و حسین را که با
آمدیم جان و را اگر شده بودی پس در دل ایشان افکند که

چنانچه شومبارگاه او را تائب بند بر و نامده پس باری کید
 از او کریم کند بر ایچ از دست شمارفته از باری او یک
 شمارها بتهانی داده شد باری و کوبین بر او و کریمند
 مرشکان بر ای نزدیکی بخداوند نایی برای از دست
 رفته بود باری حسین پس هنگامیکه بیرون آمد پیشاند
 پا و زان آیینا نایچه در بر حدیث معتبر است که هر یک
 از ائمه طاهریین را صیغه ایست از خداوند
 نیز میدهند زان انقضای اجل خود را مستقبض بقدر
 در کتب امامیه منجمه است فاسد کتاب کافی و بصائر
 الدقائق غیرها و درین مرض موت پیغمبر جبرئیل
 نازل شد و عهد نامه اسمانی آورد و پیغمبر اظهار نمود
 برای امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین و کذا و کذا
 هر یک زادن عهد نامه نگاشته بود و از آنکه در حبر
 مذکور است که هنگام رسیدن اجل سید الشهدا اموری
 باقی مانده بود و نگذاشته بود استفاده شود که در عهد
 نامه اسمانی امور مذایسته بر هشت که قابل محو و تغییر است نیز
 استفاده شود زادن خواستن فلانکه برای نصرت و فائز
 شکایان باری آنکه علوم و فلانکه احاطه بحوادث و افکار
 نداد و نیز این حدیث نص صریح است و خروج حضرت

سید الشهداء و رجعت او و باری کردن ملک او را و
 عضو بر این خبر احاطت منوال است و ما و خصوصاً ما
 بر حجت رسول خدا و امیر المؤمنین و ائمه طاهریین و بعضی از
 کفار و مؤمنین از صبر و ثبات مدعیان شیعیه اثنی عشریه
 و شعاری در تشیع یا لا ترا قول بر حجت نیست حجتی
 در کتب اهل بیت هر که زانوا اهدت ربهم
 دهند ما عتق بر حجت نیست دهند و در اول اسلام بر
 فرقه حقیقه معروف باین عقیده بوده اند شیخ مهید در کتاب
 فصول نقل فرماید که سید اسماعیل حمیری شاعر معروف
 در مجلس منصور و ابی شعرانشاد می نمود و منصور با
 او مهربانی می نمود سوار قاصی که از علمای عامه بود وی
 حدود زبید و گفت یا امیر المؤمنین این مرد شاعر با تو
 اتفاق می کند و از افضی مذاهب معتقد بر حجت است و
 ابی بکر و عمر میکنند سید حمیری جواب گفت من قائل بر حجت
 موافق نص قرآن که فرماید و یوم نحشر من کل امة فوجا من
 بک کذب یا یا ایها و جای دیگر فرماید و نحشرهم فکرم عادی و غیره
 احادیث را نشنیدم مرد مراد و حشر است یکی خاص و دیگری
 عام و در جای دیگر فرماید یا ایها انفس و کجینا انفس
 و نیز گفته قاتله الله قاتله عامی و غیره گفته اند قرآنی اند

وبعد عید الله و این قولیه است خرماعده من مساجد نقا
والفضل له الاثبات لی ان قال واذ الم یکن مثل هذا متورا
فقی ای شیء یکن دعوی الثواتر و قال التبدیه الله یجر
فی شرح التهدیب و قد تفسی الله علی الوفوف علی مائه و
عشرین حدیثا ذل علی هذا المطلب انشی مؤلف کوبد
چون امر رجعت از اهل عقاید است چند خبری بزجه کتبم
کتاب بصائر الدجی پسند صحیح از حران بن اعین و
ابی الخطاب و ابی کداز حضرت صادق که فرمود که چنین
اس علی اول کسی است که زمین را و شکافه شود و همه مرد
رجوع بکنند بلکه کسانی که خالص کرده باشند ایمان یا شرک
را و سیر شیخ عباسی از آن حضرت روایت کرده که اول کسی
بر گردد بدست صاحب بن علی و اصحاب او هستند پس می کنند
اصحاب حسین ایشان را همان نحو که انفا کشته بودند نایب
و نیز روایت کرده از آن حضرت که فرمود که هر مؤمنی که
کشته شده بر گردد نایب در هر که مرده بر گردد ناکشته
شود و احادیث در رجعت سواد و امیر المؤمنین از عید
پس روایت علی بر ابراهیم پسند بسیار صحیح از امام صادق
روایت کرده که تمام یغی از بدینا بر کردند و یاری کنند
امیر المؤمنین را و روایت کرده از شهر بن حرش که حجا

ابن یوسف با او گفت که ای دو قرآن مرا غافل کرده که خدا
فرمود و ان من اهل الکتاب الا لیؤمنن به قیل مؤمنه یا اسک
بسیاری از یهود و نصاری و اکثرا هم و ابدا اظهار
ایمان نمودند شهر با او گفت مراد باین است که مؤمنان
کرده بلکه مراد زبان رجعت مردم است که عیسای مریم
فرود آمد و نماز گذارد و حلف مهادی اهل کتاب حد
نمایند و ایمان بر یغی او روند پس بدو از کماذ انبی
این معنی اکثر را امام محمد باقر شنیده و در اخبار باری
ایمه تصریح بر رجعت ایشان پس است بلکه در روایت
کافی از حضرت باقر وارد شده که امیر المؤمنین را چندین
رجعت است که فرموده اما صاحب الکرامه دولة الدول
او همین لفظ در بصائر نیز روایت شده و باید دانست
که آنچه صوری مذهب است ایمان جمالی بحقه رجعت
و برگشتن اموات است پس از مرگ و انصوص است
بما صلی بن یحیی بن رفو اعد علیه در نهایت شکل و
تکلیف عاقه نیست مانند اعتقاد بمعاد جمالی و انما
بلکه توان گفت امثال اینگونه عقاید را هر چه نصیبی شود
و اولیای دخی بدو و لا محاله هر کس منکر معاد جمالی باشد
البته منکر رجعت نیز خواهد بود و هر چند اینها مؤمنی

که از معجزات انبیاء و اولیاء بوده و در تصدیق بطواریه زیاد
 بر این معتبر نیست که مدلول متناهی با باده حکم عقل قاطع که اگر
 ما این مشاهد و سید چاره از نادان نیست امر رجعت از امور
 ممکنه است ائمه ظاهرین مطابق طواریه فرزان مبس احشا
 فرموده اند پس از عار یان واجب است در احادیت مکرر
 وارد شده که رجعت از قدرت الهی است انکار یکد فذ
 خدا را و بزرگان از اهل معرفت و حکمت گفته اند که رجعت
 امکان عقلی دارد صدو المناهین که سر آمد اهل معرفت
 و حکمای شایسته است در تفسیر سوره قیامت تفسیر
 التبر و اکمل کما قبلکم من الفرقی انکم انتم لا برحقون
 نقل از کشاف زنجیری فرماید که گفته اند دلالت دارد بر
 بطلان قول رجعت که امامیه نقل شده اند و جواب داده باین
 عبارت و فیه نظر لا یختص علی المصطفی ان عدم رجعت قرون من اکثر
 اثنا فیهین انما لکن هلا لا لا بد لا بد علی عدم رجعت غیر هم
 من القوم الکامله الحیة بحیوة الابد و العباد و العرفان و کلام
 فی انزال الروح لعالمه باذن الله و قدرتی خدا العالم کلام
 الامساری الخوسین بقبول التعلقات من هذا التحن و اما
 ما نقله باید المدحیه من منع الرجعت من قوله و یحکی عن ابن
 عباس ان فی لسان قوم ابن عوف ان علیا مبعوث قبل یوم الفتن

قال من القوم محس ان یحس کما ساءه و ضمه منزله
 مد فوع مانه مجرد حکایت غیر معلوم القیمة و علی تقدیر حق
 الروایة عنه و لم یروى ممنوع من المنع فی الاعتقاد بان التبر
 او النقل الصحیح القطعی من اهل عصمت و لولا یزید و قد صحیح
 عندنا فی الروایة المتظافرة عن اثنا و سادتنا من اهل بیت
 السوء و العلم حقیقه مذ هب الرجعت و وفوعها عدل مود
 انتم ان محمد علی و علیهم السلام و العقل ایضا لا یمنع لوفوع مشد
 کثیر من احیاء المؤمنین باذن الله بعد انبیا که یسیر و شمعون
 و غیرهما انهم قریب مسه کلام الفصیری فی شرح القصور
 حیث قال کان لكل عبد کومهم فی عالم الشهادة لا یعمول
 من الدخول فی عالم الغیب کذلک عند کومهم فی الغیب لا
 یمنعون من الشهادة اذ اطلوا من الحق طیان استعداد
 و ذلك لتکبیل الثانیین و من امعن النظر فیما اورد
 بطهره الفرق بین بین الشایع اذ یدعی ما فوارق کثیر
 انهم وجه نبی کوفاده نموده فصریحی که رجعت رجعت
 اجسا است نه رجعت بقوم بطور شایع که از مذاهب
 فاسد و ملا حده است در کلام شیخ صدوق و غیره
 و شایع نزد عامه مسلمین کفر و بدعت و الحاد است قول
 شایع انکار معاد و ابطال ثواب عقاب است و لما مر

انکه سئل الصادق عن النشایح قال من سمع الاول یقول
 المراد ان القول بالنشایح مبنی علی ازیلة القوس واما علی
 القول بحدوثها فلا واما آنچه در احادیث پیش گفته وارد شده
 که جمله از گاه کاران یا نفوس اشقیاء بصورت حیوانان مثل
 کلب و خوک و غیره میشود و بعد از آنکه با استیحا له ندارد بلکه
 از باب تجسم ملکات است بصورت مناسبه و چون در نشانه
 آخرت نفس با طیفه تعلیه محض است نشانه منقلب شده
 مانی بدن حیوانی نیست تا ناسخ باشد بلکه حشر یا ملکات
 محض است از این جهت ناسخ باشد و حاله واحد و زمان و
 بصورت متعدده محسوس شود نه آنکه از صور بطور تعاقب
 یا استدی و لیکن محسوس و مراد اصل انسان است ادراکات او
 ادراکات انسانیت است شاید در همین نشانه این طور
 تجسم ملکات ممکن باشد چنانچه در جمله از روایات وارد
 شده که موسی بن جعفر و حشیر ضاوی مریدان بصورت حیوانان
 نمودند و وارد شده که ائمه علیهم السلام با چشمات ثلثه موفار
 شدند و با سنج حله تجسم اعمال بصورت حیوانات در نشانه
 بروز و در آخرت محسوس شدن بصورت حیوانات و بطی
 نه ناسخ ندارد بلکه مراد بقیاس ناسخ نعلی نفس با طیفه است
 پس از موت بدن عصری دیگری در نشانه دینوت و اثبات

تعلق بدن روحی با اخروی ناسخ نیست با مگر بر نحو
 از ناسخ بطل نیست و در این حدیث گفته شده قاسم مدله
 الاوستی بمره عدم و استی و حشر را بر هر دو طیفه مراد
 ناسخ بسیار است نفس از همه آن است که در بدن
 که حیات و خلق بماده کرم فوه محسوس و در نفس
 استعداد ذات و بقیة البدن و بعد از حیات در آن است
 که دوباره فوه شود و نیز که فوه و فعلیت مابین مابین
 دارد بلکه هر چه که دارای استعدادی است در
 بحال ممکن نیست که برگردد با استعداد مثل جسمی که
 می داشته و استعداد مراد است کرم و عظم و استخوان
 افطار را دارا بوده پس از ترقی و کامل شدن و رسیدن
 عمر این طغولت و شباهت شیخوخه بیکو مریتر است که
 از مرایب خود برگردد و دوباره طفل شود و نیز که
 این برهان مبادی محسوسه دارد و از جمله بدیهیات است
 بلی توان گفت که ترقیات فعلیات غائی استعداد و
 فوه شود برای عالم دیگری مثل استعداد ذات دیوت
 برای بروز و در این مختص زیاده بر این شایسته نیست
 و مقصود تنبیه بر این بود که در حقیقت ناسخ نیست
 و هیچ غایله احوال ندهد که فلان طفل که در فلان ولادت

و صباوت و معلومت روح فلان مذهب و بدن و حلول
کرده باشد و در مذهب بقاله حیانت بنا آمده باشد گویند
این فلاں مذهب فلان مذهب عقل صبیح و برهان صحیح گواهی
بر کذب این دعوی دهد مثل اینکه در حد و حد و حد و حد
و بیست شصت و شصت مذهب و لاحده و لاحده اسلام مذهب
اختراع کرده اند و در حق شخص معلوم بحال معلوم القس
ادعای مذهب و بت نمودند و این دعوی باطل بود و مضر
عوام و حقال مدعوی ناسخ روح دادند و گاهی مدعی
تجدید ائمت شدند و بنیادین جنالات باطله اوردند
دست و پیرمقاصد فاسده خود قرار دادند و فتنه
بسیار کردند و اسلام و مذهب شیعه نمودند و گاهی بد
رجعت شدند و اظهار داشتند که ملائکه سر و پیر
استدال بر این است که رجوع کرده و حاجی محمد علی باری
ز امتیعی شد بد که شخص معبر خاتم است که راجع شده
طایفه لاحده این جماعه از عرفات سابقه خبر دار نبوده اند
۲. نقسور شخص حاصل غایبی علم کرده دعوی حق
حسد بر این و کرده اند و بیکری این طایفه ضاله
مطلب این جماعه را نگری کنند و شخص دیگری اعلم خست
که خواهی عرفات و فضائل کلمات و مذهب این گروه را

از سائل و نوشته جان میسونه در مطایع متارحه و سیه
حقیقه هر یک و مقصود خارج خواهد بود و واحدیت بدن
حمله خواهد شد و بر مقام عرض افلاحتیال و حق
و جعه است این مذهب حدیث و از مذهب شیعه بر حریف
شده و در کثرت مقاصد و مطالب متحد شده و مذهب
ان عصر اختراع کرده بودند چنانچه در عین صریح
ادعای بابت و بیان خاصه کرده اند و راجع مقدمات
شریف بلعن و نیری را هزار سید از جمله شایع و کمال
او در کتب غیبی مرسوم و مشروح است و از راه بود
محمد بن بصیر میری چنانچه در کتاب غیبی شیخ طوسی
که تقریباً صد سال قبل تألیف شده که قبل از این
بود و مدعی شد که رسول از جانب پیغمبری و ظهور
اعتقاد بر اینست حضرت امام علی القلی نمود و قبل تجلیل
محارم بود و عمل قوم لوط را و امید داشت می کف این
موجب تواضع و خضوع است برای معول و برای عل
یکی از شهوات و طغیانت است بگویند هر روز در ملاقات
بایست نیز مشاهده شد که در کتاب تاریخ حدوث مذهب
خود و زمان سلطنت محمد شاه قاجار نوشته و تصریح
کرده که جمیع عرفات و این مذهب حلال است طایفه و ج

ایست که بام قیامت شکوه مؤمنان کند هیچ مفلک است شبه
 او کتاب معارضه این سلسله را در رساله موسوم
 بر حرم الباطن نوشته ام در هر حال بصحت امر رابطه با
 شایع نیست تا منی مذکور از قرن مابین خارج است
 و پوشیده باشد که آنچه در دست من است از اسرار و جوهر
 مومنین در قرآن مجید و در دست و همچنین در باب دارد
 در باب معجزات ارواح از آنکه مسکند لکات مردان
 بعد از هلاکت بدن و صورت در رساله در باب و در
 شد و هم چنین حدیثی است که در کتاب تاریخ بغداد
 در باب شداد حضرت صادق و در باب در تاریخ بغداد
 امیر المؤمنین را بحال برهوت برده اند و در بعضی از کتب
 بعد از پیروی از مسووح المنی و طایفه ای از مردم قاتلین
 البیت مضر و عتفه و در آنکه قوله امتا تنسب الایه
 والله لفتلانی بهر من بعد از وفات بنی حویره فرموده
 فی عتفه سلسله عمل بهر خداوند است و غیره تا بر حویره
 الایه است الایه حتی بمسجد و تا مسجد اقصی از آن
 منتهی بمسجدی خیره مرد او حرم بر و من و زانم عذاب
 علیط و از بن قسطنطنیه در حدیث شیعیه بسیار است و
 در بعضی کتابها داخل دارد بعضی از قبیل معجزات و نوشته

که ارواح

نفوس قویه بقیه او لها است بعضی از باب لغیر و در حد
 متالی و هویدا شدن بدن در عالم عصری است
 سند مرتضی و علامه مجلسی در حدیث اجبر احتمال
 داده بدو در بعضی موارد احتمال می قلوب بره مرد
 مثل آنچه علامه طبرسی در تفسیر خود در باب صحیح
 مسیح نقل کرده که بعضی مفسرین گفته اند که مرد مسیح
 قلوب است اگر چه خود مرده این احتمال خلاف ظاهر
 و مخالف قول اکثر مفسرین است اکثر بر آنند که از این
 عباس منقول است که اصحاب مسیح بصورت خود
 مانند و در پی و خول شدند و حد و مذاهب از اهل آن کرد
 و از جوانان امارت نقل آنها نیست منسوخین ذاکل و شریب
 و توالد نیست و مسلمین اجماع دارند بر آنکه در این جوان
 را اولاد ام نیست در بعضی جوار می احتمال می قلوب
 ظاهر است چنانچه در جری در تفسیر این کرم سر هم
 ابائش فی الاقان و فی انفسهم از حضرت صفای و رد شده
 که مراد بایان انفسیه می قلوب مردم است مختص مقای
 آنکه شایع که اجماع اهل مله و قبله بر طلاق او است
 شدن روح است اینها از بدن و دخل شد و در بدن
 عنصری جواله با اسباب دیگر و هیچ امری در این و جری

و در دشت و مرصا اگر بعض طواغیر هم وارد شده باشد
 مادیله قاطعه مایل خواهد بود و گذشته کلام قصری
 که رجعت اناناسخ قرن بیست و هجده است که در
 اشخاص در دولت قائم ال محمد بطور و نحو ثانی نیست و
 همچنین آنچه در حدیث شریف بر آن مستقر است مرد با خادیش
 رجعت رجعت و لکن اهل حق نیست چنانچه بعضی قاصدین
 از قدمای امامیه تصور کرده بودند بلکه مراد رجعت
 اشخاص است بصورتها اولیه مانند زنده شدن مردگان
 و راجعین از اهل زمین سابقه را کسی شناسد مگر خدای
 معصوم و اشخاصی که رجعت نمایند مؤمنان و منافقانند
 و نذیر در سن مسوفی باشد چنانکه محل نظر اختلاف
 اخبار رجعت است پس آنکه با مراد رجعت را خدای زنده
 است که و همی است از مردگان و سر برآوردن و رفو و
 یا حشا عنصر به بعد از تفرق اجزاء و اعضا مانند معاد
 بر مدینه عاتقه مسلمین یا آنکه مراد از رجعت مردی است
 از عالم عیش و نشاط و شهادت و تزلزل از عالم مثال بر وجهی
 حقیقی و بنوی حلقه و آفره از طواغیر و ابان کالت بر اوله آورد
 و بعضی اخبار و نقل در مفاد کلمات معصومین را از سر
 ثانی است و اول بدان علمای طاهر فرمایند پس بگویند

نصیر
و جنت

اشکال بسیاری شود چنانچه بعضی از طایفه نقل کرده
 مفید و مناظره با بعضی علمای غافه خواهد آمد و در سدا
 در نایب عمرهای طولانی مان و مویض شد و در امر
 و حرمان جیمه های غسل و روغن و امثال آن در بعضی
 این یافت که با عالم عنصریات منافات دارد و نقل کرده که
 معتبر و صواب است علیهم السلام بر سادات که بعد از
 رجعت بوشه اند و کسیر اینانم که در این باب منقصر شده
 ناستد غیر از عارف فقیه و محدث بیه سرچشمه بعضی
 ملا محسن کاشانی و در کتابش اربعین خود و در
 رساله فیه الامور و عقاید و البقیه که منقصر شرح عالم
 عالمی است مباحثه و روایات و مفاد و از زمان
 و مکان نیز دارد و لیکن جسم مرکب مادی نیست بعد از
 اکوید و بعد از عالم تحت الارواح و بنویض الاخت و بنویض
 الاحلاق و الاعمال و ظهور المعانی بالقصور المناصب و علیه
 نزل مشاهدات لیل المعراج صور الملكوت و الانبیاء و القیوم
 البشیرة من ائمه و حضور الائمة عند الاختصار بل سوال
 القیوم و عبیه و عدایه و دیار المومن اهل بعد و نبیه
 ان یكون من هذا القیوم نزول علیه قال القصد و فی طایفه
 نزول علیه الی الارض رجوعه الی القیوم بعد موندن آن الله قال

شده و کسکه
مال

انی مؤمن بک زافعلت الی وکذا ما استفاض به الاختیار
 اهل البیت ان الله سبحانه سجد فوما عند قيام المهدي من
 تقدم موتهم من اولیائهم وشعبته من محض الايمان محصاة
 فی فوز وابتواب نصرته ومعونته ویشھو انهم یهودونه
 وبعید بینه فوما من اعذاته من محض الکفر محصا لیسفهم
 منهم وینالوا بعضنا ببعض فونه من العقاب فی القتل علی الله
 شیعته او الدل والخری بما یشاهدونه من علو کلمه و
 الرجعة الی اخضر الايمان بها اصحابنا الامامون وها
 اولو البعض ايات الحشر والبعث نقل عن تمام علیهم السلام
 فی حدیث الطویل فی الرجعة قال امیر المؤمنین ع هذا
 علم خاص بع الاله جملہ ورد علیه الی الله قال وفر علی بذلك
 قرآنه کثیر وقرآنه نقیر اشافا حتی صرت ما اناسوا العنیه
 اشد یقباسنی بالرجعة الحشر وعن الذفر فی الرجعة تلك القدر
 لا شکرها وکثیر ما یقع الاستنباه بین ما یراه الاله العین
 و بین ما یراه الکسانی بعین الحیال مع انها مختلفا الاحکام
 مرت فیل فی عین الحق هو کبر فی عین الحیال وبالعکس کا
 ل الله نه واید بر نکونهم اذا التقیتهم فی اعینکم فیللا و
 فیلکم فی اعینهم وقل عرو حل یزد تمام مشکلتهم زانی العیز
 وفا کابوا مثلهم فی عین الحق فنادی الاله عین الحیال وهو

حق فی الحیال ولس یحی فی الحق لا اختلاف لک بین وهدکا
 نری فی المنام للبین قسره ولم یکن ذلک الاعین لعل ورايته
 لساو هو علم لیس الا بعین الحیال وهد بطهران ورویه
 من شرط ان نکر بالعبس ولا المر فی حدیثی مرت کوا
 بحصل بالعبس بل کوبه غایه انکشاف شیء ملو وصفه
 الانکشاف بقوه اقوی کانت حقیقه الی ویهی کانت
 الی برها الشاع فی عوم او فانه لیس وکانت فوه
 کان فذره علی الاحتیاج اقوی بکون منصوص وکانت
 حاجه حاضره عندها بدو لها عند ما بکون درجه
 القوه والتوریه هذه الدرجه استهی وخاصل مقدر
 کلام ان سنکه یحمل استبدادی الشیخ اصحاب
 امدان برزجه باشد و مشهود برای اهل ثلثه عصر
 شود یا انکه اهل این عالم در زمان قیام قائم جوب ظهور
 آثار قیامت شده و دوره عالم علی حرکت معکوسه پیدا
 کرده و شمس از مغرب طالع نماید اجسام و اشخاص عالم
 بر حرار در همین عالم مشاهده نمایند لکن بعین الحیال و
 احتمالات و الفاظ و اوده در احادیث بایا قریب است
 مانند لفظ اغاده و رجوع اگر چه با الفاظ جمله از اخبار
 رجعت بلکه ایات که مانند حیاء و امانه و قتل و موت با

انی متوکل علیک و ایتالی و کذا ما استفاض به الاحیاء
 اهل البیت ان الله سبحانه و تعالی ما عند قیام المقدس من
 انعام مؤتمن من اولیائهم و شعبه من محضر الایمان محض
 فیه فوز و ابواب نصرته و معونته و ینبشحو ینظرون و ینت
 و یعبدا ینفخون ما من اعدائه من محضر الکفر محض الی نفسه
 منهم و ینالوا بعض بالحق و توفیه من العقاب فی القتل علی الید
 شعبه او الذل و الخزی بما شاهد و نه من علو کلمه و
 الرجحان فی الحضر الایمان بها اصحابا الامامتین و بها
 و لو بعض ایتان الحشر و البعث نفلا عن ثمتهم علیهم السلام
 فی حدیث الطیف فی الرجحان فی الایمان المؤمنین و هذا
 علم خاص بجمع الایمان و قد علمه الی الله فی لوفی علی نذالک
 فزانه کثیره و فتره نصیرا شایما حتی صرت ما انا بومر الهمه
 الشد بقیاس منی الرجحان الحشر و من النافعه فی الرجحان نذالک
 لا شک و هو کثیرا ما یقع الایمان به من فایزاه الایمان به من
 و من فایزاه الایمان به من فایزاه الایمان به من فایزاه
 مرت فیلس فی عین الحق هو کثیر فی عین الخیال و بالعکس
 فی الله نه و اذ یو یکونهم اذ الیقین فی اعینکم فلیلا و
 نقیلکم فی اعینهم و فی عینهم یو یکونهم اذ الیقین فی اعینکم
 و ما کالوا مثلهم فی عین الحق فنادی الایمان به من فایزاه

حق فی الخیال و لیس حق فی الحس لاختلاف لبس و هدا
 نری فی المنام اللبس قشریه و لم یکن ذلک الا عین العلم فایزاه
 لبس و هو علم لبس الایمان به من فایزاه الایمان به من فایزاه
 من شرطها نیکون بالعبس و لا المره الیما یسوی مره نیکو
 یحصل بالعبس بل لکونه غایه لکثرت و سنی بل و صفت
 لا مکشاف قوه اخرى کانت حقیقه لرویه یط کالتو
 الی بر اها النامه فی عین مره و نه لیس و کانت قوه
 کان فاندازه علی الامتناع فوی یبکون من صور الی و توفی
 حارجه حاضره عند هذا بدو انشا عده بکون درجه
 القوه و التوفیه هذه الدرجه اسفی و حاصل مقادیر
 کلام ان اسنکه یحمل اسب بدی شایع انحصار احصی
 امدان بر زخیه باشد و مشهود بر ای اهل کثرت عصمه
 شود با انکه اهل این عالم دو زمان قیام قیام و چون ظهور
 آثار قیامت شد و دوره عالم سلی حرکت معکوس پیدا
 کرده و شمس از مغرب طالع نماید اجسام و اشخاص عالم
 بر زخرا در همین عالم مشاهده نماید لکن عین الخیال
 حیث ان اولی بالعاظ و اوده در احادیث فایزاه فایزاه
 ما سئل فی اعاده و رجوع الکریمه بالفاظ جمله از اخبار
 رجعت بلکه ايات که ما سئل احیاء و امانه و قتل و موت با

ظاهر اساق و مضاف دارد به اینکه نزد این رسد که حد در
عالم بوز حدیث را که در روح احصا بعضی معوس و در بعض
ندارد و صریح اجتناب و کتاب علماء اخبار است که رجعت
بعضی معوس فوت باشد عام نیست چون اشخاص
را بعضی بنا بر این احکام و رخصت دارد تا بحال ماکل و مشرب
و ناسرایت از همان عالم خواهد بود و نخواهد می شد که در ملک
و عقاید و ملکات آنها از آنچه در زمان حیات بود چنانچه در روح
همه نوبه و رجوع و تعبیر وضع نیست بعد از انقضا و بر
وضع اول باقی خواهد بود به اهل سقا و رجعت
انتضا شود و به عکس بر آنکه نفوس ناطقه عمرت و عین بعضی
رسیده و از قوه بیرون آمده و تجلی این مطلب و کتب علمیه
بر آنها است بنا بر این شبهه که بعضی از عین غایت الفاء کرده
مصدق است چنانچه شرح مفید در کتاب فصول ذکر نموده
که یکی از شیوخ معتزله سوال کرد از یکی از مشایخ حدیث
نامیه که شما طائفه نامیه قائل بر رجعت اموات هستید
زمان فساد مهک برای تشیی نفوس مؤمنین و انتقا از کفار
چنانچه در بعضی اصحاب نقل شده و تمسک جوئید بانه کریمه
نموده اند که لکرة و اعلم ما کفره موال و سیرین چگونه
این هبید از اینکه نوبه کند بر بدین معویه و این علم در میان

و بر کردند اگر چه گمراهی و اطاعت امام نمایند پس بر آورد
اشود و در بعضی اخبار قطع ثواب برای آنها پس بعضی بر مذمه
شیعه است و قول بر رجعت پس متخیر ماند اندیش شیعی در
اجوات گفت و رجعت بعضی ائمه ثابت شد و در بعضی بار
حدیثی بر سبید و شیخ مفید و جواب بر این شبهه فرمود
یکی آنکه اگر عقل معنی را ممکن است در دار بابت که
در مقدر و ذات گفته ممکن است و بی چون دله سمعیه بر
حاو و این کیه اشخاص را در است احتمال سقا و صلاح
در حق اخبار و در دیگر اجوات آنکه چون بعضی از رجعت
از کفار است پس فاحش است که نوبه آنها وقت عدا قول بود
چنانچه خداوند و جواب فرمود که لا و قد عصمت قتل
و کنت من المفید بر این حال اهل رجعت فاسد حال هر
احد است که ابد قول نوبه آنها شود زیرا که ایشان مانند ملکی
معمل هستند و الحکم جمع من قول النوبه ابد او و جبا احصا
بعضی نفوت و هذا هو الحال الصبیح علی مذمه اهل الامانه
و قد جانت به انار مظاهره عن ال محمد علی علیه السلام و روی
فی قوله نعم یوم یائی بعض الایات تک لا یففع بقا اما ضایع
تکر است من قتل او کنت فی اما ضایع اقل انظر اما ضایع
فقالوا ان هذه الایه مر لقا مع قد اظهر لایه فی النوبه لایه

سبحان الله من قبل من شاهد است و آنچه بجز بر شد که عالم را
 محذو و رجبی محله بر رجه دارد و مقدار قیمه است
 بر آنکه انظار است که در حد و طور و طهره واقع شود و
 عوالم بایستی اتصال داشته باشد پس از آخر زمان دنیا
 متصل است با ازل از منبر و رخ کلی و بر رخ هم که آنجا حشا
 من ایست که او ازل از خیل شاه تافته مدینای عصری
 ذرد و حمله از مسکلات عرب حادث جعنه و طهره دولت
 احقه پلین بیان محال شود مثل آنکه عمر که آن مار طوله بود
 و اوضاع عالم مقلب شود و اهل مسه و مساد نای نماید
 و کوز رص ظاهر شود و هر کد بر پا که بر امور و امانه ایست
 المحله در شانه استی بدرد و منده ای بدرد و رجه ذکر
 اند محال پس که حویتی بشیر معبد در مسائل سرتوت و
 مرخصی در مسائل بدرد ذکر کرده اند محال پس که هر کس خواهد
 رجوع محله بسوزد هم باره نوار در و آخرات جعنه بماند
 و تصدیق کند با محلمان و تبیین که عقیده حق همین بزرگان
 و عدل ایشان است محض دانستن گاه شود که تصویر نقد
 رجعات در حمله از اخبار استار و موکدات بر معنی است باید
 حدیثی که در کات منتخب المصنف است که شیطان در زمان
 رجهت کسه سود بدست سوخت و او در از زمان معبودی

برای مردم غیر خداوند نباشد و این حدیب شهر مدینه
 است و اینکه زمان رجهت بر رجهت دارد و زمان مهلت
 شیطان منقضی شده و نبرد و همین حدیب نصیب رجهت
 نمایی ائمه دارد و روایات منظر است بر آنکه اول رابع
 حسین بر علی و با او رجوع کند میراث مبین و نوبت میر
 از برای سحفت بلق ائمه ظاهرین بدست پیاده و احادیث
 بسببای و نزول ملکه در میان رجهت انقضا از نسله
 سید الشهدا و انصاف از ائمه مظلوم و رده شده است بد
 نوان گفت منواتر است پس رساله محله قانع کیم و ایچ
 از مدلول ظاهر استفاده شود اشاره به نیم از حدیب
 مسهور در کتب که اصل روحی و او بدی مساز حضرت
 مافر علوم که سید الشهدا اندکی پیش از نهادن صاحب
 خود داد که خدمت به غیر من خبر داد که تو عمر او را می دمت و
 کشته شوی و گویی که آنرا من نبیند و سرزمینی که
 عمر اقامه شود بخدا قسم بر حور و با هم پیغمبران بخدا قسم
 اگر این کرده ما را بکشد تا بر پیغمبر وارد شوی پس در آنکه
 انقدر که خدا خواست اول کسی که سر از زمین بیرون داد
 من هشتم و پیر و پیر و مدینه که موافق با روح پدر و پیر
 المؤمنین باشد و قیام فاشد و در حال تدبیر رسول خدا و

فرود آمد که می آید و سگ اسمان از نو حدیث که هر کرمین تر
 سآمد و ناسد و مرد و اندر مر جرم شد و سگ اسمان از نو
 می آید و علی برادر و مرگی که حدیث و منت گذارده بر مرگی
 پیور و کابری شرفای از نور که صلوات بر ائمه و رفته
 و پسر علی خود را حرکت دهد و او را دست نموده و پش
 دهد و در ملک نام اچه حدیث خواهد پس هر روز بدیته
 از روغن از مسجد که در حدیث و پش و پش از آب آه خبر
 و از فقر آب حدیث شریف غلامی که در با ویدی و
 و آنچه در این خبر است از انظار پش و از عیال ائمه
 استار و ابان مرده و سنی و سنی و سنی و سنی و سنی
 ائمه از این کربلا و در حدیث طوسی و از حدیث که و با یک
 امیر المؤمنین بر کربلا و در حدیث که در این من
 دو بیت پش و دو بیت سبط از اوله دایم شهر شد
 نامر و اما انتم هم و اد و کتب حدیث و است و این که کربلا شهر شد
 شامد ساعد این اسم با سید میبندد و در حدیث از حدیث
 پس اسکار است که نامحال بنکوی و بعد واقع شد و در کتب
 مستحیث است و از حدیث که در حدیث پش و سید و با و
 العلوه و عرض داشت و خوش نام و در حدیث خود مر
 جواب گفتار کربلا بر سر نامی که با و مرود ملک انظار

حدیث یا حقیق عجم

لا سکرها الا القدره لا سکر نلت القدره لا سکرها ان
 رسول الله انی بقاء من الحنن علی غلبه یقال له سنه
 رسول الله سنه من کما فیما که چون سکار گفتن مر و حدیث
 خلاف حدیث غلام بوده یا انکار او و عرس بوده که عاتیه
 اناس نصیب یان بنموده و فناء طبع او شده و انچه حرام
 و در حدیث از حدیث الهی است که انچه در اسمهای گذشته
 و فحشده در حدیث مر و اسلاف و انچه خواهد شد و در
 بصائر الدنیا صفار و ابان شد از امام صادق که که
 حدیث و در حدیث از حدیث در حدیث که مساحت شهر حدیث
 چهار و در حدیث از حدیث در حدیث که در حدیث که هر
 نامر و ابان حدیث و در حدیث شهر از حدیث حدیث
 ملاقات کیم ابان هر زمان و پسر سدر و خوانند و پسر
 خود و خواهد دعا نمایند و تعلیم کیم ابان و پسر
 نماید از حدیث که حدیث ظاهر شود و در حدیث عباد
 و احتماد تدبیری سب شهر ابان و در حدیث عباد
 مرد و حدیث مر و ابان شهر ابان و حدیث و حدیث
 است که در حدیث ابان که حدیث نماید کارهای خود را
 کرد و مردی و در حدیث که حدیث نماید از حدیث خود
 اناس اسم و ابان و در حدیث و ابان شهر در حدیث

در حدیث
 در حدیث
 در حدیث
 در حدیث

نیو داشته هرگاه به بسند را نیکر انکاء دارند و از او بجمع
تزد او و در نذر خال قدمگاه او را و نیکر با و چون در پیش
او از دست حکام نماز مانده و از نذر و زنده در ایشان چشم
هستند که بگذاشند اندر سلاح خود سوار از زفا بیکه انتظار
میکنند قافله ما اهل بیت را خدا خواهند که به بدقت
بر ایشان و هر یکی را ایشان از سال رسد هرگاه به بدقت
انوار او بدست و نضر و طلب پیر و بدید کند و می
خدا هرگاه چندی به بسند ما را کائن کنند که بر از ختم خدا
نکر است و فانی را که می بدایم افکار از دوان و فانی دلش و
نخستین شوند ملا و بمانند که از خدا را از امور که باب است
انوار خسته آن چهرها نیست که اگر خواست بر مردم فرایند کا و می
شد با و انکار خواست نمود سوالی که کند تا از ارضها به
از قرآن که به شدناستند از آن بیان کنیم برای ایشان
مشترح شود سینه ها این از آنچه به بشوند از فاعول
کند از خدا را و با طوبی بکار او این که از دست ایشان میرویم
و میباید که مستحق است که از خداوند بر ایشان در آنچه
مانع از کیم ایشان را بر و بر ایشان را نسخ و جی با امام
هنگامی که بر خبر بد بشو که نذر اصحاب سلاح از ایشان و در
خواست نمایند از خدا که بگرداند ایشان را از کسان که با و حق

و در خصوص
ایشان را

سوی بر خود ماینداد را نیست که به و حق و هرگاه
بستند حوالی از ایشان که با و میباشند پیش و میباشند
که نزد مولای خود بنشینند و بنشینند تا فرمایش بد مدبر
ایشان را می است که با و انوار مردم به تسلیم شک ما
همی آمد و هرگاه بر آن حد نام داشت کار بر و هم شود
مان کار و بنشیند مرگد هرگاه و از شود و عبادت میرو
هر یک از مردم فانی به نذر اهل و ریکه است چاره نکند
اگر در ایشان و کار کرد شود و در ایشان است شتمه ها
همی عبرت این اهل دنیا هرگاه به بر کوی رسد و مار و سدر
کوه را جنگ کند امام با ایشان شد و بدید که بر و می
شما است نیک و در و بر و میباشند چهره با جانان
دو شهر نیست یکی شرق و دیگری به غرب به شد و
مگر بیکه بخوانند ایشان را بدین اسلام و باقر و محمد و و
قرار نکند با اسلام و اسلام بنیاد و بکشند و زانما آمد
مبانی مشرق و مغرب و ما در و جانی که فرار کنند تا
شد حدیث موافق گوید موافق معانی شهرت این حدیث
حدیث بسیار می آرند است که معاد همین است که در
و مان سعت اشخاص بسیار است از عالم مثال بلکه موجوداتی
از عالم معاد و بنوی هویدا شود و مردم از آن و اشخاص را

و در سجاده و در مرتبه احتساج و تهنیت و در بعض
از این مجتم منتهی بحکم عصمت می رسد مثل آنچه در احادیث
معبره وارد شده که حسین علیه السلام را زود نمودند و در
جوشان بر منبر جبرئیل بود و آنرا ایامی که کلمات بعضی است
اسلام وارد شده که آنچه ملائکه عبادت و استعجاب است
از نوای در آگفته بر مقام الهیه و تعدادی عبادت است
در این مسائل که اولی آنکه مشق ثلاث و رباع از اختلاف در
و زمان معروف و زباده و تفصیل در ادراک چنانکه در کتاب
شرح مهدی الدین بن مہتمم شارح هیئ الملائکه واقع شده پس از
قوانین عرفان است با آنکه قائلان بر این معنویت ملائکه است
بطوریکه مشاخر محسوس و ناشدنی را که تجسم نلشکند و احاطه
منوانه محل نلشک انکار نیست بلکه توان گفتار صورت
در اسلام است چنانکه هست بخشد و تجسم ملائکه غیر از
عصمتیه قائل از برای کون و و شاست شاید احسا اولیه
ایشان که بر او مخلوق شده اند غیر از اجسام مرتبه مثالی آنها
باشد چون ملائکه ذاتی و نور قدرت الهی قدرت بر تجسم نلشک
حسن است چنانکه در احادیث کثیره وارد شده که
جبرئیل مثل میشد برای غنای الانبیاء بصورت و جنبه
این حلیه که از مردمان با صباحت حسن ارمغان بود و

ایند المعراج پیغمبر را و در مشاهد مودت باشد صد مال
و در حدیث دیگر وارد شده که در غم عمر رسول الله
ازاد و مرتبه و صورت صلیت هدیه نمود یکی در
لباس المعراج و دیگری در که هر کد و مک و الفاع است
ظاهر شد جبرئیل صورت صلیت خود بر نمود اف
مشرق تا مغرب هر گاه بخوابد شرح اجساد و اشکال ملائکه
و عظمت احسا نلشک او طوار زبان بر دار بود نقل شد
کهیم از مقصد از عین الحسب خارج حواصی شده با
فناخت کنیم با چه تمام از معصی حوال بشک است سه مرتبه
در اینک از برای و خاستن که مرشد نامیده شدند و رتبه
نقوس محترمه است که دارای بطون و حجت هستند و بر این
انها از اجساد و زانیه که در سطح اجساد کثرت عنصریه است
بر تافتند و شاید مراتب و برای آنها باشد که بعضی در
مختار مع و اعلی باشند که در اصطلاح حکم عقل محصور
انحراف نام دارند و مضایقه نمایند که در لسان شرع افند
اجله از قوی طبع ملائکه نامیده شده یا شاید چنانچه در
حر است که هر قرضه بارک و ملائکه از آسمان فرو زار و در
و دیگر بالا نرود و کثرت عدد ملائک رحمت و عدل بر
است ما باقی خود و نلشک آنها و در خری وارد شده

مقام پانزدهم که بی اده عشر حرس است و حق تعالی او را در
جوانان برقی بنوا نام برقی عشر جوانان بحری و نام
نزد عشر ملکه بحر نامی ایچ گفته شد عشر ملکه زن و
نمی شاع عشر ملکه آسمان اول و نامی عشر ملکه آسمان
دویم و عظیم سبب است آسمان هفتم و نامی ملکه
ای شاد و مقابل املاک کرسی ابد است و هم جیس
تسبب ملکه عشر و در آسمان موضع قدیمی باشد که
در آن بنا جدار که باقی شود و هم مشغول جنبه نقیص
و مد عشر و عبادت است غیر محصور و هم منقرت بسوی
حیات و مد شود بولایه اهل بیت رسالت و بعثت بر دشمنان
است معصیت و نافرمانی در جیل است و قیامت است که
در محبت و نافرمانی که کائنات ایشان با فعل است از بر
بشان با لهای معذبه باشد و قد بقال ان جنه المنسکه
انما یزل بها الی مره و دنها و لیس لها فوه بصعد هافون
مقامها و ذرات بها من مقامها الی دون رجعت حلوا الی
مقامها و لا یعداه و الب اشرف فی مولد نعم ماما الاله
معلومه و اجتهادها للول لا للصعود و هم مدارج و مقام
مخرج و جلها و لا یخرج لیس بر ضرر جمیع رجوع و رجوع الی
المقام الاول و لا یصون الله ما امرهم و هم محروان علی الاله

از المعصیه شایسته لفظه ان تذاکره و انما یسعد
للغرض الالهی عند الخالق الاغراض ذات مدصور بها
پنرکت که از من قوی و طبایع مشبده و ملکه مرهون
عن نیک سببها العلون بلغم لیس انما یسعد الاله
نزد انسان معهود و نیک است از مد سلیم لیس انما یسعد
ازاده و را ازاده الحی الاول و هم مد لیس انما یسعد
کأن عبادانهم معاصی نذل لیس انما یسعد
مخافه و بهام من خوفهم و هم من خشیه متفقون و مد
لکونهم ذوی شعور و ادراک و بکران تصور لیس انما یسعد
طبقاتهم تحت لای و هم توجب الخطا در جهنم و بکران
فی العالم الفی دهر امد و سلب اجتهاد لیس انما یسعد
لغرض الی المقام الاول و هم مد لیس انما یسعد
القوی و الارواح النورانیة علی بکران و مد لیس انما یسعد
من نقصه فطرس علی باقی لیس انما یسعد
فصلوها الاطرس و کثر الله حاصه فل و لیس انما یسعد
و هم طحریل و حمله معه و شفع له حریل و حمله معه
شفع له حریل و حمله معه و شفع له حریل و حمله معه
فامرهم بالتمسک بحبل الحسب و دعاله التمسک و طمع له جنان
فرجع الی مقامه و یقرب منه باو الحی الذین مرقتة

من أكثر الأئمة المدح والخاصة عند إسرائيل على
 عزرائيل في الخبرين في تقييد رثي فقد حصل لمشاخ
 عن مدحهم العلم للفساد في من انقادوا له ما حاسبوا
 وقرب سلك الله منه وان يدعوه به من اجله والى
 عام وروى البيهقي في تعبد الامير وروى
 المشور عن عمدة كتب من بن عباس قال روى
 جبرئيل بن جده اذا اقبلوا الى الله فقل جبرئيل
 ويدخل بعضه في بعض يدعون من الارض واما ملك مدح
 ابيس مدح رسول الله فقال ما رسول الله ان رثي
 السلام ويحجز له بان يكون ساء ملك وبن ان تكرر
 عندنا شأنا والله عز وجل نواصه يعرف ابي صاحب
 فقلت عدي فرج ذلك الملك الى الله فقلت عز وجل
 فذكرت اردت ان اسئلك عن هذا فرب من حال ما
 اشغاني عن المسئلة من هذا يا عز وجل هذا اسرائيل
 حالفه الله يوم خلقه بين يديه صا قد مبه لا يرضع طوب
 به وبن الرب سمعوا نور اما ما هو ويدعون الله
 احترق من يديه للوح المحفوظ قد اذن الله في شئ من
 السماء والارض رثع ذلك اللوح من وجهه وبطن
 منه كان من علي عز وجل وان كان من محل ميكائيل امريه

وان كان من علم اسرائيل امره به قلت يا جبرائيل على اي شيء
انت قال على الزناح والخنزيره قلت على شيء ميكائيل قال
على السمك قلت على اي شيء ملاك الموت قال على قبض النفس
وما حدث انه هبط الالف الشاعنة قال بعض العارفين
والفعل الخاص بجبرائيل بالذات هو الوحي والتعليم وتاديبه
الكلام من الله وسائر افعاله يصدر عنه بالعرض لذو الشا
مع القوة الطهية وهو واسطة استفادة النعم بالالهام
والالقاء في الروح واما ميكائيل فهو صاحب الارزاق و
الاعذية واصله الخاص اعطاء الرزق بالعدن والنسب
وله ارتباط مع حفظ الامساك ولوله يكره ان يمسك الشو
والماء والزيتان اما اسرافيل فهو صاحب الصور وورث
في جبرائيل صاحب الخريف صاحب المرسلي واما
ميكائيل فصاحب كل رقة نقيت كل قطرة نطق واما اسرافيل
فابن الله يسمونه بموسى عن ابن عباس سئل عن الله عز وجل
عن النبي فيما سئل من اخبرك قال جبرائيل قال نعم قال عن
ميكائيل قال نعم قال عن اسرافيل قال نعم قال عن الزكوة
قال نعم قال عن العلم الخبر وطهر من هذه الاحاديث نقده
مرئيه اسرافيل وافضل منه وان خفي عليه بعض الامور
بالشأن مما سطره المحققون الذين لقوا في العبادات والعبادات

نبيه ان يبين بانان مودت وشدت منكره وخابتن احسان
نورانيه هستند كه هر كس بنواهدش هدهد شانه بدختر
وان يبين چنه در مجلس حق عباد رسول كره احكام جبر
مشاهده جبرائيل نموده مكر و خي و توحه نفوس
قويه امنا و ليا چون ملكه موجودات فانه و كرات
و ابرين چنه گفته شده در بول ملايكه استغاثه و
صعود نفس سوت و مشاهده عاليه يلكوت سكره ما
در راس سر عاقله و اورد شده سامري مشاهده مودت
و قبضت حال او تحت مكر جبرائيل بود شده داشت كه
ابن فرس جياشت پس حالي در شكل بيست باين حجت
بعض معتبرين انكار كردند كه مراد رسول زايه من و كه
فقط قبضه من اكثر الرسول جبرائيل باشد علاوه بر
شاخين سامري كه اهل صلات بوده جبرائيل و حقا
مقررت باقرا جمع شود و معتبرين بنانان براي شايه
او گفت اند كه معصومند بيست مكر انكه گفته شود كه او
حقه بوي امتحان او ماست بن اسرائيل بعلو كرم و مودت
شد جبرائيل بصوره جنائيه بوي سامري بطولان
استطاعت و زايه بدار شد كه حال فدا و اسباب و اسباب
جيات جناد خواهد شد و اقامت مشاهده مودت ابر جنت

چون شهادت در کعبه شکر است و در جوه انجمن از حواری
غادات باشد که حلال است قدر سید الشهداء هوذا
بلکه از حدیث بهیض ظاهر شود که این عباس شخص جبرئیل
و اسرافیل مشاهده کرده و دلالت کند بر حلال است قدر
و شرافت نفس این عباس حیاتی علی اسلام برین معنی
منقول همدو بحال یکی در وثافت و حلال است و نیست
مگر بعضی و آیات غیر معومه احادیث که ناو بل انما مکمل است
و اما مکاتبت این عباس در باب بدت حال بصره و عبارات
جانات امیر حضرت امیر المؤمنین پس معلوم نیست که
مکتوب است حضرت عبداللہ با عبد الله است و یا آنکه
شاید برای او حالات مختلفه روی داده باشد هر چه باشد
ملاحظه و ملازمنا و یا حضرت محمد بن حضرت سید الشهداء
محال است انکار بدت در بعضی احوال است که بعد از
واقع گردان مجذبی گریه کرده تا پناش شود و مکانی که بعد
از شهادت سید الشهداء باز بدین معومه نموده چنانچه
در بخارا الا نوار مسطور است جلالت قدر او هوذا
و چون علامت گرد او را بعضی مردم بر نوبت صورت سید
الشهداء و محرومی او از شهادت معتد است خواست که مرع
داشتیم با احتیاج است و میدانیم که من داخل بنیم در این

در تذکره سبط

لونا نمانجا اصحاب و مکتوب و دور در که تمییز و بر
رفعه است که معلوم شود که طالع بر غلام محقق نموده
من بعد از بعضی اشکب که در حقیقت معنی نقد علی حرمه
ما طبیعت مایه و فخر حمله در باب سعادت و بی ضرر
مموده نامیده که در غلام مرید لونا بحیثه بخیر رسو
حق تعالی چون که عانه فرید در هر که در هر چه در بد
هر گوی بر وضع خود آمد بدید روح و همه سحر سعب
قبض حق در نوبت او مویش ادبیای مکانی در د
اگر چه مردم هست قبض تازه لبست ممکن را بود اندر ده
کو بر روی بحر زاد که سوز خود همه که قیامت یک
من برای شرح این یکو کلام مکنه هاد ایم و بی دارم لحام
این عباس انکه بودی از انقا حامل اسرار از اهل شانت
گفت دیدم در حرم یار عین در کعبه جبرئیل بد کف صبر
ایک حق می داد فریاد شانت که هلق بیعت نه با عباد
گفت با احتیاج بدیای گوها با خدا معیت کبیرا بد عین
موسی حق آید حق را بنکرید کر خدا خواهد با وی مکر
یا شهید این مقام دلپذیر کشت محروم از شهادت ناگزیر
از شنیدم این عباس رشید از ناسف و در یکو بی بدید
گفت و از نوبت کی مبتلا از چه ناز می بدشت کر بلا

گفت ما را در سعادت بود باقصا با بخت و همه بود
 و ندانم بگو سلام روح بسا دل بپند قلب و مشن
 بود همراه و فتح و الحلال گفت باشد از سر عین دلالت
 جو که بارش شش کار نامت و فادای محشر شیار
 آنچه حصص مدعی از لطف کویا باشد ازاد من لیسیم
 با که ز یک بوی کندیده بود رنگ رویش ناپسند مدبو
 مرد را با سد جمال بدر کاز بود انکو کاشترند جمال
 کی سپاهی مست از فخر کاز باز دگانش برون عطار کرد
 گفت پیغمبر که ز داعیای ز رویش مرد فانیین بلاد
 اگر در حقش دعا نشاند که حد یاری و ران صبا
 بوی او را کی نو مسکن از کز چو که بودی در و نامش
 و از غلام امکه که بر حال ویش نشاند روی و رویش
 هان شبیده و در دق کشتک بود در حشایس حور اعترک
 در نوم بدل علامی کر شاه ان و ارشاد در کاه حواء
 و شرح مکالمات ابن عباس و صاحب منقبات و با سبکات
 م در کتب مزبور است و همگام حرکت المحصر از مدینه مکه
 معظم و در مقابل انوار لعل صیفا مطهر است که در اعقاب
 سید الشهداء م بر سر کوه از مکه ابن عباس خدمت مشربید
 و شرح حال اهل کوه و مکه و سبب عجز ایشان عرصه

دانست جواب خبر و چاره از دهن رست و منظر و مدینه
 مرد و فرندان و در حدیث و بیست و یک که شش بسته باشد
 که نوگشته شوی و ایت در نوکران یا باشد و ندانم مدونی
 المحصر و ح کشته شکستگان بن عقیق را و مکر پنهانهایب
 و در سخت که مصیبت بر آنها و هر چه اصرار کرد در مع
 حضرت معبد نشاند نگاه انوار لعل حکا پس کشاید سر
 در واقع کرمال که روز عاشورا چون نگاه سپید نشاند
 بحرم خود افشا که هر چه بیک گشته شود در مان ز بیمه خور
 بد و فریاد بگریه و زاری بلند نماید گفت نه در اس عت
 چنان اشاعلی به بعضی حد امیر و مدد غنائس او در بیاید
 عود جزای من مؤلف شرح مکالمات ابن عباس در مدینه
 مکه نظیر نموده بر آنکه شعاع در طبعه بطبعه نشاند
 ایست ایست اندر و عرشه گفت تا او کی بود در یه
 چشم مار و مش بنو بعد از حسن آنچه و دلسد کس و دل
 زخم کرد بگردن و خونم دون رفتی از شهر و دها خود بر
 گفت بدیم من سیم ز احباب گفت سوی کوه و کوه
 خون خود را بدل و اسلیم در اسیر و فدای مکر
 و نبه داری بود در حد کی ربه کشته سر و
 من بچ امر و پسر میر و م هر چه با داد یا سر و م

ابن عباس این سخن را چو شنید از شقیف گفت تا آتش همد
چون نان را از چهره میسوی خایبان قوم کره میسوی
و خنجر عمان مکر از یاد رفت کرد نفاش تا طالب فریاد رفت
این روانه شد بود و چشمه کشته کردی دست پادشاه
پند جوانی اندر دل روز عاشورا نشیدستم که گفت
چون نکاهش سوی بانویان رفت گفت بن عباس یادت جبر نادر
کاش این ها سید همراه من یوزش پیر خیمه سرگاه من
خاتم زد و کتاب مستطاب کای و صلت از درخت روایا
وارد شده کائنات ظاهر من ملاقات مشاهده ملائکه
میسلم او مختلف ملائکه هستند بعضی آمد و شد ملائکه مرده
ایشان است مصاحبه کنند ملائکه ایشان را و قدم و بدر شایع
ایشان و محبت شود و برای ایشان و مزاحمت نماید نیکه گاه بک
و سنانا شد که توفه قاتل های ملائکه فریاد و مستحاجه نمایند
و این است اساقی است با احتیاط در میان مردم میانه روی
و بی محبت و بی خد دل وارد شده و رسول کسی است معتقا
نماید ملک حق او کلام و را نشود و بی شود کلام ملائکه
او معاینه کند و محدث شود کلام او و بهر شد شخص
ملائکه را و وجود و غایب و با الهام شود و محدث در سدر
است کلام نماید و شخص را نمید و محنت عکس منافات را

که و بعد کلمات است معلوم شده ملائکه مرده
دارند بعد چه شایسته محبت شوند و ای و شایسته
روح تقدیس امام مشاهده نکند ملائکه استماع کلام
او نمید و شاید مراد روح القدس چنان باشد و بعد
مشاهده او بصورت اصلیت مراد باشد و بعد بصورت
اصلیت مراد باشد مگر من که مشاهده و بعد
نمای ابن عباس پیشتر شد و شرح این جمله در حدیث
کافی و امامه بخارا لا نور ظاهر شود و در خبر معتبر
کتاب کامل الزیاده وارد شد که روز عاشورا بعد از
شهادت مردی را دیدم فریادی کرد و بر میپند که
برای چه فریاد کنی گفت من مشاهده کردم معصی که سوخته
نظر میباید و بر من که بلا فطر میباید حضرت صادق
فریاد کسده حریبل بود و مشاهده کردن مردم او را مثل
مشاهده عبد الله بن عباس از کربلا و معرکه حضرت
الشهداء آمده بوده فائده در احادیث فضیلت ارض دار
ایمان و فریاد شده که در قمر اتر قدم جبریل موجود است
و بعد نباشد که مراد از او هدایت استقامت در راه
اهل بیت باشد که سر کات علوم و احادیث ائمه طاهریان
فاسد و بدعت زاده و ملائکه در این ملائکه با صبر

مرویه
در حدیث

عبداللہ بن عباس فرمادہ شدہ کہ در شب معراج رسول خدا
نظر نمود کہ قطعہ رمسی درخت را بنا از حرم رسول
نمود کہ این زمین چہ زمین است حضرت اشتفتلوع می
استند و در صحنہ کہ مسکن دوست داشت بر عتق علی را بطل
خواستند و رسول کریم فرمودم و دایم سوی این
مکان و در محراب مردی بد کہ کلابی بر سر دارد حضرت
گفت این مرد شیطان است بچہ و فرمود ثمرہ بلعور

الحديث الثاني عشر

وبسند متصل إلى الشيخ الجليل محمد بن الحسن صفحا
وذكره بصائر الدريثا وفتن في معراج شرفا لم يقد
بابه بن محمد بن علي بن محمد بن عبد الله بن محمد بن
المديني وانشى المديني بصره وحدثه فلما دخل المسجد
راى عمر بن الخطاب وقاتله ورجل يناديهم فقل معص
عمر بن الخطاب وقاتله ورجل يناديهم فقال له امير المؤمنين
ليس لك ذلك عرض عما قاله تبارك ورجل من المسلمين ثم
احسب اني علمت فقال عمر اخذوني لفتحت حتى وضعت
في عنق امير المؤمنين بن علي فقال امير المؤمنين ما املك
فقال له فقال له بل شهر يا امير المؤمنين بن علي فقال
يا ابا عبد الله ليلتي لك منها اعلام خبر اهل الارض من عمر

امام باقر (علیه السلام) گفتند که در روزی که در مدینه بود
و در آمد شهر مدینه را کردن کشیدند و ای می کشی و
در خزان مدینه را در نزد نمازگاه و شوی و او
و چون در آمدند که او را دیدند و شامه و او را
و گفت من و زیاد هر دو در حتمنا لمدینه و گفت من
و در این محراب و می است و در این محراب
او را می توانم و در کربلا را می توانم و در کربلا
نار که بر سر می آید و در کربلا و در کربلا
او را گفت که در کربلا هر کس که می آید
در کربلا و در کربلا و در کربلا و در کربلا
چند گفت که در کربلا و در کربلا و در کربلا
امیر المؤمنین و در کربلا و در کربلا و در کربلا
را می توانم و در کربلا و در کربلا و در کربلا
با او را در کربلا و در کربلا و در کربلا
در چند خبر معجزه و در کربلا و در کربلا و در کربلا
و کتاب حسین بن علی و در کربلا و در کربلا و در کربلا
شیخ صدوق و در کربلا و در کربلا و در کربلا
عثمان و در کربلا و در کربلا و در کربلا
نار و در کربلا و در کربلا و در کربلا

جز بر طبری که از اهل تاریخ است بنقل شده که استرای فرست
 که مدینه او در ندر خواستار اهل انبار و شد مردان ایشان
 بیدکان عرب غایب امیر المؤمنین و زامع نمود و فرمود بپس
 ما سفارش نموده که اگر موافق هر یک قوم پس شایسته است
 نباشد که معامله علوی و کیزی با ایشان و آن حضرت رسید
 خود را از آن اسیران آزاد نمود و بنی هاشم نیز چنین کردند
 و مهاجرین و انصار هم همراه نمودند و سهام خود را بخشید
 امیر و اگر نموده و کرد و می افروخت و غنیمت و بیرون از آن
 نمودند جناب امیر فرمود تا بنی انصار را بخشید و ناهر که را
 خواهند اختیار کنند و جماعتی خواستگار کردند شهر نانی
 و اسکوٹ نمود پس نگاه اشاره کرد بحسین بن علی گفت
 هرگاه شوهری نخواهم جز این جوان نخواهم و ترویج نمود او را
 حسین بن علی چون حضرت امیر نام وی پرسید گفت شایسته
 زنان دختر کسری فرمود نو شهر نانی نام داد و بی خواهر نرس
 مرزا بد نام دارد بغار بی جواب گفت ای و در خرابی و
 مرویست که چون او را بخشید کردند و شایسته چنین ها
 و آن حضرت بر آن فارسی نا اوستی گفت و از او پرسید چه
 نام داری گفت همان شاه فرمود بلکه شهر نانی بگویند که آن جوان
 من است فرمود راست گفتی و همه اختیار کردند حسین

خوایی بود که مدینه بود پیش از ورود لشکر اسلام مدینه
 که پیغمبر خدا خانه آنها اند و در شب بکر فاطمه و زهرا را خوا
 دید و اسلام بر او اظهار کرد داشته و ترویج برای پسر خود
 حسین نمود و شب هم بنیست که یکی از دختران بر د سر د
 ترویج حضرت پسند آید و نام او با حلاوت
 شده شبنم میشتد گفته و دیگر شهر نانی و بعضی سخا
 بانویه گفته اند و بعضی گفته اند شاهریان دختر نرس و
 پرویز بوده و مشهور است که دختر پرویز در دودست مر
 این روایت عبود لاجبا ارجح است و او بعد صطلاح
 در آن کشته شدن پرویز در خلافت عثمان واقع شده
 و لاجبا دختران او بعد از کشته شدن او گرفتار شدند و
 محمل است که در حدیث بصائر الدخا فیه عثمان بوده و
 بنصیحت ذات عمر شده باشد چنانچه علامه مجلسی اعتقاد
 نموده و در حال هر مر چنانچه بوده و بر آن که بر دود
 پسر شهر نانی است شهر نانی پسر پرویز و پرویز پسر هریر
 و هریر پسر انوشیروان و ابیکه گفت پسر و زنا بد هریر مر
 این بود که هریر اگر ناعنه بیغیر عمره افاره نکرده بود و بد
 اسلام داخل شده بود دخترانش گرفتار و دستگیر لشکر
 عرب میشدند و در کای این روایت نیز مرویست آنچه

مفاتیح و تحف علی و روح و احادیث سلسله
اولاد حضرت سید احمد و خلاصه امیران
علیه السلام و مولانا حاجه اوست و این در حدیث بود
و در نفس با محرم و در در و رضاء انحصار بمشرف
دائم بود و در نام فدر و سبب آمد و هم و نه بود که حضرت
نور محمد بود بعد از خود و در حوائج بود که در اسری غم
مدینه مند سه نفر بود و در تهران و به نام یکی از ایشان
بود چنانکه در حدیث آمده است که این سه نفر یکی حضرت
حسن مجتبی علیه السلام و یکی در او و یکی از محمد بن ابی بکر
و شان با نور محمد حضرت سید الشهدا بود و در کربلا
بود و ممکن است که شهرت آن نبوده که در کربلا بوده و در
حضرت مجتبی بن محمد بن ابی بکر در نکاح حضرت سید
امام حسن و شاه زمان و حضرت امیر و با در ظاهر نام خدا
و مردم او را سید الشاه می نامیدند و سید الشاه
را ابن الحیرین میخواندند و نظر محمد بن حسن و موسی بن
و عباده حیرین و حیرین بن العرب فرزند موسی بن علی و موسی بن
زاد در کربلا فری بود که در کوفه و کوفه و کوفه بود
سینه کاران پیری و او در کوفه و کوفه و کوفه و کوفه
ملفوظ در کوفه و کوفه و کوفه و کوفه و کوفه و کوفه

فرات خود در نصف نمود و آن نغمه را بر حد پست سریش نهادند
جناب میراد و در حین این بر عجم عاید که در شهر پست اسلام
رعایت حال بزرگ دادگان امری است مرغوب چنانچه
در کتاب سره این مختار او دانست که لشکر اسلام پس از فتح
حلب طی بابی سر میزدند او در بدو در حیدر ابرار حضرت
خانی بود چون بر دوش رسول گمر و در بدو در سربسته
که من در خور خانم هشتم برادر من علی بن محمد فرزند
واکدار بر من مشیت گذارد رسول خدا در و در حین
فرمود و در وقت و بایک پیغمبر مسجد امام حضرت
انسان فرمود که شرح حال خود در عرصه در چون عرب
او را بخشید و بجز خود باز گردانید و عاصی نجاش و
فرمود و باین سبب حدیثی را حدیث سر عینه ما سلام نمود
و ترقیه حضور پیغمبر کرد بدو چون بحاجت پیغمبر در حیرت
و سادۀ خود را برای بی کسری و در کتاب رشاد الفاو
دلی مسطور است که سعد بن ابی قحاص چند ابی بر
شد امر با حصار حرقه دختر بغدادی مندر نمود که مهر عراق
بود در سابق نام گرفته ناگزیر می ارگیزان خود بچشمی و ایام
چون را و شرح خان بر سپید جواب گفت که ایچۀ در حور
اوامان و مناسب و حاکم میگرد در دست بود و اکو

دقتش بآب و ما ترجم دارند و نباید شاه ابرو صبر بود بر دست
 این مملکت پیرو دست غلو و دیگر دنیا مایست کرد پس هر
 یک برین نمود و حاضران هر یک رفتند سعد بن ابی وقاص
 بر حلال و بر ختم نمود و جوایز او را از آنکه دوازده
 بر خاست که بر او داده بود پس از مرخصی از آن راه سپید
 چکویه و مشار غنود امیر ناسنامه و هجده هزار اسب
 و شعری خواند انما بکرم الکرم الکرم بما واکبر به به عوبه
 عید الله من مرجه طهارت مولد و اصلت فرشته داشت
 رعایت اهل بیت عصمت و طهارت از میدان سند و شرح
 سلوک اهل بیت و کتب مقاتل مشهور است بر مرد
 اهالی شایسته اسناد و دکان و شاهزادگان اینند آمد
 هزار طو که مسلمانان را و کودکان فقار را در حق ضعیف
 پی کرد و مردمی در شافیه بنت الحارث از پیو بدخواست
 و کجاست که این دستگیر از فرقه مسلمانان نباشد و
 خبر فانی صدوفی وارد شده که طبرستان امیران و مسیحی
 اصغر و لاد حضرت بوده در خواست نمودند و در کتاب
 مقاتل انوار المرح اصحاب مطور است که دیگر بنی کرمی را
 خواست که بر خود قرار دهد و بر پدر اکتفا عی اتحادها
 نه و شرح مکاتبات بر پسران بد و ساه بودن فاطمه بان بخت

۱ و آنچه از آنجا برهائی و مطلوبه را اعظم مصدق در آنکه
 مضبوط است مؤلف علی عمید در فصوله بنده خود که
 علویات محضات است بگویند بوالعمر من لقره الحی
 و فی اوصاف دو اندازان عو هر عدد شمس در استوار
 طوا هر ششم بال هر استوار و اگر شمس در
 و هر علی المله مسیحی است عجت شمس استوار و
 که من در عهد خویش ده در حیات اصغر زده و
 مانند زوی از او است ملک افکند و فوس استوار
 که شمس چیده و کرد و کرب بنه پدر و در سر بود
 که سوانستار و خور داد و بانی بوده در بازار
 من اندر شامو هم با کپلا من بومیر و پدر و
 اگر از مرل خود بودم خیر بودم که از آنجا بر دست
 و یکی از روحان طاهر است و بانی حرامه الغیب بود
 کتاب بنام بلوذه مسطور است که امر الغیب است
 بوده یکی از حضرت میرالمومنین نوشته نموده و دیگری
 حسن و بانی حضرت حسن و از آن و فرزند شد
 یکی عبدالله وضع و دیگری سبک که حضرت سید شهید
 او را بنیاد و شمس است فائمه فائمه است و شعور
 کابو العرب صمد نموده در حق است که انحصار است

اعمالی لایحیت ذرا نگویند و اقربا
 احبهم و ابذل حلالی و پس عباد پر عیندی عت
 و درند که سبط این خودی مذکور است که در باب
 شمس این یاد چون نظرش بر معنای افاد بی تاب
 و از سر بر داشت بوسید و مکار خود نهاد و کعب
 و اسب ملائمت چنان قصه نه است از اعجاز
 عار و بکر بلا صریحا لا سی الله جانی کربلا
 و در نوایح مطهر است که بعد از شهادت با اسب
 شرافتیش و تابان خواستگاری کرد و بهیچ یک
 ننمود و گفت بعد از مواضع با پیغمبر خدا بکره فی مواضع
 مکرم و بعد از مواضع فاطمه زهرا توهری حب و بکره و عدد
 و اخصه کربلا بکس اندر نهاده و مد کانی کرد و در این مدتی که
 و سوگوری که در اسب و از اناب بت به گفت بنامد گوید پس
 از بدین بچشم خود که بدر مقدس سید شهیدان و اوقات
 بر همه انداده معاهده کرده بود و بعد خود وفا نمود در
 قصه نایب مؤلف عقی عن برائمه اشاره باین معاهده شد
 و افشای از بات نامحرم و توفی بعلها فی الزمان
 حسبنا و احبنا و احب فلانی الحسن الی اوقات
 و عکالت بقیع بقیع لعهده غاهدت فی الشاهد

باران و اندوه و استنداده خود و حسن و حسن و حسن
 شدم من برای آنچه بدید او پیغمبر و مرد شمرده بود که به
 او زانا انکه در او شد که به کشتن او را علی فاطمه که چهره گزین
 شمارا بکر یا ندانند چشم شمارا در پیش کرد و نهای فارا کریم شما
 فرمودای برادر من شاد شده شما شادانیکه ماسد
 هرگز شاد نشده بودم و من نگاه تمام میکردم و دست
 خدا می نمودم نوای بکر و کردی خدا من همنی ست
 که نگاه و مرد و از او من جبرئیل گفت ای محمد که ایست
 بر آنچه در دل تو است شناخت شادی نور بر در
 و در حزن و خیز زاد کاش و با خبر رسانید برای تو بکر
 و گوارد اگر در هر تو بختن با بکر کرد استادت و زاد کاش
 ایشان و در و سندان و پیر و ان است و با بود و پشت
 جدایی شود میان تو و ایشان و نه شود چنانچه و ریده
 شوی و خشیده شود چنانچه تو خشیده شوی تا حوت شود
 شوی تا لا ترا خوشنودی در برابر گرفتاری و سبب
 خواستد سبب است و از جهان و با سده بکر بر خو
 اند را بدست های مردمی که خود را از این نومید است
 گمان کنند که در کرده توانا شدند برادر خدا و توانا
 شوند انداختی و کشته شوی بکشته شد در سخن خدا حد

از این مردان کار ماله کس هر چند را سزاوار و میبایست
 سفری کسی که ستم کرده باشد خویشان او را و او را ستم کرده
 باشد بخوار و نوار و اسب پس همگام که در این دامن
 سوی حوالگاه قنار خود خدایدست خود خاها ای پشانی
 و مردان سوزنی فرستگاری را میان هفتم و با خود
 داشته باشد سبب و غنی از با و شور و مردان از آن بدکا
 و خامه های از غنای هفت و خوش و خوش و خوش
 هشت و شش و یک و آن کشته را از آن بیوشاند
 بیت رحامه ها و خوش و سوزی نماید پشانی را و بوی خوش
 و در گذر و در شکار بر اهاد ستم ستم بر آن گذر
 خدا کردی و پیر و آن نوز که شناسد ایشان خاک و آن
 و از آن میکرده باشد از آن جوها رخنه بکنار و کردی
 و نه هیچ کسی بهان کس نهایی از کشته گل از آن پر خاک
 و بر ما کس نشانه بر کور و مهر کشتن بان میباید که نشان
 باشد برای کسان را سینه خواه و پیوند شود برای کردن گدا
 پیغمبر را و سنگاری و گامیاب شدن و گردان کردن
 و ستم های از آسمانی صد هزار فرشته در هر شک و رود
 و در و فرستادن وی و بیانی بد کس خدا را و از آن کور و
 مرد شوی و اهد برای بدکاران و بی بیست نامهای

سپاسد و از بدکاران و کوره نو برای بود و کور و خداید
 با سهای پیران ایشان و جو و سزاوار و میباید
 گذارد و در و سهای ایشان نشان گذاری و سزاوار
 اهد و بدکاران که بر کس و بدکاران که بر کشتگان
 خدا و پس پشانی و سبب و سبب و سبب و سبب
 سپاسد و از بدکاران و کوره نو برای بود و کور و خداید
 از آن گذر و کشته و سبب و سبب و سبب و سبب
 جتمه ها و راه میاشود و شناخته شود و میباید
 روسی و کور و یابیم و نوز ای محمد میباید و میباید
 و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب
 ز فرشتگان حدیث شماره در و بد و بد و بد و بد
 مردم کسب که از نشانه در و بد و بد و بد و بد
 ما و میباید از آن کشته و سبب و سبب و سبب و سبب
 بر ذاری حد و بد و بد و بد و بد و بد و بد
 کور و بدای محمد با کور و بد و بد و بد و بد
 سوز و خداید و بد و بد و بد و بد و بد و بد
 کوشش کس و بد و بد و بد و بد و بد و بد
 و از آن کور و بد و بد و بد و بد و بد و بد
 کار و از آن کور و بد و بد و بد و بد و بد و بد

کرد پس از آن وقت که هکامیکه درم خورنیکتر ملجم و
دیده نشان مرگ و راگنم او را ای پدر من سروده مرا از
ایمن بخین و چنان و دست از مرگه سو میو سخن را
نه که ی دختر که من سخن هر راست که ام نو و اسود
و تو بیه نو و دران موث و نو که دستگیر شده اند
شهر و حور و مردم بی می رسید را بیکه بر ناسد شمار
پس میگفتی که سگیانی کردی و گوید به که شکاه دادند و
فرمود مردم را بپشت درای خدا درشت می و وسیع
شده ها و در دوستان می و بیروان می و هر سید و سبک
برای ما بپسر خدا نگاه که سر و در می و پسر و سنان را که
هر می در و در و وار که در متادی که در کشیده می
زاد و پوها و مزگان و پوها و کو بدای کرده و توان در
در دکان دم خواسته خود را و پیا پیا و سنا پید در
پشت بدن ها و و پس زادیم ایشان را آتش مکرک بیکه
چنگ سد باس کرده به عمر در کرد ایند کار خود را در سر
کنشکی مردم در راه ایشان و و داشتن مردم در دشت
پس و میر بیکه ای در مردم مار و بش و بدوستان
انا استوار عانیم که ای و پیدکان و و کردن آنها و مزهد
از اضا و هند و هر سید و سبک نمود در ایشان هر می با آنکه

[illegible]

نوگفتی که گویند بر او از او است دو حقیقت این حدیث
کرامت با هر دو معنی ظاهر است که در هر دو بود و پیش
کسری پیش احسان است که در آن که نفع کریمه مشهود و بزرگ
خواهد شد و آنچه حلقای جور گوشتش نمایند و هفت کار
بر جوان نعمت آن که برای ایشان مبشر شود و نوائی این فر
شریف بود آتش نشود و محمد و قرآن خواهد شد و واقع
الحجر الحرامان طور که گفت و نفع شد تا با این اسم بماند
منی امته بعد از مشهور است سید احمد و شد که نعمت
از زیارتش فر و بزرگ حسن نام مشهور شریف بلکه در
کتاب نواد علی بن سیام روان شد مگر در مردی که رضا

شهادت صلوات الله علیه و آله و سلم بر او
 و قمر و منزل عیسی علیه السلام و غیره و در حدیثی که در باب اول
 آمدند چون در راه آمدند و ایستادند که رستگاری یابند
 مسافر گری می برد و با او می داد و در هر گاه که می رسید
 و زایب شده که حضرت صادق فرموده که از زمان شهادت
 از معلوم مسلم و یاران خالی بوده یعنی که بلا و آزاری از
 ملائکه و جن و انس و شیعی بعد از وفات او که در آن
 کوه و غیر کوه مردم آنجا جمع شوند و پنجاه ماه عثمان و یو
 سرائی نمایند و مرثیه خوانند و نانی بدهند و سوگواری
 کنند بعضی اهل کوه غرضه داشتند که چنان است که شهادت
 ابد مایلر ماصر بوده و بدین نام که الحارثه که عذایری می بود
 خوان و مداح و زور مفرق بود و او را و احد و لک بی ایتمه
 بر قبر شریف می خواند و در آن زمان بی عثمان می یاد
 از شهدای معصومین و شیعیان شد که خانم مقدس از ماکر
 اجتماع وارد حاشمیه مینمود مردم از حکم مراجعت منزل
 کرد و در حضرت صادق که هر گاه مردمی را خانم برای مجتهد
 و صواب خارج شود و جای او را بگیرد جایز است جواب مردم
 هر کس عکاسی میکند عابدان بکشیانه و زوایه و احوال
 مکان است و در حاشمیه و از آن است که حدیثی از من و غیر

محمّد و نادران شهادت معصومین شد که فرمود رسید که کر
 نوحه مردم با او و شایان و کلام حلال و حرام و سایر
 معلومین را در دایره سبب امر کرد موسی بن عقیل و غیره
 را که او بی عثمان بود و بحر معصومین بسیار است
 عاودن آن نواحی و کشتن و زرع در اطراف آن و در
 مردی که نامش موسی بن عثمان المملک بود و تمام عمارت و
 فتنه شریف را جواب کرد و راهی خانه را در معصومین
 و در اعات شد و معصومین محو اثر قبر شریف بود و در
 سدوی بر دیوار قبر بود که علامت بود برای شناسایی
 شریفان در حاشمیه این در پنجمین روز و در مدینه که اسوی
 از قبر مانی باشد چون این خبر محو قبر من عدا الحیدر که
 از علمای حدیث بود رسید نگری کف و ظهر و رخت کرد
 و کف سال معلوم مرد حدیث بوی که فرمود من الله علی
 البدر و اندکی گذشت که بخدیده شد قبیل شریف و عیث
 مردم بهوخته با آنها افزوده شد و از حلقای عثمانیه بگری
 بصدد غریب و بیاند نارمان منوکل عیسی حصر من معینه
 لعنه الله که در هاب الحرفه بود از سلسله علویه پس
 و نام خانم خود حنفی و وفای فرقه را از آنجا
 می نمود محوی و فرقه معلومین احاطه کرد که معاش است

مجلس شد چنانچه در پیش دیار علویات و در حاکمان باشد
ب بود که زیاده بر یک پیر اهر که توان در او نماز کند شب
سود و علویات بنویسد در آن جامه نماز میکند و در وقت
علوین فروگذار میکند و این مدعی بلید را فتح بن شاه
سزای در نظر او جلوه داده بود و فاطمه زهرا را به راست
می نمود برای آنکه علوین خود را بر سول بنویسد فاطمه بنی
میداد مدود در مجلس و ضرب میخورد داشت که خود را
بصورت امیر المؤمنین بطین بینا خست و نالشی بر پیر
میکذاشت تا آنکه در سینه و پشت سی هفت شهری حیر
دار شد که هائی کوفه اجتماع و از دخائی در کرمه دارند و
بر اوت فرشته میرسد پیشو و سر داری و لشکری می
کرده با حجه بنوی فرستاد و فیر از آب کرد و در مردم
را متفرق نمودند و از مردم در موسیقی زیارت آن بنده می
فراموشند و گویا از گشته شدند و نداشتند و گشت
اگر هر گشته شود تا با نندگان بار بار حواهد آمد و از خانه
بچه بر کانت و کرمه بود که از آن نفع منار که مشاهده کرد
نمودند چون این خبر متوکل رسید از انقلاب عراقی خانق
و کس بکوفه فرستاد که و لی منظر منی باشد و در اطراف آن
فیر دیدن آن داشت و بر حواصا حله که مردم نتوانند چنان

بر تار و تار می بردند و از مردم سالی غنای و در کرمه
اگر دید و تار و تار بزرگ ساخته شد و از تار و تار زیاد و سالی
شد تا در سینه و پشت سحر و هفت دیگر را لشکر و
اسرار و پشاور و منار مردم در داد که در حقه
او را تکریم و تکریم کرد از صی طفو و آب سدر و در
کرد مد کا می و محاسن شریف و در تندر و تندر
نمود کا می و فرار و منی بلند و تار و تار و تار
شد و بر غل و پشاور و تار و تار و تار و تار و تار
عمر و منی بلند و تار و تار و تار و تار و تار و تار
تا آنکه در بعضی شبها تار و تار و تار و تار و تار و تار
داشت که از منی و مهاجرت کرده پیر اجدی چون
آن کیم کرد و وی آمد و مسجل کافه بودی گفت با خوانون
خود و منی بودم جواب گفت ماه تهنان و موسیج ناشد
ابوی گفت تار و تار و تار و تار و تار و تار و تار
کیم با غضب نمود و خانوار کنز و حسین نمود و اموال
او را خالصه خود کرده و ابرهیم دیرج که هودی بود و اظه
اسلام کرده و بر اهر داد که بکر ملا و در و آن فیر شریف را نحو
کند و هر چه عارت شده و منار و دیرج با جمیع از منی
و هود و کرمه و تار و تار و تار و تار و تار و تار و تار

مشهور بود از ایشان تا صد و نهم انگشت و صد و بیست و
 چهار از اجواب که نمود و پیشتر با طراف او پس را
 را که در دهان کشید و در حاد و اطراف آن سر و پس
 که در دهن و فم را شکافید و بیانی جدید نام که حسد معکوس
 بود و لیکن نام نوشتند که در دهن و فم حسد معکوس
 استانی که از اهل کوم بود نام در غطری شد نگاه بر او
 هر سه نام مدیدند و در فم را کشید و حرا کرده اند
 و در دهن و فم حسد معکوس نام در اطراف فم و
 سر و دهن و پس بنیان آوردند و در دهن و فم حسد معکوس
 مد و علامات را از دهن و پس کشیدند و در دهن و فم
 حراف معکوس پس فم شریف نگردد و مکرر شد و حراف
 و پس شرافت که از او قاف را گرفتند و مشرک و حراف
 این فم را از او قاف و در صورت او و فم بر کشیدند
 و در گاه ساختند و در دهن و فم حسد معکوس
 و در دهن و فم حسد معکوس شد و در دهن و فم حسد معکوس
 شریف نگردد و در دهن و فم حسد معکوس شد و در دهن و فم
 حراف معکوس شد و در دهن و فم حسد معکوس شد و در دهن و فم
 حراف معکوس شد و در دهن و فم حسد معکوس شد و در دهن و فم

احداث کرد و تعدادی قرآن را در دست گرفته بود و در خانه
چهار درگاه داشت و هر یک را به خود و عمران و شاهین میبرد
روایت در هر روز میخواند و در هر روز در میان مردم
مخف معروف میگردید و مطایب و سادات و شیخ و معتمد
ناف من را بخواند و در هر کجای میخواندند
نجا است بخت عشق پس که جیت بخت نام عشق
آنکه غایت و ناب و روح و نصیب و قدری به دست
در روزی که سه هزار و سیصد و بیست و هشت
است و فریاد ایشان میخواندند و نامش را در
و در حلقه ای از الناس میخواندند و در حلقه ای از
فوری این است و شکاف و بی رحمت و بیاد و
و فریاد این معویه و در حلقه ای از
کرد و در حلقه ای از
فیل یا ای الفی بجور یا
و شدت غضب و در حلقه ای از
عیاستین میخواندند یا آنکه در المملکت ایشان بود و
علیای مجوم گفته که هر غارت که بر تو کس توانست بنام
اشرش است که یا فی خود و نام و در فیل شمرده که
معتمد را قتل و قتل شد و این است علی امیر احد و فصل

وَأَنذَرْتَهُمْ يَوْمَئِذٍ لَّا تَحْصِي حَتَّىٰ قِيلَ أَعْمَلُوا
 لَكُمْ حَتَّىٰ تَعْلَمُوا فِي الْحَيَاةِ وَأَعْمَلُوا لَكُمْ حَتَّىٰ تَعْلَمُوا
 وَسَامِعُوا أَعْمَالُ النَّاسِ وَأَعْمَالُ الْبَرِّ وَأَعْمَالُ
 الْفَاعِلَاتِ وَالْفَاعِلَاتِ وَلَمْ يَكُنْ فِي دِيَارِهِمْ نَبِيٌّ إِلَّا تَعْلَمُوا
 مَعْتَادًا وَمَا وَدَّ الْحَيَاتُ إِلَّا كَيْدَهُمْ وَأَلْبَسَ مِنْ حَتَّىٰ حَيَاتٍ
 أَمْرًا لَّا يَكُنْ فِي دِيَارِهِمْ لَكِنَّهُ مَشْرُوعٌ لِّلْعَالَمِينَ حَتَّىٰ نَصَبَ أَمْرًا
 عَوَاصٍ شَهَادَتِهِمْ وَمُضَاهَاةُ مَا قَدْ دَلَّ هَذَا الْخَبْرُ عَلَىٰ
 حَلَالَةِ حَيَاتِ الْحَيَاتِ وَنَهْيِهِمْ خِيَارًا لَّا تَعْلَمُوا كَمَا لَمْ تَعْلَمُوا
 عَلَيْهِمْ لَوْلَا لَيْلَةُ الْعَاشُورَاءِ لَأَعْلَمَ اصْحَابُ مَا جَاءَ مِنْ اصْحَابِهِ
 وَلَا أَهْلُ مَدْيَنَ وَارْتَدَّ مِنْ أَهْلِ يَهُودَ فِي حَبْرِيَّانَ بِرِشْبِ
 عَنْ الرِّصَاءِ مَا لَمْ يَكُنْ فِي الْأَرْضِ مَشْهُودًا بِطَرِيقِ رُوحِ الْقُدُسِ
 عَنْ الْبَاقِيَةِ أَنَّ الْحَيَاتِ كَانَ مَضْعُوقًا لِّبَعْضِهِمْ إِلَىٰ بَعْضٍ
 يَقُولُ قَتْلًا عَلَىٰ النَّبِيِّ وَالنَّبِيِّينَ وَبِالْحَيَاتِ لَمْ يَكُنْ
 الْقَطْفُ وَبِحَلِّ قَتْلِهِمْ فِي رِثَةِ الرَّسُولِ قَالَ لَوْ شِئْتُمْ لَقَاتَلْتُمُوهُمْ
 لَعَلَّكُمْ تَعْلَمُونَ فَعَلْنَا مَا نَرَىٰ عَلَيْهِمْ أَصَابَةً أَيْدِيهِمْ فِي مَقَاتِلِهِمْ
 كَالْأَسْوَدِ الضَّارِ فِي مَجْلَدِهِمْ لَعَزَّانَ عَسَاوِشًا لَّا وَتَلَقَّىٰ نَفْسُهُمَا
 عَلَى الْمَوْتِ لَا تَقْدِرُ الْأَمَارُ وَلَا تَرْغِبُ الْمَالُ أَوْ كَعَمَلِهِمْ
 لَمْ يَكُنْ عَلَىٰ عَمَلِهِمْ لَعَنَ كَرَامَتِهِمْ فَاصْبِرْ فَاعْلَمُوا بِتَعَمُّدِ
 قَوْمِ إِدْنَادٍ وَالدَّعَاءُ مَكِيدٌ وَالْحَيَاتِ مَدْعُورٌ مَكِيدٌ

لَسُو الْقَارُونَ عَلَى النَّارِ وَأَمْلُوا بِهِمْ وَأَمْلُوا بِهِمْ وَأَمْلُوا بِهِمْ
 وَفِي الرِّبَا زَانَاتٍ لِّلْمَنَافِعِ مِنَ الصَّانِعِ لَسَاءَ عَلَيْكَ لَقَدْ رَأَيْتَ
 وَالزَّانِي الْعَارِفَ لَمْ يَكُنْ لَمْ يَكُنْ لَمْ يَكُنْ لَمْ يَكُنْ لَمْ يَكُنْ لَمْ يَكُنْ
 أَوْ دَسَّخُوا فِي الْأَصْنَافِ لَمْ يَكُنْ لَمْ يَكُنْ لَمْ يَكُنْ لَمْ يَكُنْ لَمْ يَكُنْ
 الْقُدَّانِ لَمْ يَكُنْ لَمْ يَكُنْ لَمْ يَكُنْ لَمْ يَكُنْ لَمْ يَكُنْ لَمْ يَكُنْ
 مَا كَرِهَ الْقَارُونَ عَلَى النَّارِ وَأَمْلُوا بِهِمْ وَأَمْلُوا بِهِمْ وَأَمْلُوا بِهِمْ
 مَرْدُودٌ عَلَىٰ نَفْسِهِمْ لَمْ يَكُنْ لَمْ يَكُنْ لَمْ يَكُنْ لَمْ يَكُنْ لَمْ يَكُنْ
 مِنْ قَدَرِهِمْ وَكَرِهَ الْقَارُونَ وَكَانَ بَرٌّ بِرِشْبِ مَرْدُودٍ
 لَقَدْ رَأَىٰ وَكَانَ مَعَهُ مِنْ الْأَصْنَافِ رَسُولُ اللَّهِ وَفِي الْحَيَاتِ
 بِأَدَى الْمَدَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِرِشْبِ الْحَيَاتِ مَقْبُولَاتٍ
 وَالنَّبِيُّ تَابِعٌ مِّنْ مَّوَدَّاتِهِمْ وَأَمْلُوا بِهِمْ وَأَمْلُوا بِهِمْ وَأَمْلُوا بِهِمْ
 الْحَدِيثُ لَا يَكُنْ لَمْ يَكُنْ لَمْ يَكُنْ لَمْ يَكُنْ لَمْ يَكُنْ لَمْ يَكُنْ
 نَقَاعَ الْأَرْضِ وَخَيْرُهَا وَهُوَ كَذَلِكَ وَهُوَ مَرْدُودٌ مِّنْ مَّوَدَّاتِهِمْ
 طَرَقَ مَا لَمْ يَكُنْ لَمْ يَكُنْ لَمْ يَكُنْ لَمْ يَكُنْ لَمْ يَكُنْ لَمْ يَكُنْ
 طَهَّرَ يَحْيَىٰ طَهَّرَ مِنْ اللَّهِ أَنْ فَضَّلَتْ لِسَبِّهِ إِلَىٰ رِصْرٍ كَرِيمًا
 كَابِرُهُ غَرِيبٌ فِي الْحَيَاتِ مِنْ مَّاءٍ الْحَيَاتِ لَوْلَا أَصَابَةُ كَرِيمًا
 مَا حَاطَتْ وَرَدَّ رِصْرٍ كَرِيمًا خَلَفَتْ قَدْرَ الْكَمَةِ بِالْأَمْرِ
 وَعَشْرِينَ مِنَ الْعَامِ وَأَمَّا مَقْدَمُهُمْ كَذَلِكَ وَفَضْلُ رِصْرٍ فِي
 الْحَيَاتِ وَأَنَّ اللَّهَ تَعَالَىٰ كَرِيمًا مِّنْ مَّوَدَّاتِهِمْ لَمْ يَكُنْ لَمْ يَكُنْ

واها ووضعت من باصر الحزن وان بها واليه غلب فيها واس
الحسين فيها صلت من عبيد جبر ولها الى غير ذلك مما
وفاء الاكابر وطرس الدخا من شاء واجمع طاهارا بها
فد حصل من هذا الخبر بقاء به انفاذ فان التو لما خرج
باجتماع اهله حوله حول الله ذلك لفرح سرور و سرور جز
ودكره الله ثم بمصائب عثره نهيها على الدنبا ذار ليد
بعمها ولا ينيق فيها سرور ولا يؤمن به محذور و قد فرئت
بها التراء بالصراء والتداء بالترحاء والنعيم باليسوى
ثم ينيقها الزوال ويرود فيها تنقل الاحوال مع بعمها التراء
ومع رجاها الباس ومع سرورها الحزن ومع صيها
الحزن ومع مكروها المحبوب ومع صميمها التفرق ومع حبها
التمات ومع فرجاها الترحات ومع لذاتها الاكاف عرش
دليل وقوبها مهنس ولا ينيق فيها احد من العالمين ولتختم
الكلام بآيات بطنها في مصابيح هذا الحديث شعر
لقد لبس الحسين عتيق ثوب لئلا يخلوه مجتردين
قوائف واه بلا لباس على الرمصا زين العابدين
بحود بعبه كندا و نادى فباينه يا ثلثينا
برون كاسا اولاد نزل و دبلم لم شيد مط دس
عزلة على ما قد شجنا و سلك عبيد هاسيا

سلوا يا قبة ال طه عزاء يا حيد الاكبر
صبرا ان ذلك جبر محمد عمن من رسول الله
ولا تخزع على ما هالمنا رطعت ما غديوب
سبى الله قوما لم يكونا معارف في الدنيا
وارون الحنوم الداما وقل يا بصود صرحا
وتبصت لظفوف لوانير بشقة دوسا المحروب
ويصور القاسم على نور نصفي التوريق الا في شيب
ويندب في اموه على طريح نوى ما لطيف مقطوع الويت
وتجهد هذا الطعنا المحور نيم ولن يحوه دهر الداهري
وتكثر رائره بكل عصر يزورون لصور محجب
وتوسم مفقده لئلا يكون مضطرب وخو التز نرت
فلما كان ليلة تسع عشر وقد منكوا بسرا المؤيبا
حكيت لأم من كيت وكيت ولم انزل لدرست وشيب
حد بشا حد تنو ارامير والفتنة الى الزوج الايب
فقال القول ما لك حياء لم يكد بل قول لصا دقة
كان باطرك في يساه ادلاء يكونه خا شيب
فصر عند ذلك ثم صبرا ولا تجزعك لوم الشايبه
ليحدث الزايع عشر
مادواه الحسين من جدران الخصى في كتاب هدا شفا

عنه حیره لعلی لا یمن علی ریحس ریر لعابده
علیکم یونینا کار لیور اندی مستهد بین جمع
و جمعیه بد ذلک لیور فقال لهم یا اهل و شعبه
هذا اللیل بالکرامه یا مسکه طیس المطوب غیری و
لوفنا و یه فاکر و میکه و یجوا حکم الله و انیم حل و سحره
ربیع و عهده لندی غاهد نموی فقال اخونه و اهل
و عصاره یسان واحد و الله یاستد ما یا اما عبد الله لا
ابد و الله لا فان الناس سرکوا امامهم کبرهم و سیدهم
و حده حق فضل و یلو یسا و بر الله عز و لا محلیل و
مصلی و یل ثقل لهم با قوم اتی عدا مل و یصلون کلک
معی لا یفی مسکه واحد فقال الحمد للدی کر ما سحر و یتر
بالسل معبد و لا مری ار مکر معبد و در جلیان و سوز
الله فقال هو اکثر الله خبر و دعی لهم بحجره صبح و قتل و قتلوا
مع سمعور فقال له القاسم ریحس و ما یمن یفضل
و شفق علی فقال لیهانی کف الموم عبدک قال یا عظمی
من لعلی قال ی و الله ملک لحد من یفضل من الرجال
بعدار سلوسله عظیم و ابی عبد الله فقال یا عظمی و یصلون
الی التنا حتی یصل عبد الله و هو و صبح فقال فقال
عظمی یفضل عبد الله ادا حب و حی عطشا و صر و کاف

عنه حیره لعلی لا یمن علی ریحس ریر لعابده
علیکم یونینا کار لیور اندی مستهد بین جمع
و جمعیه بد ذلک لیور فقال لهم یا اهل و شعبه
هذا اللیل بالکرامه یا مسکه طیس المطوب غیری و
لوفنا و یه فاکر و میکه و یجوا حکم الله و انیم حل و سحره
ربیع و عهده لندی غاهد نموی فقال اخونه و اهل
و عصاره یسان واحد و الله یاستد ما یا اما عبد الله لا
ابد و الله لا فان الناس سرکوا امامهم کبرهم و سیدهم
و حده حق فضل و یلو یسا و بر الله عز و لا محلیل و
مصلی و یل ثقل لهم با قوم اتی عدا مل و یصلون کلک
معی لا یفی مسکه واحد فقال الحمد للدی کر ما سحر و یتر
بالسل معبد و لا مری ار مکر معبد و در جلیان و سوز
الله فقال هو اکثر الله خبر و دعی لهم بحجره صبح و قتل و قتلوا
مع سمعور فقال له القاسم ریحس و ما یمن یفضل
و شفق علی فقال لیهانی کف الموم عبدک قال یا عظمی
من لعلی قال ی و الله ملک لحد من یفضل من الرجال
بعدار سلوسله عظیم و ابی عبد الله فقال یا عظمی و یصلون
الی التنا حتی یصل عبد الله و هو و صبح فقال فقال
عظمی یفضل عبد الله ادا حب و حی عطشا و صر و کاف

سوخته می مهرنمای با عید الله و انکد ایم نور اهر کر مجدا
 سوکتد زاکو بید مردم که ملو اکند ششم پیشوای خود را و
 رفته و مهر خود را آنها را کشته شد و ما از مائمه مساه
 و در حد اهان خود را و مردی کذا ایم نور انکشته شوم
 پس وی نویس گفت یا پیشای کر چه مدد سبیکه می فرد
 کشته شوم و شما ها همگی کشته شوید بامن و نماز شما که
 پس گفتند ستایش مر خدا بر اکره از اکر ای دستانه بیار
 نو و بزر که داده نماز امکشته شدن یا نو یا خوش شود
 که باشد یا نو در پایه نوای پس پیغمبر خد پس گفت یا داش
 د حد مد اسماء انکوئ و حراند خدا را برای هانه سکی پس
 با نماز تن و و کشته شد و کشته شد و با وی همه همرها
 پس نفس را و از انشقاقم پس حسن و من و کشته
 شد کار حرم بد پس مهر را کرف حسین ابر او و گفت
 و دای چه پس بگونه باشد مر و نو کفای عو
 بر را یک پس است پس کسو بر اکر ای بنده سوکتد که نو
 یکی از کشتن مردم ها حواهی بود پس از آنکه گرفتار شوی
 مکر ماری میز که و کشته شود پس و عید الله پس گفت
 ای عمو لشکر یار برها خواهند رسید نا امکه کشته میشود
 عید الله یا امکه شمر حوا و متور و نار است پس گفت سر

نویاد عوی نو کشته شود عید الله هکامی حدیث شود
 روان من از قشنگی و برگردم سوی سراییده خود و پیغمبر
 ای و پیشی و بنایم هر کر پس گویم پس مر این د عید تایتیم
 او دهان او و بنا وید و زا و کد وید و در سنه من مر
 او و ناورد بدک هان بر مر پس نیز وید و ا امرای و کای
 او و یارده نماید و ان کود که ناله کد و روین شود و خزان
 در سنه من و بلسد کم او را سوی امقا و گویم بار خدا
 شکبانی که و چشمه داشتند مر و بنو ذار و پس شد یکد
 بیکای لشکر یان جوی من و انش امر و حنه شده در
 کنده پشت سراییده و یار کردم جوی ایشان در برین
 هکامیهای حجاز و پیشو د آنچه خدا خواسته پس کر تبت
 و کر بیسم نما و بلند شد کوب و فریاد را د کای پیغمبر خد در
 سراییده و بر مسد رهبر پس من و حبيب پس مرضه
 مرا و گویندای مهر مایس مر و را علی راجه رسد و طغنه
 عابد جوی عجم با ستاد از رکشتا و پس کوبدنا شک و ا
 انخواهد برید خدا و زندان مر از جهان چکوبه جوی دشت
 شوند او بد و هشت تن پیشوای مردم است بیانات
 ایجه تخمین پیوسته را و در حفر منجی سدر فرد و کر
 انشد و ل نو بگویم و کمر او و توده و اعدا او قاسم

و بعد از آنکه خداوند او را بر سر دلت نشاند و او را در دست
حسن در سینه چنان نهاده و او را در دوزخ و آتش
و آله از پاره سالان گمراه داشته اند و در آنکه در آن
تصنّف یک بوده و از کتب مقاتل معتبره می آید که عبد الله
ه سم هجرات حسن بلوغ بر سیده بود و در جاره هجرت
از مایه حفظ نفس مقدس امام و دفاع بوده و اما حسن
حسن که مشهور و محسن متنی است و در کربلا محروح شد
و شهید شد و او شوهر فاطمه بنت الحسین بود و حکایت
نرویح فاطمه بقاسم در کربلا از حکایات مجموعی است
که صلواتی در روضه انبیا نقل کرده و شیخ
ارباب شهر مکاری در مستخرج سید محمدت بجزای
مدینه المنوره از مسیر و موجب مرآتیه شیشه و شیشه
در السنه و قواه شده و کتب علمای سب و فارسی
احمال آن گفته اند که علمای سنت شیشه نیست که
از برای حضرت حبیب دود خضر پیش نبوده یکی فاطمه
که خود حضرت شامه نرویح نمود و برای حسن بر حسن
دیگری میک که اسماء دست بر موها بسته
خاستن عروسی و نکاح قاسم راه و هبه مکرده است
و احبها است و دارد و سرچ میخورد و عبد الله شیره خوار

در حدیثی که خواهد آمد و آنچه در این حدیث آمده شده
افروختن آتش در خند و مطابق است با نقل ارباب نقل
و معاذی و عاوتمت بقیه حدیث از حضور خند و
اشکار شود که در باب شب جماعت معذوره حدیث
طولانی در اطراف خنایم حفر کرد و میخیزد که ماع ارمو
بود یا آنکه همه قتل شده بودند و اکثره ناسیدر بودند و
محو افرغ و او درین هیئت بود و برای اقر حدیثی است
که آتش تاورد بلب ظهر عاشوراء و وجه بود

الحديث الثاني عشر عشر

ما رواه محمد بن جریر الطبری الامامی باسناد الی
محمد عبد الله بن محمد بن اسعد بن محمد بن علی بن
اشعث بن عیبه بن علی الاکبر ساقی عیوانه و نصر بن
الی ساری المجد و حرج له عیوانه و نور قال عبد الله
لا و الله انکثر ترجمه عبد الله بن محمد گفت و در باب بود
حسن بن علی را و از روز و عود از او ویرش علی اکبر کوفه
در حره کام انکور و زید بن سحر و سوی مسور
بمراه سرور و آورد برای و انکور و ویرش و گفت
بچه و در حدیث است و در حدیث است و است
است صاحب تاریخ من خرناند و غایت افصاحی

در عاتق صفات اهل عصر بنما بد علی ای باد مخ و سب
 در سن او کاد بجاد سیدالتهدیه و تعداد ایشان
 خلاف دستاورد نه در هرگاه بحواسیه نقل اقول و نه
 کتب است بر دار پر رسته محض طو کلائی شود هنر آنکه
 اقصای شمر بر احوال اتفاق و تحقیق مسلم شده و
 آن پس است شهید شایسته نیست که علی اکبر شهید اکبر
 اولاد حضرت سیدالتهدیه شده و در خلافت عثمان
 متولد شده و مادر او لیلاد خرمیونه که دختر ابوسفلیا
 است بوده و از طایفه بنی قریظه پسر سبب معویه
 با هلبه شهاب برای خلافت نمود و لشکر بار شاهی
 چون بکر بلا وارد شد در عصر امان بروی امان بود
 کردند جو و گفتند نواز از حرام و قرانات پزید بر معوی
 صبی و نانو حاکم نکره خواست گفت قرابت و رحم پدر
 بار رسول خدا الحق بر عاتق است و قبول نمود و این واقعه
 نزد شایسته مصو طس و ولاد سیدالتاجدین
 در سن سی هشت هجری است که سه سال و کسری
 بعد از هلاکت عثمان بوده و در واقعه کربلا سن بیست و
 انحضرت بیست و سه سال بوده و حضرت باقر العلو
 در آنوقت سه سال چند ماه از عمر شریفش گذشتند

نام کف از داده و دایه کشد که گفت از حضرت باقر
 پرسیدم که او را که بودی بعد خود حسن را و پنهان
 بودم و در مسجد الحرام در حالیکه سید در مسجد است
 بود و مکالمه حضرت باقر در مجلس پزید و اهل امام
 الله بنام ابی حسن علی اکبر بیست و سه سال بوده و بعد
 ریاده نوشتند و فسل را و نامد و اما نور علی
 صحبت ند و اهل در کر بلا معین نیست کریم
 در بار پزید در منزل او بد که ترفیع بوده و بود
 او در کر بلا در کورد رکت معینه است بلکه مشهور
 خلافت او است مؤید کبر سن و شجاعت و استقامت
 در رکت معینه و فنی معینه و فنی مصو ط است که در
 ارساد و غیر آن دایه سید و کان اهل اکبر
 فنی بعضی اهل کوه حذر داشتند در حال بود
 آن جوان ها سیدی میرا که آثار شجاعت در او هویدا بود
 که با اهل کوه میا کلائی بکشتن پیچید داشتند و شرم
 بر طفل شیر خواره نکردند و از رعایت رانده علی است
 که در بعضی مؤلفات جدید و افع شده که که گویان
 چون مشاهده جانشین نمودند گفتند ما پیچید جنگ
 بکبر و از بر قبیل خزاعه را و الس و اقوا و شیعیه

در عادت عثمان اهل عصر بنامه علمای باو میخ و نسب
 در سن او لاد ایجاد مستبدان تهر و بغداد ایشان
 خلافت رسانیده اند هرگاه محرابه نفل قوال و غن
 کتب استمیرد و در هر شش محض طو لانی شود هنر آنکه
 افصل اسم برای نزد اهل اتفاق و تحقیق مسلم شده و
 از این است که هشتاد و شش است که علی اگر شهید اگر
 اولاد حضرت مستبدان همدام بوده و در خلافت عشر
 منوید شده و مادر او لیلاد دختر مومنه که دختر ابوسف
 است بوده و از طایفه بنی قبیله باین سبب معویه
 با هلبه اشحاب برای خلافت نمود و لشکر باری شاهی
 چون بکر بلا وارد شدند عرض از آن بر و و امان بود
 کردند و کشتن و از ارحام و قرابات نیز بدین معنی
 صبر و با توجهات نکست جواب گفت فرایت و رحم بدیده
 با رسول خدا الحق بر عانت است و قبول نمود و این واقع
 نزد نماین مصبوط است و لاد مستبدان شاجدین
 در سنه سی هشت هجری است که سه سال و کسری
 بعد از هلاکت عثمان بوده و در واقع کربلا سن
 انحضرت بیست و سه سال بوده و حضرت باقر العلو
 در آنوقت سه سال چند ماه از عمر شریفش گذشت بود

نام کافی اندوخته و دو سگ که کتاب را حصر یافتند
 بر سیدم که در آن نمودی حد خود حسن را فرموده
 و او بود در مسجد انحرام در خانه که سید در مسجد
 بود و مکانه حضرت باقر در مجلس پرید و او همدام
 ت بنابر این منق علی کبر بیست و شش ل بوده و بعد
 زیاده نوشتند و نسلی را و مانند و اما بود و
 صاحب لد و اهل در کربلا معین بیست و سه
 رنارنه در مراد محمد که مسروح بوده و بود و در
 و در کربلا مدور در کتب معینه بیست و سه
 خلافت و سست و تدریس و شیخ اعف و است
 در کتب معبره و بیع معینه و بیع مصبوط است که در
 ارت و عمران و زوایت سده و کان اهل اکوه
 فتنه معنی اهل کوه حد در دانشدار حد بود و
 از حواشها سیر و پیرا که آثار شیخ عت را و هوید بود
 که ما اهل کوه مینا کانه بکشتن پیچیدند و نترسم
 بر طفل شبر حواره نکردند و از عیانت زانده علی است
 که در بعضی مؤلفات جدید و واقع شده که در کربان
 چون مشاهده نماش نمودند که شد ما پیغمبر جنل
 بکیم و ازین قبیل خرافات را لسه و اقوال متبعه

سده و علمای مذهب هم میزای از بنکوه کلمات و اهدیه
هستند و ازین فصل است عبارتت رفع سبائنه الی
السماء و نه لایله که استعد علی هر کاه القوم که در زبان
اهل مرثیه شبانه خوانده شده و در نسخ مصحف هم شبانه
نوشته شده و بر اهل بصیرت مخفی نیست که عبارت ستا
بوده و در نسخی هم دیده می شود است این بیت
حالت شخصی است که خدا بگوید و معبود نیست
که در مقام مظهر شی محاسن خود در با آسمان بلند کند
در هر حال جلالت را جوان از کلمات بلند پدید بزرگوار
معلوم و می شود و در مقامی وارد شده که بیری
مرحله و او رسید و از اسب سرگون شد و نورانی
مانوره از حضرت شد و در سله بر علی اگر وارد شد
حاصل که در کامل لوباره مردن است کلام قلینک و علی
روحانیت مددک باقی است و اتقی من مذنوب و مقول من
بیر خود باقی است و اتقی من مذنوب و مقول من
من و اتقی من مذنوب و اتقی من مذنوب و اتقی من
قلینک خیر و قلینک خیر و قلینک خیر و قلینک خیر
السماء که از جغیه منقذ و لا تسکر علیک من آیات
من شفق نیست که در نسخ است خون در فاج کرد است

از بقیه این میر در شهادت طفل و صبح جماعتی و معنی
حدیث محموده مادر حمد اوانج صفت که کتاب و عیادت
معه و در عصر است تمامی عدنا و مورخین اسلام از
سعد و غیره شبانه می شنیدند که سرخ آسمان را آثار است
سید مطهر مان است گفت اند که قبل از این و اهدیه این سر
نمودار نبود بلکه تا که صفت کرده اند این شفق است
عمر است و امان در حق یشار داده شده بلکه در تعبیر
اهل سنت محو و بنا شده فاست مایه در صبح خود گویند
در او بحر حاسن و تعبیر قول نعم فی ملک علیهم السلام
و الاوصان اماصل لحسن یکا السماء و ملکها سرها
و قریب بهمین معنی است آنچه نسوی در تاج و نرمدی
در صبح و شدی و تعبیر و تعلیمی نیز در تعبیر خود
گفته که حمره که شفق نمودار است پیش از کشته
سدن حسن نبود و در کامل التورخ نیز اشارتی باین
امر و جزو یاریدار است مصطفی ابوالفرج بن خرد
که از اغانم علی اهل سنت است و کتابت خبر گفتند
شخص حتمال شود و پیش سرخ شود و این نشانه
عصب است و اب و دس جدا و مد متره از حرام است
پس اظهر عصب خود را بر کشته کان حسن و خیر حق است

ممود و بر دل پیران حقایق موقوت و سادین
 کو به حدیث و بشرها فی عصر ما بعد تبارک
 ل و سوسه کند که سرچ آسمان و افق و امور ضعیف
 معبوده است در کتب هبه و ظلم و بی عوان است و حقا
 طبعه برای او ذکر شده کوه و در لکن بر عین منافات
 با تمامه قدس هل تاریخ ندارد در پرتو شمس که نزد
 ایشان حدیث و حرمه خاصه است که ارتد خارج بود باد
 و در دنیا و غیور و طوبی و در پرتو عود و پناه و پرتو
 افق در طلوع و غروب که در انعکاس شعاع حادث شود و نایب
 بود که مراد علمای اعلام و مورخین و ائمه باشد بر
 که هیچ طلی امر معادیه السبب بوقوع حادثه ندهد
 خصوصاً علمای سنت جماعت که بقدر مکان تسلیم
 منافق و ضابطی برای ائمه اعاظمه میکنند و در سه
 شخص و بلب شهرت از وقایع محبت و واقع شده که
 قابل انکار نبوده است در تمام ذکر ده که بعد از آنها
 حسین نامشروع و هر چه که بر دیوار افکند شد محو
 شود می شد و شرح کسوف و انبساط روز عاشورا
 آمد و اگر تمحص عاقل اصوات هد نصیحت کند که بر غنا
 از راه اندوختن عقل به حقه تقای بر امر غیر و انجی نکند

علمای سنت با سدا و الفرح سوری که حدیث و سوره
 فاقوا انکار و بکار و چگونگی احسان و در حدیث و افق و انبساط
 و بدون سبب اعتداف کند که از حدیث و شهادت حدیث
 حادث شد بر همه عاقل بود و نایب که طلب حدیث
 از و صبح بوده که بخان انکار و در حدیث و افق و انبساط
 نکاشتم است که در مات شهادت و در حدیث و انبساط
 که با انبساط سر ایشان و انبساط و انبساط و انبساط
 در کتب معانیل موعود است حدیث و انبساط و انبساط
 شش بر نوشته اند بعضی از انبساط و انبساط و انبساط
 اوسط شهادت سه فی است علی کبر و علی اصغر و علی
 رجب که از ربات حصر امر انبساط بوده و در حدیث و انبساط
 بر حور و طیف و صمد و بکر و انبساط و انبساط و انبساط
 خود و در حدیث و انبساط و انبساط و انبساط و انبساط
 بود که از حدیث و انبساط و انبساط و انبساط و انبساط
 حدیث و انبساط و انبساط و انبساط و انبساط و انبساط
 او نماند شخص مدد و دوش و او منکر نیست و انبساط
 و انبساط و انبساط و انبساط و انبساط و انبساط
 و انبساط و انبساط و انبساط و انبساط و انبساط و انبساط
 و انبساط و انبساط و انبساط و انبساط و انبساط و انبساط
 و انبساط و انبساط و انبساط و انبساط و انبساط و انبساط

نفس بود که در عدم باید غی و سینه اندازد بر نفس
حقیقه امر از سائق معلوم و مودد شد حاستر شیخ
صدیق در پیور کاختار و پسر که رسو و مدد فرود
انان لدیجین و باین معنی مفاخره نموده و مراد دارد و شیخ
یکی اسمعیل ذبیح الله که شرح حال او فرود در جبر شیر
بفرمایان از هشتاد و تقاسیر مشهور است و دیگری عبد
بدن انجذاب که عبد المطلب خلفه کعبه او پسر و نذر کرد
که اگر خداوند پسر او غنا باشد فرمود یکی را در راه خدا
فرمایان کند و معلوم شود که فرمایان فرزند در شرع قبل از
موت جاترود ایچ بوده چون عا د عشره کامل شد پسر
خود را در خانه کعبه حل کرد و فرقه کشید و تمام عبادت
در آمد تا سه مرتبه خواست و از فرمایان کند و عبد الله
نور پسر که او بود و از عبد المطلب شمع سد و کرب
و فریش بر او را منع کرد بد تا آنکه عا نکه در حرو و نوی گفت
فرقه پس از تبدیل بفرقه شتران کس جیس کرد و ده
افزود و در هر نوشت فرقه و شتران بیرون بد و صد
شتر برای فرمایان میباش نمود و برادران مادری عبد الله
که زبیر و ابوطالب بودند برادر خود را از زبردست پای
بیدر گشتند و از ابوسید مدو حال از حبس وی بپاک کرد

نوشتن آن بجای او فرمایان شد و مودد مصور حردا سانس
علی اگر و علی اصغر بنظم بوده
ابکس انان لدیجین و پسرهای او
که در شیریل جنت بر شرف
که عبد مطلب بر عبد خدا
یکی بر اه خدا سز بر حد
برای دیم بر سر که عا هان
اد و راده شرف و هرگز
بدنه عا هان یا نکه و و
خوا که و عا نو کردنی و انجذاب
دش بر سمکار از جها
و سون مسی و مثال این امور از خوار و عذاب و ان فیله
اگر امان و محرمان است منافقانی عا هان بدارد که کعبه بد
حادث فاذه منافق میخواند و بر او که مورد برها حکما حق
عالم کون و است است اظهار ایسکوبه امور و در موجود
عالم مثال از بخ است و شاه و بنا و به و بخت و نازی
حانه صری فانسد تجتبه فلنک بنوای مردم و طاهر شدن
موجودات عالم علوی ملکوتی در عالم سفلی عا هان و
قوت نفس نورانی است و است چون نفوس مقدسه و اولیا

پسر ابوطالب اشک و رزان شد و گفت نبود روزی
سخت تر بر پسر خدا از دور جنگ احد که کشته شده و
آن روز عویش حمزه پسر عبدالمطلب پسر خدا و پسر پسر
پسر آن روز و زجاک موته که کشته شده و آن روز پسر
عویش جعفر پسر ابوطالب پسر گفت نبود روزی مانند
روز حسین که شتافتند سوی او بی هزار مرد که کشته
بود که از این گروه مسلمانانند هر یک را نمود میگرد
نزد یکی بخواراد و در پختن خوراک و او بخواراد و وی میگرد
ایشان را و پند میگردانند تا کشته شدن او از روی سر کشته
و ستمکاری پسر گفت مهر نانی که خداوند عثمان را اهدا کرد
بر کز پسر برادر زبیر خود و کزنا و شد و سرها داد برادر خود
بخوار خود شرفا که خدا شده و دمناس و بجای دود
خدا و نال بوی د که هر روز عابدان فرشتگان در جنت
چرا این برای جعفر داد و پدر منبک برای عثمان جایگاه
نزد خدا که از زویرند بوی همه کشتگان راه خدا در
و سنجین بیانات حدیث شکر این یاد در کربلا از سوی پسر
زیاده و آری هستند و هزار کمتر در کتب معبره ذکر شده
و آری ابی و ابی و مقاتل و ثاب بن ابی و ابی و غیره هستند
انچه درین حدیث معبر است خداوند امانت است

سوی و پسران تو ای محمدان طعمه بدست شد و هر قصد شد
مسطح در فتنه جهنم هزار و ناصد سزارن پیاده بوی
و شاید آنکه بغلیل کرده اند یا بر غایت خوف و طمع شده
بنیامیه بوده پسندیده اند که در تواریخ اسلام آمده
شود که بی هزار نفر از بنی امیه اقدام کردند و در پختن خوراک
دق بپسیر خود بدوین جو و گاه بوی و مسعودی در مروج
الذهب حدیث شکر و هزاران حصن سید الشهدا
نیز جراف نوشتند و گوید ششصد نفر همراه بودند و آن شهر
در کامل گفته که طرماع بن عدی در حدیبیها از شریف
خدمت انجمناب شد و عرض داشت که پیش از حرج
کوفه میل روز از دحام واجتمعی در طرم کوفه دیدم که
هر کز این اندازه از دحام در هیچ سرزمینی ندیده بود
و در ففوه این حدیث که سید بنیاد فرموده که این حدیث
نفرین میجستند بخوار حسین مراد تقرب الهی و تقوی
کار پس بر خلاف واقع و عقیده نه ای که اعتقاد آن کرده
بود که کشتن عظمه موجب قرب مجاز است بلکه هوا
پرستی و بنا خواهی انجمن است و اگر با حدیث برده شد
بجای آنکه کشتن آن موجب محط خداوند خواهد شد
بلکه توان گفت که کشتن آن قوم صاحب عقیده نبود و اسلام

بقا اسلامه بود و حسین بن علی را آنکه از دست خدا
 بماند بود و حکام که اهل کوفه شادی کردند بکشته شد
 مسلم بن عقیل ایشان را ملاقات نمود و فرمود و گفت این مرد
 از رؤسا مسلمین و مجاهدین در غره اندر نیایان بود و
 آنچه در این حدیث شریف است که مواعظ آن مستند مطلقا
 مؤثره در قلوب سینه آن قوم شده مطابق است با آنچه
 در مقابل از احتیاجات خطب محض و مضبوط است
 و بعد با قال السند بحر العلوم طاب ثراه که قاصد بهم طیب
 مستند را ولی آئی قضا اعتنا لایات و السدر و قتل
 از شروع بقال بر بر بن حسین حاضر فرمود که نزد این قوم بود
 و ایشان را مواعظ کرد و بر بر را اهل کوفه مستند القراء
 میباشند و حافظ قرآن بود چون شروع بمواعظ نمود
 شروع بخنده نمودند و او را نیز یاران نمودند چون جنت
 حسین چنین دیدند بک آن جماعت آمد و خواست نکلی
 نماید شروع بجلال و اصوات منکره نمودند فرمودند چرا
 گوئی فرزند هید من شمار اهدایت و رشاد میخوانم و در
 این حال مصححی طلبید و بر سر میاوردند و گفت میانه
 من و شما این قرآن حاکم باشد و حتم بغير و این قرآن است
 هشام بن محمد که از اعاظم اهل مغارب و مقابل است نقل

کرده و عیانیکه در حدیث فرموده و رحم الله علی العباس
 بحسب معنی لغوی مراد است شاید از مزای عز نام
 شاید مراد باشد در بعضی یارات وارد شده
 رَفَعَهُ اللَّهُ مِنْ رَأْسِهِ قَالَ رَحِمَكُمُ اللَّهُ وَافْعُرْ لَكَ
 غیر که از مقابل ابوالفرج و دیگر سینه بد که حضرت
 ابی الفضل را محاسن سوده و حرملین کامل سر به
 او را بگردانست و محسود و مسمی است و سر
 میبود داشت آمد و بود و گردان سر سر عباس را
 بود و این نقل بعد است بر آنکه سن حجاب بی حد
 در حدود سی و چهار سال بوده و فاد و خجاب فاطمه
 کلابه بوده که تقبل خواستگاری کرد و زای امیرالمؤمنین
 نافذ ندید پس آورد و در میان این چهار پسر شده شمار
 و جعفر و عبدالله و ابوالفضل که بزرگترین برادران
 بود و از غیر او نسلی نبود و مواز بشایش از حساب
 جایز است نمود و اولاد عباس نباشد و خود را
 میباشند و کینه او را فریه شد بعد از وفاته کرد
 فریفتی هاشم نیز از انقباب معرفه انجمن است شرح
 جلالت و قوت ابوالفضل و او را نباشد البته
 در مصائب و مشکلات شب غاشو زای انجمن است

ان مختصر بیرون است خوب گفته شاعر مدلتا معنی
 معانی به نصیب غزل حدیث عن مثل ایست اند
 الماء قبل النداء فحسن فقال الموه فرغ على الاصل
 فتناسوا التبطین فی يوم محضر و فی يوم بذل الماء انت
 ابو الفضل و شرح قطع دست کما ان مظلوم و کتب
 معنیه مضبوط نشده و این خبر معنی کافیه اما آنچه
 در منتخب طریقی ذکر شد و مجلیه ده از ان کتاب نقل
 کرده که مثل بدندان کرمه بار کتاب جلد کرد و حشر
 حسین بدندان کرمه از الحرب نقل بود محل اعظم ایست
 از مختصات ان کتاب است سخا ان کتاب نزد اهل علم و حدیث
 محقق نیست مترطیف یاد کرده هذا الخبر من انزال الله
 بدی العباس بالجناح من فنادل علی تجسمه لا عمل ان لکل
 عمل صوره بر زینت مناسب فلما کان الید فی الانسان
 ان للقدرة و الاخذ کان قطعها موجبا للعجز و العجز فیه
 الفشاء طلبا لرضا الله و جهادا فی سبیلہ صار مستیا
 للقدرة النامة فی عالم الاخرة فكان قطعها اعطاء الجناح
 و الطیران مع المثلک و القدرة علی طے عرض الجنة عوضا
 عن قطع لیدین و هذا الجنة فی الجنة الجسمانية و اما الجنة
 العالیه و الجناحان هما قوة العلمیه و العلمیه اللدین هما

بن فی القوس و نظیر الی اغصنا المعروض و الاستاذ و محبوب
 المعارف الزباید و تنقیح الحار الثمنا الشرف بنده و هذا
 هو المناسیب لرغبة مقام العباس و علو شأنه فاما کان من الاما
 الفار من الله و مکلفا انه الی هذه المراتبة الوقعنه اشاد و هو
 وان للعباس مرله یقط هذا الخ نصرة اریس بن بکار کرد
 مشاهیر علی نسیب است نقل شد که عید الله بن عباس
 بن علی و علما و دانشمندان عصر خود بود و اولاد و احفاد
 او نیز از علم و ادب حدیث بود و اند و عید الله بن عباس
 ابرهیم بن الحسن بن عید الله بن العباس و علما و فضلا
 بود و کتب جمع کرده بود که جعفریه نام داشت در فقه اهل
 بیت بود و در سینه سیصد و دوازده هجری و ده ثمن
 و سل و بکری از عید الله عباس نام بود که در زمان شد
 در عداد فضلا و فصحا ان زمان محسوب بوده و کتب داشت
 اولاد ابوطالب حسن بن عید الله است و در موا احادیث
 و ابوطالب جعفر کوید اما اولاد رسول الله محمد
 اب امر و جد غیر منو جانت بنا و یمن بن اسرته
 غزاه من نسل عمر ابن محمد فرناها دون من جعی لیدرک
 فرایه من خواها غیر شمر در فام الله اعطانا فضیله
 و الناس ناس من ذوق و مراد بفراده خود را گوید

رواه التبرکات الحدیث قال یلحظ مدینه مع حرمه
 تأمل المسافر عن کتاب عثمان بن عفان
 قال مثل الرضا علی بن موسی عن الحسن بن علی
 قال عطا ما قال علیه السلام من ادبک وفدعتک لیه
 اربعة املاک من عطاء المملکة یقبضوا الیه وکانوا
 ورسوله فکان علیک السلام وحواله اخراش
 ارتحش والذب واما یما باسرها و مکمل من کل عدو
 والرفق السامع من تحب علی الله وعلی رسول الله
 قال الرضا علیه السلام وادعوا الیه بشره ماء فشرطه فقالوا لا
 انک لا تطعمو بعد ما ابدوا محمد بن سلمان کعبه که
 یوشش بکبره و می ارستن بکبره که کوینکه او کشته
 شد با تشکی گفت از منی کوینکه او بکبره سینه که خدا
 الیکم سوی او چهارش فرشته که از بر کان فرشته بود
 و فرود آمدند و او و کفشد خدا و پیغمبرش بر نود و
 میخواستند و میگویند که اگر خواهی بر گردن چنان
 را و آنچه را و باشد همی هار و توانی در هر نوز از هر
 دهمی و ما لا تدر حوی ما از این حسن گفت بر حد
 و پیغمبرش در و داد ملک بر کبریم ما لا رفیق سوی خدا
 را و نوی داد ملک شامدین را شامید او را و

کشته شد که دیگر پس از این کشته خواهی شد و کشته
 چون بود حلافت و باستان عثمان بن عفان رسید
 حوامان بنی امیه که عیسیه او بودند و مسلمانان مسلط
 کرد و هر یک را و کشته ناحیه داد و شرح و سوار
 و بد کرد بنی بیت و حور و سید سید ملایم
 شرب حور و حوریت سحر عثمان را و سحر
 نهاد در تواریخ اسلامیه و مضمون سحر هر سحر
 و کائنات و شکایت و نظایر بود و مضمونش که هر
 مصر و سایر مسلمین بارة از خلع عثمان بدیدند حمی
 در مدینه شدند و از او خواستند که خود را حلافت
 کنند و کار مسلمین خارج شود تا حلیفه برای خود معین
 نماید اقوام و عشیره و از حب جاه و ریاست و ریاض
 و خود بی فدا مکرد تا آنکه و داد خانه خود شریصر
 کرد و مد و معاش طعام او نمود و چون این حق بصر عثمان
 المؤمنین رسید در عصیان و بیوفای حسن و مثل
 های اب و طعام ای نه او فرستاد و جمعی در خانه و داخل
 شدند و در کشته بنی امیه بر او قصه و سب و پر کینه
 در برینه خود قرار داده و بیانه برای خلافت و ریاست
 مغویه شد و بیکار مردم داد که کشته شد عثمان و

شور می مردم روی جوات با علی بن ابی طالب بود
صد دوازده مرد و بیست و چهار ساله و بیست و هجده
و بوی صفت مسافین خون پری بسیار از مسلمانان کرد
و جای گری گشته شد و حور زاده کرد و در رسید
سپید الله بن مرخانه کشته شد عثمان و شبکی او زان
عمود و امر کرد که غریب بغیر از اب فرات منع نمایند و از
دور ششم محرم که عمر بن سعد وارد کرد و شد مانع از اب
شد و لشکر یار خود سپرد که بکشد و با صاحب حضرت
حسین اب و زار و اگر چه شط فرات طو لای بود لیکن
احتمال حضرت در محاصره بودند و از دحام اهل کوفه دست
شده شریعه هزارا کردند و کار بر هرا هان انجامید
شده هر روزه این باد تا کسد و آب عمود و عمر بن سعد
عمر بن حجاج را امر کرد که با ناصد سوار مواط مین
نماند تا کار سخت شد و سه شبانه روز ممنوع از آب شد
گاهی چشمه حمر کرد و چون هرا هان عمر مطلع شد بدان
چشمه را پر کرد و در شب غاموز و حضرت علی بن الحسین
با پیچاه نفر تر صبه فرات درآمد و قدری آب آوردند
حضرت سید الشهداء با صاحب خود فرمود هر که خوا
د این آب بنامد و این خر نوشته شما است از دیو

و ضو بگرید و غسل کسد و حانه خود در شب شوی
که کهن شما شود و از صبح غاموزا که کار بحد کشید
در خیم الحسین بود و شبکی بر اطفال و جوانان
عالمه کرد و غریب امر بر صبر محمود و صبر الکندر و
مسکرت شب چون اثر مکیدن صبر سکه شد
تسلی است چنانکه در فعل بدخت کسه اندور
کتاب مساف قدیمه موافق فعل محلیه و همد
در روز غاموز و زده در بود و کف و بحر و روز شد
و در حوض بدم بن گفت باید غاموز بود و مانند که
امشکه از اسمان باشد و ستر و در مدافخور نور صف
کد و در کتاب شیخ فیه اب و و داس که در است
شریانی برای الحسین آوردند و در بد و کست
شمار لشکر مخالف شری برده و سب و انجاث و بد که
دو طرف لپهای متاکثر سکات شمع که می در حله لای
گوید که سیکنه بنت الحسین این شعر از پدر بر کوا
از شهادت در حالت بهوشی رسید شیخ فیه
رقی ماء و د کردنی او سمع شهادت غیر میقتند
شیخ صدوق در بابی از نوادس کثرتی را بیان کرده که
فد در حدیث جاب صافی بود که اس طلبید حن

اشامد بدید اشدا رجمه انحصار دواں شد و کف
 یاد و دلعن افقه تل الحسین فالعصر ذکر الحسین للعبس
 ای عاشقیت ما الا و ذکر الحسین پس گفت هر کس آب
 بنامد و یاد کند حسین را و لعن بر قاتل او کند صد
 عمر از حسه برای او نویسد و صد هزار سینه از او بخور
 کند و صد هزار درجه برای او رفع کند و کویا صد هزار
 سده از اد کرد و خدا او را محشور کند باروی سفید فائده
 آنچه درین حدیث امثال را آورده شده از آب اشامید
 مستند است به اوصافش بر وجه کرامت معجزه منافقانی
 با احتیاط و آرد در عطش اعظم و ندارد زیر آب
 هشیخ عالم مثال شاید اطفال حرارت بدن عنصری
 نکند یا آنکه گاه بنار تشنگی منقرض نمایند زیرا که این قاف
 بر سبیل اتفاق بوده مانند اخاد شک در زول طحانها
 هشیخی برای اهل بیت وارد شده که منافقانی با طول
 کر سکه بحسن ظاهر ندارد یا آنکه ایگو خوردن و
 اشامیدن از عالم دیگر و موضع دیگر است مثلاً آنکه
 رسول اگر مرد و حال صور میفرمود لست کا حد کربند
 عندی بطبعی و یقین و این خوردن و اشامیدن
 منافقانی ناصوره ظاهر ندارد و نظیر این خبر است نیز

انچه در عالم انفسار کتاب بستان هر نفی کرده از نام
 نامی که ملکی بر حضرت حسین نازل شد و حاجتیکه
 از او آب خواسته بود و در شکایت زنی که داشتند
 ملک گفت حشمت اسلامت گوید و فرماید با تو را حاجت
 هست گفت هو السلام و مریدی السلام اصحاب من در
 تشنگی شکایت ازید گفت خدا فرماید که در مکارم
 سرت حشمت بکش یا انکشتن یا انکشت سینه حشمت
 ظری جاری شد از شیر سفید و از غسل شیرین
 انحصار و اصحابش اشامیدند و از ملک پیرانش
 و گفت این آب از ریحی مخموم است در خورد بگرین
 طبری نقل شده پس خود را نام صفا که مستند است
 اصحاب خود را خواند و گفت هر کس از شما تشنه باشد
 بنامد و اهام خورد در کف هر یک میگذاشت و آب
 میشد تا سیراب شد و بدین دوا آب شده که بعد
 بعد از شهادت اصحاب خود را از خود طپید و نداده
 هشیخی برای ایشان حاضر شد و خوردند و اشامیدند
 و ازین قبل احادیث از کتب معتبره بسیار است و نام
 باب ما حدیث صادق صادق و الله العالم الحکیم
الثامن عشر و ما تسمیة المصلی فی ربه

در بیان انکسار امیرالمؤمنین

سایه سوره سید سید غیر امام حواصده و سیده
عمران کاسا و امالی در باب نقش جوانیم ایا و ایا
اید متدا و حضرت رضاء که جناب سید الشهدا
نکسری بوده که نقش از آن الله بالغ امیر بوده و همان
نکسری در دست حضرت بنیاد و حضرت فاطمه بوده و
در روایت کافی است که حضرت زحری انکسری بوده
که نقش از حبیبی الله بود و حضرت بنیاد را نیز انکسری
بوده که نقش از حری شفی قاتل الحسین بن علی و در شا
لدشت که بهیله یلارد خانوینون و سلاح رسول الله
و در کر بلا بشارت فرزند بلکه در مدینه بام مسلمه پیتره
سید او شایع حضرت بنیاد نمود پس جمع خبر امالی بنا
نکاره مردم در کتب مقابل که انکسار حضرت را در
کتابه مدلهن سالم برد مکرر است که انکسار یک در دست
مبارک و بحجاب بوده غیر انکسار است بیوت با شایع
حد ظاهر حیرانکار بودن انکسار است بیوت شایع
انکسار میوه با سید و الله اعلم الخدیث الشایع
عشر و بالتند الی الشیخ المقدم و الامالی
الی الاصله بن بناته قال بنی امیر المؤمنین بحطبه الناس
و هو شول سلوی فلان نفقد و یفوا الله لا نسلو

در بیان انکسار امیرالمؤمنین

عن شیعی مضمون و الا عن شیعی يكون الا انکم قد علمتم
ان بنی و قاص قدال با انهم المؤمنین حری و کوی داسی و
نکسری من شعره فقال له اما والله لقد سئل عن سید
حدیثی خلیار رسول الله اما سئل عنی عنها و
راسد الحسین من شعره الا و اصله شیطان
و در دست سید لاجل فضل الحسین بنی و عمر من سید
بو مشد بد روح من بد به ترجمه اصغر پیر سید که مت
اکه سخن میسرود امیر المؤمنین در روی مردم و بیان
پس سید از من پیش از آنکه بیاسد من این حداسو کد
پرسید من از جر که متشده و هر چه که خواهد شد مکر
اکه گاه که من را بلوس برخواست سید بر ای و قاص
و گفتای امیر المؤمنین بن کوی چیداره موی در سن
و درش من است پس گفت و را گاه باش حداسو کد
پرسید من از پرسید بسکه سروده بود برای من و دست
من پیغمبر خدا که خواهی بر سید از من او را و بیست هر سر
و درش نوموئی مکر آنکه در من و بیج او هر من ششده و
در میسکه در خانه نو بر غاله ایست که خواهد کت خبر
پیر من و عمر پیر سید را و زین امانده بود جلور
او بیانات و روایات وارده در کتب شعه مؤا و یا صهر

این حدیث و سلوچه گفتن جناب امیر از حدیث است
 ریاچه است در کتب غامقه بر طرف عدله و اینست
 و در ایات بخای له طبع و بدو و مراد از او وقت
 گوید کس بنای کشید بر زمین که عاده میانه دو سه
 سال است این معنی مؤلف است با آنچه بعضی نوشته
 اند در تاریخ و ادب است سعد که در وقت عثمان متولد
 شده و بعضی دیگر در وقت عمر که اند و ظاهر است
 با تحریف باشد بنابر این دو سال و افسه نیست سه
 سال و عمرش گذشته و بر احتمال اول می باشد و باقی
 و بر سال بوده و با الفصحی و بدو احتمال اول صحیح
 خواهد بود و بعضی از عامه این را در زمان پسر
 زبیری این سعد داده اند و در بعضی کتب غیر معتبره
 امامیه هم دو حدیث است لالت بر این دارد و حاتی روجه
 و ما خداست بلکه این حدیث در کتب تقریب از از طیفه
 ثابته از تابعین شمرده و فصل مفاصل در شفاء الضم
 اخاد است سوال و جواب سعد را اما این نویسنده نیست
 و نگذیب نموده و ریاچه را خدای دیگر کرده و بعضی
 و مهتاب سعد و مانع ازین مکالمه قرار داده و اعدا
 سعد را گوید نشنیده بر سر جناب امیر را مثلاً با این

و شنبه لو شمرده از تحت بر فصل بابی نفع که در
 آمد سعد را گوید و اصل شد در مسجد حبه منافق
 یا احترام دارد و تحریف سعد از حضرت بر وعدا و نشر
 یا انتخاب بر اهل بصیرت پوشیده نیست در حدیث
 معتبر که مشایخ احادیث که در کمال بصیرت بر حال سعد
 تصریح با اسم سعد این از وقت مرگ شده و اما مالی و کما
 الزیره و حصا بصیرت بر صی و در جبر من بعضی
 بفرص حال سعد و زوات مرگ و علای مدعی بوده
 و در بعضی کتب که نقل این سوال و جواب شده بدون
 با اسم منافق و تصریح دیگران ندارد و هر حال عمر سعد
 بنسب طهری از سراف و اکابر فریقین حدود بوده و
 قبل از اقدام باین عمل از طایفه اهل حدیث و معروف و یصد
 بوده و بعد از ظهور سر پرتو شریعه و اهل کوفه زوی
 اعراض کرد و از هر زاه می گذشت بوی شامه کرد
 که این قاتل فرزند رسول خدا است و بعد از هلاکت
 و حلق مغوی بن برید اهل کوفه را عریض شد که با عمر
 نمایند چون زنان طایفه و بعد و همدان و کهلان و انص
 جمع شدند و فریاد برکشیدند و گریه عار کردند و گفتند
 ما چگونه توانیم مشاهده کرد که قاتل حسن بن علی و اهل

شود و امارت باور و سادین تاجی اهل کوه مکرید را داد
 و در وقت عمر اعراف کرد بد چون در کوفه و سنا ابی
 بسام بود و در خصوص اشیاء همدار که امیر القوم بر در
 حق نشان نمود و گوشت بواب علی باب جبه لفلت
 طهارت ادا خلوا سلام و در کوفه نظایت ادا دار عدا اهل
 ملت سالتو هو و خواه بی امته بود و در زمان ایشان
 کرده بود که هرگاه حسن بن علی کشته شود هر یک
 اهرتس فریاد نماید و شرح تفاوت و وفات و عمر بر
 معده و کتب مفضله مصوطلست در نود یکی واضحه
 طیف نویسی سنو رستایوی سپرده بود و در چو و خبر
 سید الشهدا و عزیزی رسیده و عمر در عین حرکت بود این
 رباد ماو کشتا مرتب فیه پیش مد و با بستی نویسی داری کمال
 روی عمر سعادتمندان و رباب فرمان و لایق می خورد
 از وی اسیر داد کرد و ملک شمس مهلت خواست تا فکری
 در کار خود کند و نفس شقیتم و حجت با است بر او غالب
 شد و مهلتی شد از ای قتل خبر پیغمبر و لغای از این زندان
 هو می باشد که موجب شرف سایر اهل کوه سلاوه و بر اقد
 بر پنج خون عمر با پیغمبر جلالتی و پیغمبر نمود و در روز
 ورود کوفه گاهی بر مقدم حسین را نکرد و اسباب

گاهی بر بینه بلندتی نصب کرده با لای سر خود را داد
 و از این رباب سپهر بر نقل شده که در روز امیر القوم بن امیر
 سعد فرمود که در روی بر سنده و نوحه بنویس و بر سینه
 و در روح و در روح را احبت کی باشد کمال این شافیه
 در مطالب التول و رده که در کربلا بر روی جسد
 عمر ادا شد و بر روی سلام نکرد و عمر و مؤمنان
 و الله سلام سعاد سلام است بر روی و الله سلام
 شما مستان بودید و در بر پیغمبر و سقا و شمس پیغمبر
 دو غمیکرید و در پی پیغمبر در بر بان بود ملک شده
 قسبی که مزاله شود و همه حیوانات سپهر اسیر طهر
 حسن عمر بر بر انداخت و اشعاری که ذکر کرد
 دغاب حیدر الله مرد و نقت الخطه و هاس و حیدر
 و الله ما ادبى انی لوفد علی خطه لار نصب و عینه
 و انزل ملک القوی القوی ام ارجع مطلوبه بشا حسن
 و قتل الشار الی این و شایع بطل القوی فرقه عینه
 تمام شد و نوحه کلام کمال الدین و ظاهر و در جهته
 عده و بانی است مصداق کرمه بقول و یاقوه
 فانه است طریقه از تو ارمه منصب امامت و لا یضیفه
 اطلاع بر الو حرمه و تبه و خوات و اعمد و عواله سلفیه

کرمه

که هرگاه ازاده نماید که خبر دهد از آنچه تا قیامت و رفع شود
بنو اند و موافق این معنی خادیش در کتاب صحیح
و غیره وارد شده که ائمه اثنا عشر علیهم السلام و ما یقولون
و از حوادث واقعه ملل از وفوع خبر دهند بلکه مطلع
بر ضمائر و نفوس مردم و غار با سماء و مستأود و کائنات
و خبر بر اهل جنة و نار و عیون الهی باشند لیکن در حدیث
از احادیث احصاء حوادث زائغی کرد بد بعدم و وفوع بد
شیخ صدوق در کتاب توحید هم در وایت سلوچه که
میرزا موسی او وایت کرده و بعد از آن فرموده و لولا
به در کتاب الله لا خبر نکر عما کان و بما یقولون و عما هو کان
الی یوم القیمه و هی هذه الاینه یحیی الله فایست و ثبت
و عند الله الکتاب نیز در کتاب قرب الاستبصار صحیح
اعلان از جامع برضی که در هفت نام و اعینا است
کرد از حضرت رضاء که حضرت صادق از فرموده که اگر
سوال چه شد از پیغمبر خدا از مردان بن محمد که آخر خلفای
بنی امیه است سول را از خلافت او آگاهی نبود زیرا که بنو
مردان زیاد شاهایکه نام بوده شده بود برای پیغمبر بلکه
امر بدانی جدید بود خلافت او پس از آن فرمود حضرت
رضا که صادق و باقر و مستجد و سید الشهدا و جبر

و امیر المؤمنین و هم که به سوسه نوره سوسه
عما ینکون الی ان تقوم الساعة یحیی الله و یثبت عند
ام الکتاب پس معلوم شد که در حدیث نکره که است
اولیاء احسان و پند احسان و وفوع بد است و در حدیث
احتمال جزه یعنی نکنند و یا فعلی متنبه الله به بد
اینکه نصیر میخوده با سید که در حدیث است
الوفوع است یا انکه را موردی باشد که مورد وفوع
نما شد موافق بعضی کتب است بد و صحیح و اما
میرزا محمد تقی علی الله عز و جه که در حدیث معرفت با و کبر
آن در علوم او و لای وحی و حسن فادان بد است و در حدیث
نقائی از خصایص مذهب شیعه و از معانی است
عقاید دینه است و در حدیث مقام ان نسبت لکلام و مقبول
الهداء فی عرف اصحابنا الامامیه و صواب الله علیهم
عباده عن الظهور بعد الحف و محمد العلم بشی بعد از
بکر و هدای مصی ما لا سبیل الی الله الی الله و
انصره عن العیون و محمد علم له مل هو کل شیء و لا
یعر من علمه مثقال ذره من شیب الی شیعه که در حدیث
امام یحیی و در حدیثی عالم لدم لا مد من فیه و معنی
او جبهل عاقل در حدیث و اخبار هم و عقیقه بد و در حدیث

الاسلام بين في التبريد والتفريق وقد كثر وساء الشبهة
 جماعة من الملاحقة حيث لو ابدع علمه تعالى بالجزئيات
 فان قيل لهم في النواصب الخطيب الرازي من ان لو
 فانما يجوز البدء على الله وهو ان ينفذ شيئاً يظهر
 له ان الامر بخلافه ونسكو انية بقوله تعالى ان الله ما يشاء
 فهو من معانيه ونحوه وان لم يجد في سائر الامامية وعلمه
 نظراً الى ظهور امره عن انهم من تجوزهم السداد على الله وطوره
 احاديثهم يد الله في كذا وما البني به وكما من غائب نواصب
 واداه من الفهم القبيح ولم يدرك هذا الجاهل ان مراد
 الامامية يجوز البدء على الله وفروع البدء في الاثني عشر
 التماز بين هي صحف علومه تعالى بجميع ظهور شيء بعد
 ان كان خلاصه على ما ياتي شرحه وهي نفوس الملائكة المقربين
 فان تلك الالواح الاربع وصحف الالهية كتب بها علومه
 الغائصة على عباده وكذا ليس الالهي والاولياء المبشرين
 لتلك العلوم فانما كتب مظهره ليعلم الله ما اذا لو ابد الله
 كذا في علمه تعالى فترادهم وفروع السداد في هذه العلوم وفسر
 اليه صفات من غير عقل لانهم حملوا تلك العلوم ووسايطها وال
 النقص المرتفعة الغائبة فلا بد فيها ابداء لا ضمير بها اصلا
 ولا تحدد لها قطعا فضلا عن علم الذات تعالى ونفسه

هو الله الحقول لقادرات يعلمون ما يدرون ولا يدرون
 فان مراتب علومه الله بخلاف ما يحاسبه من احواله
 اعلاها علمه لذات نفسه عن التكرار والعدد والعدد
 بكل شيء وكل شيء خاصه عن ذاته وبعده العرش المعبود
 بالعلم وهو ان الكتاب ورد في العرش مثال جميع ما في
 الله ومنه ينفذ في نفوس الملائكة ان يكتبه ثم يبعثه
 بنور الى نفوس الملائكة ليجزئوا الاول لوح القدس
 الثاني لوح القدر والاول لوح محفوظ والثاني لوح محفوظ
 والاشياء ومنه يصح السداد ولما كانت تلك النفوس
 غير قاطنة لا نفسا من نفوسها ففهمها وعلمها وعلمها
 الحوادث بل يتطلع عليها اندر ويشتاقها في بعض
 على نسب احرف حتى يحكمه وهكذا علومه الالهية والاله
 بيد وطعم حلاوتها علموا الا وحيد مولود لله
 بديهي علم الله فان كل ما يجري في العلم له ملكوت في تسمى
 ابرار والله تعالى وكل ما يدركه بما ابد الله من فاعلمهم بعد
 الله وعلمهم علم الله وهم من ر علم الله ومثلهم كمثل الخواص
 للانسان من حيث يحدث ويحصل في الحقيقة شيء شديدا
 وكما هي يقال له علم النفس بفتح ان بوصف النفس بالبدن
 وليس كذلك انفسه البدن البهيمه باعث في الجسد

على تدوين
 ثم طهارة

في قوم حملوا العلم ومجاهدوا لفساد الدنيا والحق والعدل
 وبنوا الدنيا حيث حال لا بداء في انفسنا ولا بالنسبة
 الى حجاب القدس الحق تعالى والمعارف المحض من الملك
 للقدسية وفي من الذهر الذي هو طرف مظهر المحصول
 لغار الثبات الباق ووعاء عالم الوجود كله واما بعد
 في الهدى وفي امتداد الزمان استحيى العرص من معرفة
 سبب الناس وحدهم على العمل لدعاء والتوجه الى الله في
 سرقانهم وحوادثهم فان اسباب حوادث الخلق قد يفتقد
 من العالم تعالى والسداد يثبت مدته الله على كل شيء
 ولا يقطع وسبب الخلق عن الحق ويطهر من التوسل اليه
 ونحو ذلك مما هو انما يفتقد ليس الامر كما زعم اليهود من ان
 معلول ذلك انه قد حضر المعثرة من جفاف العلم بظاهر
 الناس ما يولد من طرف ما عساه بشي مثل البذل
 وما عظمة الله مثل البذل وما عساه الله نبي حتى باخذ عليه
 القول به ليد ولو جعل الناس ما في القلوب في الدنيا من كل
 ما في راعن الكلام في الاخبار الواردة في البذل ودفعها
 في الحوادث اكثر من ان يحصى ما هذه الرسالة وقد ورد في كتاب
 غدير واما في بعضها غير ان الله علي بن فاطم عدا الله
 محروك لا يطلع عليه احد من خلفه وعلم على ملكه ورسله

فما علمه ملكه ورسله فانه يسكن ولا يلبس منه
 ولا ملكه ولا ورسله وعلمه عنده محروك بعد منه
 وبخبره ما يشاء وينت منه ما يشاء وعلمه ما في الجور
 في مناظره موليا الرب مع سلما المروي في مسئلة الدنيا
 وقد تجر في تحصيل مفاد ما صدر المناهج في شرح كتاب
 وتليد في الزمان ذكر الاول ان هذا اسم العلم للعلم
 من جهة كنهه احرازه تعالى وابزاره من العلم المحروك
 الفضا في المثلث في اللوح المحفوظ المستفي في علم الحكام
 ما لعقل لبيطه يقال هذا العلم علم الاول من اسرار
 كل صورة من شجرة في غاي اسرار العلوية وهي واجبه
 التكرار في الخارج اي هذه صياها لنع منكرة وهي من سيد
 كبرياء الهيا من السرى مي كر كذا وقع كذا هذا مما عساه
 ملكه ورسله وبه يقع الاذات من الانبياء والاشياء منها
 امور نادرة الوقوع وهي لا يمكن لاحد الاطلاع عليها الا
 الله لاها قد يفتقد اسباب وقوعه من هذا العالم كالتجرب
 المستحاضة ووارثا العادات وهذا القسم من العلم علم
 عربي ليس من نفس لصوائف الكتابة فقولته وتعلم عساه
 محروك لم يطاع عليه احدا اشار الى هذا القسم بانه
 بطلع احدا الا بعد وفوسه لانه من الغيب المستأخر وفوق

فما يتعلق بالبداء

٤٣

حديث

وعلم الله ملكته ورسله أي علمهم ذاتها لا مجرد العلم بالخلق
بمعين وقوله فاعلمه ملكه ورسله فانه سيكون
لا يكذب نفسه الخ يعني ان العلم الاول الذي هي صواب
كلية لا يقع فيه التبع والبداء وقوله وعلم عنده مخزون
يعني القسم الثاني يقع فيه التبع والبداء والتقديم والتأخير
غرض الحكم به على شيء انتهى ملخصا واستخير عما يرد
عن لفظ الحديث معناه اذا البداء لا يكون الا في المحوادث
التي تقع على خلاف ما علمه الملكة او اخبره وقوله في الايات
والايات بناء على ذلك ولا يظهر في العلم بالبداء لانهم
اذا وقع امر محال لا ما اخبروا به فاعلم ان الله تعالى
وما علمون ان المحادث للبداء لا يبدؤونه ومع ذلك
يخبرون به المصلحة في الاحكام كما في الاشارة اليه ويلزم
على ما ذكره هذا المحقق ان لا يطلع النبي والولي على امر الله
اصلا ان على ما ذكره لا يعلم بالعلم المخزون الا بعد وقوعه
الحاصل ان ما ذكره لا يضمن ولا يفتي من شيء اذا الاشكال
فيما اشتمل عليه هذه الاخبار من ان ما خرج الى الملكة و
الرسل لا يبدؤونه ويقع في الخارج قطعا فلا يلزم كذا
ان محل البداء هو ما خرج اليهم وعلوا به واخبروا على طبق علم
وذكر المحادث الكاشف في التواتر بعد فضل الخبر المقدم هذه

البيان

كلام القضاة في البداء

حديث

٤٣

العبارة وذلك لان صور الكائنات كلها مستترة في ام
الكتاب المسطور باللوح المحفوظ فانه وهو تعالى العظم
الخلق الاول في كتاب المحو والامتنان اخر في هو العالم
والخلق الثاني واكثر اطلاع الانبياء والرسل على الاول هو
محفوظ من المحو والامتنان وحكمة محو محلا في الاول هو
موقوف في الاول امتنان المحو في الثاني وانما لا بد منه
ومحو الامتنان عند وقوع الحكم بان امر اخر محو من
عن المحو بحكمه باحلاف الامور وعن انها مفصلة مطروقة
تقدم من العرب والعلم انتهى وانما خبر مما يقسم من التهام
وبعد عن مفاد هذه الاختصاص امر احل احصا من المحو
الذي هو موقوف بقدمه من انشاءه وبوتها من الله تعالى
ملوح المحو والامتنان وهو مما لا يطلع عليه احدا وانما علمه
الله ملكته ورسله من اللوح المحفوظ وليس فيه التقديم
والتأخير واكثر سلوهم املا لكذوالرسل من الثاني الذي
لا بداء فيه واما العلم بملوح المحو والامتنان في العلم عليه
احد كتب بعض المصنفين على الله تعالى وعده اتملا
على لوح المحو والامتنان الذي هو من الله اي معنى يقضي
في لولا ان في كتاب الله لا حراك كما يكون في يوم القيمة
المطلع على اللوح المحفوظ يعلم ما محو عما لا محو ويحقق المقام

على

على وجه يسلم عن النقص الا بام يقضي بطلان الكلام
والقول الفصل ابرز ان العدد يقال ان هناك مقامان
احدهما علم الذات لا يدس الخبط بكل شي معنى حريته المحو
والوقوع على ما هي عليه ومن الواقع على وجه لا يتغير ولا
يتبدل ولا يتجدد ولا يبدو فيه ولا يهتوي فيه الماضي
الحال والاستقبال هو مترفع عن الزمان وبعبارة اخرى
صور كل موجود عدده ملائمة وعاء الترميد فان لا يعرف
عن علم متعال درة في الكهونات وثانيها علم المخلوق الفاعل
من حجاب لحي علمه سواء كان عقلا او حسا وقد عبر عنه
في الكتاب العزيز بالروح والنفاد حيث ان العلم الاثني عشر
نفس الكائن ورواها في اللوح والعام ملكا وان اول خلق
الله العالم واول ما كتب ما هو كائن الى يوم القيمة فكتب
العلم ما كان وما هو كائن في رفق استنبط من الفص
فطر العلم في اللوح المحفوظ ما كان وما هو كائن فالمدد
مداد من نور والعلم فله من نور واللوح لوح من نور و
العباسي عن الصادق ع عن ابيه ان الله امر العالم فخرى ما هو
كائن وما يكون فهو بين يديه موضع ما شاء منه زاد فيه
وما شاء نقص منه وما شاء ما كان وما شاء يكون الخ وهذا
العلم الفاضل قد يكون على وجه التشرح والتفصيل قد يكون

على وجه الاجمال ولكن قد يستلزم العلم الفاضل على
الانبياء والرسالة بالروح والعرش كما ورد في الكون وورد
العرش مثال جميع ما خلق الله ثم ان هذه الالواح هي الفصح
المكرمة المرفوعة المظهرة وثالثها مدح الامر ونهيه
لوح في لوح ومن سماه الى سماء جني ينشئ الى السماوات
وبقدر سنة سنة في ليلة القدر وصور قد وصور
وفي النسخ قد ينقلب في الالواح ويعبر من جهة امور
لا يعلمها الا الله وهذا الانذار العبر هو العلم المحرر
الذي لم يطلع عليه احد وهو رابطة نصير المخلوق الفاعل
حتى لا يزعموا ان الله معلوم لزم من الامر كل يوم هو
في شان والى الاشارة في القرآن قل ادري ما يفعل
ولا يكلم ان اتبع الا ما يوحى اليه وهو من الفضل في التكملة في البدء
وفيه تعظيم لعدده الله وان يفعل ما يشاء وحاصل الكلام
وتبيين المقام ان مجرد اطلاع الانبياء والرسالة بالمشكاة
على الالواح السماوية لا يوجب وقوع الشيء في الخارج بل قد
يتغير في الالواح حتى ما قد في ليلة القدر التي هي اسرار
التقدير لا مور حادثة بل يبدى من العالم الامم ثم لا يخفى
الله ملكه ورسوله بحسب بعض الوقائع والله ما لا يمتنع
فالا مرفوع حقا ولا يكذب نفسه ولا رسوله ولكن لا يلزم من

محمداً علم الرسل بما في الألواح ووقع الأمر لا محالة فحمل الدنيا
 الأمور القاضية على الرسل والملك من غير علم لهم بموتها
 وحياتها ما إذا تغير ما اطلعوا عليه في سيرة فيوالباء فاعلم
 الخرفون هو ما حزن وسرحت خيبة ووقعه وفعاله
 ملكه ورسله الذي لا يكذب نفسه ولا رسله هو ما علم
 النبي والملك خيبة ووقعه واحبوه اليه من الخرف و
 اليه استدراكه على من الكافي في باب الباء وان الله
 احبهم عما كان من ذلك ما لا يدرك ما يكون الى انقضاء الدنيا
 واحبهم بالخرف من ذلك واستلحق عليه فيما سواه واعلم
 بما حزن فاعلم ان المراد من قوله الله علم علم حزن و
 بغير منه ما يشاء ويؤخر وعلم علم ملكه ورسله لا
 اشاره الى محمداً الاطلاع على في الألواح من غير علم بوقوعه
 ولا وقوعه في الخارج بل هذا انما يطلع عليه احد الامم قبل
 الله والثاني اشاره الى ما علم همه ووقعه بالخبر من
 الله فانه اذا احبهم ختماته يقع لا محالة خلاف ما اذا اخبر
 به مطلقاً فانه قد يكون وقد لا يكون وما لا يعلم المحررون
 ولا وقوعهم في ذلك واعلم فانه من لطيف فائدة عامة
 ومكتبة فائدة معاني فوقع بذا وادرجوا في علم الهي ذابني
 ومعلوم من ذلك فاذ من يذلي فيستحق احد از شجرة

مكتبة ملكه محلله در اجنا واطلاع انبياء اوليا است
 امور وقايح وحوادث كه بسا باشد كه امور وي بر خلاف
 ايشان واقع شود واليه در اين مقام سوال في يادمان
 علمي ان كند وخرج بحواب شافي است و ان ملك با احكام
 بصيرت ووقايح وبنادي وحوادث چگونه اوليا اخبر با امور
 اينده ميتواند وجه فائده در اخبار است با احتمال نصير
 و شائبه شبهه كذب هم نباشد و هم چگونه مرزاي مردم
 الهي با احوال و احكام انبياء اوليا حاصل شود بستم
 انكه مير ان نصير مخوم و غير مخوم كدام است يا در
 امور متعلقه بشر بعبث احتمال بذا و نصير ميرود يا سابقا
 جواب سوال اول انكه خبر دادن بخبري بوقوع حوادث
 بحسب مرتبه علم واطلاع خود متفاوت يا احتمال بخبر
 و بغير ندارد كچه بطور جزو صوري خبر دهد چه رسد
 بآنكه بعلني بر مشيئة الله تعالى خصوصاً هرگاه در اجنا
 بان خادتم صلاح نوعي يا شخصي باشد فاستدفع در شين
 كه حكم شرعي مؤيد نباشد و بصورت نايب كفته
 شود بجهة مصلحتي او مصالح و باين جهة كفته شده كه
 در شريعات است بذا در نكوت ثبات و نظير اين معني
 آنچه را ميجه با اوضاع كواكب اخبر با بدو كاه نباشد

بسیب مایه نشود و فوج پیدا کند و باینکه بکر احسا اولیای
وحی و الهام از قبیل یاران مقتضیات است و فوج بذر از قبیل
حدوث موافق مثلا هرگاه طبیب خاذق بر زهر خورده
شخصی آگاه شود و خرد همد که این شخص امر و زخا همد
وفات نمود چون مقتضای هر هلاکت است منافات با
رسیدن بزنی و علاج کردن اثر آن زهر ندارد و نتوان گفت
طبیب و روح گفت و سنا باشد که طبیب تن پیدا شد و بزنی
و علاج را بداند لیکن برای تنبیه بر اثر زهر اجتناب از آن
نماید و در امور بدایتی از قبیل بیبا است شیخ صدوق
در امامی از امام صفای روایت کرده که حضرت علی بن
خانه بود و نمود که اجتماع و از حایمی و از آنجا بود پرسید
چه خبر است عرض داشتند عروسی او بر خانه بجانده و اما
می برد گفت فردا در این خانه مصیبتی بر پا خواهد بود
عز خانم خواهد شد چون فردای آن روز شد آن جماعت
که آن خبر را از علی شنیده بودند بدید از آنجا آمدند و آثار
موت و فوج یافتند حضرت عرض داشتند که از این
دیروز اثری نماند علی بن خانه عروس را آمد و عروس
سوال نمود که دیشب چه عمل صالحی از تو صادر شد
داشت شخص مسکینه معناد بود که شیه های حقه بخانه

مایه آمد و احسا در باره او می نمودند شب گذشت
خود آمد هر چه سوال کرد اجابتی از وی نشد تا آنکه مرا ترم
بر حال او آمد بر خواسته صدفه باو دادم حضرت روح
الله او را گفت از جای خود برخیز چون خواسته و زیر
و سادۀ او افعی خواسته بود فاسد شده در خنفر تو شد
دیشب تو ریح نمود این بلیت را ز تو و ناچار اند حصار
تو را و نزد بلب پان معنی است و اینی که در کافیه مرده است
که یکی از ابدیای سلف را خدا بعالی امر فرمود که بشا
زمان خود خبر دهد که حکام وفات تو نزد بلب شده
و در وقت گذشتی وفات خواهی نمود بر خبر موجب نصیح
ان پادشاه شد و عرض داشت که حدیث ما را مهلتی ده تا
کودک من بزرگ شوند پس همان پیغمبر ما مور شد که اولیای
دهد بناچار یارده سال در اجل او را سپهر عرصه داشت
که خفا و ندانند تا آنکه من هر کرد و روغ بکنند امر حق تعالی
عذاب کرد که نویسنده ما مور می باید بر سلب امر و از آنجا
و اولیای را از اینگونه تنبیهات لطیفه بیبا است بر اجتناب
اول از باب اطلاع بعوس مقدس است بر نقد برات و
الواح قدر بد تغییر آن نقد بر از علم محزون است و در
این نوع اگر نبی و و بی خبر دهد هرگز اخبار بخت نبی نخواهد

مورد و چون احتمال تغییر در حوادث و استیفاء هم استند
 اخبار عده بدیه فرمودند که آیه محو و اثبات در کتاب محمد بن
 قاسم بن محمد و نوع باید خبر میدادیم و اما جواب سوال دوم
 هرگاه اخبار بنی محمد و خبر دادن بنی امیه باشد و ذکر یاز
 محمود بودن نماید البته خود موقوف پیدا شود چه رسد آنکه
 تعلیم بمشبهه الله فرماید یا اشاره بآیه محو و اثبات نموده باشد
 و اگر خبر داده که آن والله از حتمیات است خداوند نکد بپ
 بنحیر و در خود نموده و باین معنی اشاره شده در
 احادیث گذشته که آنچه را خداوند تعلیم ملتکه و در مسأله
 محال واقع خواهد شد یعنی بیان حتمی و موقوفه برای
 ایشان شده باشد و مؤید است این معنی را جمله و افرار با
 و آرد از علامات ظهور قائم و حی و ذاه که بعضی علامات را
 از محمود شمرده اند و بعضی را موقوف بمشبهه نموده اند و گاهی
 سوال شده که علامات فلائمه از محمودان است یا موقوف
 و هر کس مراجعه بکتاب غیب و علامات ظهور و فرج نموده
 آگاه است که این تقسیم مرکوز در دهان بوده لیکن اشکال
 در این مقام این است که از بعضی اخبار معتبره نماید که در
 محمودان نیز پیدا واقع شود مثل آنچه شیخ صدوق و رفیع
 و ثواب الاموال و شیخ کلینی در کتابی روایت کرده از امام محمد

بافر که فرموده بود در جمله القدر کل شیء یکنون فی زمانه
 الی مشایخی قابل من خبر او مشرا و طاعنه او معصنه و او بود
 اصل و در ذوق فغان در نملک البیاض و فقیه فیه محمود و
 نعمانی فیه المشبهه الحديث و قال حدثت الامیر بنصر کات
 بعد نقل هذا الحديث بشبهه ان يكون هذا الحديث من
 منه شیء لان المحموم ما ليس به شبهه المشبهه ولا بلفظه سده
 و آیه عمنانی حدیث استقر بن محمد و ان المحموم ما لا سده
 و اقوال لعل المراد بقوله و الله فیه المشبهه ان المحموم ما
 بمشبهه الله و اراد الله و الله بنصر من قدر نه و ان كان نفع
 لا محاله و قد ورد فی لکاتی عن الصادق و الرضا و الله
 بعث نبیا لطف حتى یقرقه بالسلامه و المشبهه و ان الله یعمل ما
 يشاء و قال الحدیث المدکور فی بیان بعضی المشبهه ان کل شیء
 یقع فی هذا العالم و انما یقع فی هذا العالم ما یقع بمشبهه
 الله سبحانه و العجب منه نفع ذکره هذا النفع فی کتاب
 التوحید عمل عس فی شرح حادیث البیاض القدر و احتمال
 القسط فی الخبر و روی التبع القدر الحلی التبع فی کتاب
 الغیبه عن ابی هاشم داود بن لقاسم الجعفی قال کان عندی
 جعفر محمد بن علی الرضا فخری ذکر التبع فی ما جاء فی الرضا
 من ان امره من المحموم فقلت لابی جعفر هل یسئلون فی

عمود و چون احتمال تغییر در حوادث و اسباب قائم است
اجتناب عمد پیدا فرمودند که آنرا بحیثیاتیات در کتاب محمدیه
فانما فی محمد نوع باید خبر میدادیم و اما جواب سوال دوم
هرگاه اخباری غیر خودی بواسطه باشد و در کربلا
مخوم بودن نماید البته جز موقوف پیدا نشود چه رسد آنکه
تعلیل مشبهه الله فرماید با اشاره نایب محو و اثبات نموده باشد
و اگر خبر داد که آن واقع از حتمیات است خداوند نکدریب
بپیش روی خود بخواند نمود و باین معنی اشاره شد در
احادیث گذشته که آنچه را خداوند تعلیم ملئکه و رسول نماید
محال واقع خواند شد یعنی بیان حتمی و موقوفه بر ای
اثبات شده باشد و موقوف است بر این معنی را جمله و افرار اثبات
وارد از علامات ظهور و موقوفه بر این معنی را
از مخوم شمرده اند و بعضی را موقوف مشبهه نموده اند و گاهی
سوال شده که علامات فلائیه از مخومات است یا موقوفه
و هر کس مراجع بکتاب غیب و علامات ظهور و فرج نموده
نگاه است که این تقسیم مرکوز در ذهنان بوده لیکن اشک
در این مقام این است که از بعضی از اخبار معتبره نباید کرد
مخومات نیز بدو واقع شود مثل آنچه شیخ صدوق و فیضیه
و ثواب الاعمال و شیخ کلینی در کتاب روایات کرده از امام محمد

بأنه كرموده بقدره في ليلة القدر كل شيء يكون في ذلك
 إلى ما شاء في قابل من خير أو شر أو طاعة أو معصية... وأورد
 أهل الأدب في ما قدر في تلك الليلة ونقص فيه الخمر...
 ثم في قصة المشبه بالحديث وقال الحديث لا بأس ببعض مكات
 بعد نقله هذا الحديث يشبه أن يكون هذا الحديث قد مر
 منه شيء لأن الخمر ما ليس لله به المشبه ولا يشبهه...
 وأما ما في حديث سفيان بن عمار من أن الخمر ما لا يسد...
 وأقول لعل المراد بقوله وفيه المشبه أن الخمر أيضاً
 بمشبه الله وإن أدنى ما يشبهه يخرج عن قدره وإن كان يقع
 لا محالة وقد ورد في الكتاب عن الصادق والرضا أن الله
 يبعث بيب الطح حتى يقرنهما لبدء المشبه وإن الله تعالى
 يشاء وقال الحديث المذكور في بيان معنى المشبه أن كل شيء
 يقع في هذا العالم كما يقع في هذا العالم ما يقع بمشبه
 الله سبحانه والعجب منه نفع ذكره هذا المعنى في كتاب
 التوحيد عمل عميق شرح حديث ليلة القدر وأما
 القسط في الخبر قد ورد في نسخة نسخة الجليل التي في كتاب
 الغيبة عزابى هذا ثم زاد من أقسام الجعفر قال كما عند
 جعفر بن محمد بن علي الرضا في ذكر التقاضي في ما جاء في الروايات
 من أن امره من الخمر مثلك لأن جعفر هل يلو شفي

المنصور قال نعم هذا ان نفاذ رسد و شرفي انفاذهم فقال ان
انفاذهم من انفاذ الله لا يخلف انفاذ قول اركان المراسم
ما نحن و ما هم و وقوعه كيف يعمل التوال عن وقوع البذل
في وقوعه مع ان عدم ابداء جزء من مفهومه ملازم بود
به معنی امر غیر معناه الحقیقی قطعا مثل ان براد به کمره
لا جبر بود وقوعه می شری فی الاضمار من المحذور و ان
رعوا الله محذور و اول اول و اخیر و به بصورت الخیر و ان
نه بکرماتی عصر الامر و احمل تحت الامین الجلسه ان
مکون المزد بالمحذور و لبداء به بد و خصوص صباه
لا فی اصل وقوعه لروح التبعی و قبل دهاب بی العی
و اما معرفت مران امور حقیقه و موقوفه برای مردم بکمر
اولیا است مثل اخبار بسیار که در طریقه شیعیه و ایت
ستد که هرگاه ارد بسیار می مانند مگر یک و در حد و بد و ثمران
مخدر را حاضر خواهد نمود و از دوزخ و طوبی خواهد شد
و طلب و سطنت فاره باو عیانت خواهد فرمود و مراد
بیان محذور بود و فاعله سنت و اما غیر ذاد و اولیاء هر
از حقیقه و موقوفه را اخبار و اعلام الهی خواهد بود که در
علم محرف تلقی نماید که شد و ایت کای که خدای تعالی محذور
ن به معبر خود موقوف و موقوفات و استثنایا کرد و بنا

بواسطه تلقی و استفاد که هرگاه از روح محصور و نفوس
ملک که غیر بین استفاد شده محذور است اگر روح محو
و اثبات و بواسطه ملک که مدبر سامور کون بود و حقی
بیست و اما احتمل حرمان با اولی و در سرعت در ناید
داشت که شیخ احکام شرعی در شرایطی است که یکی
ان شرایط آن است که نصیح بدو احکام بدست طمع
باشد و در زمان صاحب و می ناصح رسیده باشد
و انقطاع زمان و می و نصیح خلفی سول با یکجا
مخبر حلال فی یوم الفیض و مراد امر الی یوم الفیض و دیگر
احتمال صحیح بود بلکه ختم سون و امقابی نباشد و در
مفوض کنند احکام شرعی اندر این مراد می بود و نه
و ضرورت بود هر ضوابط اسلام ثابت و محقق است و در
احادیث کثیره امامیه ذکر شیخی و قبل اتمه شده بلکه بعد
اما نصیح و مسوخ و مراد سول زانموده اند و شرط دو نصیح
شرایع این است که باید حکم از کتاب باشد که محسوس و
و از من صلاح نصیر کند بعضی و مستفادان عیالیه باشد
و یزاد که امثال شیخ ظلم و زنا و شرب مسکون نیز باید عمل
و هو شر هر که قبل شیخ و تغییر نباشد و بگوید نصیح ممکن
در هیچ شرطی حلال که مباح شود و در اینجا مبرور و

و بیانشد که بواسطه یکتا بودن و احد ضعیف یا متضاد رفع
بد و انحراف و متواتر معنویه نمایند از باب تنبیه مثالی در کتب
در رجال ماکذیب امامیه زده است و عشر و ثلث و ثلث و ثلث
ساختن نیست عدد ائمه اشاعتر یا سماء معتبه و تنبیه معلوم
و تفرض غیبت صغری و کبر و ولادت و تفرض و بودن و اوار
نسل امام حسن عسکری طول غیبت کبری محمد بن یحیی که اکثر ذمه
یا امامت او منتهی شوند و ذکر علامات ظهور و سینه کرم
اصحاب و با او در مکه و کربلا اهل کومه با او و علی کرد
تخصیص بر تمام روی زمین و از باب ملل و اشاعره عدل و
داد و بر طرف شدن ظلم و جور از روی زمین و اتحاد مردم
بر دین اسلام هر یک از این ابواب مجداستفاده یا توان
اختیار موجود است بلکه بسیاری ازین مقاصد در کتب
اهل سنت کثیر از کتب سبعه نیست از ملا خطبه کتاب صحیح
نموده فاصل مدتی صدق این ادعا ظاهر شود و این رفته
مستند در مقابل تمام این احادیث قطعه گاهی غفلت بحد
این بسود و وقت مقطعه قرین که در خوابت احوال و قضا
و کاهی غفلت بحدیث باقی علی التام بدین حدیث و کتب
فران و اضحی و حقایق اسلام است که بسبب طول زمان غیبت
کبری یا انداره رسوم اسلام تغییر کند که احکام و افضیه اسلام

نمایند و
هو یا است
که زیاد بدین حدیث
و کاهی جدید

ناره و جدید نماید کاهی انکار و کاذب امام و زود هم پسند
و کاهی ناپسند بحدیث محرف یا مبهم یا کاذب من ادیان یا انحراف
صدق و الله تعالی و اما الذین فی قلوبهم رعب و یستخفون و انشأ
منه ابتغاء العینه و ابتغاء ناول یا و مقابله حادیه سائفه که
هر یک با سایر ابواب از حدیث متضاد و باده است
چند حدیث از قبیل موازیه کوه ناگاه است و حمار و عسل
هنا و از کتاب یقین مطبوع یمنی در حدیث یمنی نقل
کیم نا حال اتباع و سدا کار خدای نووی هوید شود و الله
و نورد و باب خدای بودن زمین از حجه با لفظ الطبی اینکه اگر
نقد و زمین باقی باشد یکی از آن و امام خواهد بود و فرقی
العینی و بنا حقایق از حجه نبوده با طاهر و مشهور و با حائض
و مسنور و اگر نباشد شخص امام زمین اهل خود را فرو
برد و امثال این بیانات زیاد از حد و انحراف و کتب سبعه
مانند کافی و بصائر و ارشاد و غیبه نقی و غیبه طوسی
و کمال الدین و غیرها موجود و صریح است شیطان عا
معوی جهانی در مقابل اخبار معلومه الصد و شایسته
نماید بحدیث متضاد کتاب زید زیدی که روایت کرده از علی
عن الصادق قال قلت له کانت الدنیا قط منک کانت و لیس
فی الارض تحه قال فکانت الارض لیس میهار رسول و لاسی

ولا تجز و ذلك بين آدم ونوح في الفضة ولو سالتهم
عن هذا لقالوا انهم تعلموا الارض من الجنة وكذبوا انما ذلك شيء
بدا لله عز وجل فاستألف الله النبيين مدثرين وضربوا قد
كان من عليه ونحو هذه من الزمان ثم يكن في الارض بوقلا
رسول ولا اله الا الله محمد اشراو مدبر او داعا اليه
وهو علة في الارض من شجرة ناسد كمدار صر و
مدف شجرة واما علي بن ابي طالب فانما هو
اندم حاو بين الجنة ابد الله في نار من احد نحو اهدو
وبانك من دود و قد حوت الله من دود بانك يا ويا
دار كمراد بين وصي حاضر مهوره باشد و ظاهر عياجي
علمه مجلسي احكام ابد و بين اركان اثبات الوصية مسمو
وانصار معبره و انشال صوت و خلاصه ان زمان آدم تا
وارد ابد تا غيبت و ثم راجع طاعت و نار و اسرار
و استرجع و راجع تا الانسان و اخيرا الدين و ابد
كذلك من دود و رسول جاتد بود و حكومتها و احكامها
و در بين مدبر و ابد و عاقله و بانك احكام و ابد
كذلك صفة خالي از اعداء و ثواب الله و ابد و ابد
و عدد دائمة و شخاص ابد و بانك ابد كمدار
و خلاصه رسول و اسرار محبت بوده و هو امر مدبر و

مورد با احتیاج بر سر حافض حد و دشمنی مادر محمود و
لیکن بحسب ظاهر در نشر غایب شده اند مثل مصیبت
مبنموده و کجای اهل ظاهر این بوده که همه اولاد و ائمه قابل اس
مصیبت عظمی هستند و این سید و زینب انقبوس هم نامی
شعبه محنت بوده که موافقت کند و در وقت حق بدین معنی
گفت و کدام ملک از اولاد خود در وضعی بوده و در هر
وضع ثابت معینه هستند نشدین یا ثابت گشته اند
اگر چه بحسب ائمه خواص شعبه و خلیفان امیران امیر
که امامت در اشخاص معینه است از آن رسول خدا
معلوم بوده برای حق صیاحی حد و دشمنی و اوج کوا
صد و این معنی است و بدین طایفه ائمه شعبه نموده
که هر یک از اولاد ائمه که بر کسوف است و غایب شده
حالات هستند و در این باب چند روایات بطریق امام
وارد شده که در این مورد و وقوع بدین امامت
نمونه ائمه که تطبیق این احادیث بر قواعد قطعی عامه
خالی و اشکال نیست و لا محاله باید تا در یکی در ظاهر است
مورد نامش با این معنی معلوم نباشد و واضح بود یکی خبر
در حق اسمعیل بن جعفر القم فایده الله مد ظله العالی است
نویسند و در این مورد و این احادیث است و ثابت کرد فایده

بنا که با خداوندی سمعی است که اشاره بواضا سمعی است و فتح
 شد و در هر دو طرف بنظر موده و در آن صحت مدعی است
 و همچنین محقق خواهد نصیر الدین بن علی و بنی در بنی شمس
 جواب معصیب عبدش زاذی که از سلمان بن جعفر بنی
 که ائمه و افاض جعل قول بیدار و برای شمس نموده اند که
 هرگاه خبری دهند بامری و واقع شود گوید بداند که
 و این بداد و حق است و این است شیعه یا معتزله
 و در کامل الزیاده و سایر کتب مزاد در زیارت موسی جعفر
 و حضرت حواد و از دست کلام علیک یا من بدانی فی
 شایب و ظاهر اشاره بمحصول بداد و امانت است و این است
 و در حق حضرت حواد خیالی از وجود توحید است در بعضی
 مزاد بخانی من بدانی یا بدانی فی شایب ضبط شده که از آن
 باشد و در بعضی نیز ذکر بدانی هموز ضبط شده و ممکن
 که مراد حصول بدت بحسب کان و اعتقاد مردم باشد و نیز
 در کتب مزاد در زیارت حضرت هادی و حضرت عسکری
 و از دست کلام علیک یا من بدانی فی شایب و همزیارت
 بعضی از فقهاء و مزاد معصیب و اب شده بدون بنظر
 و بداد و حق حضرت ماه هادی خیالی از وجاست در حق حضرت
 ابی محمد عسکری اخبار عدیده وارد شده که امانت بحسب

ماورد که حضرت هادی که ممکن با حق جعفر و مستحق محمد بن
 مقرر بوده و این مستند بر کوار عابد جلیل القدر بوده
 و غیر شرعش در حدیث که شمس فرجی سامره است و مراد
 معصوم است که انبیا با هم مکرر از ان شهد شریف ظاهر
 شده بعد از وصول حضرت قوت و حضرت هادی با ناما حشر
 عسکری فرمود تا بنی احدت بنی سکر احدت احدت بنی
 امراء و بنی بنی بنی و شاده عن ابی هاشم جعفری است
 عبدان الحس بعد نامضی است و جعفر بنی کافری است
 از بیان قول تا بنی اعلی ابی جعفر و انما عبدان هذا الوفا علی
 الحس و اسمعیل است جعفر در بنی انصاریه و قبل علی
 ابو الحسن و قبل ان الطوفان یزالهم یا هاشم بدانی فی محمد
 عبدان جعفر و ما لیک یعرف له کما بدانی فی موسی بعد صبی
 اسمعیل الحدیث و در الکلی فی الکتاب و بمصاه اخبار و
 و اسناد هاشمیه و همی با هم هاشمی و الامیر المستعفی
 فی بغداد الاثمه و اسماعیل و اسماعیل و الهم من المحدث فی
 و المحدث المحقق الکاشانی حبث لم یقرضانی البخاری و الوفا
 لوجه الجمع بین هده الاخبار مع کثرت اعتبار اسناد هاشم
 الطرفین و عاینا بمکران مقالان الحکم المثلث فی لوح الحو و کاشانی
 کان مایه که الاولاد الامام الحی شظه و فان اکبر الاولاد

جانات والده فانتقل امر الإمامة إلى الأكر من بعده كما شهد
به حكاية ابنه معاد موسى بن جعفر و حكاية ابن جعفر و ابو محمد
حشاش بن جعفر كان الأكر قبل ان يوتى كان الأكر با محمدا و عبد
كان مر كوراني ادهان اهل ذلك الزمان كما يظهر من الأحاديث
و مذا لم حلا من فضل تجور ابا الله في هذا الأمر والله تعالى
واولياته اعلم ما ستره و في هذا المعام حدیث عربی
عجیب و هی العیاشی عن الصادق قال ما من مولود یولد
الا و ابلیس من الالباب لیس بحسن فان علم الله انه من شیطان
محمد من ذلك الشیطان و الاثنین الشیطان سبانه
فی دمه مکان ما یوما و ان کان لمرأة اقمهائی و مرجهما کانت
فاجره ضمد ذلك بسکی الضعیف بکاء شدید اذا خرج من یس
اقه و الله بعد ذلك یحرم الله و یثب و عده اما الکتاب
احشام کلام و دفع او هام اخبار بغايات ارا بقیار و انوار
حد عدد و احصاء بیرون است بلکه معجزه عده اطلاق ایشا
بر معینات بود و حالی نکرایات مبارکه که فراموش شده است
دارد بر این که علم العیاشی مختص بذات اقدس الهی است
فان حضرت امیر بوافه صاحب الزنج و ولایه مروان بن
حکمر و سادات مبتدا لشهدا و امثال الدار و مقطوعات
و در کتاب تلخ البلا و مرویست که چون حضرت امیر جرداد

یا حیدر مولد و بعضی ارفضا بای الهی که عرصه شش
مکر شما علم عیاشی او بد فرمود بر علم غیب نیست بلکه مؤثر
علم از صاحب علم است و در کتابی احادیثی در و شده
که ائمه طاهرین غیب نمیدانند و هر زمان بخواهند
میدانند پس مراد بایات مبارکه لا یعلم الغیب الا الله
این باشد که بدون تعلیم الهی کسی علم غیب ندارد و علم
غیب مطابق محض بذات اقدس است و منافاتی نیست
بمعلم الهی غایب شوند بلکه گاهی اتفاق افتد که رؤیای
صلوات است و از ان بعض شیاطین گاه بر بعض
مشوند و از آثار و اوصاف ناظر باشند و محتمل است
و محتمل است که در نفس غیب الشیوای و الارض کوه
ایه دلالت بر بطلان قول و افرض که گویند ائمه شایسته
عس و علم غیب دارند و فتنه این کلام حکماست که جانات
بحواب ندارد انکشاف الشیوای و انکشاف
و ما لتند المصلح الی الشیخ الاجل شیخ ثمانه محمد بن
الحسن الطوسی عطر الله مرقده و الشیخ الجلیل الثقف
العیاشی بطریق صحیح اعلم فی التبع النعمانی عن ابی حمزة
قال قلت لابی جعفر اعلیاء کان یقول لا تتبعین الله
و کان یقول بعد الیاء رخاء و فله مضی الشیوای و لیر

و جاء فقال ابو جعفر يا ثابت ان الله تعالى كان وقت هذا الامر في التبعين فلما قتل الحسين اشد غضبا الله على اهل الارض فافتره الى اربعين ومائة سنة فحدثنا اكرمنا محمد بن الحسين وكشفتم قناع الترفيع وخرجه الله ولم يجعل له بعد ذلك وفنا عندنا وخرجوا الله ما يشاء ونبئت عنه ام الكتاب قال ابو حمزة وقلت لك لا في عبد الله ثم فقال قد كان ذلك ترجمه ابو حمزة ثمالي كويده كتمه من ابو جعفر في ان علي بن كتمه كتمه تا هفتاد سال كرمنا وى است و يكتمه پس از كرمنا وى است اساتش است كذشت هفتاد سال و ندمم اساتش پس كفت ابو جعفر اى ثابت بدر سينه كه خدا هكاهم كرده بود اين كار زاده هفتاد سال و چون كشته شد حسين محمد بن حشمه خدا بر كسان دين و پس انداخت كار را تا اصد چهل سال و چون تا آخر سر و دم بر اى شما و فاش كرديد سخن را و پرده برداشديد از كارهاى خدا به دين انداخت او را و كرديد نيزى او را كمي نيزه مار ميدهد خدا را كه نخواهد و ميگردد و نيزه او است الكتاب بيان شما را محدث خبير كاشاني در كتابي بي بيدار نقل خبر از كتابي كفته مراد هفتاد و هجرت موعود تا هفتاد از غيب موعود و هجرت و ناصر از باب بدو و محو و انشا است موعود است احتمال

بعد هجرت اينكه طلب كردن حضرت حسين خود را در حوالى مبعين بودند و او را نيز ظهور امر حضرت و صادق بعد از صدور حمل هجري شد بيلال بن ماني و زباده بن مضر منقرض شرح حديث شده و واحد ل مذكور يعايش محمد است براى كه خروج سيد الشهداء در سده شصت هجري بود كه تا هفتاد سال پيش است خروج حضرت در سده و پينجاه هجري بوده چنانچه علامه مجلسي بن غمزه و اعجاز احتمال بعض احتمال محاسبي است كه مراد از مده هفت باشد يعني تا هفتاد سال رعت بلا و كرمنا وى است بعد از آن در حوالى و موعود هجرت و بنا بر اين مطابق شود با نيزه و هفت هجري و بن كويد كه استادم عربيت خروج حضرت سيد الشهداء در سده و پيل از وقت موعود بود اما اسكه زمان ملا و مانهضا است حضرت شروع مظهر حق خود كرد و زباده بر اى منقرض شرح حديث شده كه امير المؤمنين كه بر حير زاده و وفات خود بعد هجرت را سبيل اى بى امت و هفتاد سه سال كه هزار ماه با شد سلطنت ايشان از انوار و محدث جليل ملا خليل قزويني در شرح كانه كويد كه مراد بابر حديث فضيله شريفة است بطور استغارة

تمت به عینه اگر شهادت حسین نبود زبان بلا ز یاد بهر
هفتاد نمیشد و اگر فاش کردن اسرار نبود از صد و چهل
یاد نمیشد و اینگونه احتمالات بغایه موهون و بی وجه
است و عجب نواز همه آنکه علامه مجلسی در حزه دو نیم عیار
الانوار گوید که اخبار بسبب عین از همه تشبیه دادن
شبهه است که ما ذرا طول زمان استلا فرزند شوید
و ترک ذکر اینگونه احتمالات در کلام ائمه هدیست
در هر حال این خبر شریف و هایت اعلا و علواست و
و مکرر در کتب معتبره و اصول نامه و بیان مرادی از
او نشده بلکه از کلمات علماء زاده مرئی چیزی حاصل شود
چنانچه از نقل کلمات ایشان ذاقی مدبر مقدم است
است بر آنکه مطابق بافت مبارکه و احادیث معتبره در تفسیر
سوره انعام که فی سبیل الله ذکر معین بوده که بی امینه
هزار ماه که هشتاد و سه سال و کسری بود و خلافت و
سلطنت مقتدر است و خلافت آنها متباهی شد پس
صد و بی و هجری که ابو مسلم خراسانی و ابی اسحاق
عمود و خلافت بانی عباس متفاد شد پس چگونه امیر المومنین
در حال وفات خود فرماید که تا هفتاد سال دیگر بلا است
بعد از آن خواه شود و وفات حضرت دوسه چهل هجری بود

و هر یک از حضرت امیر افساد در دله و لایق است
هفتاد سال بعد از وفات حضرت مغرض شود که مص
انود با صد و هجری و آنکه منتهی شد به صد و سی
دو و سوال دیگر که چنانچه اس کلام فرمود تا آنکه هر ماه
سلطنت بنو امیه و بعد از آن بنو عباس بود و آنچه در
وضع شکار از خبر که از غوغا و شکار و حقه سراسر
استفاده شود این است که حضرت امیر در بلا
هفتاد و سه سال و سلطنت بی امیه است فرموده
از و آن ملک این درج و رتبه شود و سراسر که فرموده
هفتاد سال دیگر بلا است بطریقی که است که بی
در هشتاد و سه سال بقدر سلطنت بوده و عتق
سال و هشتاد و سه سال که بود و این مقدار که از هزار
ماه سلطنت بی امیه خارج شود هفتاد سال دیگر باقی
ماند که حضرت اشاره بآن فرموده که هفتاد سال از بلا باقی
است یعنی از مدت خلافت آنها بقدر باقیست و هفتاد
حضرت امیر دوسه چهل هجری و الف شد و ماه رمضان
و در همان سال مغزیم سلطان بر ملک شد و مقتضای
تقدیر و لایق این بود که خلافت و امپراتوری بی امیه از
ده هجری تجاوز نکند و همین سبب ابو حمزه ثمالی را تمام

با تو و صفاتی سوال کرده که هفتاد سال گذشت ابتدا
تمام شد جواب موقوف بذا فرمودند که تنها در حدیث
مستدل شده بنا بر این اذاحت و سبب بداء در تقدیر شد
و تقدیر بر ثانی در لوح محو و اثبات صد و چهل سال بود و
بواسطه فاش نمودن سزار اهل بیت دیگر و قتی برای فرج
و تمام معین شد و این معنی غایت لطیف ظاهر از حدیث
است و حاجت بنکلمات و تعلل که در کلام محدث کاشا
و دیگران ذکر شده ندارد و نیز مشافهات ندارد با کلام اهل
تاریخ که خلافت عثمان و مدت او را در هزار ماه بنی امیه
محبوب نکرده اند و مبداء هزار ماه که هشتاد و سه سال
و کسری است از اول خلافت مغویه گرفته اند که مستحق چهل
هجری باشد و متجلی شد سلطنت ایشان بر و آن چهار که آخر
حلفای امویه است زوال ملک او در سنه صد و سی
دو شد بدست ابی سمری و آنرا و این مقدار نبود و دو
سال شود و چون هشت سال و هشت ماه خلافت عثمان
بر زمین از نبود و دو کسر شود هشتاد و دو سال و سه ماه
بانی فاند که هزار ماه باشد بلکه سلطان المورخین مع و
در کتاب مروج الذهب حسانه نقل نموده و هزار ماه و انطی
بر زمان خلافت بنی امیه کرده بطور یک یک روز که در زیاد

نفسی که از اقام خلافت عثمان فریاد کرده بلکه مسدود
از خلافت مغویه فرزاده چنانچه از مقدمه صحیفه سنی دیده
بر این معنی ظاهر است و وجه عدم مشافهات است که تنها
جناب امیر به بحسب تقدیر اول بوده و در آن تقدیر بداء
واقع شده و در تقدیر ثانی محو و اثبات هزار ماه از خلا
مغویه مقرر و واقع شده و اگر و این معنی حسانه نقل
معینات و آثار خود را در حدیث و منطق بر هفت حدیث
شود و بنام کسی از عبادی مدعی را که معاد متجلی است و در حدیث
مدست آورده باشد زیاد بر آنچه نقل شده از حدیث
معین امور بی استفاده شود و قل که افعال عباد
موجب تغییر در حوادث و تقدیر شود و تصور این معنی
در حدیث سابق گذشت و در حدیث صد و سی و هفت
بعضی جلالتی موجب حرمان و گرفتاری عموماً می شود و در حدیث
برخی از مردم سبب عار همه از جرات و حرکات شود و
مؤید این معنی است احادیث وارده در باب آثار معصیه
و در باب و اینکه فعل ناکار از با و طاعون شود و منع کفر
موجب قطع ناران و احکام حور سبب استیلا می شود
و طبیعت این معنی بر قواعد عدلیه و این معنی که در حدیث
و از روی و از روی بغایت اشکال است و احادیثی است

بافرو و صفاتی سؤال کرده که همداد سال گذشته باشد
تمام شد جواب بوقوع بدامر مودید که سبب دلت حضرت
مستدال الشهداء بناجر اذاحت و سبب بداء در نقد پوشد
و نقد پرتانی در لوح محو اثبات صد و چهل سال بود و
بواسطه فاش نمودن سزار اهل بیت دیگر و قتی برای فرج
و غناء معین شد و این معنی نهایت لطیف ظاهر از حد
است و حاجت بنگارشات و تحولات که در کلام محدث کاشا
و دیگران ذکر شده ندارد و نیز منافات ندارد با کلام اهل
تاریخ که خلافت عثمان و مدت او را در هر از ماه بنی امیه
محسوب نکرده اند و مبدا هر از ماه که هشتاد و سه سال
و کسری است از اول خلافت مغویه گرفته اند که سنه چهل
هجری باشد و منتهی شد سلطنت ایشان بمروان سمار که آخر
خلفای امویه است و زوال عدلت او در سنه صد و سی
دو شد بدست ابی مسهر آخر استخوان این مقدار نبود و دو
سال شود و چون هشت سال و هشت ماه خلافت عثمان
بن زبیر از نو دود و کسر شود هشتاد و دو سال چنانچه
بانی مانند که هر از ماه باشد بلکه سلطنت المورخین مع و ک
در کتاب مروی که ذهب حشاحقی نموده و هر از ماه را انقبو
بر زمان خلافت بنی امیه کرده بطوریکه یک روز کم و زیاد

نست فی الزمان خلاف عثمان در کسری نکرده بلکه مسدود
از خلافت معویه فرزاده چنانچه از مقتضای صحیفه متحاده
بیز این معنی ظاهر است و چه عدم مساوات است که چنان
جناب امیره محب تقدیر بر او نموده و در آن تقدیر بد
واقع شده و در تقدیر نوح نحو اثبات هزار ماه از خلا
معویه مقرر و دفع شده و کبر و انبساط بر همه حلقه بهر
معنیات و آثار خود مدد و مطن بر هر یک و ناس
شود و پند همگی از عینای مذهب و که معاد شوی در پیش
مدست آورده باشند زاده بر این عمل شد و از رحلت
معمر اموری استفاده شود و آنکه فعال بعضی است
موجب تقدیر و حوادث و تقدیر شود و تصور بر این معنی
در حدیث سابق گذشت و نیم صد و بعضی فعال است
بعضی خلافی موجب حرمان و گرفتاری عمومی می شود و معنی
بر حقی از مردم سبب حرمان همه از خیرات و برکات شود و
مؤید این معنی است احادیثی آورده در باب آثار معاجیه
و ذنوب و اینکه فعلی تا کار از او طاعون شود و منع کوه
موجب قطع باران و احکام مجری و بسیار پیشانی است
و تطبیق این معنی بر قول علی علیه السلام مبارکه و لا تتر
و از روی و زواری بماند اشکال است در احادیثی که

شده که خداوند اهل قریه هزار ابگاه بعضی از کاه کاران
عقاب فرماید و کشتن اهل کوه حضرت مبتدا الشهدا
سبب تحریک غضب الهی شد بر عویش و بیابان این از یاد
انوار اعمال پارسای هم بعمل میباشند و در اوائل کتاب
شرح دومین باب نگاشته شد سیم از این حدیث مذکور
حضرت حسین هویدا شود که قتل او موجب سختی غضب
الهی شد چنانچه اجناسی را سبب ظهور آتیا و سماء و خور
و کوف در غیر موقع و باریدن خون را آسمان دلالت فاش
برین معنی دارد چنانچه این حدیث شریف دلالت دارد
بر اینکه هرگاه کسی مطلع بر اسرار اولیاء شد بنا برین فاش
نماید و سبب کراهی غایب شود و موجب ضعف عقیده
ضعفاء العقول مانند اکثر جهل صوفیه که اشاعه بعض
کلمات متشابه برالسنه و افواه غایب نمایند و مردم را در
شبهه بحر و تفریق اخبار طبع و فطرت منحصر سازد
بیم این حدیث شریف که قطع الصدور و مضبوط
اکثر اصول است دلالت صریحه دارد بر اینکه وقت ظهور
دولت حقه قائم و مهدی موعود برای کی معلوم نیست
بلکه از علوم مختصه بذات اقدس الهی است احادیثی است
بر این معنی متواتر است و در کتاب کافی این حدیث مذکور

ما را بخیر از توفیق ذکر کرده و کذب و لو قایل بود از احادیث معتبره
اماده نموده و در حدیث مفصل بر عروا و در سده که سید
ارجمان صاد و هلالی قول منظر امیدی مر
اعلامه نماید و احادیثی که در وقت ظهور موعود
سبعه نامی یا امیری مهدی وقت معلوم است
که ثواب مردم بدست موعود هرگز نرسد و
نکند که مردم بدست ملک مستبدی و در
هوالت غافلانه قرار ندهد و لایزال عن التوحید
علیهما عند ربه لا یخلفنا الموقرین یا هدی و قال و عند
التعذر لم یعمل الا عند حدود و معصیت کفر
ظهور مهدی وقت معلوم ندارد جوابی که در وصف
زمان قیامت که خدا فرموده عید است اقدس است
و علم بان وقت خاص هیچ دو نیست در قرآن گفته شده
ما یقینا من تکلف بر دهر و هر صومبدند
دیگر مفصل اصرا در سوال نمود و عرصه داشت
وقت که وقت فقال یا معصلا اوقت له وقت و لا یؤ
له و نشان من وقت لم یهد بنا و فهد شارک الله
علیه یعنی توان وقتی برای ظهور مهدی معین کرد
فرموده من توانم وقتی معین کنم و دیگر می دانند

او هر کس معتق نماید برای مهدی موعود اشهر بک بر آید
خدا قریب داده در علم او و بعد از آنکه مفضل را بوس شد
که نام حشاق و فنی معتق کند از ابتدای آثار و اظهور ظهور
سوال کرد و گفت یا مولای فکف بد اظهور و المهدی علیه
التسلیم قال یا مفضل بظهر فی شبهة لبسین فاعلموا
ذکره و بظهر امره و بنادای باسم و کینه و نسب و بکثر الله
على اقواء المحققين والمبطلين والموافقين والمخالفين
الحجة بعرفهم به على انه قد فصصنا وود لنا عليه سبحانه
و سمياه و کینه و قلنا سقى جده رسول الله و کینه ملا
بقول الناس باعرفنا له اسماء و لا کینه و لا نسب الى ارفع
نامفضل فوالله برفع عن الملل و الادیان الا خلا و
یکون الذین کله و احدا بر سید مفضل چگونه خواهد
بود غار ظاهر شدن مهدی چگونه تسلیم او نماید
گفت هو بد شود در حال اشیا هی تا طلب نماید حاکم
را و بلند شود ذکر و نام او و منادی به ادهم مرد که ایام
و کینه و نسب او بسیار شود مذاکره او نزد محقق و مبطل
و موافق و مخالف تا آنکه شود مردی از اجماع شایان او
یا آنکه ما گفته ایم نسب اسم و کینه او را و کینه ای هم نام حدیث
بعبر است یعنی محمد نام دارد و هم کینه او است یعنی ابوالقاسم

خوانده شود تا آنکه سید مردم که گویند ما دانستیم بیهوش
را پس از آن فرمود نام صادق صادق فقهی بر طرف کند احتلا
نمایند از دیدن و مرده است این بر کینه اسلام است
شش بر روی او نهادند و الحجت بر او که حدیث مفضل
و در حدیث او که حسن بن محمد است و مفضل بن
رزد عثمان بن ابراهیم صلی الله علیه و آله و سلم
و هر چه حسن بن محمد و کتب شده و حدیث
اعتبار است بکسر خصوص بر حدیث جور صاحب
را موافق است بر حدیث معتبره و حدیث معتبره و حدیث
حدیث معتبره و حدیث معتبره و حدیث معتبره و حدیث
النص و روایت در حدیث معتبره و حدیث معتبره و حدیث
و در غایت مور است که در حدیث معتبره و حدیث معتبره
حدیث معتبره و حدیث معتبره و حدیث معتبره و حدیث معتبره
معموره یعنی بر حدیث معتبره و حدیث معتبره و حدیث معتبره
علی محمد شیری و ابی و ابی و ابی و ابی و ابی و ابی و ابی
و در حدیث معتبره و حدیث معتبره و حدیث معتبره و حدیث معتبره
حدیث معتبره و حدیث معتبره و حدیث معتبره و حدیث معتبره
و حدیث معتبره و حدیث معتبره و حدیث معتبره و حدیث معتبره
دیده بر شیده بلند که مرده است و حدیث معتبره و حدیث معتبره

صوفیه الملقب کرده و عمدتاً تحت او باقی است که در باره بکند
 از ام سالن و منکرین و مسائل انسانی گذشته در قرآن
 مجید نازل شده با آنکه از اول کتاب نظم و ترتیب و دعا و تحفه
 و برهان و عرض معانی و معجزات و بیان نکرده که شد
 و توبیخ کفار از گذشته کان چه دال بر صدق است و محمد علی
 دارد حقیقت جای شعر معروف است چه خوش گفته است
 معجزه در دنیا که از روی دل و برونو مستم و ظاهر ادراک
 قابل بقا احتمال نداده که دوره و با است بابتی مختصر
 و میرسد و با آنکه این کتاب بظرف افاضل اهل علم و اطلاع
 خواهد رسید و بر کتب و اقوال و وجهات مؤلفان و غیر
 بر کنند و تحفه طبعه خود شد بر بطلان دعاوی عجایب
 شد بهما بعد در صفحه ۵۵ از اینان مطبوعه باین عبارت
 گوید احادیث و واضحه که اصح از بیان و بیان است از همه
 غافل و معرض شده اند و چند حدیث که یاد را از خود میخوان
 بنافساند و معجزات او را از نموده اند و مستلک ما هستند
 در سلسله سحر و جلال و کمال و روائع جمال لا برل
 محرم و ما بوس مانده اند و ملاحظه فرمایید که در اخبار
 سینه ظهور از هویزه نور زاهر ذکر فرموده اند مع ذلک
 اشاعره شده اند و در بعضی از هوای نفس مقطع نگشته اند

فی حدیث المفضل سئل عن الصادق و کیف باموالی
 ظهوره فقال فی سنة التبتین بقرمه و بعلود کمره و غیره
 از این عباد که چگونه با این شایان و صحیح و لا تحرج احادیث
 نموده اند مقام شد عمارت و شایسته باشد عماران
 روزگار بدیده بصیرت و اعتناء باز نمایند و انداره تقصیر
 و علم و اطلاع حضرت اهل بیت را پیش کنند که شخصه
 مقابل علم هدایت خاتم الانبیاء لوای ضلالت او است
 و تمامی علای این مذهب از ادای هوای نفس انکار شود
 در مقام امتداد لال بحدیث بر آمده بحدیثی بقره و اعظم
 و ذاتی باشد که نتواند یک حدیث را صحیح نقل کند و در
 در لفظ خبر نماید و این آثار جلالت و رعده و برق کند
 و این یک خبر را صریح و واضح شمارد و احادیث متواتره
 که هزار و سیصد سال در مری و مصر علی اسلام
 در کتب معتبره موجود است بحدیثی بحدیث نماید
 و درین چند کلمه حدیث مفضل که در چندین کتاب مذکور
 موجود است چندین تحریف و تصرف نماید و ملتفت نشود
 که این خبر در کتاب مشفق البصائر و هدایه و بخار و عوالم
 و کتب شیخ احمد احسانی که معتقد این طایفه هستند مذکور
 است و کیف باموالی ظهوره تذکره و لفظ شهر را بنویسند

سد بر کسوسین و انجای آبسین بگذارد و بسمه
که بعد از آنکه آن حضرت صفای که داشتن وقت ظهور
می کردی حضرت بذب قدس الحی است اگر کسی مدعی شود که
بسمه شریک و علی حداف زاده چکویه بعد از این ببار
میں وقت ظهور کند و صریحا گوید در سه شخص خاص
سود فرض کردیم که حضرت صادق و منافق با این صریح
فرموده باشد پس از این بات که اسم او محمد است کینه
او و الفاسم است نسب او معلوم است و همه شهادت
رفت ظهور او ملت احد شود و اختلاف از مرتبه
بر داشته شود چکویه احوال و د که مراد است علی محمد
شیرازی باشد و کجا اختلاف بر طرف شود در زمان
زاده بر هزار حدیث صریح صحیح دلالت دارد که قائم پس
بلا واسطه امام حسن عسکریست و از برای او و غیره
یکی صغری و دیگری کبری از برای سید شیرازی گمانند
واقع شد و از همه منافضات غایب و گویم لفظ سید
کدام سبب مراد است شاید مراد دوهزار و شصت باشد
ا هزار و پانصد و شصت باشد این لفظ مجمل می باشد چکویه
دلالت دوهزار و دویست شصت دارد علاوه بر اینها هو
خواهان می مانند میرزا ابوالفضل و سید مرتضی و ملا

ظهور و در شخص شش بعد از ظهور و در شخص
و در شخص صد و پنجاه و بار بعد از آمدن اقبال
ملاحظه فرمایید که در جمع این دوهزار و شصت
در شصت قبل از آمدن حضرت در وقت کلام
روز را میسر باید شود و در آنوقت هر مغوی و منافق
عداوت و نفرت از آن طفل جعل عدالت نماید
قال لا بد قل دخلت لری قلب عمو فقلت سوره
قلب هم ایست حل الا سود عریض الا حق و در
صل و بیاتان و حلاله و لدولار کلماتی که
قلب من غلامی قال بقاءم و لا اله الا الله
اصحاح حضرت که گفتن بار فرموده و در حلاله
در باشد که در امور او این و این و حق و سید
ایست و در مکان سید بزرگوار است و شصت
حمله این و جو هفت مدتی اعظم شهید نمود و در حلاله
مدت گوار است شصت مدتی و در حلاله و میرزا
حال بر این مواظب و در این احادیث که در
شصت و در وسط سیماء ظاهر شده و در حلاله
محض نمی شود و بعضی حاد است که سید را زاده
دار ظهور و حواله الله اعلم بالصواب و در حلاله

اندیشید این امور و مکر از اعراض فقهای عصر و علمای عهد
تمام شد عبارت بقا و بهتر آنکه ما اول حدیث نقل کنیم
تا اندکین حضرتنا بهیاضی شود در صغیر و بزرگ
روضه مطبوعه طهر از استغنای مغویه بن وهب و مثل
ابو عبد الله بیست شعره از ابی عقیب و بخریالزور آه مهم
لدی القنی ثمانون لقا مثل یا بحر البدن تا آخر آنچه در
ایقان نقل کرده است این که لفظ حدیث این است که حضرت صادق
ثمانون لقا و حاصل معنی حدیث این است که حضرت صادق
شعری و مقام مثل خواند که شاعر گفته در زور آه هشاد
هزار نفر در هنگام بلند شدن از مناب گشته شود مانند
شعر فرخنده پس روحاندر شعر از او حدیث که مغویه
است و هب بود سؤال کرد که روزی که است عرض نمود که
بعد از است گفت نه چنین است در هر روزی رفتی گفت بل
فرمود باز از چار یا بیان بدید گفت بل فرمود از کوه سبزه
راستگاه و زور آه نام دارد گشته بشود در آن کوه هشاد
هزار نفر از کوه دغلان یعنی هشاد هزار کس از بلعشیره
که مثل بل شخص معتبه هستند و هر یک از آنها صلاح
برای خلافت دارند گفتیم کیست گشته ایشان فرمود او را
عجم این معنای حدیث بحال شاید باشد عقلای عصر

در محفلی مجتمع شوند و کتاب ایشان را بار کسد و هر مور
بحال احوال نیز خاص باشند و ایشان سؤال شود که این
حدیث چه دلالتهایی دارد بر حقانیت مدعیان نبوت و
طهور و قاضی در کجای این حدیث مذکور است هشاد
هزار از بابیه چه زنان و روی گشته شد و در حدیث
و نایب هشاد هزار نفر از بلعشیره بوده است
قابلیت خلافت داشته باشند چه قدر شخص را در
و بی بهره از علم نباشد که از آن مکتب این حدیث و بطی
بمسئله قیام قائم ندارد و صریح است که عدد مقبول است
هزار است نه هشاد و مثل شعر مذکور که صادق از آن
نموده کوه صادق این معنی است لفظ حدیث با علایق
نقل کرده چنانچه هویدا است شرح کتاب کافی احتمال آن
که این حدیث مترجم باشد یا نه بیگانه نباشد یا نه
در شهری در زمان مامون عثمانیه مراد باشد و چه قدر
افسوس است که شخصی که این اندازه نادان است این کوه را
حزاف نماید و زبان طعن بعلمای اعلام و فقهای اسلام
نکند و چه قدر مناسب است قول شاعر قدیم اشک
نوجار نیست مادامی که نوای خال اگر عشق بنار نیست
و نایب بر این نعت ابا جلیل هاشمی ننماییم که موصوف

الحديث الحادي والعشرون

ويستدل المتصل الى الكلب والصدوق في الكافي و
 فقيد والاماني لعلهم تلفظ له عن الصادق في قوله لما
 ضرب الحسين على عاتقه بالسيف ثم ابدر في قطع
 راسه فادى مناد من قبل باب الغرة سارك وبعالي من
 بطنان العرش فقال لا ايها لالة المحترمة الظلمة عند
 بيتها لا وفقكم الله لا صلي ولا فطر ثم قال ابو عبد الله لا مؤ
 وانتم ما وفقوا ولا وفقون انما احيى بقومته نزل الحسين
 من جحيم موداه صادق في چون زد مدح حسين يسر على را
 بشمشير من شتافه شد تا پيده شود سر او و مراد كرد و
 كسده از سوي پروردگار در رون بارگاه و گفت بگو
 سر گردانستم گردن از پيهر خود دست بكار نكند حد
 شمار از اين روز جشن اضحى و نه روز جشن فطر پس گفت
 امام صادق ما جاري بخدا سوگند دست بكار نشدند و بخو
 شد هر كس با اين حديث و چون خواه حسين بيان عظيمي اعلا
 و فهم مراد اين حديث مشريف بين اختلاف كرده اند و
 طهر امر اين باشد كه از آثار شهادت حضرت حسين
 است كه خلفاي جور و جور مردم مسلط شدند و در لشار اهل
 حق و متعهدى كردند و بكار از ما تمامه هم مردم اسلا

صلوة حدیث

موقوف و تدبیر و بعد صحیح و در ضمن حدیث
 عیدین گذارند و موقوف بر سیدین که بعد و فقه
 هیچ انفاق بشمارد که اگر چه ساعتها مانده از عید
 برقی سلسله نموده مسند و در حقیقت این حدیث
 ثابت است که حدیث صادق و حدیث نموده که هر چه
 موقوف شود که تا ان شاء معصومی تا عید و در
 همین طور تا آخر ما ان شاء الله و فقه و حدیث
 در سال حدیث عدد بود و فقه را طریقی لا صحیح
 لا شباهه الحدیث که بیشتر از اماران حدیث شهرس
 کا فقه الا که و لا هم بعد ظهور نه نوحی و بعد سبلا
 لا یومنون للصلوات ما کامله او مطلق بنا علی شرف
 الامام او محض حکم بالعامه که هو الظاهر و لا یجوز مدعی
 الظاهر و الله اعلم ان شاء الله لا یخفی ما یجوز و لا الحدیث بحیر
 الکاشانی فی التواتر لعل المراد بعد من التواتر و لا یجوز
 بخواتم و اولادها و ما یجوز من بحیران و لو کان فی الحدیث
 و الاخره و ربما یحظر بعض الامور ان المراد من التواتر
 علیهم اول المراد عدم تواترهم للاثبات بالصلوة علی وجهها
 باذنها و سبها و شرائطها که کانت علی عهد رسول الله
 و قد ثبت ان ابوالحسن الرضا فی زمن المأمون قالوا

اسمها وبن تمامها وفي كل من المصن فصور اما الاول فلعده
 مساعدة المشاهدة من الاستنباط ليس بلام مع انه لا يضر
 الاستنباط حكمه وعدم منافاة لكثر الصوم وعدم اختصاصه
 بالمدعو عليهم هو اما الثاني فلعده مساعدة الخبير الاخير فان
 الصلوة غير الصوم والفطر وكيف كان فالندوة مختصة
 بالمخير من الضالين من الخالفين انتهى اشار بقوله الخبير
 الاخير الى ما ورد في خبر اخر لا وفقكم الله للصوم ولا فطر
 وروى في الكافي عن ابي جعفر الخرازمي حيث مسئلة الراوي
 عن الصوم قال جعلت فداك ما تقول في الصوماة روى انه
 لا يوفون الصوم قال اما الله فدا جيت عوة الملبس فيهم
 قلت فكيف ذلك جعلت فداك قال ان الناس اقلوا الحجة
 امر الله ملكا بشاى ايها الامة الظالمة الفائلة لعنة نبيها
 لا وفقكم الله للصوم ولا فطر وهو له بدكر شيا غير
 الخبير في معنى الخبرين وقال الفاضل القزويني في نظم الرضا
 الاقرب ان عدم التوفيق للصوماة يطرود قبل الغروب
 وذهاب الحجة عن فناء الراس على ما شاهدنا من انهم قالوا
 باستحباب تقديم الاقطار على الصلوة والشاي بينهم فيجعل
 الصلوة قبل الغروب فكيف بالاقطار وهذا هو عين عدم
 التوفيق للاصحح عدم توفيقهم للتحج لزمهم حج التمتع وطواف النسا

لقد علمنا
 من رواية
 عنه السويدي

ودنا وصبر اشق هو ساقط عن سائر ما ساقط
 الا ما حمله من تركه واخرج التمتع ولا طواف البيت بل
 هو حور لا ملال بعد سلس بغيره التمتع والندوة
 التمتع من حج لفرضه على كراهة لا يرد له الا في
 يظهر من رد بقاء الملبس حراما من غير
 مع عدم الحجة لعدم وجود هذا الحرام فتم
 اسبب قتل الحسين كما ان فدا صار سبطا
 تشبعت الى ان يقول القاسم ولي اسرافه فدا
 ما وبقوله لا يوفون ولد له يوفى الامة بعد قتل الحسين
 صلوة عبد الله من مع الامة فدا خبر من روى على روى
 الا ومار حتى ان المامون في ايامه استدعى من موثقات
 ان يخرج لصلوة عبد الله فدا فخرج عنه من
 لظهوره ولم يوفى لئلا يصلوة معه ثم ورد في ليه
 رواية عن محمد بن عيسى عن ابى جعفر انه كان اذ صلى بالناس
 فطرا واصحح خفض من صوته الحبر وظاهرة بناق ما ذكره
 مخالف للبيعة المعهودة المعلومة الاموية الا ان يكون
 المراد صلوة بجوارحه اصحابه من تركه ما ذكره باماره
 المتابع الثلاثة عن عبد الله بن دينار عن ابي جعفر قال فان
 بعد الله ما من عبد المسلمين عبد اصح ولا فطرا ولا هو

محمد

يحدث كمال الحمد فيه من قلبه ولم يزل قال لا تهم برون
 حقهم في يد غيرهم وأما رواة الباقين فيكون لصوم مطي أم يجوز
 ضحي وإن كان ماز وبها عن الكافي بعده ولكن بغيره ماز
 في الصلاة عنه وفي غيره رواة أخرى لا طر ولا أصح
 فقال في صحيحه وروى السند رضى الدين بن طاووس
 عنه في الألف لياسناده عن جابر بن عبد الله أن
 قال كنت بالمدينة وقد ولاها من ران الحرام من قبل يرد
 مغفرة وكان شهر رمضان فلما كان في آخر ليلة من شهر
 ان بنادي بالناس في الخروج إلى البقيع لصلوة العبد فقد
 من منزله إلى بيتي على من الحسين فقلت فما سرون
 بسكن من سكن المدينة إلا رأيت أهلها خارجين إلى البقيع
 ويقولون يا ابن يزيد يا جابر فاقول في مسجد رسول الله
 حتى أتيت المسجد فدخلته فوجدت فيه الاستيكة على تر
 الحسين فانه يصلي صلوة الفجر فلتأمر بجمعة مجددة الشكر
 الحبر ودخل سويد بن غفلة على أمير المؤمنين يوم عرفة ف
 عده فاشور عليه خير التمرآ وصحبه فيها خطبة وملتبنة
 فقلت يا أمير المؤمنين يوم عرفة وخطبة فقال نعم هذا عيد
 من غفر له والها نور الخوان والخطبة لبني بطنج بدقيق وفي
 الواعظ عن أمير المؤمنين كل يوم لا يعصى الله فيه فهو

الحديث الثاني والعشرون

وبالسند متصل إلى مشايخ الأحاديث عن الشيخ نجيب
 عبد الله العبد البساورى في أماله قال قال الرضا ع
 الحبر والحسين وقد أدركه العبد ففلا لاهما فافهم
 قد تر صبيان بالمدينة الأحسن فأباليك لا ترين شي من
 الثياب شاعرا عن ابن جابر فقال قلت مما فرغ العبد
 ثيابا بعد الخلاء فإذا أحاطها وأتاني فادرسها يوم بعد
 لم يرد لي نظيب خاطرهما قال فلما كان ليلة العبد فإذا
 القول على أمه فافهم لاها أمه الليلة ليلة العبد مكث فافهم
 وحدهما وقال في يافهم العبد طيبا لها إذا أتاني الخلاء
 طر ينيك نشاء الله قال فلما مضى من الليل كان لي
 العبد دفع السارعة ففألت فافهم من هذا فتأدى بأبنت
 رسول الله أتني الباب فافهم فافهم فافهم فافهم فافهم
 الحسين قال فافهم فافهم فافهم فافهم فافهم فافهم
 منه شيمته والطيب منه فافهم فافهم فافهم فافهم فافهم
 انصر فافهم فافهم فافهم فافهم فافهم فافهم فافهم
 ودر عثان وسروا لادن ودر عثان ودر عثان فافهم
 فافهم فافهم فافهم فافهم فافهم فافهم فافهم
 ودر عثان فافهم فافهم فافهم فافهم فافهم فافهم فافهم

رویه العبد من ربها فقلها وها شرا بالعباد مملها
 علی کعبه وشیء بها الی اتمها ثم قال یا فاطمه ربنا الحیا طهر
 عثا لک الباب هل عرفیه قل لا والله لست اعرفه ولس
 اعلم لک یا با عند الحیا طهره ورسوله اعلمه بک فقل
 یا فاطمه لیس هو یحیا طهره ورسوله واما الجناح والیس
 من حلال الجنة اخبر فی مذلک چه یسل عن رب العالمین ترجمه
 امام هشتم فرموده که برهه بود مدح حسن و حسین و در
 رسیده بود ایشان را و در حسن پس گفتند مادر خود
 فاطمه ای مادر از این کرده که در کان مدینه مکر فایس چرا تو
 از این نکتی ما را چیزی از جامه نگاه ما برهنه ایم چنانچه بی
 بدنی و یاس از دانه را و گفتای بود و شنی دیدگان من
 جامه های شما زده و زنده است هرگاه دوح و آورد
 از این کم شما را در روز جشن میخواستن یا بر سخن خود دل
 کنان دویس را پس چون شب جشن شد و باره گفتند
 گفتار را بر مادر خود و گفتند امشب شب جشن است
 پس کوبیده فاطمه از دویس یانی برد و کودکی خود و کهای
 روشنی چشمها خود را بپوشید هرگاه آورد و دزد
 از این کم شما را بجزا شد خدایم چو کدشت پاسی از شب
 بود شب جشن ناکاه کوبیده و جامه ز کوبیده فاطمه گفت

گفت

گفت پدر از کرد مردی ای دختر من چرا بگشاد و در من
 دو زن نهادیم آورده ام و جامه ها را هم که کتور و در
 ناکاه مردی بود که بدیده بودیم بهماله بر و بکش و در
 خوشبو تر از من بمن داد و ستاد من و او و در
 بر کشتن کار خود و در جامه زامده و در و در
 خوان اما کاه در او بود و در پی پی همی و در و در
 پی اهل و در و در جامه و در و در و در و در و در
 موره و شداده طبع شدی بر که پس چو سیدار شد
 حسن و حسین پوشیدند جامه ها و در و در و در و در
 نیکوتر از این پس در زامده جامه ها پیچیده و در و در
 و از دویس را زامده بود و در و در و در و در و در
 گفت مرا از او بردار بنان شاه خود و در و در و در و در
 مادرشان و گفت ای صمد بدی و در و در و در و در و در
 جامه ها را از من شناسی او را گفت خدایم که در و در
 او را و می بداند هم بر و در و در و در و در و در و در
 پیچیدند و از او بردار بنان کار میسر که در و در و در و در
 و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در
 آن می داد من چو نیل از بود و در و در و در و در و در
 سابق در باب صد و در که انان و مهر بنان و انان

شد

شد که نفوس فوت به قدرت ذرید موجودات غلوث از
غیبت بمرض عالم شهادت و رفت و آنچه رفوّه خیال است
صوت بدین بود در خارج موجود شود و چون صدیقه کبر
نصرت لباس خطا و کرا و ابراء شبیه خواص است
نموده خواجه پیداکرد و در خبر دیگر نیز وارد شده که در
روز عید سی سطن بحضور رسول اکرم آمدند و خانه
نخواستند جبرئیل از بنام شاهی در و خانه سپید آورد
اند و نور بدکار رسول در خواست خانه و بکس نمودند
پیغمبر طشت طلبید و جبرئیل استیحت حسن خواهر
لباس ستر کرد و حسین لباس سرخ خواست و حریر نخل
داد پیغمبر و ابیها در شان و بر زکوار و اهل کوفه درقبال
بن اعرار الهی تمام ملائک استیذان از بن او بیرون
کردند و مسبط درند که نقل کرده اسد و اجمع ما کان
علیه حتی سرفا الوان شهر آشوب گفته سر او بل فوقانی را
بیرون کردند و حدیث بحال و سلمه را و بار و قایع منع
در کباب است هم غافل لشکان ثوبه و فیمه الفلک

الحديث الثالث والعشرون
والتسليم الى الشيخ الاجل عماد الدين الطبري

كتاب بشاره المصطفى عن الا عشر عن عطية العوفي عن الحسن
مع جابر بن عبد الله الا تصابي اني من فخر الحسن فلتاوردنا
كربلاء في جابر من شاطئ الفرات فغسلته ابراهيم
واند می باهر شمع صرّه و بنام سعد و شرافت بدنه ثم انهم
حصوله لا ذكر الله حتى في من الفرقان المسبب فالمسنة
فخر على الفخر مفتتاعا عليه فخر شمس عليه شمس الماء و
وقال يا حسين ثلثايم قال جيب لا يحب حبيته ثم قال و
لك بالجواب قد شحطت و داخلتك على اثباتك و من بين
بدلت و راسك شهدا لك ابن خیر التبيين و ابن سيد
المؤمنين و ابن حليف الثقوي سليل الهدى حاصر
اصحاب لكاء و ابن سيد النفساء و ابن فاطمة سيدات
مالك لا تكون هكذا و بعد ذلك كف سيد المرسلين و
زینب بنت جحر المنقذين و رضع من ندى الايمان و فطنت
بالاسلام طشت حیا و طشت مناسخ ان قلوب المؤمنين
غریبیه له اياك و لا شاك في الحجرة لك ضلالت سلام
الله و رضوانه و اشهد انك مضيت على ما مضى عليه
انوار المحيى بن دكر تاشد جال بصره حول الفخر و قال التلا
عليكم ايها الله و اخ لقي حلت نساء فخر الحسين و احسا
بر حله شهدا نك افتم الفضل و انتم الزكوة و امر من بالمر

شد که نفوس قویه قدرت دارند و موعودات غلظت
غیثت بمصر عالم شهادت و رفتن و ایمنه رفقه خیال است
صوت یزدی بود در خارج موجود شود و چون صدیق کبر
نصرت لایق جفا و کرا و برای شایسته خواهر است
نمود خارج جبهه پیدا کرد و در غیر دیگرین وارد شده که در
روز عید بی سبطین بحضور رسول اکرم آمدند و خانه
نور استند و حیرت از نیامها هشتی و خانه سپید آورد
اند و نور بدکان سول در خوش خانه و یکس نمودند
بهمین طشت طلبید و حیرت بکج حسن خواهر
لباس سبز کرد و حسین لباس سرخ خواست و حیرت
داد و سهر و اشیاء و بزرگوار و اهل کوفه در مقابل
بن اعرار الهی تمام ملائکین شهدا را از شن او بیرون
کردند و سبط در مذکره نقل کرده احد و اجمع ما کان
علیه حتی سرفا و این شهر آشوب گفته سرفا و بل فوقانی
بیرون کردند و حدیث جمال و سدر و بل و رفیع من بعض
دو کتب است نعم ما قبل لکن کان ثوبه فوقه فیمنه الفلاس
فی مینه یسجدون فیمنه الانس
الحديث الثالث والعشرون
وبالتسلسل الى الشيخ الاجل عماد الدين الطبري في

کتاب بشاره المصطفی عن الامیر عن عطیة العودی قال سیر
مع جابر بن عبد الله الاصلی ان ابن فیم الحسین فک و دنا
کربلا و جابر من شاطی الفرات فاعلم منه ان ربا
وار ندی با حشره و فیه صرعه فیهما سعد و نثرها علی مبدنه ثم اخرج
حصوه لا ذکر الله حتی اذ فی من الفرس قال المیسب قال سینه
فخر علی الفرس فغشبا علی فخر شنت علیه شبا من الماء فاف
و قال یا حسین ثلثا تم قال جیب لا یجیب جیبته ثم قول و انه
لک بالجوارک قد شحطت و داخلک علی انشاسک و فیه من
بدنک و راسک فاشهد انک ابن خیر التبیس و ابن سید
المؤمنین و ابن حلیف الفوی فی سبیل الهدی حامس
اصحاب الکساء و ابن سید الفناء و ابن فاطمه سیدتنا
ما لک لا نکون هکذا و مد غدتک کف سید المرسلین و
زینت محم المذنبین و رضع من ثدی الامان و فطنت
بالاسلام طین حیا و طین مناسخین ان قلوب المؤمنین
غیر طینه الفراتک و لا شاکر فی الحجرة لک فطینک سلام
الله و رضوانه و اشهد انک مضی علی ما مضی علیه
اخوک یحیی بن کریم جال بصره حول الفرس و قال التلا
علیکم انبها انه و اوح لک حلت فناء فیر الحسین و ابا
یرحله اشهد انکم افتم الصلوة و انتم الركوة و امرتم بالقر

و شبهة عن المنكر و جاهدتم المحدثين و عبدتم الله حتى اتيكم
 البقيس و الذي سب محمد بن الحنفية و اشار كما كرمه و حلتم
 امه قال عطية فقلت كفتم لفرقة و ادبا و لم تعمل حيلة و
 لم ترض بصفحة القوم فخرجتم من رؤسهم و ابدانهم و
 اولادهم و ارميت لاد و احبوا لبي باعطية و معجبين
 رسول الله و يقول من احب قوم احترمهم و مراحم
 عمل قوم مشرك في علمهم و الذي بعث محمد بن الحنفية و منه
 اصحابي علي بن ابي طالب و الحسين و اصحابه و في محبة
 كوه و القاصرون و بعض القاصرين يقال لبي باعطية هل و
 و ما اثنى ابي جدها الفرق ما قبل احب محبة الائمة
 ما احبهم و انفض منفض الائمة ما انفضهم و ان كان صر
 فوا ما و ارفق محبة الائمة فانما من نزل عدم بكنة دنوهم
 ثلث لهم احرى محبة ما من محبة الائمة و بعض
 عود الى النار من حمرة عضة عوف في كفت بيرون و ختم باحمر
 بصر عبد الله انصاري كهديد غلام كه و حسين بصر علي
 سرابوط لب ريس و امدم و در كر بلا و دلد خاسر
 لب مرث و شب و شو و شو و شو و شو و شو و شو و شو و شو
 و بود و شش انداخت بگر و ريس بر كشود و بكار كه در
 امثك من بود و بياشيد بر رخ و سوکام و سوکام و سوکام

مکر انکه یاد نمود خدا را تا صکامی که بود بکار و کور شد که
 بمن دست فراموشی کور کرد و پس داشتیم دست و پیر
 پس افتاد بر سر کور و پیر اب بروی پاشید تا محبت
 آمد و سر بار کشت حسین پس گفت آباد و سنت بنی هاشم
 دوست خود را پس گفت کجا نوانی پاسبی گفت در سنت و
 خوز طبعند رگهای کردن نو بر مپا نشت نه نو و جند و
 مپا نه نو و سر نو و کواهی دهم که نو و سر هر بر پیر اب
 پیر بزرگ کرد و ندکان و هم سو کند و پیر کار پیر راد و نه
 مانی و نیم ما زان کلیم و پیر بزرگ مهران و پیر فاطمه و
 زبان و چکر و چپین بنات و پیر و ویش زاده نور و شمه
 مزر و پیر بزرگ فرستاده و پیر و پیر و پیر و پیر و پیر
 پیر بزرگ و پیر خورده از پستان کور و پیر و پیر و پیر
 مریه شک ما سلام اگر بودی در زندکی و یکزه نو
 در مردکی عز نگه های کور و مدکان خوش بیست برای
 نو و ناز و نیت و بکونه برای نو و نو و نو و نو و نو
 و خوش روی او و کواهی دهم که نو کند نشی بر انچه کدش
 بران بچی پیر کر پاسبی کر فاسد جان چشم خود را کرد و
 و کشت در و در سخا ای جاها شکم و دآمد بد کرد و کرد
 کور حسین و خاک رفتید محاسب او کوه دهم که شما سید

ایمان دار و بد صفت راه خدا را و فرمان داد بدیده بگری و ملاز
داشتند و بدی و کوشش کردید از ایشان برکشیدگان را و
نشان که نمودید خدا را تا رسید شمار امر سوگند فائده
بگفتند محمد را براسی که هر ایام نیاز بودیم ما شمارا در
بچه را آمد بدید و او عطیه گفت که من مر جابر را چگونه ای
ایمان دار و فرمودند ما مدیم ما و دی او را که از منیم کوهی را
و فرمودیم بنشین و این کرد و جدا بی افتاد من به سرها و نهها
ایشان و بچه ها را انداخته و می تو می شد در رهای ایشان پس
گفت ای عطیه من شنیدم ارد و ست خودم پیغمبر خدا که می
گفت هر که دوست دارد که در کوهی را بگفت شود با ایشان
و هر که دوست داشته باشد کار کرد و هر که ایشان شود
در کار ایشان سوگند فائده بگفتند از اسبی فرستاد که آمدند
مس و باز آمد بر چهره که گذاشتند بر و حسن و بلو و انتر
پس آمد گفت برید مرا سوی خانه های کوهی چون واقعا
در باره از راه گفت مرا ای عطیه با مسافران که نور او
نگارند و دارم که بخورم و نور پس از این مایان بریدن و
بگذار دوستدار کسان خود و هنگامیکه دوست دارد
ایشان را و دشمن دارد دشمنان ایشان را و هنگامیکه دشمن
دارد از آنها را و اگر چه دوزخ دار و نماز گذار باشد و مژگان

اگر دوست گشتا محمد را پس بدید سینه که با برادران آنها
در بیابانی گاه ایشان را استخوانانند و یکی از راه دو
ایشان بدید سینه که دوست ایشان برکشید بهشت نماید
دشمن ایشان را که در بدو و فرخ بیانات در بر هر معنی
مدکور نیست که در بارش جابر در و در این بوده پنا
روز دیگر و نیز در گذشته که در بارش جابر در سال اول
شهادت بود با بعد و لیکن مدکور در سابر کت شیع
تحقیق هر دو ام است ظاهر این است که از مدبیره برای
ادراک فقر و نارس حرکت بجان کوفه نموده و شمع
که جابر در زمان حرکت حضرت سید الشهدا جابر در
مدبیره بوده چنانچه مکالمه او با آنحضرت در تاف المصنوع
مروینست و هر حال و در و اهل بیت را بکر بلا در و در
از همین سبب ای می کرد و اندازن خاصه مانند بن
و این طار من ابو مخنف صاحب کتاب نور العین را عجل
امالی صدور و بن ظاهر شود که گوید بنوح علی بن الحسین
بالسوء و در آثار من الی کر بلا و در سیره و تاریخ محوط
که بعد از سال شهادت اهل بیت مسافر بی غیران نموده
و بشیخ حلیل معاصر بوی اعلی الله قدره و نور فیه در
نور و مرجان تکار بلیغ مروده بلکه گوید در اهل بیت

ار کر بلا بکوه و از کوفه بشام و مراجعت بکر بلا و در مد
چهل روز از قبیل شغانت است بمباده کوفه و شام قریب
دو بیست فرسخ است عبور اهل بنی از شرخه فرات و
وارنگری و بعلبک و قنبرین و حلب گذشتند و در
روز هم در کوفه برای وصول اذن بزرگداشت داشتند
چگونه تصور شود که در ظرف یکماه یا کمتر دهانها و ابا
اهل بیت و بیست فرسخ راه طی نمایند و هفت روز باز یاد
هم در شام اقامت نمودند و راه شام محج و عراق قدرش
ندارد که در اثناء راه از بغار بر شیر جواهرش این معجزه نماید
و حکایتی که در آن به اجازه بزرگداشت نماید و هرگز احتمال نرود
که ملاقات سید العابدین یا جابر شده باشد و هیچ کس
در حریم بشارت المصطفی نباشد و از اول جابر است
باشد مع ذلک مشهور این باشد اولی از جابر است این
است تمام ما حاصل از کلام شیخ جلیل طایب مسدود حاصل
و زیاده بر استبعاد چیزی نیست امور منقول و راویان
باستمرار تکبیر کرد اگر چه مستند طایف با آنکه خود
او در کتاب مکتوب و در و اهل بیت زاد و از بعضی دیگر
گردد در کتاب قتال استیغاف نموده و هرگاه کسی فاعل و تنق
رو صم مسافرین اعراب خصوصاً از منتهی ساند

باشند میدانند که این کوه طی مسافت ایشان خلاف عادت
نیست خصوصاً هرگاه قافله شتاب داشته باشند و این
قبیل سرع صبر مسافرت بی معهود است مثلاً طایف اعظم
میان حرمین شریفین زیاده بر صد فرسخ است حضرت
در بیح با چادر و زطی نمود زیرا که مضبوط است و بیست
هشتم در جمل مدینه خارج شد و ستم تعدد در یک روز
الکوم حاج با سپهر سرخ این مسافتاده روزی از یاد
عبود کنند و بعضی از ثقات مدعی مسافرت از شام معدود
در یک اسبوع شده و در مصاح کتبی و رساله نواد
شیخ خانی و محدث کاشانیز و تواریخ شریف و رود هل
بیت زاد و عر صهر شام او محلات گریه اند و در و اهل
بیت زاد و روزی از بعضی مدینه بشیر و بغداد و شریف طوی
گزار کرده اند پس باید با استیغاف و تحقیق و بیاید
گفته مراد بعبادت رجوع بمدینه حرم و شام است
نیز و جامع به بحث مدینه شد قد بقاءت بعد از مدینه
اقبال سید نصیر نور و مدینه دارد پس مدینه است
در هر چند هم محرمه از کوفه خارج شده باشند و غره صفر
شام وارد شده باشند و این را ناد منظر و رود و اهل
باشد با بطریق سرخی عمر معناد خبر و مسجده باشد

روز جمعه چنانچه مریض است و شام افادت نموده باشد
 در طریقه فایده یاسیر و روز یکریلا وارده باشد
 و آنچه بعضی مریضین غیر معتقد گفته اند که تا از یسیر در کوفه
 افادت کرد ملازدم را اعتبار یافت امنست ممکن است که
 از شام تا چهار طریقه حدیده باشد که بعضی افادت مشرب که
 میانه بخار و عرق داشته باشد و نعمان بن بشیر هم مامور
 بطاعت و رعایت اهل بیت بود و اما عدم تفرص در خبر
 بشارة المصطفی از ملاقات اهل بیت چون از غرض از کما
 خارج نمود وضع کتاب برای مسافرت فضایل شیعیه است
 ازین جهت گرفته در هر حال وجهی برای تکیه نیست بود
 اهل بیت مگر بلا نیست و نیز بحسب عادت بعید نماید که آن
 قافله دل شکننده که با کراه و اضطراب از کربلا کوچ کردند
 و از کربلا و سوگواری ممنوع شدند و اجناس شریعه شهید
 خود را مقابل افتاب ماثله دیدند بدون گاهی بر حال
 مقدسه و اطلاع بر محال بود پس رجوع کنند و بر بار
 آن تربیت مقدسه قائل نشده بر کرد مدبر معزی بگو گفته
 ای شما ان منزل مکن بود و نامی تا که مانی اوی کم بر رخ طلا
 و بی زدن بر حور کم اطلال و بی خال و من کلکون کم زان
 از روی ماه و کجی انوار بر دیده و زلفان سر و بوی خانی بر چشم

و و افق و آب بر سر و بر جوی اهل بیت بر سر
 افادت نموده و در آن ناحیه بر محضر شد و در
 کرد مدود و در و در اهل بیت که مرثیه خوانان کادب
 یارده محضر است که از موافقات ساینده خود صلی
 اندام از ذکر هفتراست استعاجیکه یاری بر کرد
 و نصویر و در و در اهل بیت که ملاقات الطاف مسافرت
 چون شومش بیدارید الماس شکر بر سر
 و در زینا و فناد بهوش مکر فتن چون در
 انگس که آسیریم کردد چون ناشد چون بنیم کرد
 نومید شد و دستگیر مادل عربی و اسپری
 جدان زمره سر بلند چون کاندام در پس چون در
 کفای پندای پدر کجای کافره بر عیال
 من به پدری ندیده بود تلک کوی که از نموده
 و از توصیف جابر درین حدیث حضرت حسین انجاس
 اهل کساناید که این لقب از لقب معروف حضرت بوده
 و حدیث اجتماع اهل بیت عصمت تحت کثارا احادیث
 متواتره اسلام است در تفسیر این حدیث و آن نظیر
 مفسرین عامه و خاصه ضبط کرده اند و اما حدیث
 معروف در زمان در کتب معبره نقل شده و از

انوصاه ان من شرب من شرب الخمر على الطير لا يبرعون
 بعنه واعتزله فقال مثل ذلك ضرب وجه الشريف
 اجناه ثم قال الله اكوم من ان يجمع بين ريس الخمر وحب
 اهل البيت في قلب المؤمن وروي في ريب من ريبنا
 عن الصادق عليه السلام في الحديث الرابع والعشرون
 روي الشيخ الجليل محمد بن شهر آشوب في المناقب عن ابي
 الحارث عن ابي رافع قال كنت اعبا الحسين وهو صبي فلما
 نادى اصحاب مدحانه مدحاه فلك لا حملك كما لم تخلفي
 فيقول اما ان صبي ان تحمل مدحاه رسول الله نوحا ابراهيم
 قلت هم باري بودم يا حسين در هكاه كودكي كوهاي
 غلطان بر هرگاه ميرسيد كوي من كوي او را ميكنم بد
 كبر من اميكنم بخوان سوار شوي برد و شبكه سفيدي
 ميكنيد او را پس و اي كذا شتم او را چون ميرسيد كوي
 او كوي مراي كنم من هم دوش نكم نور اچانه دوش نكم
 مرا پس بگفت يا خستود نپسوي دوش كمي نوي كه دوش كرد
 او را پسر خدا به امان مقام عصمت شرافت نفوس مقتدر
 معصومين منافقني بالعبه و زمان كودكي كه از نو او دشمن
 است ملازم بر او كه اين كودامو و طعان نيست بلكه از قبل
 از او طبع است فاسد كل و شرب و نوم و لعب و مورق

رفقا صاب شود في است ابري فيل است و هب هو
 كه بزي اين پسر هديه او و دلو بحضرت حسن مجتهد
 حضرت حسين را مدح بد و ادريش اهو بچه دارد و ماري
 كند و سيدد كجا آورده جواب گفت خدمت عطا كرد
 او بيز خدمت رسول مد و بچه هود و خواست عود
 منجر شد جواب كوديكه ناكاه اهو بچه هود باشد و
 همراه داشت و بران صبح عرصه داشت و رسول الله
 دو بچه بود يكي ز اصبا و صبيد كود بزي شما هديه آورد
 من مدار ديكر دوش بود ناكاه او اري مشيدم كه
 بزه خود را و در رسول حدس كه حسين را و بچه اهو خوا
 و نزد يكسند كراي شود و بكره او مثل كراي شود و
 امشاع حضرت حسين شايد نكند داشته باشد كه
 معصوم شاد شده نامش حمل بر معصوم شود مثل
 آنكه برد و ش كشيدن رسول حسين را بر اشاره بصيبي
 و جلالت قدر ايشان بوده و مكر رد را حادث شده و
 وارد است كه اند و طفل را بر شان خود سوار ميكرد ميگر
 سم الحمل حمل كاهنم الر اكان انما بلكه در متاهل مذكور
 دو بچه و از د و طرف گذاشته بود كه بدست حسين بدهد
 و بپا زمانه ميدهد تا در اطراف بگردد و احسين از دوش

از حمل او را

وطلبه خواطر فردا بدو صحابه كه سبب طول سجود ميست
جوابي كه گفت رحمتي است كه عمل است كه عمل خود را رسول
حسن زار و در خود اشاره مامر معنوي باشد كه نسل
رسول و صلبان و دو پور يال خواهد بود و هم فرموده كه
نسل هر پيغمري از ولد نكو را و بوده مكر رسول خاتم كسل
او از دحر او است موبدا منباني مطلب حديث شريفي
كه شيخ شهيد در اين خود روايت كرده و از معاني
و علل آن مروي و بيان عده انبياء كه گفت سمعت محمد بن
الحملاني امير المدينه يقول سئل جعفر بن محمد فقال
يا ابن رسول الله في منسلة او يدار اسئل عنها قال
ان شئنا حركنا اسئل قبل ان نسلني فان شئت
فسئل فقلت يا ابن رسول الله و باي شئ تعرف ما في نفسي
فيلموا لي ع قال بالتوتم اما سمعت قول الله عز وجل
ان في ذلك لاياء للتوهمين و قول رسول الله انما اقر
المؤمن فان ينظروا الله عز وجل قال فقلت له يا ابن رسول
الله ما جري في مسئلتني قال اردت ان تسئلني عن رسول
واله لم لم يطوق حمله علي عدا حط الاصنام عن سطح الكعبة
مع قوته و شدته و ما ظهري في قلع باب بخير و انري بها
و زانه را بعين د راغوا و كان لا يطوق حمله را بعين و جلا و

كان رسول الله ركب الناقة والفرس والبعل والحمار و
الراوية البلاء المعراج و كل من ذلك دون علي الصوة و
قال فقلت له عن يده و الله اوردت ان اسئل يا ابن رسول
الله فاجبني فقال ان اسئلني عن رسول الله شريف و
و به وصل الي اخفاء ما را شرف و اطلال قال معصوم
الله عز وجل و لو علاه النبي لحط الاصنام كما
و مشرق و اصله الى حط الاصنام و لو كان
نكر افضل منه لا تری ان عليا قال لعل و طهر و
شرف و ارفع حتى لو شئنا ان قال التمام لثانها اما
ان المصباح هو الذي يهدي في الظلمة و انما انوار
من اصله و قد قال علي عليه السلام ان احدكم كالضوء من الضوء
اما علمت ان محمد و علي كاما نور يا ابن رسول الله حل حلال
خلق الخلق بالحق عام و ان الملا نكح المارات في تلك الوراثة
اصلها الشعب من شعاب لامع فقالت الهنا و سبدا
ما هذا الورع و ما هي الله عز وجل اليهم هذا نور من نور
اصل النبوة و فرعه امامة اما النبوة فليهدر عسك و رسول
والا امامة فليعلل محبي و وليي و لولاها ما حلفت خلفه اما علمت
ان رسول الله و وقع يدي علي يدهم حتى نظر الناس الي
سباص يطعمها فجعله مولى المسلمين و امامهم و فلا حائل

الحسن والحسين يوم خطبة بني النجار طفا قال له بعض صحابته
 قالوا لبي احدى ايام رسول الله قال نعم الخامل انا وبعثوا اركبا
 وابوهما جبر من هملوا به كان يصلي باصحابه فاطل احد من
 يهودانه فلما سلم قال له يا رسول الله هذا طلت هذه الساعة
 فقال علي بن ابي طالب اني ادخلني مكرهنا ان اجد حتى يردوا بما
 اراد بذلك منهم وتبريقهم والسيعة رسول بنى امام علي
 ليس سبي ولا رسول فهو غير مطوق كحل ان قال السوءة قال محمد
 حرم باهل البيت رسول الله فقال انك لا تامل للرياء
 ان رسول الله عمل سببا على طهره من يد يد لك ان ابو ولد واما
 الاثمة من صلبه كما حوّل ذات في صلوه الاستغناء وازاد
 ان يعلموا انهم يد لك انهم قد تحول الحروب حصا قال فقلت له
 ردي يا ابن رسول الله فقال احمل رسول الله عليا بر يدي
 بذلك ان يعلموا انهم الذي يحفف عن ظهر رسول الله عليه
 من الدين والعداء والاذا عنه من بعدة قال فقلت يا ابن رسول
 الله زدني قال لا تزدني فاحمله واما انك لا معصوم لا يحمل وزنه
 فيكون انوار افعال عبد الله من حكمه وصوابا وقد قال لبي
 في يوم ما نزل الله به انك حملي دنوب شيعة لم غفرها
 لي يوم كنت ربي رجل ليعمل لك الله ما تقدم من دنوبك
 وما كان رسول الله شار لو غفرها انما الدين اموا

عليكم انفسكم قال النبي من لقا الناس عليكم لا بصركم من
 صلوا الهديتكم وعلى نفوس اخي اطيعوا الله فاطمته مطهر
 معصوم لا يصل ولا تنفي ثم تلا هذه الآية فلما اتموا الله
 واطيعوا الرسول فان ثلثوا اقاموا عليه فاحمل وعليك يا حبيب
 الاله ثم قال الصادق في ابيها الامير لو اخبر ربك في حجة
 من طلائع عند خط الاصنام من سطح الكعبة من المعالي
 اراد ما الفلت ان جعفر بن محمد لجور محسب من ذلك
 فدعيت فقلت اليه وقلت راسه وقلت الله اعلم حيث
 يجفد راسه اليك حديث الخامس والعشرون
 وبالسند متصل في شيخ الطائفة قدس سره عن محمد
 سلم قال سمعت ابا جعفر وجعفر بن محمد يقولان ان الله
 عزم الحسين من قبله ان حصل الامامة في ذريته والشفقة
 في ذريته والشفقة في ذريته واجابة الدعاء عند قبره ولا
 قد ايام زائره جاثيا ورجعا من عمره قال محمد بن مسلم هل
 لا في عبد الله هذا الحلال قال بالحسين في ذريته
 قال ان الله المحبة بالشيء فكان معه في درجته ومن ثم
 ثم تلا ابو عبد الله والذين امنوا والبعثهم ذرية لهم
 انكفأ اليه ذرية لهم من محمد بن مسلم كفت شيعة من
 الى جعفر واز جعفر ليراوكم في كفتهم بلو من شيعة خذوا

الصلوة

بر آورد حسین از کشتن او ایستاد پس بدو ایستاد و
در زادگان او و هویدی داد و خالش کور او و برآمد
خواستن را در کور او و شمرده شود و درهای دینارگان
او از بدکان ایشان گفت محمد پسر مسلم بن کهم مرابعده الله
را که این همه ها برده شد بحسین پس چه چیز برای خود او است
گفت بدو منبیک خدا و ساینده او و بر غیر هم پایه او است
در جایگاه او پس جوانان ابو عبد الله پادشاهان امامت است
الهی است که در نقد بر او است و خلقت نفوس نورانیست
انما صیغه معتبره شده که ابد تغییر پذیر نیست این تعیین
حسین است و استعداد ثانی و احاطه علم اقدس و انبساط
افعال و حصول اطوار یکم موجب استحقاق این مرتبه است
بوده از جمله شهادت و مظلومیت حضرت حسین در عباد
نقد بر موجب شایستگی او و انجامش بود برای امت
و ریاست اهل توحید و چون منصب امامت و حقیقت
حلافت کبری الهی است که قابلیت و ساطع فضیلت و مظهر
اسماء و صفات باشد پس چنین نباشد که نصیب شخص
امام با اختیار مردم باشد چنانچه معتزله میگویند که مردم
هم چنین عبارت از و منصب مطلق نیست که هر یک از
بقا اسلام و طرح نمایند و از سلسله امامت استلزامی

افسر و غلبه و واداشتن مردم بر حکام اسلامیه و اسیر
حدود و اقامه معروف و نهی و مسکرات نیست چنانکه
تکلیف برده اند و چون این معنی را سر و حمت بوده بعضی از
او که دامنه اش عشر کمال کرده اند که برای این خطی و بعضی
است با آنکه هم و موجب عاقبت موجب بخرید چنانچه
میگردید و عقل و نقل بر طبق آنچه نگاشته شده است
منفا صدامت دعوی بعضی از علویین و خویشاوندان
بسیف از حمت علم اطلاق و حقیقت امر بوده با مقصد صحیح
دیگری داشته اند و مردم کجاست است که مدعی امامت است
چنانچه در حق زید شهادت و بعضی دیگر وارد شده و در
منصب الصائر حدیثی وارد است و حضرت فاطمه الزهرا
منازل الحسین را رسول محمد بن حقیقت الهی علی بن الحسین
به شرفال بابی قد علما ان رسول الله کاتب الوصیه
مسوا الامامه من بعد الی علی بن ابیطالب ثم الی الحسن
ثم الی الحسین و قد نقل ابو له و لم یوص و انما نقل و احو
ایک و ولد فی من علی بن موسی قدوسی و احوط ما نقل
در حدیث قال لا نثار عی فی الوصیه و الامامه و لا
نخاحی فقال لعل علی بن الحسین باقم ان الله و لا تدع ما لیس
لک بحق فی اعطاک ان تكون من الجاهلین و انی باعده

الی ۲ دلت قبل ان یوسر الی العراق وعلیه فی ذلک
 ان یستشهد ساعة وهذا صلاح رسول الله فلا یغتر
 لهذا الی اخوان علی ان یكون من بعض العروا و...
 ان الله سارک وبقالی لما صنع الحسن مع مغویة لعنه الله ما
 صنع الی ان یجعل الله نوحیه واکامته الی عقب الحسن
 واما بودن تعداد و تربیت مقدس مثل مواش اخبار امامت
 واز جمله بحیرات فطیحه خانه محقق است تخلف شفاء
 در بعض اوقات بسبب خود موافقت چون ما اثر تربیت
 وود عاویس بر نوسانات شرعیه بالطبیعه محو اهد بود
 تخلف نکند بلکه مؤثر طبع هم ما تخلف شد با وجود مانع
 تاثیر کند و از شرایط تاثیر تربیت حسن عقیقه در تاثیر و
 جایزه رکامل الزامه مرویست که این بی عفو و عریضه
 خدمت امام صفای که بسیار باشد که بعضی استشفای تربیت نماید
 و نفع بخشد فقال لا والله الذي لا اله الا هو ما باسده احد
 و هو بیری ان الله ينفعه به الا نفعه الله ببول جمله شرایط
 بتربیت محفوظ بودن تربیت است و محل پاکیزه و نگاه داری
 با حرام از امام مافیه و از اینست که محمد ز مسلم شکایت نمود که
 ما کاهی استشفای تربیت کنیم و سودی خد صدمه نمود هرگاه
 تربیت مکشوف باشد در ضای چنان استقام و احوال نمایند

و یوکث ان یسردو که به ناله شود و اما سیده شود تربیت
 برای امری در دین یکر که همان ساعت به ناله پس هر روز
 تربیت و در خروج مناجات ناله مکذوب که اثر آن خواهد
 رفت و از جمله شرایط ذکر اسم الهی است نرد بار کردن چشمت
 که تباخیر و حجاب نواند دست نمایند بر او حجاب
 در کامل است که شباط و کفار جن حسی بر مدسی
 بر تربیت چون نواند و در نگذارد جز شود چون کسی
 بیرون برد شد چنین بجه روی کند و دستهای کند
 و حضری صفای در بی حیزه نمایی فرموده باین سبب تاثیر کند
 تربیت پس هرگاه تربیت کرمی مسنور بدو را و او در کرم
 بر او بسیار کن و استخفاف یا در مکی و بحسب بغیر احد کن
 ناسود بخشد و در و با استقرائش اما اسماه و نغز و عا
 از بعد بر تربیت و از دانستن از شرایط خواندن دعا است
 در خبر تربیت که مردی خدمت جناب صادق علیه السلام
 که شفا فرموده اید تربیت حسن از دواهای منزله است
 بود و بی نکرد مگر آنکه بشکند و افرموده چنین است
 دانسته بخورد و فایده مردم فرموده می باشد
 که بدو در صفا نده مدد پس چون خواهی مگر
 را و بر چشمتان بگذار و یگو اللهم انی سئلتک بحق الملیک

مصلها و سئل عن لی فی حصه و امثل الحق
 و عنی القوی حله ان تصلی علی محمد و یحمد و ان
 عند شفاء من کل داء و ما من کل حرف و حفظ من کل
 سورة پس به سند او از یحیی بن سوره قدر او در احادیث
 شی مؤکد از حدیث و فروش تربت مقدسه وارد شده و در
 سند که هر که هر و شد تربت و با یحیی در سند کی است که
 الحان حضرت زین العابدین و فروش کرده باشد و از سنن مؤکد
 سید کریم از تربت مقدسه است که احادیث در فضیلت
 آن بسیار است و در سنن ابی انبیا حاصل شود برای کتب
 که سید کریم در دست داشته باشد و هرگاه سهوا
 نکردند در تربت حصه برای او نوشته شود مؤلف
 نویسنده است در مرد می که سید کریم از استخوان حیوانات
 با حصه سه و چون سئل که کبریا انکه شیعه مدعی
 است که این آثار بر کاتب و حشاش خود نفوذ میابد
 می باشد و صاحب وصفا ایگونه چنانکه ناشی از
 است و حشاش با ضعف عقیده است اعاد ما الله و بنا
 المومنین سه و باید است که تربت فضیلت تربت اعظم
 تربت و بعد از تربت شریف مختلف شود تا چنانکه در حدیث
 و در حدیث از حواشی آن حدیث و در حدیث و شریف جمله

در کتب مفصله می یوراست در این زمان هر چند بیرون
 گرفته شود بهر آنست و محقق نباشد که اهل شلو و سیدا
 هر و استغفار شریف تربت بلکه گاهی تاثیر نباشد و باید چنانچه
 در امانی شیخ الطائفه دار است که مردی مسافر بود و شک
 بود عجزه از اهل کوفه او را علاج نمود و بدین شیوه
 حاصل شد پس از آنکه غامی الحشا عاجز از معالجه شده بود
 بعد از بنگاه از عجزه پرسید در آن مدح چه دوائی بود گفت
 که از مسیح تربت چون از مرد غامی مذهب بود گفت
 و انصبه مرا تربت خوانندی پس دوباره مبتلا شد بدو
 شکم سخت تر از اول و نیز در آن کتاب است که بو حشاش مصر
 طبیب بعد از بود و در تربت از کتب پرسید که نورا یحیی یحیی
 این تربت که تربت در تربت میسر است و تربت گفت که در حدیث
 ابن علی گفت که مرا حکایتی است شبی بود که بر تربت برای معالجه
 موسی بن عیسی حاضر نمود و بدین طریقه زد او سینه را
 اعضا و احشای او در طشت بچینه پرسیدم چه شده او
 گفت در حضور او مذاکره حسین بن علی شد و اینکه شایسته
 تربت مداوی نمایند مردی از بنی هاشم حاضر بود گفت
 من تربت کرده ام موسی بن عیسی پرسید از آن تربت چیزی
 داری گفت بل پس موسی فدای آن تربت گرفت و از تربت

مخبره در اسفل خود هاد که نور افراد بر بلند شد و صف
خواب تمام اندرون بلبل در غنچه پخت بو حاکف
قابل علاج نیست این معجزه سبب سلام بو حاشد و نالنا
دعا رد فبر انحضرت نه به استغاثه برت مسر و ثمر
سنت چنانچه مطلق استغاثه با او اشراف نبی است که در کتب
دعای نور و مشرح است کتاب عده الداعی شیخ حلیل
حدیث فهد علی درین باب عشر کتابی است مجمل قول در
باب استغاثه دعا این استوار است مکتوب می دم
اینکه افعال او در الواح قدره مهابه و اثر است
جمله ارواد شد در عالم بعد بر معدن رعی و اعمال او
بشریه است باین معنی تصریح شده در کتاب علمای الهی
که گفته اند اسباب وجود حوادث گاهی ابتدا در عالم سلی
شود و در حادثه است از شده الدعای برد افق و باین مس
بذای در نقاد بر اولیه واقع شود و هیچ بین سایر اعمال را مع
وظایع و صدقات و زیارات در حوادث تاثیر تمام دارد
و ناخاله میان این اعمال و حوادث روابط خاصه است که
اولیای شی مطمع هستند و عقول را در این امور عالم
و از این جهت عقول را واهی در ربط عالم ملک ملکوت
نیست و در اثبات اعمال مردم محتاج به ثبوت و وحی هستند

و من است که نفس من گمان دارد و استیجاب دعا را نیز می بیند
ناقه یا شصت و نه جمع و اسرار و ماه رمضان و بهشت
و امثال این و در سدر بلا و سر و دست و سینه که در هر یک
از این ابواب احادیث بسیار وارد شده و در خبری وارد
شده که هر که از این ابواب می رود در هر حال
ششصد یکصد و سی شود مگر در عرفه و در یکشنبه و در
روز دوشنبه که امام صادق علیه السلام فرمود که در این روز
میکرد که در هر یک از این ابواب و دعا کند بری و حضرت در خبر
برجورد در مقام حضرت بیک روز و سی و چهل و نه
مقطع شد بوی گفت حضرت صفای و داناتی است مقرر
القاء فرماید که این چکوه نور از زینب و فرزند پس از خبر
برگشت و این کلام را بحضرت صادق علیه السلام فرمود
چنان است که این مرد در گفته و این یکی بداند که خداوند
شعه هائی است که دعا در آن بقاء معین است شود و بقیه
که بلا از آن جمله است فریب یابن معیضه از پی این است که در
شمار حضرت هادی علیه السلام الحسن عسکری که امر فرمود که
کسی برود که بلا برای آنحضرت دعا کند و بعضی اصحاب
آنحضرت گفتند دعا می شنایند است از دعا می بگریز
و رسول خدا افضل بود از کسی که حجره را سود می خواند و

بهر شد و خواست خن خود را شوهر پادشاه پس کنکاش خوا
 ریچی پیرنگر تا و بار داشت و از آن گاو و ذائقه از آن
 پس از اجل کرد و خن خود را و فرستاد پادشاه بوی گفت
 و رفت و برست کرد جلوروی و پادشاه بوی که چه بنام
 خواهی دم گفت سر مجنون را پادشاه گفت بی خبر بر بخواب
 جوان بخوابم و در پیش ایشان بود که پادشاه هرگاه دروغ گوید
 از شاه می کارش کس در سر گردان شده بنام پادشاه
 کشتن نمی که مرگ بر مید و کشتن مجنون و مرگ شد و وزیر
 برن در صندل زین و فریاد داده شد بر بین و گرفتار
 زین او بر یک دست حد و بد بران کرده شخت نصرت که بعد از حد
 بران ملاحت هزار او کار کریمت در پیش هر روز سید بسو
 پیر و رجه او شهر و گفت پادشاه این شهر می بران است
 کشته نشود مگر نایم مرده نام و زامان و گفت زامان
 بخوابی گفت پیر بر ایشان پلید و پالان را پس چنان کرد
 کیمینه شد از پیر و در آمد در شهر و گفت پیر و زن
 نردم او و بد چون آوردند گفت بنام تو چست گفت در
 این شهر جو نه هست که بخوشد کشتار کن تا پیر چون از مر
 کرد و چون نهاد هزار کشتار کرد گفت پس گفت
 پیر خود را ای علی بخدا سو کند که از دم بکشد خن من تا مرده

حد امهدی او بکشد بر خن من و مشافهت هزار مرده تا
 دو کوی تا کرد پیر تا فرمان را ایامان تا لایق حضرت حسن
 شباهت نمایم دارد با حضرت مجنون و نام مشافهت مرده
 زبانت کید حسن را و جفا نکید او را که و مستبدان شهر
 و مستبدان از شش شبیه مجنون بنام است
 احادیثش آورد شده که آنچه در آینه می که مستبدان
 در این آینه نیز واقع خواهد شد و فقره اول حدیث بر
 شهر آشوب این آیه است طبرسی در مجمع البیان و صفت
 بن عیسی از علی بن زیدان سید الشاهین در واس کرده
 و نکو از حضرت سید الشهدا ذکریم بن زکریا را در شام
 راه کر بلا اشاره باین معنی بود : سید دمس در این
 مانند شهادت مجنون است و پس سر تیل و سلطان
 حالات حضرت سید الشهدا با مجنون در موری و ک
 امده هم باین ادبش از خود دانست که نام ایشان نامیده
 شده باشد و در مرار مجید است که من قتل
 سیمتا و در خبری آورد است که فاضل و مراد پس از ولادت
 حضرت حسن او را نزد پیغمبر آورد و او را حسن نام
 نهاد و پس از ولادت حسین او را نزد پیغمبر آورد و گفت
 این پسر نیکوتر است از حسن نامیده و این حدیث

نماید که نصیحه برای عظیم است و هم کربش است و این
 دو مطلوب چنانچه در تفسیر آیه مبارکه فابک غایم الشما
 و الارض حادث است پس ای آید شده که آسمان گریه نکرد
 سگی بر یحیی بن زکریا و حسین بن علی استم اینکه مدتی عمل
 مرده و شش ماه و در بعضی اخبار زمان حال علیه بن
 مریم و اسرارش ماه دیگر کرده اند چهاره قبل از ولادت
 شیمی شد و آسمانی بود و مادر سید و ولادت حضرت
 حسین و شرح حال او را جبرئیل حدیث رسول اگر مرده
 ذات چنانچه در احادیث مشهور و او در تفسیر آیه مبارکه
 است که فاعل و وضعه که ما جماعه از مفسرین نقل کرده اند
 استم نکذ نل مرد و او را ولادت یافته و از حضرت فاطمه زهرا
 شده که کشنده اندک او را و از آن اذکار خوانند و در
 مسعودی و ابی اثبات الوصیه و راوندی در فصوص
 الانبیاء و ابی کرده ششم سر مرد و زار و طشت طلا
 گذاردند و برای تار اذکار و زنا کاران هدیه فرستاد
 و خون چینی او در طشت میخشد که مباد از بین برسد
 و باعث غضب الهی شود و این عاید و خون سید
 اند و شاعر خوب گفته حقیقت خون حلق نور بزد
 بروی خاک بجای من اجازه که طشتی بناورم

انبیاء

همه نفر کشیدن و بدست کشیدن و صفاد قرار
 هر هفتصد و شصت گشتن سر و این چنانچه در تفسیر
 است همد و در این سر پای از دو مورد است
 با آسمان بعد از آن که چنانچه در کتاب فصوص الانبیاء
 را ویدی مستور است که کبریا و اقدس
 سر آمد و عدد داده شد به هر شای طبع تا آید
 ستار و شیر و ناله شود و آسمان بدن مقدس حسین
 بعد از شهادت در اخبار معتبره و او را سینه بل و سینه
 شد و روح بدی که حضرت حسن ابعاد و ولادت است
 یا آلوده باستد و هر نیز در فصوص الانبیاء مرویست که
 بجای رخانه نار بلب کی شش خانه شور و حال بود
 می نمود و نیز در منام زخامه نزدی و ابی کرده که
 حضرت حسین هرگاه در مکان نار بلب می نشست و
 و نحر و آسمان میگردید و او باردهم تخطی مقام
 خوف از عظمت الهی مرنده موز که در تفسیر امام عسکری
 مرویست که بوده بده از بزر خدایند مگر آنکه خطبه
 داده با عز و بر خطبه که مگر بجای بن زکریا و در منافق
 مرور است که نقشه شد در حسین را که هر چه چیز بزد
 نموده خوف نو را از خد فرمود امن شود در روز قضا

انبیاء

مگر کسیکه بزرگوار خدا در دنیا و آخرت هم سخن گفتن خدا
 با یحیی و حسین در کتاب تفسیر مع البیان مطبوع است
 در تفسیر و حائنانا که حضرت باقر فرمود که مختصر
 و شریف خداوند یحیی بر نبی بود که هرگاه می گفتند
 جواب می شنید لب لباب یحیی و نیز از عبود الحیال
 مردیست که حضرت حسین راه میرفت با ان بنی نلد
 تا آنکه بغیر خدیجه کبری سپید و از ان گذاده جنت
 ان گفت من خود را روی پنهان کردم و طولانی نمود
 نماز خود را و شنیدم او را که مناجات می کرد و میگفت
 یا رب یا رب انت مولای قارم عیندا البک مل
 یا ذا المعالی عا لیل معن طو لیل کت انت مولای
 طو لیل کت کان خافا اوقا بشکوال ذری الحبال بلو
 و یا یه عیله ولا سقم اکثر من خبی بلو لاه
 اذا اشکی شه وغضه احابه الله ثم لباه
 فرود می عا لیل لصلواتی
 لبیک لبیک انت که و کما قلت قد علینا
 صولک تشافه تلک کنی حیات الصوت قد سمعنا
 دعه لعدک بخور می حجب فحسب الیتر قد سقرناه
 لو هبت لریح بی جوانیه حرص ربنا نعتا

سکری بلای عینک راه و لا حیا یای ان الله
 علیه کلمات معتبر من مثل احار و سیر و غیر مختلف
 در این که جزایب است المقدس و حو حو ای یحیی نزد که نالد
 بحسب نصیر و ای سند بن سیر و احادیث معتبره دلائل است
 من که میبایست بر یحیی نصیر بوده که به حو و مع
 بدست و سیر و ای سند بن سیر و ای سند بن سیر
 امری و قصص بی یحیی اسرا یل لیل کت انت مولای
 مطبوع است و ای سند بن سیر و احادیث معتبره دلائل است
 که یحیی نصیر حو حو ای سند بن سیر و ای سند بن سیر
 بر مطلب موده و کهنه یحیی که بی اسرا یل کت شد و
 بحسب نصیر حو حو ای سند بن سیر و ای سند بن سیر
 و از دمان و تازان مثل یحیی چهار صد و شصت یک
 بوده و این مطلب است با اتفاق اهل تاریخ و طب و طب
 داده مؤلف کو به حمل است که یحیی نصیر از سماء نوبه
 تا شد مثل فرعون و عیوان و هم را و داشت که یحیی نصیر
 از عیوان بوده و در خبر است که یحیی نصیر شهادت می کرد
 را خورده بود و یحیی نام است است نصیر اسم صاحب
 ان بوده و بحسب و آیات شبهه یحیی که یحیی نصیر
 عزراش از بی اسرا یل کت انت مولای حو حو ای سند بن سیر

در یحیی

بدینا مقدم در آمد و هر چه در دل بدید که حق و میسرند
و هر چه خال بر او میریزند در بر خاک حق با نذر او رو کنند
پس گوید چون بحیثی ذکر کتاب است گفتار نموده و چون از
گرفت و نصیر این واقعه در این امت خویش اهی مختار من
ای عیبه تشفی بود از سبب انهداء که خداوند هرگاه
خواهد استقامت از اولیای خود باری خلیل از شر او
مخلوق و هرگاه استقامت برای خود قویا بدی جو اعد
از اولیای خود و انتصار و جنت برای بحیثی و کربانه
نصیر و این حدیث و سایر احادیث کسرت به درستی
از راه عیبه است جماعتی از عده عامه و بعضی
از عده بدو شاد و در حق او پوشیده و مملو شده اند
هم مشایع کرده اند شیخ فقیه این را در احد ثنائی و نماید
که فراوان مدعی در باب مسلمین غیبل مشهور بوده و از
رغبی در زیارت او و مستدر در کتاب کثی و سایر کتب
در حال اجاز و مدح و ذم در حق او وارد شده و بعضی
است که استقامت و ارباب نفیته بوده و هرگاه نیری
از او در زیارت حضرت خداد و حضرت باقر علیه السلام شده
از باب استخراش می است بوده و از مطالعه سیره مرسته
مختار در انهداء و جنتی او هویدا شود که عرض او صحیح

و در حقیر
طرح حقیر
صادق
م

بود از محبت اهل بیت بوده و عرض ملک و سلطنت شد
 و از زمان شهادت حضرت سید الشهدا آنحضرت در قتل
 شعبه شعله ور بوده من صد هکام و دین و دین و دین
 بود عدل از دین ضری نقل شده که در سده شصت و یک
 تبعه در نجف و حرم او وی لایق حرب و دین و دین
 معاشرت از یکدیگر میگویند و روح اسرار در روح
 الذی بنموده در سده شصت و پنج شعبه که در
 شدند و یکدیگر را ملاقات نمودند که کسیر بغیر در
 ما کشته شدند و او را انت کردیم و این خطای بزرگ
 بود و نیکان را باقیات باقی خواهد ماند و سینه شود
 مکر بکشتن کشتگان او و با یکدیگر هر اهی بر دکان شعبه
 نا او مثل سلیمان بر صد صحای و بر اهل بیت و الاشر
 و دیگران را پس بزرگ بر صحت یافت و بوده و چه سناد
 بسیار از او فرموده حضرت باقر که حاضرهای خراب را نشاء
 مارا بخار ساخت و خونخواهی کرد و عتبات نمود و بر محبت
 حبر مخفی نیست که نیری و نکر ساز بخار اگر در جوار او
 رایت نقیبه از محافلین است که او را از شر او پیشارد
 و عدل تحت نصیر شمرده و ابو الفرج جویری در کتاب تنظیم
 روایت کرده از ابن عباس که خداوند فرموده که من کشته

از من و منی علی بن ابی طالب
او زاده از من و منی علی بن ابی طالب

توسط خورشید هفتاد هزار تن و میکنند چنانچه در مایه هفتاد
هزار و شصت جلیل معبودی در مرقع لذهب نقل کرده
که چون مصعب کشت مختار را و پرده بکار او را احداث نمود
امر کرد تا هزاران برتری از مختار و هم برتری کردند جز در عصر
از زهای او یکی دختر مسمره بن جندب و دیگری دختر
نعمان بن بشیر انصاری که امتناع کردند و گفتند چگونه
برتری از مردی که خدای رب است بود و ضامن آنها و وفایم اللہ
بود و خون خود را بذل نمود در راه رسول خدا و دختران
او را شهادت دهنده های دوستان ایشان را مصعب شرح
حال آن روز بن عبد الله بن زبیر برادر خود نوشت و فرمود
داد که اگر برتری نکردند بر من خون ایشان را یکی نفقه کرد دختر
نعمان نکرد و کشته شد مؤلف گوید شرح حال مختار و
نسبت مذهب کسان بنده با و و سیره او در کشتن قتل شد
الشهداء مناسب با این مختصر نیست علی کل حال شبهه
در بخاند و غیر عافیت و نیست در حدیث معتبر و روا
شده در ثواب الاعمال و طامر کتاب حسین بن سعید که شخص
کافری می باشد مسلمانی داشت که با او بنکوبه و مزارعی خود
چون آن کافر را در بنار رفت و بر حسب میعاد آنی محبت در
اند خداوند خانه از کل برای او در وسط آتش بنار فرید که

خوارش آتش برای ضرورت سازند و دوزخ او از غیر جهنم
برسد و با و گوید برتری می سکون است که مسلمانان بسیار
هرگاه حال کافر بواسطه احسان مسلمانی بر بنکوبه نماند
پس چگونه خواهد بود خان مختار که بنکوبه و بناد نمود
قلوب شکسته دلان و طوفان مصعب در دکان در
و ایشان را پیچید که بناد در سوگواران در بودند
و اندر پیچید بر خود باز اسند و شانه بر سر نرزد و در
نشدند و سرب کشتیدند بلکه آتش در خانه بهر و چند
تا یکدیگر سر بر سر عبد الله بن زبیر و برای ایشان فرستاد
و خانه های حبابی را آباد نمود و آنجا امر مرد و بی
قلب مبارک سید العابدین شاد شد و سهرهای دست
که برای او آوردند و مشغول غذا خوردن بود و بهر سکر
بجا آورد و فرمود روزی که ناز این کافر را در کردند خدا
میخورد و من از خدای خود درخواست نمودم که از دنیا
نروم تا سر این کافر را در مجلس غذای خود مشاهده کنم
و بر آنکه دیدم که سرب دیدم بر روی این کافر بود و
خدا میخورد خدا جزای چه دهد مختار را که خوشحال و باغی
و با صاحب خود فرمود هر شکر کنید یک مرصه داشت که
خوارش را و خداوند انیس فرمود امر و روان غامض

عیش بود و فتنه حلوای شیرین بر تر و نظر کردن بسر و ستمنا
ما است نکمکه در این خیر شریف که آثار صدق و راه و هوای
حضرت سید الشهدا فرموده بخدا قسم خور من از امر
بکبر دنیا ایستامید بضر فاسد و فساد و عین الحقیقه چنان
نماید که مراد حضرت سید الشهدا است از بقای آثار
تقریب داری او است آثار و قیامت که در مدینه شیعیه
محو شود و از خواطر هان و دوا این شهر است و در صاف
این مطلب از میراث فاضل حضرت سید و از زنا
سلطنت با مله در همه سال لوای تقریب داری این مظلوم
در شرق و غرب عالم بر آن است مشاهده میشود که مردم
شیعه مذہب را با نام عاشورا ای باب قرار میدهند و جمع
بلند مشغول نوحه سران و آه نه عاشورا کشتن نگار و پیر
لباسهای سیاه و سیاه و سیاه و مصیبت زدگان هستند
و از غریب است که در نفوس عاقله ناس ناپاک کشتن است
هم اسم شرع عیسی ندارد و در سنه هزار و سیصد
پسند و در ایام عاشورا در طهران کربلا بود مرد اول
عاشورا در صفویه که اکثر اهل انجاسی مذہب ملکه معص
هستند و شب نوای نوحه سران و اصوات الحفا و شید
از کودکی او اهل انجاسی پر سپیدم چه خبر است بزبان عربی بر

خواب که به بوحور علی است و انظار کفر سید مظلوم
که گفت ستمده الحسین و در وقت غم عاشورا که
دو طرف کردستان بودم دیدم سیاهان شمشاد که از
مزاریم شریف کاهی بدارید و دهنده شده اند و ما
با حسن اهل بیت و در دهنم پیل سر و سر
خاوران سبک نیست که خورد و دهنم بر آورد
در هیچ زمین و هیچ مرسی نیست که در ستمده
دل سبک نیست و این که در دهنم بود و دهنم
هزارین از کفار مهدی خواهد گفت با مراد اهل
با از کفار همان زمان و داری کشندگان که بجهت بطون
خبیثه راضی بفعال نام خود بود و در نظریه ای که نه عاقل
بر قواعد مذہب عدالت و ابواب احادیث سابعه
موجودیم دیگر نگار کار میبایست نظر ادکلام نسیم بر
کار بیت و فوج الشرو و العاقله و الحاقه و عاقله و
مثل طوفان نوح و غرق بنی اسرائیل و فتنه بخت نصر و فتنه
الختار و قتل العاصم من الزکریه و من بیکر و امیر الخاسر
الفطر و القلاء العاصم و الطاعون العام و لاریب است
مقتضیه و احاطه تحت لایزاده لاریب صلا حلال انکار
و لاشبهه لاریب النصائر و العقول السلیمة فایضا

العالم على اشرف الصفات المحمكة وانما بحجتها لا نستور
فوقه نظام اخوانه لو تصور نظام اقل منه وانما له انباري
نعماني ثم نوال فسدده اما الجهل او الجور عن الانساب
او الجمل تعالى عن ذلك كله علواً كبيراً وهذا كله مما اوفيه
انما الاستكمال الضعيف الذي هو منزلة الافدام فبين المبدأ
لهذه المحوادث الشريفة فان انتهت الشرور الى خور هي بفتح
سمي في عرف الشرع بالشيطان فيقال من ابر جاء تنزيهه
فاما ان يقال لكل شيطان شيطان وبئس السلسل الى غير انتهائه
وهو باطل او يقال ينسب الى الشيطان غير مخلوق ويلزم وجود
مبدء بين احدهما للخيرات والثانية للشرور وهو مذهب
لجوس الثنوية القائلين بيزدان وامر من او يقال باهات
الشرور الى جهة شريرة في انباري تعالى عن ذلك فانه يفسد
الحقيقة احدى الذات نوراً لا ظلمة فيه والها شفة تخلص
عن هذه الشبهة بتقسيم الموجودات الى اقسام خمسة
محض شر محض وما خيره غالب ما شره غالب ما بقاوى
طرفه وقالوا ان الموجود من الخسة اثنان وهما الخير المحض
والشر الغالب اما الثلاثة الباقية فغير موجود ومما حصل
ما ذكره في بيانه على اصولهم ان الشر امر عديم لا ذات له لانه
اما عدم الذات او عدم كمال الذات والوجود خبر محض فكلاً

وجد فهو حجر وان كان يسئلر اعداها بسقي في نظر اعراف
 الجمهور والشرفا بوجد اما خبر محض في شريعة فيه اصلا كما
 الامر واما خبره عالشان كان يلحقه شرور وافات كماله
 الحاق السقاي تركه لاجل تواضعه فيسجل لان ترك الحسرات
 الكثيره لاجل الشتر القليل شر كبيره واما اوصاف تست
 المحبرية والشريعة فلا بد لئلا تحط ما هو صلا في القدر
 واما مال المحبة الشريعة القليلة المحرمية كمن قطع عمره
 سائر الحسد بما يقع في هذا العالم فهو لانه يست
 وان كان يترتب عليه بعض الشرور وخاصة هذا الخوار
 ان لعبانه الزمانية وحكم الامور في ثبات محلوا العالم
 السقاي المادى او جسد لا يستند من ثباته من العبادات
 والاستساو المستند وهي بحسب ثمرته لا تستعن بحون
 بعض النفسات والافاق بحسب فانها به اعلم الار
 وان كان يصرره جسد لموسسات المحرمية في كماله
 طلب تركه من حبه وعاد المحرمات من ابد الى حله
 النار والماء وكونها في سائر الجوار والاشياء وان كان
 يترتب عليها من ثوب مسكين او احقر او يده او عرف
 بعض الاطفال فيه والاشياء من قال
 من طلب كرمه كل ثوب كان له جده غمره كرمه في ذراع يده

أذا أوجبت شقاوة القوم في عصر من الأعصار تول
عذاب الله وإفضاء الاسم العربي والمنفعة فهو لا يهلك
أبناء صبيانهم ومن لا ينسب فلوروع هذه الصفة
لا وجبها لناديب الطغاة والمردة وهو مما لا يجوز في
حكمه الله تعالى قال تعالى فإظفره إلى النقع العالم بكل
ومع ذلك فلا يحال لتلك القوم استعادات بلين بهم
ذلك العذاب لما يحب طسهم أو لوجود مفاسد في بقائهم
كما اتبرأ في قوله تعالى إن نذرهم نصيلوا إني أدركهم ولا يفلح
الناجس كما إذا وقد أشر في أحاديث أهل بيت النبوة
لاسر الله إلى بعض ما قرأه فيها ما رواه الصدوق في العدا
والعبون عن الرضا حين سئل أبو الصلت عن عرق قوم
نوح وفيهم الأطفال ومن لا ينسب فقال لا كان فيهم الأطفال
لأن الله اعلم الأصل أربعمائة صنفوا ولا طفل
فيهم وما كان الله ليهلك بعذاب من لا ينسب ونسب قوم
ينكذبهم له والشافون برضاهم ينكذبها منكذبين
غاب عن امر مرض به كان كمر شهده وفي روايات العائمة
والخاصة أن بني الله عربر مرتبة عذاب أهلها فقام
بأن يأتى نظري في جميع أمورك واحكامها فمررت عدلك
يعلى في باب لم اعرفه لك شيط على أهل البيت

فنعهم بعدايل وفيهم الأطفال فخرج إلى الرية وكان
شد بداه منظر بشرة ونام فحانت غلته وفرصته فلد
الأرض برحله وقيل غلته كثيره وحى الله إليه هلاله
وأحدة فعرف أن ذلك مثل صوب له وقيل له بعبر
أن القوم إذا استحقوا عذبي فدرت برؤيه سارعت
أجال الأطفال فأتوا أولئك الجاهل وهلك هؤلاء بعد
وفي رواية أخرى سئل الصادق عن القاعور فقال
عذاب لقوم ورحمة لأخرين واسعة رحمتها باب أمير
أن جعل الشمس ضياء ليعياده ومضيها لثأره ودمه
بها قوم يذبلهم بها انتهى الحديث السابع
والعشرون في ما رواه الأسناد إلى شيخ الطائفة في
بسنده عن حماد بن عيسى عن قدمته الكوفية عن حماد
سنة أحد وسنين عند مصرف علي بن الحسين بالناس
من كربلاء ومعهم الاحقاد يحبطونهم وقد رجع الناس
للظن اليهم فلما أقبل لهم على الجبال بغير طاء فجعلوا
الكوفة بيكين ويناديون فسمعت علي بن الحسين وهو يقول
بصوت ضئيل وقد مكنته العلة وفي عنقه الجامعة وبه
مغلولة إلى عنقه هؤلاء النسوة بيكين عن فئتنا قال
رأيت بنت علي ولم أر خفزة قط انطق منها كاتها ففرغ

عن سنان امیر المؤمنین قال وقد اوصات الى الناس ان
اسكوا ما رندنا لانفسا وسكنت الاجراس فقال
الحمد لله والصلوة على ابي رسول الله ما تعبد يا اهل الكوفة
يا اهل الخلد والحد بل رفات الغبرة ولا هذات الرربة
فانما مثلكم كالتی بفضت غزلها من بعد فوه اسكانا نحن
انما انكم دحلا بینکم الى الخطبة ترجمه حد له پس
سیر گفت آمد مردم در کوفه در ماه محرم سال مضی و بیل
هنگام باز آوردن علی پسر حسین زنان را از کربلا و با
ایشان بودند لکن گریان کرد اگر دایان و پیران شده
بودند مردم برای نگرین پس چون رو مردم نمودند در
شتران بپوشش اعاد نمودند زنان کوم کرم و زاری
کردن را و شنیدم علی پسر حسین را که میگفت با و از
نار بکی بهر آینه نانوایان بود و کاسنه بود او را بنیاری و در
کردن او نمود کردن بندها منی و دستش بسته بزنجیر بود بیوی
کردن کر این مان میگویند پس که کث ما را حد که گوید بدید
و بپوشش علی و مذبح بودم زنان با شری را هرگز که سخن گو
از او نباشد و کوباشن دین را از زبان امیر المؤمنین گفت
حد که دست بار و دسوی مردم که خاموش باشند پس
برگشته مها و ارام گرفت و از آنها بیانات این خطبه را

معروفه و مضبوط در کتب عامه و خاصه است و در کتاب
بلاغات النساء نیز من نور است و در احتیاج بر باد بی رود پس
و مراد بر کشتن نفسها و از آن کرم فز او را هانها پس مهاجرت
در احتیاج است بوجه مردم و سکوت ایشان است نه
اینکه مقصود اظهار کرامت و از حضرت زینب باشد چنانکه
شیخ در السنن و اقواله مرثیه خوانان است که گویند
او صوف افتاد و هفتاد و سیه هابر کشتن و در احتیاج
دو این خطبه و وایت کرده که علی بن الحسین مرد دامت
و خیمه بر پا کرد و زنان در آن خیمه منزل داد و از این خبر مغیر
و سایر کتب مقاتل نماید که حمل اهل بیت بر چهار شتران
بوده و در کربلا از خصایص خبر مسلم حصار است
که در کتاب نور العین که کتابی است اعتبار و به قول المؤمن
و شیخ طریقی از این احکام است کرده و شکستن پیش از حضرت
زینب نیز از مشایخ این خبر محمول است اشعار مد کوفه
معروفه در این خبر نیز از مقام صاحب عقیله
الهاشمین بسیار در و است چنانچه مر اهل بصیرت
و خبره فی محض نیستند پس در این خبر است از بیجاری
سید الشاجدین موافق است با اخبار معتبره از کتاب
نور علی بن اسباط مرد و است از حضرت باقر العلوم که

عن ابن ابراهیم بن قیس قال وفدوا من آل النبی
 سکوا فاندخت الانفس وکنت الاجراس فقال
 الخیر لله والصلوة علی آبی رسول الله ما نغدا بالهنا الکون
 یا أهل الخذل الخذل عذرا فاما العبرة ولا هذات الریة
 فاما مثلكم کالی نغضت غریضنا من بعد فوة انکنا نغض
 انما نکره حلا بینکم الخ الخطبة ترجمه حدیث
 ستر گفت آمد مردم در کوفه در ماه محرم سال شصت و یک
 هکام باز آوردن علی بی رحمت زنانه را از کربلا و بنا
 ایشان بودند لشکر نایان کرد اگر ایشان و پیرین شده
 بودند مردم برای نگرین پس چون رو بگردم نمودند
 شتران بی پوشش اعاز نمودند زنانه کوم کرب و زاری
 کردن را و شنیدم علی بی رحمت زنانه که میگفت با و از
 ناری و هر آنکه نایان بود و کاسه بود او را بپاری و در
 کردن او بود کردن بندها منی و دستش بسته بزنجیر بود بوی
 کودش که این نان میگویند پس که گفت ما را حد که کوبد بدید
 دین خیر علی و بدید بودم زنانه با شری را هرگز که سخن کو
 او را باشد و کویا سخن در دراز زبان ابراهیم بن قیس گفت
 خانه که دست باز نمود سوی مردم که خاموش باشند
 برکتها و آرام گرفت و از آنها بنایان این خطبه از

معروفه و مضبوط در کتب عامه و خاصه است در کتب
 بلاغات النساء نیز می نور است در احتیاج زنانه در موی
 و مراد بر کشتن نفسها و از آنکه مرگش از آنها مرگها چنان
 در احتیاج است توجه مردم و سکونت ایشان است نه
 اینکه مقصود اظهار کرامت از حضرت زینب باشد چنانکه
 شایع در استند و اقواء مرثیه خوانان است که گویند
 از صوت افتاد و غشهاد و سپینه هابر کشت در احتیاج
 دوا و این خطبه و زاین کرده که علی بن الحسین مرد دامت
 و خیمه بر پا کرد و زنانه در آن صحنه مترا داد و از این خبر
 و سایر کتب مقاتل نماید که حمل اهل بیت بر حجاز شتران
 بوده و در کربلا از خصایص خبر مسلم حناص است
 که در کتاب نور العین که کتابی است بجهت اعتبار و بهول الموت
 و شیخ طریحی از اینجا حکایت کرده و شکر بی بی حضرت
 زینب نیز از مشایخ این خبر میگوید و استند استعاره مذکور
 معروفه در این خبر نیز از مقام صاحب غنای عظیمه
 الهامین بسیار در است چنانچه بر اهل بصیرت
 و خبره می بخشد نیست این حدیث را نیز خبر است از بخاری
 سید الشاجدین موافق است با اخبار معتبره از کتاب
 نواد علی بن اسباط مرویست از حضرت باقر العلوم که

و قایع کوفه

حدیث

۲۹۴

حضرت سجاد در کربلا مبتلا بر مرض بود و در میان
این شهر شویب است که مرض آن حضرت این بود که در کربلا
در هی برین خود نمود که بلید بود میفندار فاضل زانند
خود بانه نمود این سبب مرض شد و جنبه دشمنی علی
نجامه این است که جمع نماید دشمنها را سبب کرد و
عل طوفه ایست اهلی که برگردن گذارد از دو طرف و بچهر
دارد که با اختلاف همه از دو طرف بیرون رود و هر یک
سختی نبی این دشمنان را تجربه شده شود و دو طرف آن
و بچهر که احسن شود و پاکو سیده شود و هم وصل شود که
دیگر جدا شود و بریده که حواس آن را بیرون آورد
بهر سوختن بیشتر شد و در انوار غائبه در تاب زبانی
سکینه در دستوار داشت که چون نگاه سید سجاد فعل
افشا در کربت فرمود بخاطر مگذشت غلغله های اهل جهنم
و چون اهل کوفه از دستن اهل بیت بودند در درون
ایشان مراسم سوگواری اقامه نمودند و زمان کوفه با کربلا
حال استقبالی اهل بیت نمودند و از وقایع عربیه کوفه
حکایتی است که در نزد کرم سبط از مقل هنام بن محمد نقل
نمود که از کتب معتبره شیعیه است که چون سر معدن حضرت
زائر از زیاده گذارد بد منجره داشت باو گفت برخیز و یا

خود را

و قایع کوفه

حدیث

۲۹۵

خود را برده هان شهن خود گذارد و آن کافر چسب کرد و در
نزد آن مرد نمود که چگونه دیدی گفت دیده ام رسول خدا
در میان خود را در محافلدم نوشکذاشت و آمدن منی نقل کرد
که در آن هنگام در مجلس آمدن مردمی بود که حار نام داشت
چون آن عمل شیع را از نادانان دید ناخدا معاهده کرد که
اگر در شهر بر خود را بر این زیاده خروخ کرد چون بحار
حارج شد بعد خود را کرد و شام که علی بن ابی طالب
بکا هشت بر این نادانان را حاضر خواست تا آنکه خود را
در وی بکا در آکو پیداد همه بد که این عمل شیع بر علی
شیع او بوده و الله در مهبان لغضون که انوار سیر
نحت از بنایم اولاده وضعوا و بر درند که سبط مرد است
که مردی از اهل کوفه میخواست که در وی سید سجاد را و کرب
میستوی مضافات حضرت باگاه فندی این نادانان
که هر کس علی بن الحسین را سار و سید در هر عطا دار و سید
بجانه در آمد و دستهای آن حضرت را بست و گفت من را
ای کرده بمنبر سیم و بر درند که سبط است که در باب خن
امری الفیض که از روحان سید الشهدا بود در محفل
این زنده سر معدن را گرفت و بوسید و گفت
و احببناه فلا یبیت حبیباً فذلک استیثار الاعدا

ع ددی

عادر و مکر بلا صریحا لا سفي الله جاني كرملا
و نیز در تذکره است که مرچا شده اند فادر این زیاد و
برادرش عثمان این زیاد و زامله است و در ندر و شش
کردار او و عثمان باو گفت لوددت انک لفس من بنی زیاد الا
و فی الله خزانه الی یوم القیمه و لم یقتل الحسن بن علی
لتنج من ثمانی مبر الا حزان انتقام الحی فیصل المبعی بالحب
کاتبه در کتابت و ضمه الشهداء آورد که چون سر مقتدر
حسین ذات زاین در یاد خداوند است و در آن سر زاین و شش
و در روی می مکه کوزه مراند امش افتاد بحد مکه و نواله
حور در بی کسند ناچار سر زاین و در آن خود نهاد و فطره عو
از حلقه و تبریک یکدیگر بر حبه و قنار و پیر من و اوار و اوار
سوزا ح نمود و از آن انکار فرمود و در وقت تابین و بین و بین
و پنهان شد و محل سوزا ح زخمی ناسور شد هر چه علاج
کرد نفعی نداشت و حاصل نشد و زانچه همیشه از آن محل نفعی بود
برای مع فتنان هم همیشه نافع تمام شد و همراه می داشت و
مصدق نبود تا شبی که از هم بر الا شرا و زاکت بعلامت
نوی مثل او را شناخت و سر از بد فتن جدا کرد و این حکا
نسب نگار بوالعاقبه داده در کتب معتبره وارد است
که این زیاد فطری در دست داشت که در زمانیکه سر مقتدر

در طشت ریزد و گذاشتند با آن قصه رسول را و
در دهان شریفش داخل کرد و می سپید و این عارض
از کشتن این کار محتم شد حاجتی از علای تاریخ حکایت
اند که چون سر او را نزد عثمان آوردند و در وجه مبارک
سر مقتدر فطری انداختند مردم مشاهد کردند که
در سوزا ح دهان و بینی او داخل می شود و هر
مردم تماشا می کردند و می گفتند فادر جانش فدای
و از عمارات میشود قصر دارا لاماره کوه بوده و موج
داستانی نوشته اند که بعضی شعرای سلف نظمر کرده
بب سره مردی از عرب می شد گفت عبدالملک از رو بید
روی همین مسند این نیکه ز بر من می و این یار است
بودم و دیدم بتر این زیاد آه چه دیدم که دو چشم می
نازه سری چون میز من طالع غور شید و در پیش
بعد و چندی سر از خبر بد بد بر عمار روی مسر
بعد که مصعب سر و سر دست کش او سر می افتد
بن سر مصعب بقیه کاره ناچه کند با شود کرد و ز کار
و این معنی را مردی از عرب برای عبدالملک بن مروان گفت
و نظمر بود عبدالملک از جبار خواسته امر عماران قصر
مود و محدث جلیل در مناقب آورده که از این عباس مر

که در دوز و رود کومام کلثوم هر ارد در هم بخاجب این
زبا و چون حامل سر مقدس بود که آن سر را از
میان استرا برون برد و مردم متعاشای سر مشغول
شوند و احاطت کرد و دزد بکرد بد که آن دراهم سکه
سناهی شدن و تر طرفی از آن دراهم نوشته و لا تحترق
الله عابداً عما یعمل الظالمون و مر طرف دیگر نوشته
بود و سینه الدین علیه السلام ای منقلب یغلبون
در حدیث ثانی از ائمه
و اینست که در حدیثی از ائمه نقل شده که علی بن
طاووس در کتاب الاقبال قال رايت في كتاب مصباح
النور بانساناً الى حفص بن محمد قال قال لي
ابي محمد بن علي سئلت ابي علي بن الحسين عن
حمل بریدله فقال تخلفني علي بعير يطلع بغیر و طاووس
راي الحسين عليه السلام علي علم و كنوشنا خلع
علي فقال واكف و الفارطة خلفنا و حولنا بالراح
ان دعوت من اخذنا عن فزع راسه بالرحم حتى
اذا دخلنا دمنون صناع صناع ما اهل الشام
هو لا تساموا اهل البيت الملعون ترجمه حفص
بسر محمد گفت که مرا پدرم محمد بسر علی که بر سیدم

بدرم علی بسر حسین را از مردن نزد او آکف دریدا
مرا بر شتری که لبت بود بدون رو پوش بر وجهم
ان و سر حسین بر نیزه بلند می بود و روان شب
سرمانود ندبر استرا با لان دار و است سوار
ایست سرمانود بد و در کرد ما ناهمه هرگاه سکر
ار ما جشی میگوید سر او را ببر ما نگاه کرد
امیدم در منور را فریاد کرد فریاد کنند ای کسان شام
ایمان کسان و خانواده دور شد اند بیابان محمد
است که از باب معانی معروفه معصمه و زینب
منار و مبارک اهل بیت را از کوه شام مرت
نقل کرد بدو الاوقع بغص منار و او لکن مهر
و ده در کتب معتبره مصوغه است و بعد از منار
در کتب معتبره شده و در کتاب منسوب مالی مخفف
اول منار را فادسینه نوشته و این طایفه را در بر کرده
احمد و دعوات است از سخت حجار و عبور اهل بیت
از طرف شریه جصاصه و شریه مران بوده و بعضی
اسم سر را اول زانصری معانی ضبط کرده اند که محل مخروم
نوه چون سر را کردند سنی عالم هوندا شد از دور دیور
و بوسنت از خواسته فالت حبسنا شفاعت جلد دوم

چون لشکر مارچین رسید هر تاسعه حواریان کوه
 کردند و در کتب مرسوم است خالین سر مقدس شده
 بر این بود که در هر روزی سر را بر سر میگردانند و شغور
 شرب میباشند و در بار حرکت و صدق میباشند
 و در ایشان بود محسن بن قلیه زجر بنده شریف و در
 منزل دوقیم جزای نام داشت از جوانان کربلا شدند و
 هر روزی میگفتند که این سر شریف است و در کربلا
 شورشی شد و این که مرد نصرانی با اهل کربلا که
 من در کوفه بودم و این سر حسین بن علی است از کربلا
 طریقی بآبادیه میبردند و عبور بر در غره کردند و از صلیبا
 گذشتند و وصل را آمدند و از شهر آمد که کار داشتند
 استغفر عبور کردند و از موصل نصیبین و عیلام و ماب
 فارسین و شیر و حران و فارسین و حماد و حلب و در عسک
 عبور اهل بیت بر بلاد مزبوره کوفتی ظاهر شدند و حکام
 در کابل هانی و روضه الاحباب روضه الشهداء مسطور
 و در منافق شمع جلیل این شهر شوب کوید و از منافق
 سید الشهداء کوفتی است از مشاهد راس شریف ظاهر
 شده از کربلا عسقلان و مابانه این و در موصل و
 نصیبین و حماد و حمص و دمشق و از این حثان نمایند که

هر یک از این که میباشند نواسه معروفا بوده و در روضه
 الشهداء مسطور است که در موصل سر مقدس را بر
 سبکی گذاردند و خطره از خون حلقه میروستند که
 نازمان عبد الملک مروان همه ساله روز عاشورا را
 خون بیرون میآورد و مرد و بچه غریبی و در این
 جمع می شد و باین سبب عبد الملک امر کرد که در سبیل
 ارجحان خود قلع نمودند و پنهان کردند و این کار
 کندی بنا شد و نام او را مشهد نقطه گذاشتند و در
 منجرب مزبور است که این بلاد مساناباد را حزاب کرد
 و قاهره و محرقه بر است و سبب آنکه در و رود سبزی
 اهل بیت لشکر یا راه ندادند و سبب آن بود
 و در کتب معتبره باین اسم در بلاد جزیره که شهرهای بیت
 در حلقه قرأت است بلدی بنافتم و مدکور هم هست
 بعض بلاد و روضه شیرین از سبب ترشیدند که
 ساله روز عاشورا از چشمها آن شرده چشمه است
 شود و مردم برای شفا و تبرک بجایای خود میروند
 روضه الاحباب و روضه الشهداء مسطور است که
 اهل بیت بخزان که یکی بلاد جزیره است ارد شد و مردم
 آنجا برای تماشا خارج شدند و مردم بود که بچشم نام نهادند

چون لشکر بار چنین پدید آمد هر تاشد عوارا بجای گوی
کردند و در کتب مورخ است که خالین سر مقدس شده
بر این بود که در هر منزه سزاویه و مسکودند و مشغول
شرب جری میشدند و در زمان حاکم و حسد و مسکود میشدند
و در ایشان بود محض بنی اقلیه و جری نیست و مشغول
و منزل و تمام جزایان نام داشت از جو یا بنکر پست و مسکود
هر متر می کشند که این سر شخم است حاجی و در نکریت
شورشی سیدین که مرد نصرانی یا اهل نکریت حسداد که
من و رکوف بود و در این سر حسین بن علی است از نکریت
طریق آباد به پیوند و عبور و پرورد کرده کردند و از صلیبا
گذشته و وصل ز آمدند و از شهر آمد که کار و جلدند
استیغیر عبور کردند و از موصل نصیبین و عیلام و میا
فارغین و شیر و حران و قنسرین و حماه و حلب و دمشق
عبور اهل بیت بر بلاد مزبوره گرانای ظاهر شد و حکایات
در کمال هبائی و در وضع الاحباب و وضع الشهداء مسکود
و در منافق شیخ جلیل این شهر شوب کوید و از منافق
سید الشهداء گرانای است از شاه و در این شهر بقیه ظاهر
شده از کربلا ناصفان و میانه این و و در موصل و
نصیبین و حماه و حصص و دمشق و از این عتبات نماید که در

هر یک از این امر که مشهد نژاد سر و جبهه بوده و در وضع
الشهداء مسطور است که در موصل سر مقدس را بر
سنگی گذاردند و در خطره از خون حلقه و بر منته کبیر
نازقان عبد الملک مروان هم سال و و عاشورا را از
خون بیرون می اندود و مرد و مجنه غر ادا می و در این
جمع می شدند باین سبب عبد الملک امر کرد که از سکر
از محل خود قلع نمودند و بیابان کرد بدین از این
کبیری بنام شد و نام او را مشهد نقطه که شدند و در
منحصر مزبور است که این بلاد مسنا باد از احزاب کرد
و تا امروز محروم است بسبب آنکه در روز و دانی
اهل بیت لشکر یا را راه دادند و مسند از آن عبور
و در کتب معتبره باین اسم در بلاد جزیره که شهرهای
دجله و فرات است بلدی بنام و قد کو هم نیست
بعض بلاد و مته شیرازی مسند تر شده اند که هر
ساله و و عاشورا از حمله آن شیرد و چشمه آب حیات
شود و مردم برای شفا و تریل بخای خود بریند و
روضه الاحباب و روضه الشهداء مسطور است که چون
اهل بیت بحرانی که یکی بلاد جزیره است آورد شد و مردم
انجاری ای تماشای خارج شدند و مردم و کجی نام نهادند

مقتضای

کرد که سر نورانی در پای میر سیمیه کوبید نزد بل بنزه
آمد شهید که آیه کریمه و سبقتی که در طلق آبی ملاوت
کند از سر گذشت بر سر کرد و تو خیم بر اهل بیت نمود و
خود را بچویش علوت یافت و گفت کرد و جانته خرم که با خود داشت
بخصرت بختاد مذل کرد لشکر پان ممانعت نموده و کار
بقتال کشیدیم نر از لشکر پان بکشت تا آنکه نصیبی
حقیقت بن اسلام ناموده شهید شده و فرار و در
حوان مشهور بنی بنی شهید است محل استخراست
ادعا است نظیر این حکایت را تا بر روی بر نام در عقلا
از آن شد چنانچه در روضه الشهداء و غیره مذکور است
و چون لشکر پان بقدس بن نزد بل شدند اهل انجاد
بر روی ایشان نکشودند و هم چنان اهل بلد شیر که نزد
مخا است اهل حاه نیز تو خیم بر اهل بیت نمودند و امر
کثرت دعا در حق ایشان نمود و گفت جامها الله عن کل طا
و از شهر حاه بیعت حصص رفتند و از حصص شهری رسید
که خدای الطاهر نام داشت از انجاد جو سپه عبور کرد
و از جو سپه بعلبک زامد مدود و رجیم البلدان و عجات
المخلفات مبطور است که جبل جوشن و بین شهر
حلب اقم است در آنکوه معدن مخاس است که چندان

فاته ندارد و چون هنگام عبور اهل بیت نزد بلان کوه
رسید مدتی از پرده کبان حضرت حسین ادر و رانند
گرفت و استند داراه الی ان سر زمین نمود مد مددی
در حق ایشان نکردند تا آنکه طفل مناوط شد و در بعض
کتب مزبور است که حضرت حسین طفل را در کتف
بنام برادر سقط خود محسن نام نهاده بود و اهل بیت
حق آن کرده تقریر نمودند و این همه آن معبر بر این
نماند و حکایت زاهدان فخر بن در کتب معتبره تاریخ
مذکور است علمای فاته نیز ضبط کرده اند که در فیه
زاهدی در صومعه خود مشاهده نمود که نوری از دهان
مبارک سید الشهداء بیوی آسمان بالا رود و دهان
در هم بشکریان داد و سر مقدس ابصومعه خورود
خدا را الحق عیسی خواند که از سر بخیز کوبید و سر بخیز در
و گفت چه میخواهی گفت خواهم بشناسم تو را گفت تا بنی
المصطفی و تا بنی علی المصطفی و تا بنی فاطمه الزهراء و تا
المفقول مکر بلا انا المظلوم انا العکشان چون این سخن
شنید روی خود را بر روی گرفت و گفت سر برید
تا آنکه شفاعت کنی از من در قیامت خواب بوی گفت
تا آنکه سلام اوری شهادت کن گفت آنحضرت نیز عده

شفاعت باو داد و چون صبح شد سر را بان جماعت زد
 نمود از آنکه کوچ نمودند و بدیدند از هم همه سنبل شده
 و حکایات اهل قسریں از مشاهیر حکایات است
 و علمای عامه نیز روایت کرده اند مانند خوارزمی در نقل
 و نظری در خصائص و سطر در ذکره و دیگران و جوهری
 حجتی کرده حتی صبح منبرین را نهضت باقره الغی
 با حرم الشهابین الی ثانی المساف مؤلف گوید در زمان
 ما که مردم مانوس و محصور با کت و طبع بدست او و حباب
 محرومند بسیار باشد اینگونه وقایع سنه شصت یک از مجاری
 غادات خارج بوده و سخن گفتن سر مقدس محمد مفسول در
 کتب است فی طبع الوقوع است حدیثی از شرح التعلیقات
 ثلث احواض آمد که از عن روایت کرده و ابو مخنف از عبی
 نقل کرده و روی الشیخ الجلیل ابو محمد جعفر بن احمد الفی
 الفقیه نیز در کتاب السلاک حدیثا ابو الفضل
 اجازه عن علی بن احمد بن سعید القصار عن ابی القاسم الفضل
 بن جعفر بن محمد التمیمی بدمشق عن ابی الحسن محمد بن احمد
 الصفار فی بطریق عن علی بن هزدا لاصاری عن محمد بن
 احمد المصری عن صالح عن معاذ بن اسد الخراسانی عن الفضل
 بن موسی الثمالی عن الاشرع عن سلمه بن کبیر قال را

حکایات
 در نظرشان
 غریب نماید
 و تکذیب اقل
 کند عامل
 آنکه

راس الحسین بن علی لقاوه و یفر من کبیرهم و هو یفر
 العلم قال من من اسرک لتعبد قلبه للمصلح جعفر بن
 سمعنه هذا من محمد بن احمد العملائی فی فقال فی حدیث
 سمعنه من من قلته ده سمعنه من محمد بن هرون و قد
 الله سمعنه من و قلته الله انک سمعنه من محمد بن
 المصری فقال فی الله لقد سمعنه من و قلته لیس سمعنه
 من صالح فقال فی سمعنه من و قلته سمعنه
 من معاذ بن سعد فی فی الله لقد سمعنه من و قلته
 الله لقد سمعنه من الفضل بن موسی فقال فی الله لقد
 سمعنه من و قلته الله لقد سمعنه من سلمه بن کبیر
 فقال فی الله لقد سمعنه من و قلته سمعنه
 من راس الحسین بن علی فقال فی الله لقد سمعنه من راس
 باب افراد بن بدمشق و هو یفر من کبیرهم
الحديث التاسع والعشرون
 و بالتسند المتصل الی شیخ الکرام عن علی بن ابرهیم
 الفقیه بسنده عن الصادق قال لما ادخل راس الحسین
 بن علی بن علی بن ابی طالب و ادخل علی بن الحسین و بیات امیر
 المؤمنین و کان علی بن الحسین مغلولاً فقال برید بن
 الله یا علی بن الحسین الحمد لله الذی قلنا ما قال فقال علی

الحسن لعنه الله علی من قتل ابی قال فعضب برید و امر
 بضرب عنقه قال علی بن الحسین فاذا قتلنی فینا رسول
 الله من بردهم الی منا زعم و لم یس لهم عمر و غیر ی فقال انت
 بزعم الی منا زعم شد و عی می رود و قبل پر دنیا معنه من عی
 بیده شد قال له یا علی بن الحسین مانند ری ما الذبی اربید
 بدلت قال بلی بریدان لا تگون لاحد علی متنه غیرک و فقا
 بزید هدا و الله ما اوث شد قال بزید یا علی بن الحسین ما
 اصا بک من مصیبه فینا کسبت ابد بک و یعقوب عن کثیر قال
 علی بن الحسین کلاما هذه فینا ترک انما انت فینا ما اصا
 من مصیبه فی الارض و لا فی انفسکم الا فی کتاب من قبل
 ان یسرا هه فحق الذین لا تاسی علی ما قاتلوا و لا یفرح بما اوتوا
 ترجمه امام صادق علیه السلام چون در آوردند سر حسین بر
 و در آوردند بر او علی میر حسین و در خزان و علی را آورد
 کردن بنده من و گفت بزید یا علی که سنا دیش خدا نیز
 سزا است که کشتید و تو را علی گفت نفرین خدا بر کسی است
 که کشت پدر من و خیمه من شد بزید و فریاد داد تا کرد
 ز سدا و ز او بوی گفت علی هرگاه میکنی مرا بر دخترا و عیبر
 خدا که بر گرداند بفرودگاهها ایشان و نیست ایشان را خوش
 نزد یکی جز من بزید گفت تو خود بر گردانی ایشان را بر نگاه

ایشان بر سرها حراست و نمود که سوهان را بگردن
 بسد و از که در دست خود و گفتیم او را سنی ایچ
 را حواسم با بر کار علی کس خواستی بکیرا بر او من بکیرا
 جز تو و گفت بزید بخدا سوگند این بود ایچ خواسته برید
 خواند سجی را از نامه خدا که گرفتارهای مردم را کارهای
 خودشان است خدا و گذر دار پس ادا کرد از مردم و
 پانصغ داد علی او را که چنین نیست که تو جان کرده بر سر
 در باره ما فرود بنامده بلکه ایچ در باره ما فرود آمده بر
 سخن است که خدا فراید نو سدر بسد و سکی در ز بر
 و نه در خانهای شما مگر آنکه در نوشته آسمان است بر
 از افریش از ناموس بخورد بزید ایچ از دست سزا
 و شاد نشود بزید ایچ شمار آمده نایم کسای که سپید
 بیانات طوارسلوک بر مغویه هدیست عصمت
 فواعد فرامند و جبار و سلاطین جور خداح بوده و
 جلالت و بخت و طریقه اوردان محفل سرزد و شیخ طحا
 مسعودی گوید فرعون در رعیت خود عادل تر از بزید
 بوده و شری از شایع اعمال او در مروج الذهب که در
 توریج اسلام است سروده و خلافت بزید از غارت
 نزل اسلام بود و ابو العزای میزی بطمه نموده

آری الا تمام تفعل کل مکر و ما انا فی لجمه آب مشربید
 کبش فریتم فلک حبا و کار علی حلاصه مکرید
 و انوا لفرج جوزی با کمال عصمت و محالقت اهل بیت
 رس نه در کفرین بدنا لیس کرده نام از رساله ذاکر
 الریالی المعصب العبد المانع من سب پرده ها و
 مرادش بغیر بر امثال غزالی است مصداق مثل
 معروف و بل من کفره غرور و در روز و در اهل
 بیت مجلس از یلید بی اظهار قد و قدر و اتحاد نمود و
 اظهار سرور بکفر خواستن از رسول خدا و بنی هاشم
 و مثل بابیات ابن زبیری نمود و ایاتی افزود و از جمله
 بیت قد قتلنا القرن من ساداتهم و عدنا مثل بدواعتد
 و نیز چون زحون بن قیس خبر واقع در قصر جبر و نبر او
 اظهار داشت منوچه سرها شد و بیت اشاع نمود
 ثابرت ثلک الحول و اشرف ثلک الشیوخ علی ریح جبر
 تعب الغراب قتلت صبا و لا نصح فلقد قضیت من الغم دج
 و مردم شام چنان افتخار نمود که شایسته است که اهل بیت را
 مانند اسرای کفار مردم مجبش و بهین سبب این جور
 در منیر بغداد بن بدو العن صریح نمود و جمعی از یائین
 منیر مکر و اعراض کردند و برخواستند و ابوالفرج

اصحابی در مقابل آورد که مردی در آن جمع برخاست
 و اشاره محضت تنف نمود و در بدو و مواسف نمود
 گفت عنی انحنها لاه و مشاوره کردنا اهل بیت در
 تقسیم اهل بیت میان ایشان و این را می دانند و
 بکشتن اهل بیت نمودند و گفتند شایسته است که
 بنشینند تا آنکه حضرت موفور شود هم نشینان
 جلسا فرعون یلیدش در بن که حلسا بدای فرعون
 بن یقتل موی و هر دو دنداد بدجور و لاد سدا
 و اینار که امر یقتل تا کردند و لاد ز ناهشده و صی دور
 فضل و لاد انبیاء مکر اولاد ز باو شرح بر مکالمه در
 اثبات الوصی معودی مطور است و این حلکان از
 یکی از ثقات علمای عاتقه حکایت کرده که در روزی با بر
 المومنین عرضه داشت که تمام در فتح مکه انان داد بدی
 که در خانه ابوسفیاد را بدو در کردانی امپه کرد بدی
 کردند جواب فرمود مکر نشیدی اشعار حص و بص
 و بعد از بدو شدن بخانه او رفتم و خواب خود حکایت
 نمودم و قسم یاد کرد که هنوز کسی بر این اشعار مطلع نشد
 ملکات کان الغمونا سجنه فلما ملکتم ما ان بالدم ابطح
 و حاتم قیل الایاتی طالنا غدو و انی الایات ففوق

او چنانکه خداوند تعالیٰ و کل نام بالذی ینصح
 فانه در مقابل ابوالفرج مزبور است که بر مذهب و خلاق
 مخاطبات با حضرت بنیاد نام او را بر سپید گفت علی مکر
 علی اخذ انکشت گفت بر ادوی بود مرا که شما را کشید
 گفت بلکه خدا کش حضرت بنیاد نداشت نمود الله بنوع
 الانفس چنان موقفا و سببه این مکالمه نیز میان بنیاد و
 ریاد واقع شد و ازین مکالمات نماید که اسد و مانند بنیاد
 خلفای جور و درویش ضلالت حصری مذهب بوده
 و اصل مذهب جبر و اضطرار و اینکه خالق افعال عباد
 خداوند است برای طیب خواطر اهل مسدود جور و
 جور اختراع شود و شایسته نیاسی بگوید این مذهب
 پوشانیده اند و نامش را توحید و افعال گذاشتند که
 هیچ فاعل صبیح خود را مورد ملائمت مستحق نوبت ندانند
 و با طیبشان عام میباشند و مباحی شود و اهل بیاد
 را در این مسئله مذهب است یکی جبر محض و اضطرار
 دیگری تفویض اختیار صرف و اینکه فاعل بالاسلام
 افعال خود است و مذهب شاعره و دویم مذهب معتزله
 و این دو در طرفین افراط و تفریط واقع شده و جبر و
 قصاص بسیار است تا چارید که تورات است و مردم بعضی

تقدیر و اراده جبر یافته دانند و ذلالت و مواعظ ابتدای
 و هدایت و الوعظ و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر
 ندانند و توحید و توحید و توحید و توحید و توحید
 نمایند و این معجزه را که توحید است و توحید است
 توحید توحید افعال است که گویند قائل به توحید
 نیست حدیث نبوی معروف تقدیر و توحید است
 را فطرتی بر قلبین بنفوس و توحید است که در دست
 واجب تعالی مؤثر دیگری اسد شیری گویند
 هر انکس را که مذهب غیر جبر است بفرموده گویند که توحید
 و مناسب مفوضه بجوس ظاهر است و اگر بجوس
 مشوی مذهب معتزله بنزدان اهر من هستند که اول
 خالق خیرات و ثانی خالق شر و است عمده تمسک بر عتقا
 بچند امر است اول اینکه افعال عباد معلوم حق است قبل
 از وجود و در عالم فضا و قدر و فقر است جفا القدر
 هو کائن و مخلوق وضعی در تقدیر نیست و خلف
 معلوم از علم حق محال است و دوم اینکه افعال اراده
 ناشی از اراده است اراده از داعی و داعی از اقتضا
 فطرت و طبیعت فطرت خلفت حضرت تعالی است و بنده
 را در او وضعی و اختیاری نیست طواهرات کتاب

الهی و مستثنی و از قبیل قائلان آنکه آن پشاه الله
و ما ریت اذ و میت یک لاهدی من اجبت و لا قوة
الا بالله و الی غیر جمیع الاثر که در بنابر این طوا هر مرد
الامت افعال حق باشند چنانچه مشنوی گویند
الت حق و فاعل من حق دست حق را کی کند من
طعن در و بر اهل نظر مخفی نیست که احاطه علم الهی در
تقدیر امور و علت تامة صدور فعل نیست اگر چه حالی
از مدخلیت نیست و با باشد که علم و تقدیر فعلی را زد
و مدخلیت عباد که فیه پس بر نماند بدو و ازاده بخا
آورد و آثارها را دو نیم بجهت نفی استقلال عباد در
فعل بگویند است بکن اقصای فطرت سلب قدرت
نکند بطوریکه هر اضطراری شود باید و ازاده تابع
شود و اما امتات شوا هر معاد صواب داده شود و
شنا عین این مذهب نه بحدی است که حاجت بیدیان
دانش باشد و علمای اهل بیت را در این باب بیانات
شایسته است بلکه توان گفت که فطرت انسانی از تمام بلیس
کواهی دهد بر بطلان حبر که هر فاعل فی حق خود را اندکار
و دست گردار و مستحق ملامت و مواجده میداند بلکه
این مذهب موجب بطلان ثبوت و طاعات و محارفات

و عفو یا است موجب تساوی محسن و مسمی و خود
و غلام در بند و بر و محض در ازاده واجب که کند
استحقاق و مدخلیت او عشا بعضی مدح نماید و بعضی
مدح ملامت و مایه جمله و ثواب دهد و بر حق است
کنند و آنکه عاصی انقضی و عصیان بود با مطیع در حد
در طاعت بلکه تمام تقیر و توبه کفار و عصاه در قرآن
محید و نسبت ظلم و صعبان و محشاء بعد از عطف محصر
و حالی از حجه خواهد بود تعالی الله تعالی بقول الظالمون
علو اکبر و اهل تصوف برای حفظ حدود و توحید در
افعال همه این مراتب از دست داده اند ضمنا فیل
فل الذی بدعی العلم فلسفه حفظ شینا و غایت عسل
و اما مذهب و تبر که مذهب معتزله و اهل احیاء و نهو
است پس عباد را مستقل در افعال را در تبه خود دانند
و جبر تبه این طایفه را قدریه خوانند تا حدیث نبوی تطبق
بر ایشان شود که محسوس است هستند و مرادشان در
قول ما خیار نصیح ثواب عقاب مدح و ذم و فاعل
در عشا انقیاد و عفو و مواعظ است شاید
بسطر قاصر اهل ظاهر این مذهب اندر از مذهب جبر تبه
نمارد و عاقل از اینکه مقاسد این مذهب که زیاد او

جبر نباشد کثر نخواهد بود و عده رجحان در نظر اهل طایفه
نصیر عقاب مؤاخذه است بکمان خود عقاب الهی از مؤاخذه
و انتقام محض مخالفان و امر است با تمکن از امتثال نه که
افعالی اثری خلص از وجود تبه باشد و شاید بعضی
بالوجدان خود را مستفل در فعل بدانند چنانچه مشهور است
مذهب جبر از قدور سواران و آنکه جبری حق خود را مگر
اینکه گویند این که بیا ان که این دلیل اختیار است
و بر اهلین بر بطلان مذهب نفویض است چنانچه
ذات اقدس الهی علته العلیل است بدیهی است که علل شو
فاعل یا مستقلال و مؤثر نامرئیت در احاد پیش است
لخص باینکه این مذهب را دانسته شیعار جمیع این
عقیده باطله فرموده اند که این موجب نقص قدرت
بلکه عجز در ذات اقدس خواهد بود و در احادیثی وارد
که خدا جبر نمی زند آنکه بندگان را مجبور بر امری کند
از آن مؤاخذه و عقاب نماید و عزیز تر و قادر تر از آنست که
در مملکت او چیزی برخلاف اراده او واقع شود و نیز
فرموده اند مساکن قدرت تبه که اهل نفویض باشند
خدا را اهل ستوده باشند و از قدرت و سلطنت
در مملکت خود خارج نمودند و از این قبیل بیانات لطیفه

نسب وارد شده و مذمت ستم مذمت طائعه محقق است
است و ما خود را زائمه اطهار است موافق ادله و اعتبار است
که امر بین الامرین است جبر محض نه اختیار محض و هر چه
محتاج بلطف فرجه بیان لطیف است که مراد شرکت خالق
و مخلوق در افعال نیست و هیچ مراد قدرت نیست
بلکه مراد این هم نباشد که جبر صرف نیست جبر ناقص است
و نیز مراد این نیست که بعضی افعال مثل امور تکلیفی
اختیار محض است بعضی امور مثل فروغی و صحت
مرض و امثال آن جبر محض است زیرا که محل کلام غیر از
افعال الزامه اختیار تبه نیست افعال اختیار تبه لا محاله
صادق و از اراده خداست نیست صدور اینگونه افعال
عبد مباشر خلاف بداهه عقل و عرف عقل است حد
و در آن صدور فعل است از اراده لیکن اراده که
اخیر علت فاعله صدور فعل است امری است حادث و باطل
و سببی موجود شود مانند داعی و خواطر که بعد از ظهور
فعل داعی شوق پیدا شود و اراده حادث شود که باید فعل
فعل بخا آورده شود و حصول داعی ممکن نیست که سبب
از امری خارج از فاعل باشد و اگر با جبر محض شود و با تسلل
لازم آید در لا محاله حصول داعی از مفصلات ذات و از

استعداد و قابلیت ذات و خصوصیات آنها خواهد بود
 و استعداد و خصوصیت هر مریض و دینی علی است لفظ
 و بیغ المی موجب است که ابطال و ابطال امکنه ذات نشود
 و هر چه در مریضه ای که خود برساند نادرجی و نیز کر شده
 باشد در کل بعمل می آید که اشاره باین لطیفه در بابا
 است پس باین سیب ازاده حقه لطیفه تعلق گرفت که مریضه
 ازاده فعلی از اینجای خود نماید و معنی نشد بر امور و افعال
 عناد باین که گفته می نیست پس اگر چه فعل فعل عبد
 و صادر از او است و ازاده لیکن منشی بفعل صاع جو
 بی شود و چنین نباشد که فاعل استغلال نام در صدق
 افعال باشد باشد زیرا که اگر ازاده لطیفه تعلق گیرد از
 عبد بمر و دیگر در در معرفت الله یعنی العزائم و نقص
 انهم اشاره بهین معنی است نمایانکه بگویند که مضطر
 در ازاده باشد و مختار در مراد چنانکه بعضی از علما
 گفته اند بلکه گویند ازاده از خود است چون ازادی بگو
 ازاده با صدق اختیار بر ازاده معنای محضی ندارد و هم
 صدق ضطر از معنی ندارد بلکه ازاده هر مریضی جز
 از ذات مریض و ذات او ذاتا و استند آنکه ذات او را اجاع
 ذات او کرده باشد تا سوال بیاید که چرا دیگری جعل

ذات او نشد و نخواهیم گفت ذات او مجعول بعمل جاعل
 نیست زیرا که قبل از جعل عدم محض قنای صراستند
 قابلیت و استعداد از مراتب هستی مجعول است بعد
 دیگر هوایات و اختلاف ذات او از لوازم مجعول و جعل
 و تکرر و تعدد مجعولات است بخیر این مرتب و غیر مرتب
 مزبور و خلوازا اصطلاحات از خصائص و بعضی لطیفه
 است باین که صرف عنان ظاهر نماید و در کان در مریضه
 و وابست شده که شخصی سوال نمود که حد مجبور کرده
 بند کار گفت نه چنین است عمره داشت نه بصره
 نموده فرمود نه عرض داشت پس چگونه است و بوالله
 است میانه این دو خانه اصل تفسیر را به مبار که در اصل
 من مصیبه فیما کسبت بیکر است و کرده از بعضی گفته
 اند عام است بعضی گفته اند خاص بعضی معصومین است
 و بعضی گفته اند که مراد بمصیبه در این بر عفو و است
 و از جواب حضرت میعاد ظاهر میشود که مصائب همه معصوم
 از جهات افعال و اعمال نیست بلکه ابتدای ایشان از جهات
 کمال و مراتب صبر و تقابل و تدبیر و در قرب الامتنان
 حقیق در تفسیر این سوال شده از جنات صادقین که نا اصاب
 من مصیبه فیما کسبت بیکر آنچه از مصیبه است باین و منین

واهل بیت سید پر فیصل بوده فرمود که رسول خدا
 روز هفتاد مرثیه استغاثی کرد و در کتافهای و در تفسیر
 فنی بسند صحیح معبر بر روایت شده که منهای آن عمرو
 ملاقات کرد حضرت یحیاد را و پرسش حال کرد خواب
 و مرود که خائنانند حال بی اسرائیل است و گرفتار
 بعرو و کشتن پسرهای ایشان زنده داشتن زمان و
 تمام افتخار عرب بخدا بود و از برای اهل بیت او جانی نشنا
 و مکانات حضرت زایا منهای بسند محدث جری
 بوجه مبسوطی در کتاب انوار نعمانیه ایراد نمود هر که خو
 مراحت نماید **الحديث الثالثون**
 و بالتسلسل متصل الى الشيخ الفقيه جعفر بن محمد بن
 عن المروزي باي استواء عن جعفر بن محمد بن محمد بن محمد
 هاشم بن وهب الانصبي ولا رأي في دار هاشمي خان
 خمس حج حتى قتل عبيد الله بن زياد و بسند صحيح
 ابو داود قال قلت لفاطمة بنت علي ما تمنيات امرئ
 منا ولا اطلب في عيبتها مرودا ولا املطفت حتى بعث
 الخبر براس عبيد الله ترجمته تمام صادق گفت من نکشید
 رنج از هاشم و نه وفات نمود دست یکم را و دیده شد
 دودی و خانه فردی از هاشم بخان ناگفته متدبیر

زیاد بیانات شرح حال آه ماهه و سوگواری
 احیالا در حدیث اول گذشت که بلاس پوشیدند و کتاف
 پاره کردند و سبیل بر صورت زدند و قاضی نوز مصر
 در کتاب عاتق اسلام را حضرت صادق روایت کرده
 که تا یکسال شب روز نوحه سر آه نمودند و سه سال
 در سوگواری بودند و سورن مجرمه و جاعله از انصاف
 و سوختن ایامند در مجلس بیاض و خود را پنهان میکرد
 و سرود و سنه بود که شناسنامه فتون و نوحه گری
 زبان چه شنیدند و چه گوشتند و الحظ نفعی هاشم
 داد مریدانگی و غیر تمام کردند در عایت جلالت
 الشهداء و در تذکره سبط مطور است که ال ابوک
 بابی ای اثنا بعد از دفعه طف نام برید با و لا خود
 نکذا شد مکرم غوث بن عبد الله بن جعفر که پسر خود
 برید نامید و طایب بن یمن جهه او را میجو نمودند
 مؤلفان عین الحسنة العبد الحفیر فی عون العلماء
 و الفقیر فی قون الفضل الحاج میرزا محمد الهی ختم الله
 له بالحقنی بالبیعة جامده و قریحه خامده قصیده مر
 بلت احوال طایفات نظم نمود با تمیذ که در عداد تو
 سزایان و مرثیه گویان سبید مظلومین محشور شود

انشاء الله واربعين شربة ادبى عصر معدون
 خواهد ذبوا كه نظم شعر فصيح خصوصاً عري اذا مثال
 حير منوع ومعهود نيسب ويهيج زمان در نظم شعر
 قدى نداشتند و علمى بنفراشته و در خلال ناليفاع
 شايو شده كه حديث قرايم و مرثيه فاطمات را
 نظم تمام و اين نوحى را از بايد از سجده ادايم و با الله الاست
 تجاوبت الصادق صايج
 و اجورى الذموع على الخد
 الا مثل الحمامه اذ نكت
 كمنع المشافير في الاباب
 و لكن هو الجرد و رذن
 نذكرن الاحبة بالطفون
 و ناذرهم في المعالي
 مدينته جدينا لا نقبلنا
 خرجنا منك بالاهلينا
 و ناذر جدها و نعتنا
 الا باجدنا يا خير هاد
 نوازى في الدنيا و يغابر
 و كل قشركه ما قد صابت

و ناذر جدها و نعتنا
 الا باجدنا يا خير هاد

و قائلة ند كرمنا فلا ف
 احبة ند كرى يومنا و رفا
 و بضرى العذير يا زهرا
 كان اما متاعرفتموس
 و في قد امير من الحسن
 و تمار قبل زحك قطرحا
 و قد بشوا الكتاب فهل مم
 و اباك الحليلة لانس
 و لو اسالك يومك اليه
 و كن اسالك يومك اليه
 ند كرمه يا ناه الوعيد
 و نذيرى بما و للرجيع
 ملو انعتنا اذ و انسا
 حليله في التلات سنكا
 هل نذكرن يومنا فليسا
 و هن اللابيات حرر محص
 احسن قانما و لبس سودا
 فلا غمرت دمشق و نحن
 فواجبنا من الدهر الحوون

عواجر

انشاء الله وازهر من شريفه ادبى عصر معدود
 خواهد بود بزا که بطور شعر فصیح خصوصاً عربی از امثال
 حیر منوع و معهود نیست و بهیچ زمان در نظم شعر
 قدیمی نداشتند و علمی بنفراشته و در خلل نالیه از
 شایق شده که حدیث اربعین و مرثیه فاطمات را
 نظم غایم و این بوفیق از انبیا است که ادام و بالله الاستعا
 تجاوبت انصاف صانع
 و اجر الزموع علی الخ
 الامیل الحامه اذ نعت
 که پیغمبر المشافیر فی الایاب
 و لکن هو الطراد و ردن
 ند کن الاحبه بالطفوف
 و نادیه ترتم فی المعالی
 مدینه جدیما لا یفکیبنا
 خرجه امنک بالاهل حق
 و نادیت جدیما و صفای
 الا باجدنا یا خیر هادی
 نوازل فی الدیار یغیر هل
 و کل تشکیک ما قد صابت
 علی اعصاب و ردنا حق
 و ذکرنا الهیود الماصبا
 فبحین القلوب الهانیه
 الی الاوطان مراد و افلا
 المدیته من دمشق و اجما
 و قد ما نواعطائنا بالقر
 بالبحان هذا الراسبات
 رجعتا حایرین خائبات
 دحلنا لایتن و کلابات
 و ما ایتضاح لنا عیان
 لقد امست بناتک ضایع
 نواکل فی البیوت الخائبات
 لفقدان الاحبه و الخفا

و قد
 و قد

و فائده ند کرماندافت
 اخیه ند کر بی بو ما و و ما
 و بصر من العواهد بالذوق
 کان اما سارین شموس
 و فی قد امهم راس الحسین
 و لم لا قبل بحک فخرنا
 و قد ملوا الکتاب و هل سمع
 و دابال الجملله لاسا به
 و لو اساک بومالک
 و لو اساک بومالک
 ند کر همه با تاه الوعید
 و نسفی عیاء للرضیع
 ملک و انعمنا اذ را بسا
 حلیل کف السلاستیک
 هل ند کن بومالک لبقنا
 و هن اللایات حریر محص
 افسن ما نما و لبس سودا
 و لا غرنت دمشق و نحن
 قوا عجبنا من الدهر الخوف
 من الاخران و الزوا اللها
 د مشفا ما خاب با ص
 و بقتس العا با و اقصا
 رؤس بالدماء مفطرب
 علی اغلی الزمان العالیه
 نمکر من عیان مکرنا
 خطبه امصفه نور الیه
 و لا کبار قد ما محروک
 فضیله شهاد د بلان
 و فوفک فی مثله العنا
 و نند و همیر آتیم کما
 و لم یوصع بندی المصفا
 و لم یطرب عبون الوفا
 سوا تر فی السال مر قبا
 نسام من امته من ریت
 و نحن مسکات عاربات
 جوین الحیره ثانی العدا
 آفتا و السببا با خائبات
 و من اوضاع دور الدنا

أعوامهم عيشهم في السوء
يملك عواكس في مدينتهم
الأنبا جبرئيل في مكر لوى
هتات الحسين زاد ملكا
أبى لوفت أبو الميراني
بناك الرعوى كدى لوكا
فليرى لفظ ليل لنام
الأنبا فاضل حدثت في
نور دمه كحل للقبوب
عظامه السطحة في بلد البرد
وفي فمها طفق عطر منيل
وأشأت لزومات فامعرب
خيمتا وأحبتا وأختبا
تمكت البضع من ظليل
وأبدت مدداه النيسا
مارعته محنت كعب سرحي
بفهم نوادى فاني كل يوم
لا تمحى كذا ناسا
تخلت غيرون بالمرود

قلوا همها شيوا لسا هرب
ومس على الملا مسخرب
ما التكل تقاس ما فلان
قادت ليلنا الطاهر
وسمرت القصور الررا
مفك نلبا للثلاث
مهو اللبلا التارلات
اطل وقف المظن بالث
وأجله عشا الباصر
لقد تحسب بحيل عاد بال
نسي من الدماء البشبا
وذا من يراى الزا شيب
فسي تحسن الى لوكا
لعمري ما هدت في العا
وشر في القلوب القاسا
سلوا لنا كليات القافلات
وكيل في السنين التاليت
يعين دماء وجه اللاطين
يوى مكب الدموع الجا

ولا أمشط بكاء من قضا
سوى خبيث شغلنا شرا
وكم يوفون نارنا فذير
يوى بينا رزين موفير
ونشرح الآيات ودشير
الى بعض شتلاتنا النجا
من الجواب والنادل جمع عند ليل
لا يجر حصر المطلاع
حس البراعة والاستهلال وحس الخالص
الى المقصود وحس النظمين للتيبين
وهما لا مكر كثر موفوله مادت
جدها اشارة الى ما ورد من انها اخذت بعصا
بنى في الروضة النبوية وقالت يا جدها
اني ناعية ليلنا يا عبد وفي قوله
من الدماء مفطرات فواء وهو كونه
حركة الرقى مخالفا لالتراب الكلمة وهو ان كان بعد من عبود
الشعر الا انه غير عزيز في اشعار الفصحاء مثل دعبل
والحميري والرضي فاني فيما بعد من الآيات وقوله
ار قبل محل هذا نضمين لشعر محمد بن يعقوب
الأنبا فصيدة أو طها علو في الحيات وفي المات
لجوان احدي المعجزات وفي وفيات الاعيان
انها احسن ما قيل في رثا المصلوب ولما افسد
ابن الانبار في هذا البيت بحسر الصالحين
عباد قاه موفيل قاه ولطافة هذا الفصيد
دعني في نظم مرثية لمولانا الحسين على دره وقافيه
وبن ابن الانباري هكذا ولما قيل جوعك فطحت

تمك من عتاق المكررات وقوله خطيبا مصفيا يقال خطيب
مصفيا أي يبلغ قوله فلو أننا عينا لوللتمني نحو قوله تعريما
بؤرة البؤرة كقوله والوكانوا متسلمين وقوله له نظروا عطف
على عينا فوله وهل ذكرن يوما الحاشية إلى ما ورد
في كامل النواريج وحيلة من الكتب من دخول الفاظها
على التسمية الآله وثبات وكانت عليها من الملائكة
والجلى والحل فلما رأت الفاظها من عن ساب الرتبة
وليس الثياب السود واقن ما تامة بعد ذلك الدس
الفاظيات ملابس مارة كما في الكامل ويجيء فلان
مناسبة هذا المصير والها في المخرج من أن اليهودي
التي تاربعش فله إلى عمرهم ولكوا عليه وقالوا
لما في الجوار واعند التي باها زوجه على ويجيء فالو
أن تقع إلى على وقد جمع اليهود الحجابي الحلال طوارق فله
تدخل في بدنها وأرادوا اسمها أنه جاني آجبريل ثبنا
من الجنة وحلى وحلل لهم وامثلها عليه فاطمة ونجى
اليهود منها واسلم سبها خلق كثير من اليهود ودخل
عقبه الهاشميين زينب على اعتاقها وعليها ازدل ثبنا
قوله وانثارت الرباب الخ مضي شرح حال الرباب في الحديث
الحاد بعشر وقيلنا أمر ثبنا ابنة وقوله تمكنت أي حذا

مكة ما فرجع هناك وأما البس اسمها فله من حرام
حال من رجع لوتى من كعبين نامر من كلاب خضف
الامية المؤمنين مودة، يتقبل فناءه وقوله له على انظر في
أمر أقد ولد هذا الخوف من أمر مملوك فأنزلنا
فقال له مروج أم البس الكلاب فله ليس في المخرج
من أياها ولد ذلك للأمير بعد بين العبد و حرة
الوالد فرج وكانت أم البس أم هوداء الأربعة الأخوة
تخرج إلى البغيم مستدب يدي شي ندية واحرفها فجميع
الس البس وكان مرفا في الجاني من الجاني ولا يزال يسمع
فدبها وبكى واليه يشير في قوله تؤثر الخ والفا فله من
النساء من لم ين لها ولد ولا يخفى لظافة الآيات الآخرة
والمرجوع من أدباء العصر موازن هذه القصيدة مع مر
ابن الأبنار في الحكم من الشعر من لاسن العصر من
الحديث الحاردي والتلثون
وباسنادي إلى السيد الأجل على بن طاووس في الأمال
من كتاب سراي فزة عن أبي جعفر الباق قال كان أبي علي بن
الحسين فذا أخذ منزله من بعد مقتل أبيه الحسين بن
من شعر وأقام بالبادية فلبث فيها عدة سنين كراهة
لظلة الناس وملاستهم وكان يسر من البادية بمقا

بها الى العراق ذات الاسبوع و لا يشعر بذلك من قبله
 قال محمد بن علي فخرج متوجها الى العراق وانا معه ليس معنا
 ذور و روح الا الله افئدين فامر الخبير بترجعه ابو جعفر بافرقت
 بود پدیدم علی پسر حسین که گرفته جایگاه خود را پس از
 کشته شدن پدرش خانه از مو و مانده بود در میانان پسر
 در نیک نمود در میانان چند سال چون ناخوش داشت
 امیرش پسر مرد را و بر خود نشان او میرفت از آن میانان
 در هنگام بودنش در آنجا بوی عرائن که دید کند پدر
 و پدر بزرگ خود را و کسی گاه ار کار او نبود بیانات
 مکار و احلاق و مراتب عبادت و خوف و زهد علی بن
 الحسین از امور معلومه ایست که تمامی اهل تاریخ از او
 و مخالف ضبط نموده اند و معاصیرین او شهادت بر حلا
 قدر او مکرر داده اند و گفته اند از بی هاشم کسی افضل
 از وی نبوده چنانچه از وهری ابو حازم و دیگران معلوم
 است حضرت صفوان پس از میان مراتب علم و زهد و
 عبادت امیر المؤمنین فرمود که کسی در او کلام امیر المؤمنین
 شبیه تر با و از علی بن الحسین نبوده و در خبری است که
 در سفر حج تازیانه و قضیب بر تافه خود نمودی و می گفت
 از قصاص در قیامت بجز منم و از عبادات موقوفه انحصار

بود

بود هزار رکعت نماز و در علمای اسلام گلبه در زید
 و عبادت نوشته شده که در او ذکر علی بن الحسین زیاده
 نباشد و در کشف القمه مسطور است که طاووس بن یزید
 با و غرضه داشت که سه مرتبه استیذان از الهیسان سما
 از عقاب یکی آنکه نویسی بگیری و دیگری شفاعت همی
 و سیم رحمة واسعة الخی می جواب فرمود نسبت به
 مرا ایمن چگونه کند با آنکه خدا فرموده فلا اتساب بیهتم
 بومش و اما شفاعت مرا ایمن نکند یا گفته خداوند لا
 یستغفون الا من ارضی و اما رحمت خدا حد این رحمت الله
 فی رب من المحسنین و من غلبنا که محسن باشیم و در زمان
 مسافرت با اهل قله نسبت خود را بر رسول خدا اطهر
 نمیداشت که میباید غایبی از او نمایند و در کتب تاریخی
 بسلام خود رد از جهت نادیده غلام عرضه داشت مرا به
 کار خود فرستد آنگاه تازیانه زنی مرا پس گریست بر القاب
 و به پسر خود حضرت پسر فرمود در مسجد پیغمبر برو و بعد
 از نماز برای من استغفار کن و آن غلام مرا آزاد نمود و پسر
 دیگر یکی در پیش از خانه بیرون شد و تازیانه آورد و بعد
 خود گفت مرا قصاص کن و صد خانواده از فقرای مدینه
 را اعانت می نمود و شش ماه از داد و معاش برای آنها

می کرد



میگرد و بباداره این برادر سرگشته بود که تا به او بیست
 ننه و سپاه شده بود و فقری مدبسه همه شب برادر
 حامدای خود انتظار آوردند و او را نمیشناختند
 همی که می آمدی گفتند صاحب ایان آمد و که از مشقت
 و محنت سفر که بلاست صیغه بچشم شده بود و در
 اندک سرمایه من تر میشد شب تا صبحها بیکان شد
 می نمود و برای این آب بکشد و بنزد عسل و و صوی
 خود را بدست خود می کشید شبی از شبها هر روز
 ملاقات کرد در حالیکه بازان می آمد و بدارد و همیز می
 دو شد او در پیش نمود فرمود سفری را پیش دارم
 در هفته آن سفر هستم گفت غلام من حاضر است برای
 خدمت فرمودت حامل باشم هنر است بر از چند روزی
 دیگر که شرفیاب شد بر سید که متانت شما چه شد فرمود
 مقصود سفر آخرت هفته مرگ بود و از حدیث قبال
 معلوم شود که بزبان کر بلا و تحف مکر آمده و وضع مت
 بر وضع اخفاء بوده چنانچه از حدیث ظاهر شود و با این حجت
 مسافرت از حضرت هراقی مذکور در تواریخ شده و آن
 موظف آن جناب استمرا او که برده و مصائب بدو بز و کواش
 بود در مدت بی و پنج سال زیرا که وفات آنحضرت در بیت

اینم محرم سنه نود و چهار هجری بود علی المشهور مسند
 شصت و یک بود و بخدی کرینت که بر چشمان او جانی
 شد ندو هر وقت فلاح آب بدست گرفت با نذر کرد
 که ابو امر و روح باشد خود نمود و مکر و میفرمود فراتر
 عرب و قبل نه سبکی در هر یک و لوقالت نفسان در دت
 علی هذا فقال بقی فتلنها و علیها ابکی شعر در روزی
 از بدن گویند هر نوچه بمن من خود بختم خویش
 دیدم که جانم میبرد و تا با او لا عقیل مهرایه بسته
 می نمود و میفرمود چون نظر با ایشان کنم یاد کرد که کسم
 و مزار قتی د سنه هجری در منافقین شهر استوایست
 که همه روز غایب کرد که خدا با سرفرازی در مزار بر من مؤلف
 گوید که در زمان ما بمساجات و اعراض علمای عصر
 احادیث و توارخ و خرافات و السنه مرثیه خوانان و سنه
 بسند الساجدین شایع است مثل آنکه در شام هفت عدد
 ناما کرد ندو خاکسری بر مزار بچند و بخدی کرینت کرد که
 چشم او را تا و دان جاری شده بود و بیازار فضا با عبور
 کرد با آنکه اثر زنجیر بعد از هفت ساله در پای او بود با آن
 از هری مجلس تعزیه بسند الشهداء و فقه و داستان کفر
 داری کرد و از این قبیل از محرمات کاذب یاد و و محقق

کتاب جدید مؤلفه است از بعضی العصاره اصدان
 حائنه ماضیه مرآت عدو خوف و عبادات شانه و احسان
 ایکد سید بنجاد و سایر ائمه اثنی عشره عمل شک و س
 نیست این وظایف منافقانه بامر نه عصمت ایشان نداشت
 بلکه از لوازم عصمت است زیرا که معنی عصمت از انوار
 علم شهودی معایسه بنای اعمال و آثار بر زنجی افعال
 و مکاشفه حقایق نشانه هست و در زنج و موافقت امور
 بنام است کلا لولا تعلمون علمه البقین لزوم الحکم
 لزوم تعاین البقین و بدیهی است که هر کس احاطه یافته به
 بنای اعمال پیدا کند و اثر هر کار بر او مشاهده بعین البقین
 کند هرگز اقدام بر نکات از عمل نماید مانند کسی که عیاناً
 بداند که در طعامی ستم داخل شده هرگز آنرا نخورد
 آن غذا نماید اگر چه در اعلى درجات لذت باشد و این است
 که اصحاب باجماع دارند بر عصمت ابدی و ائمه بلکه صدیق
 کریم نیز که دارای مقام علم البقین و مکاشفه بود مانند
 باین سبب اخلاص و ائمه نظیر است با اتفاق معتبرین و علم
 بحقایق نشات و بنای افعال و اعمال از لوازم مساوی و ا
 و ولایت است اگر چه عصمت را در کتب کلامیه بطریق
 دیگری اثبات کرده اند و بعضی تمسک بادل لغویه نموده

که صدیق
 کریم

لیکن بر اهل بصیرت مخفی نیست که هیچ یک از این
 مثبت تمام مدعی ناخال از صافیه نیست و آنچه نگاشته
 از تمسک بعلوم و عیان و مکاشفه و شهود و عرفان
 خصوصیات او ثبوت طرف و اوفق بقواعد علم و عقل
 است زیرا برای متعلمین و انوار ابدی است که در
 این کار جزو دانش حیات علوی نموده و به دست
 که دارای این مراتب معیار عصمت می باشد و در
 ادب کریم نیز اثبات مدعیان این و نشان از طریق بحث
 که انوس کامله انوار و انوار انوار ای مرتبه علمیه
 هستند و مرد و منوح و تحصیل محو ثبات و مشهود و ک
 کردن از مغفوضه او در غیبت امر دارد و اگر موجب بر ک
 غلبه نماید و بمرتبه موکد و مسدوده البقین عمل از
 رعناد و مستخود نماید و این معنی موافق بقرین و عیان
 در هر حال ذنبه عصیان با بنیاد و قرآن و اعتراف بعیاض
 در ادعیه ماثوره و ائمه و استغفار و تضرع و بکاء و خوف
 از آتش جهنم و استعانه از شیطان چنانچه مکرر در ائمه
 و احاد پیش است از لوازم عبودیت و خضوع بندگی و
 است با ارباب استیلائی سلطان عظمت خوف و است
 که از لوازم معرفت نامه است با آنکه مطابق تعدد و در

و حیث نفوس شریفه معصومین است اگر چه باشند غافل
بمباحات و لوازم بشریت و طبیعت باشد چنانچه حکیم سبحان
گفته هر چه از خویش دانای چه که از عرف و چه ایمان هیچ
از دست و رافقی چه زشتی و نش و چه زیبا و جیم
بزمی ماکلی دارد مانند گاه که عمارت از در معد و قرائی و
انقطاع اتصال دائم چنانچه عاری می شود و میگویند آن
دو روح غائبان قرائی بود هر گاه جهت قرائی دارد
و در دعای کبیر دارد است هبنی صبر علی عذابک
فکف صبر علی فراقک و ایچ شیخ جلیل صاحب کشف
الغیبه که قاعده حسنات را برار مستیانات المعتبرین دانایان
کرده و سایر علما پسندیده اند اشاره بعضی مذکورند
است و یا آنکه دانایان از این اجتهاد اهل است مناسرت
که هیچ ملک مقرب یا نبی مرسله میزان ریشه آگاه نشد
و در آن علم ذات اقدس را شریکی منصور نیست در
احادیث ادعیه مکرر اشاره باین مرئیه از علم ذات
شده و نیز در باب بیدار شدن احادیثی که خدا را از
علم است یکی علم محزون که مطلع نیست بر واحدی
و دیگری علمی که تعلیم ملائکه و انبیاء شده و بحسب مرئیه
اولی همگی از عوایف نیست و ایات مبارک که اشارت

باین معنی دارد قایما از وی ما بفعلی و لا یکره قال لو کنت
اعلم الغیب لکانت کثیرا من الخیر قال الغیب فلا یظهر
علما غیبی احد او پوشیده بدست که نتوان گفت باین باب
از متشابهات است این معنی الطیف ادق و رهنه احو
مذکور شده و هیچ متافاتی باین مرئیه عصمت حلال است
شریفه او باین داد و دین که جمیع بر این است علوم و نه
و اطلاع بر الواح سماوی است و ایچ در علم مکنون محض
است انقض بر احدی شده و اجوبه دیگری علمی شیع
د ر این مقام گفته اند که بعضی معصوم مقدسه از معنی
شیعیان ایشان است برادر تعلیم ایشان است و کلا
این اجوبه مجدی است که محتاج بیان نیست جواب اخیر
از حق بطور اهر و جامع شنات ایات مبارک که واحادیث
وارد است مرفقی بعضی شایع از معاصرین قدس
و وجود و شرح منقول باین مقام در حدیث بیستم گذشت
و در امثال اینگونه مطالب عالیه با اشاره فاعل کرم
تا از وضع اختصار تجاوز نشده باشد و بر نتایج انحصار
شد زیرا که مقتضای اهل خبرت و بصیرت اشکار است
لکدیش الثانی والثلاثون
و بالنسبة المنضلة الى الشيخ الجلیل جعفر بن محمد بن قولویه

اما سنده الی الکاهل عن ابی عبد الله قال من اراد ان یکن
 فی کرامه الله و فی شفاعته محمد فلیکن للحسین ذات اربابان من
 الفصل الکون و حسن التواضع لا یستلزم عن ذنب عملی
 الحیوة الذی باولو کانت ذنوبه عدد درمل عالم و حیال دنیا
 و رب العالمین الحسن بن علی فضل مظلوم ماضی بدایه
 و عطش انا هو و اهل بیت و اصحابه و حرم امام صادق کف
 هر که خواهد که بوده باشد و گرامی بودن نزد خدا
 و در خواستش گرامی باشد پس باید بوده باشد مر حسین را
 کی میرسد او را افزون تر گرامی و بیکوئی نزد و نرسد
 او را خدا را که هیچکس کرده در هکام زندگانی جهان نیست
 و اگر چه بوده باشد کاهان او و تیماره ریل و ان عالم
 و کوههای تمام و کف و باید رسید که حسین چهر علی
 گشته شد منم رسید و پیچاره بود خود او و تشنه بود
 او و خانواده او و با و زن و بانات ایمان و اعتقاد شفا
 و رسول خدا و ائمه هدی از صوفیات مذهب شیعه است
 و اغلب فرق مسلمین نیز موافق هستند و شوق شفاعت
 برای گناه کاران و اهل معاصیه کبیره شارح صحیح مسلم نقل
 کرده که اهل سنت قائل بحوائج شفاعت هستند از طریقی
 نصیح آیات و اخبار متواتره و مسلمین اجماع بر این معنی اند

عفا و سنده
 و حسن و شفا
 هستند

حرم معدودی از خوارج و معتزله که ناوید کرده اند ظویر
 آیات شفاعت را باینکه مراد و باید فی درخاست است و رفع
 و بصیرت آیات و اخبار ناوید ایشان باطل است و شیخ
 صدوق در رساله اعتقادات گوید که اعتقاد شیعه
 در شفاعت آنست که شفاعت ثابت است برای صاحب
 معاصی کبیره و صغیره و اهل ذنوب محتاج شفاعت است
 و هر که منکر شفاعت پیغمبر باشد از شفاعت هر چه باشد
 و شفاعت اختصاص دارد بمرسول خدا و وصی او و
 انبیا و رسل و اوصیا و مؤمنین و مثلک و غیر اختصاص
 دارد شفاعت با اهل ایمان که اهل توحید باشند و اهل
 شل و شرک و انکار کفر را بفر از شفاعت نیست نما
 شد که از صدوق و تحقیق معنی الشفاعه و المغفره علی
 وجه بکون من خواص هذا الکتاب هو مبنی علی رسم
 الاو فی من خواص الاثنان تاثیر اعمال و افعال الا را
 فی جوهر ذاته و صیغه اعماله ان خبر الفخر و ان شرافت اکمل
 بفعله بخیر از همه بناشونده و وجه و مجمع فی صیغه ذاته
 و عزانه مدركانه است تمام انو شحت من الهیات ناکد
 من الملکات و انقوم من هی الصف المشروره فی القیمة و
 هو الکتاب الذی لا یعاد و صغیره و لا کبیره حتی النعمه و

اما سنده الى الكاهن عن ابي عبد الله من اراد ان يكون
 ابي كرامة الله وفي شفاعته محمد فليكن الحسن والزبير من
 اصل الكرام وحرص التواضع لا يسئل عن دينه عمله في
 الجوهرة الدنيا ولو كانت دونه عدد رمل عالم وحيات الدنيا
 ورب البحران الحسن بن علي فقل مطلوب ما مضى يدانسه
 وعطش ما هو واهل بيته واصحابه من حمراء ماضة وكف
 هر كس جو اهدا كه بوده باشد رگرمي بود در نزد خدا
 و در جوارش كرمي نمك پس بايد بوده باشد مر حسين و ابي
 كرمي ميرسد و از افزون تر كرمي و بيكوني مرد و نرسد
 او را خدا را كه هيچ كرده در هكاه زندگاني همان چند
 و او چه بوده باشد كاهان او بشماره ريلك و از عالم
 و كوههاي غام و كفت بايد و ميند كه حسين پسر علي
 كشته شد سيم رسيد و بچاره بود حوا و او قشنة بود
 او و خانواده او و پا و زن و بيات ايمان و اعتقاد به شفا
 رسول خدا و ائمة هدي از صدف ريات مذهب شيعه است
 و اغلب فرق مسلمين بر موافق هستند در شون شفاعت
 براي كاه كازان و اهل معاصي كبره شارح صحيح مسلم نقل
 كرده كه اهل سنت قائل بجا از شفاعت هستند از طبري و مجمع
 البحر ايات و اخبار مؤانزه و مسلمين اجتماع بر اين معني اند

عنه و سنده
 و حور شفاعت
 هستند

حرم معدودي از خوارج و معتزله كه تاويل كرده اند طبري
 بيات شفاعت اباي كه مراد رياتي در ريات است و رفع
 و بصرح ايات و اخبار تاويل ايشان فاطم است صحيح
 صدور و در رساله اعتقادات كوني كه اعتقاد شيعه
 در شفاعت است كه شفاعت ثابث است براي صاحب
 معاصي كبره و صغيره و اهل نوبه محتاج شفاعت است
 او هر كه منكر شفاعت پيغمبر باشد از شفاعت هر كه باشد
 و شفاعت اختصاص دارد بوسول خدا و وصيا او و بنا
 انبيا و رسل و اوصيا و مؤمنين و مسلمين و بر اختصاص
 دارد شفاعت با اهل ايمان كه اهل توحيد باشند و اهل
 شل و شرك و انكار كفر الله از شفاعت نبوت نما
 شد كذا صدوق و المحقق معني الشفاعت و المعفزة علي
 وجه يكون من خواص هذا الكتاب هو مسني علي رستم
 الا و في من خواص الاقنان تاثير اعمال و افعال الا و ان
 في جوهر ذاته و صيغه اعماله ان خير اخير و ان شر افتر اكمل
 بفعله بخير او چه بنا اثر منهد و حود و مجمع في صيغة ذاته
 و خزانة مدركانه لا يستهانوا و تحت من الهنات فاكذ
 من الملكات و القوم هي الصحف المنشورة في القيمة و
 هو الكتاب الذي لا ينادي بصغيرة ولا كبره حتى النفع و ان

والمملكة الموكلة بهذه الامور فانما هم كنية الاعمال وهذا
 مما يوافق فيه البرهان والبيان ويخوض به القرآن والاعمال
 الحسنة تزيد النفس صفاء وهناء وكذا الصفات المحمودة
 والاحلاق الحسنة والاعمال السنية والملكات الرذيلة
 تذكرها وتحدث فيها احوالها بينة بجملة انما هي النفوس
 العاصية المنعنة للشهوات بمنزلة مرات معلوما الخبث
 والصدى وتوكتس عليها الكدورات والكافات محب
 طول زمان العصبان والشهوات وعظم الخالق وتوصفها
 واليه يشير في الحديث رب شهوة ساعة او رث حزنا طويلا
 الثانية النفوس العاصية المنعنة بحسب الوعود والخطو
 وضللت الكالات بحالة النفوس الى البعثة السعيدة التي
 بحسب الخليفة والذات بل حسب الوعود والحوادث
 الطارئة فان المعاصي ومناعة الشهوات بمنزلة اعراض
 غريبة للنفس تؤثر فيها الشرا والفتن وتوجب لها كالا فليكن
 ولا ريب ان النفس استعدا ذات فكل اصلها فعلها حصل لها
 اثر خارجي من تلك القوة بالفعال والفعلية فساد في التو
 والفعل فساد من النفس بما يؤثر اثره ويقتضي الى الاثر
 وبما يكثر ويكثر منه ويكثر فدهش الشرع الا فليس
 عن القسم الاول بالعلم الذين يحبسون كما امر الله بالفكر

الا لعمري انما يتوهمه انسان وهو من الدروب المعروفة في
 بحر اثره بسرعة والقسم الثاني في اثره دهر الطويل واما
 منزل لا يقاسر من بل من القوة وكثير الحسب و
 والى هذا المعنى يشير في الاخبار الواردة في ان الفلاس
 سبضا وشود بكثرة المعاصي ومعدية في سبب نقل من
 القلب حتى يصير اسفله علاه وقد يشير في هذا الحديث
 في قوله تعالى امر حسب الذين اخرجوا السنين ارجعهم
 كالذين امنوا وعملوا الصالحات سواء غلبتم ومم لم يمت
 ما يحكمون كانه حال الفرس بعد ما الى فطرة العفول النامية
 قد ثبت في شرع العقل استجابة الرجوع بالمرح وكذا ان
 كون الارادة الجارية من الغريزة لا فريضة مرجع الشيء قد
 مرض وثبت في الافعال في في الواجبات النفوس فلا يمكن
 يقال عفى الله عنه بل مرجع موجب له لا وانه فعل فريد
 افترحا الارادة الجارية اذ تدب منه الفطنة عن افقت
 من مرجع موجب الا كان معها وعبد يسمع الصدور عن
 الحكيم ولو فتح هذا الباب لاسد ابوجهة على الكارو
 العصاة وهو مما لا يلتزم به ذو مرتبة لا يعتقد به ذو ملتزم
 الزاوية المتوارما جملاني واما ربحه وكل من اتقاد فني
 واما تدبر في التأثير والتأثير في الماهية الاول كاترا لا كبير في

الاجتناب القوي عند التوبة بحمد الملائكة بينهما وكما ثبت في
نفس الكافر والتوبة في نفس العاصي فاما بعد استحكا
اثار الكفر والعصيان ودانها في نفوسهما في طول عمرهما
اذا تابا ورجعا فنقصا تلك الاثار واثر دائل عنها فادفع
وانا حتى كان الفراغ وقع في زمان وقد اجمع المسلمون كما
على ان من تاب في اخر ساعة من عمره او اسلم كافر كذلك
كان من اهل الجنة والهداية ولا يرى من اثر تلك الاعمال
شيئا ووردت بذلك اخبار عديدة ولعلك بعد ان
هذه المقدمات دريت وايقنت ان عذاب الآخرة وعقوباتها
ليس من باب الشفيع الا مقام ولا من باب الجزاء والاف
بل النفوس الكافرة على مراتبها وكذلك العاصية المتمسكة
على اختلافها اكتسبت اعمالا متعددة للصور المتعددة
في عوالم الآخرة التي هي محل بقاء النفس بعد الفراق فعد على اليد
فلو خلى بينها وبين صفاتها وملكانها الخاصة من اعمالها
لتعدت بها بحسب استعداد تلك الصفات للبقاء الا
ان يمنعها مانع قوي وقد ورد في الخبر انما هي اعمال الكثر
المكبر يعني اثار الآخرة والصور الرخيصة وقلنا
البيان في القرآن بقوله سبحانه وصورهم والمانع الخارجي
قد يكون من فعل النفس كالنوبة التي هي باب مغفوع من

الله الى العباد فاذا حصلت حطفة ما شئت النفس من سبيل
ونقص مكنسها كالثار النورية داخلات من
المكفرة حلتها من الكدورات الغرضية سرعة في
احراق النفس بنار السدة الشدة من اسرارها سرور
العارف در انتم بيكر مام كه مير كائن يكرى
انفعال نيت وقد ظهر خصا من طلب العفو و
المغفرة من الله تعالى وهو ان لا يترك حاله ولا يترك
الى نفسه حتى يؤثر المغفوض اثره وقد يكون من صفوة
كدماء مؤمن واستغفاره له وشفاعة شيع وهو دعائه
يكون بسبب موجب لذلك ولا بد ان ينهي ذلك لتب
الى ثابته ومعنى الشفاعة توبة القوم من التوبة الكامة
الى استخلاص النفوس المكفرة العاصية عن مشيئة
اعمالها المكنية ولا بد من سبب مرتجى ذلك حتى تجعلها
شفاعا لها وتزفها عن انقصا الى الكمال ويشرق عليها
نورها وينور طياتها وذلك بعد القابلة للثابت وعد
بطلان استعدادها لثمة اللطاليم من حجب ولا شيع
بطاع ولذلك اجنص الشفاء باهل الايمان والبيت
إمامة واجبا يختلف الشفاعة باختلاف الشفيع المشهور
له ويجب اختلاف مراتب سلاة النفوس باعمالها

فقد ورد عن أمير المؤمنين أن خوف ما يخاف عليه
البرئ فان منكم من لا ينافيه شفاعتنا الا بعد ثلثمائة
سنة وقد بين مما ذكرنا عدم مكان الشفاعة للكفار اما
لانه ترجع الرجوع او لبطان استعدادهم بل لا بعد ذلك
في حق بعض العصاة وان كانوا ظاهرا في عذاب اهل الايمان
لعظم الجناية وشاها الطغيان وقال بعض العلماء قد مر
ستر معنى الشفاعة ان يحصل بعض مغفرة المحضرة الاثمة
وسيلة في مسفرة ذنوبه وهذا انما ينصق واذ كان بعد
استحالة نسبة التي ذلك الشفع في الدنيا بشدة المحبة او كثرة
المواظبة على الاقضية به او كثرة الذكر له بالصلوة و
التسليم عليه او انه يقف ذاته وحده على ذلك نحو ذلك
ذلك كله يصير سببا للتوسل القليل القريب من الله وما
بعضها مغفرة للتوبة زيادة في التدجات وانما حصل
بواسطة ذلك الشفع وهذا معنى الاذن من الله فاما ما ذكرنا
من ان نسبة التوسل الى ذلك ان جميع ما ورد في الاثر
من استحسان شفاعته النبي صلى الله عليه واله وسلم
باعتبارهم من صلوة عليهم او تبارك لغفورهم والبراءة عليهم
او الاحسان الى ذراهم وغير ذلك مما يحكمه علاقة المحبة و
المساينة معهم انتهى وهو يؤكد ما ذكرناه ويؤكد ايضا

عدة اجناس متساوية في الكمال عن الباقية اما انه ليس من
عبد يدرك عنده اهل البيت في ذلكنا الا من كان في الملكة
ظاهرة وعقود نوبة كليا الا ان يحس بدينه من جهة
وان الشفاعة لم يقو فانقل في بابها المحرور في كتاب
الحسين بن سعيد الا هو اري بسند صحيح قال علا في من
النافذة قال ان امار والمشر كين يفترون اهل التوحيد
النار فيقولون ما نرى توحيدكم اعني عمكم شيئا وانما
وانتم الاسواء قال فبانه لم يرتب عز وجل يقول الملكة
اشعروا بشفاعة الله ويقول المؤمنين مثل ذلك
احيى اذا الرب واحد بشفاعة الشفاعة قال الله شاوروا في ما
ارسلنا من احسين اخو جابر حتى يفرحون كما يخرج امرئ من
قال ابو جعفر بشدة مدد العمد واخذت عليهم وكان والله
المحلود وفي الكتاب المذكور عمة ان يوما يخرجون بالشار
حتى اذا صاروا حتما ادركهم الشفاعة فيظنونهم الى هجرة
من رشح اهل الجنة فيدخلون به فينبذ لهم وهو و
ويذهب بهم فبما النار ويدخلون الجنة ويبتون الجنة
فبما دون باجمهم اللهم اذهب عنا هذا الاسم قال في
ثم قال يا ابا بصير اعزاء على هم الخالدون في النار لا تدركهم
الشفاعة وروي في الخامس عن الصادق ان الحارث بن

تجاره و الحیم بفتح کجیه و لو ان الملائکه المصریین الاینها
 لم یسلین شعوبی ما صبت شعوباً و فی تغییر الامام العنکری
 عن امیر المومنین علیه السلام الله دجیم عباد و من دخیله تم
 خلوق ما دجیم اصل منها دجیم واحد فی الحلقه کله و فیما یزعم الای
 و یرحم الوالد له و لها و یخبر الامتقار من الجواهر ان علی اولادها
 ما زال کان یوم العلم اضاف هذه الرحمة الی شیخ و تعیین دجیم
 فی الامم محمد تم بشهره یمن یخبر له الشفاعه من اهل المله حتی ان الوالد
 یجی الی مؤمن الیینه یقول الشفع الی یقول ای حوالک علی یقول
 سفینک یوما ما مذکر ذلک یشفع فیه و یجینه آخر یقول
 ان علیک حقنا ما شفع الی یقول ما حقک علی نفیول المظالم
 یطل جباری ساغدی یوم خارف یشفع له الی غیر ذلک من الاحادیث
 الی شهادتین ما استقام من المقدمات یستمر ایمانی معاصی
 صادره او یخبر انسانی بر افشای است و از مادی محله صادر
 شود منقول است که از سوء فطرت و خست طبیعت
 اعوجاج طبیعت از اعتدال و استقامت است مانند
 در قول و غیبت مردمانی در دست دفن و کذب دائم و
 از مردم زبان که غالباً ناشی از حسد بخل و خرس
 و کاه که خالی از موانع باشد منتهی بضر جرح قتل شود

تصحیح بحسب صورت اگر چه انسان است لکن در معیار
 نسخ سباع و در دکان و وحوش است در دفع حاجی
 ضعف عقیده و قصد یو ایمانی نباشد و لا یسبح
 او الولد و یسیر است بسیار عید است یومین و یومین
 شفاعت شافعین بصیر و شود مکر بعد از زمان طوطی
 و تم یجعل الله له نوراً قاله من یورود و شرح سال پس
 طبقه وارد شده که رسول اکرم مرود در حق حرم الحجه
 علی کل فاش بدی فیلل الحباء لا یسالی ما قال و لا یافید
 له عائلت ان فتنه لم یخده الا لعیته او شرک شیطان غیر
 یا رسول الله فی الناس شرک شیطان یقول ما یقول
 الله و ینار لکتم فی الاموال و الاولاد و اموال الکاتب
 و فیه عده ایضا الی الله لصاحب الحلقه الی بالتوبه
 فیلل مکلف الی رسول الله قال لانه اذا تاب من ذنب
 و وضع دین اعظم منه و صاحب ینکوبه از معاصی او
 رحمة واسعة یسار و است یخبر بالله اکرم فمردم
 معاصی است که بواسطه قوه شهوتیه صادر شود مثل
 الشاذ عنک و مطاع و مشارب محرمة و سبب ینکوبه
 معاصی مفهومی شدن قوه عاقله مشار قوه شهوتیه
 و غالباً در مسجونان خواهد بود و هر زمانه که انک

وصعد دية فهو يبدل شورجوع سوية بما يدوم مادام
 افعال فيجرحه خود شود و كسر كسي است كه اراي من معاصي
 باشد و غالباً موفق شويد و انابر شود حكيم **بصيا** كود
 محرم او شريعت خودم ميكر از من كه بد كردم بيايان بونا بيا
 ابر تر و استغفار و عار و بگري كويد زهي بدطاهني كه منجيب
 و خود سني اندازد و سكو معصيتي كه مرا بخوف امداد
 و ركنه الاسلام في الكفاة عن حرمان من اعين عن البقرة
 حين سئل عن ثبوتهم بالقيام قال له اخبرك اطل الله بعل
 لنا و امنعنا بك انا نابلت فما نخرج من عندك حتى نرف
 قلوبنا و نسلوا نفعنا عن الدنيا فهو علينا ما في ابد
 الناس من هذه الاموال ثم يخرج من عندك فاذا اضرنا
 مع الناس و النصار احببنا الدنيا قال ابو جعفر ان احبنا
 نجد قالوا يا رسول الله يحاف علينا النصار قال لهم ولم
 تخافون ذلك قالوا اذ اذ اعبدك مدكرنا و رغبنا
 و حلبا و حبنا و رعدنا كما نافعنا الاحرة و الجنة و لنا
 و نحن عندك و اذ اخرجنا من عندك و دخلنا هذه
 و سمعنا الاولاد و ابناء العيال بالاهل كما ان يحول

ما و انما يصعب ان يتركوا ما في الدنيا

عن احوال التي كما عندك حتى كالمركب على شني افحوا عليها
 العار و ان ذلك معا و يقال لهم رسول الله كلا ان هذه
 خطوات الشيطان مدد عبيك في الدنيا و الله لو يندمون
 الحال التي صنعتم انفسكم فما انصالحكم اسلامكم و مشبه عليا
 و لولا انكم تدينون فستعفروا الله لا في الله خلق يدور
 و يستعفرون فيعفرون ان المؤمنين مفضل نوات ما سمع قول
 الله ان الله يحب التوابين قال استغفروا ربكم ثم توبوا اليه
 بيد الوجود ان باسرها حال اسماءه تعالى و مظاهر صانع
 و مظهر العفو و الغفور و امثالها لا يتحقق الا به
 و اليه اشار من قال خطاي من اي شيع بر من چه كبري
 امره عفو او يا خطاي سپيدند و قاتلخر و حرم ما
 كه كفني من عفور و رجم اگر نه زهر بود چيت حاصل
مروى في الكفاة عن الصافي قال من نجاشنا
 بلش الفقه و الفندان و النفسير قد عوه و من نجاشنا
 سبك عوده قد سرها الله تعالى فتوة فقال له رجل
 من القوم جعلت ذلك و الله اني لميعم على رب منك
 اريد ان انحول عنه الى غيره فما اقد ر عليه فقال له ان كذا
 فان الله يحبك و ما يبعد ان يفيك عنه الى غيره الا انك

تخافه و روی چه ایضا عنده او عن ایبه قال دخل بطلا
المجد احدی عابد و الاخره سق فخر جاس المیر و لفا سق
صدیق و العابد سق و دلتان به حل العابد المجد و دلا
بندان به بدل هانکور فکر نه دلت و بکون فکره العابد
في التتمه علی نفسه و یستغفر الله ما صنع من الذنوب و یحیی
بنیاشد که این دو قسم که ذکر شد از کاهان ناشی از ملکات
شود و لا محاله بعد از این دو نفس وارد و توبه از آنها می
است و لیکن هرگاه توبه حقیقی واقع شود ملکات ناشی از
سالمه از طریق کشد مانند شخص مسیوم که فریاد می شود
که دفعه اثر هر روز داشته شود و همچنین است بوجوع
از کفر و اعتقادات فاسده و اختیار اسلام که تاثیراتی
دارد و ملکات را سمیه حال کفر را اثر کند اگر چه اسلام
او لحظه قبل از موت باشد در کافیه و مغوی بن و هب و
شده که مرد پیری در حال مرض موت بود و بر طریقه اهل
سنت در آن حال طریقه و کلاب و حقیقه امیر المؤمنین را در
عرضه داشتند اقرار کرد و فریادی بر کشید و جان در
داد شرح حال او را بچهرت صادق عرضه داشتند فرقی
داخل هشتاد و شش شد علی بن مسری حاضر بود عرض نمود که
این مرد زیاده بر یکدیگر این عقیده اظهار نکرد و زیاده بر

این چیزی شناخت گفت بکر چه میخواهد از او بخدا شود
داخل هشتاد و شش شد و قسمستم معاصی است که بحال انکار
صادر شود و بعد از این بدانشه باشد که در آیه مبارکه
اشاره بان فرموده الدین یحییون کما شر الاثم و العویش
الا لایتم که در تفسیر آن وارد شد بله یا الذین ثم تبصر
منه و در حری در کافی از حضرت صفای روایت کرده
التم من العبد الذی یلمر بالذنب بعد الذنب لیس من سلفه
ای من طبع منه و در خبر دیگر فرمود المؤمن لا یكون یحیی
الکذب بالخیال و الفجور و بما التزم من ذلک شیئا لا یلی
علیه و این قسم از معاصی و اغویان نذار که نماید و مقصود
شود و در احادیث وارد شده که اینها از مؤمن در کمال
دلتنگی و غضب صادر شود و او نوشته نشود و الله اعلم
بأسرار الحکایت الثالث و الثلثون
ما رواه جماعة من أرباب المقاتل فی وداعه کاشیخ الاحمد
ابن شهر آشوب ابی مخنف و الشیخ فخر الدین و اللطیف
ان الحسن لما نظر الی اشبن و سبعین رجلا من اهل البیت
صرعی النفس الی الحجة فدمعی بیده رسول الله و الخف
بها و افرغ علیه دوعه الفاصل و نقلت سیف و استوی
علی من جواده و هو عائض فی الحدید فیل علی النساء

تخافه و روی همه ایضا عنده او عن ایبه قال دخل جلا
المجد احدیما عابد و الاخره سن فخر حامن المجد و لغاسو
صديق و العابد فاسق و ذلك انه بدخل العابد المجد مدلا
بعیادته بدل هاتكون فكرت في ذلك و يكون فكرة العابد
في التندم على نفسه و يستغفر الله لما صنع من الذنوب بحجة
بنیاد که این دو قسم که ذکر شد از کاهان ناشی از ملکات
شود و لا محاله بعد از رسیدن در نفس و او در توبه از آنها سر
است لیکن هرگاه توبه حقیقی واقع شود ملکات ثابت میگردد
سالم و از طریق کند عابد شخص مسموم که بزبان نوشد
که در عهده آخر عمر بر داشته شود و همچنین است بسجوع
از کفر و اعتقادات فاسده و اختیار اسلام که تاثیراتی
دارد و ملکات را منجمه حال کفر را به اثر کند اگر چه اسلام
او لحظه قبل از موت باشد در کافی از مغوی بن و هت و
شده که مرد پسری در حال مرض موت بود و بر طریقه اهل
سنت و احوال طریقه و کاتب و حقیقه امیر المؤمنین را بر
عرضه داشتند اقرار کرد و فریادی بر کشید و جاری در
داد شرح حال او را بحضور صادق صادق عرضه داشتند فرمود
داخل حوض است بشوید علی بن سری حاضر بود عرض نمود که
این مرد زیاده بر بلای می این عقیده اظهار نکرد و زیاده بر

این چیزی نشناخت گفت بگرچه میخواهد از او جدا شود
داخل حوض شد و قسمستم معاصی است که بحال انانی
صادر شود و میدان اینی نداشته باشد که در این دنیا
اشاره بان فرموده اند این مجتبیون کاشرا لایم و القوا
إلا الله که در تفسیر آن وارد شد بلکه الذنب ثم تبغفر
منه و در حری و رکاتی از حضرت صفائی روا شده
اللهم من العبد الذی یلم بالذنب بعد الذنب لیس من سلفه
ای من طبع منه و در خبر دیگر فرمود المؤمن لا یكون بحجة
الکذب البخل والفجور و ربما التزم ذلك شيئا لا بد
عليه و این قسم از معاصی را عفو الهی ندارد تا بعد و قوت
نشود و در احادیث وارد شده که آنچه از مؤمن در حال
دلالتی و غضب صادر شود بر او نوشته نشود و الله اعلم
باسراره الحديث الثالث والثلاثون
ما رواه جماعة من أرباب المقامات في وداعة كاشغور
این شهر مشهور است ابی مخنف و الشيخ فخر الدین و القطة
ان الحسن لما نظر الى اثنين وسبعين رجلا من اهل بيته
صرع الثقل الى الجنة فمدى يده رسول الله و الخ
بها و افرغ عليه دوعه الفاضل نقل بسيفه واستوى
على من حوايه و هو غائص في الحديقة قبل على النسا

فَدَىٰ بِسَكِينَةٍ يَا فَاطِمَةُ يَا رَبِّ اٰمَ كُلُّوْمَ عَلَيَّكَ سَمِيْعَةُ
 السَّلَامِ وَانِي اَبْرَارِي هُوَلَاءِ الْقَوْمَ مَا بَلَغْتُ سَكِينَةَ
 هِيَ صَارَحَتْهُمَا اِلَىٰ صَدْرِهِ وَتَمَحَّجَّحَ دُمُوعُهَا لَمْ يَكُنْ يَسْطُو
 بَعْدَ الْاَيَّامِ فَنَادَتْهُ سَكِينَةُ يَا اَبَا اَسْمٰكُ لِمَ تَقْنَطُ
 كَيْفَ لَا يَسْتَلِمُ مِنْ لَانَا صَبْرٌ وَلَا مَغِيْبٌ فَقَالَتْ يَا اَبِي رَدِّ اِلَيَّ
 جَلْمًا فَضَالِ هِيَ هَاتِ لِي لَوْنُكَ الْعَطَا اَنَامَ فَصَارَحَتْ لِقَاءَ
 فَكَبَّرَ الْحَبْسُ مَوْلُفَ كُوْبِدَ نَاسَفَ اَرَمَ كِهْ دَرِ زَمَانِ جَوَانِ
 كِهْ هَسْكَامِ نَظَارِ نِيكَ كَانِ اسْتَكْرَهَتْ اِسْتِغَالِ اَعْلُوْمَ نَظَرِي
 مَحَالِ يَدَادِ كِهْ مَحَالِ اَسْغَارِ لَطِيْفَةِ دَرِ مَرِي سَبْدِ التَّهْدِي
 كِهْ مَوْجِبِ حَزْنِ وَثَابِ حَزَلِ اسْتَبَاشِ عَمْرِ عَزِيزِ حُزْنِ
 اَعْلُوْمِ اَصْطِلَاحِ فِلْسَفَةِ وَكَلَامِ وَفُورِ اَدِيْبَةِ دُشْتِ
 مَسِيْمِ طَوْنِ مَانِخِزِ الْفَنُوْنِ وَتَبَاهِيَا رَدَّ اَسْتَبَاشِ
 وَالْحَبْنُوْنِ مَوْنِ فَلَمَّا اَنْفَاطُ بِنِ الْفَنُوْنِ وَبَنَاهَا
 سَبِيْزِ اَنْ اَلْفَنُوْنِ حُوْنِ اَكُوْنِ كِهْ مَحَاطِبِ بَحَا
 يَا اَبْنَاءَ الْحَسْبِ زَرْعِ فُلْدِ فِي حَصَادَةِ سُدَّ اَمَ طَبِيْعِ
 حَامِدِ بَرِيْجِ جَامِدِ اسْتِ مَشْوِي نَا مَدَانِ نَوَاسِمِ
 جَسُوْ جُوْنِ كِهْ دَانِمْ نَوَاسِمِ نَبُوْ مِعَا عَدَةِ مَالَا بَرَكِ
 كَلَّةَ لَا بَرَكِ كَلَّةَ كَاهِيْ بَعْضِ دَفَاعِ رَا يَا كَمَالِ مَشَقِّ

نَظْمِ دَوَا وَرَدِ اَمْبِيْدِ اسْتِ كِهْ نَظَرِ اَدَامِيْ عَصْرِ حَطَا
 يُوْشَرِ اَبْدِ ذَاعِيْ بِرْظَمِ وَافَقَةِ وَذَاعِ حَضَرِ سَبْدِ التَّهْدِي
 مَشْرُوعِ نُوْمِيَةِ سُدَّ كِهْ شَيْخِ مَغَاصِرِ نُوْرِيْ رَكَاتِ اَوَّلَتِ
 اَسْكَنِ اللهُ عَرَفَاتِ دَارِ التَّلَامِ حِكَايَتِ كَرْدِ وَدَوْرِ لِيَا
 فَضْلِ الْعَدِيْبِيْ اَحْوَالِ الْعِلْمِ الْحَلِيْ وَاسْتِ اَدَامِيْ
 اَحْضَلَايِ مَغَاصِرِ جُوْدِ اَهْلِ اَهْلِ اَهْلِ كِهْ مَرِ اَحْسَنِ وَدَانِ
 اَصْلَحَا وَانْقِبَا مَعْرِوْمِ بُوْدَةِ كَهْمَةِ كِهْ شَيْخِ دُرْجَاتِ اَدَامِيْ
 اَعْلَامَةِ مَحَلِيْ دَرِ صَحِيْحِ شَرِيْفِ كَرْمَلَا مَشْغُوْلِ اَدَامِيْ
 اَلصَّفَا كِهْ مَعْنَى مَشْرِفِ حَرَمِ اسْتِ اَزْ دَحَامِيْ رَحِلِ اَعْلِيْ جَانِ
 هَسْتِ نَقْدَارِ دَرِ سَبْدِ مَوْعِظَةِ مَوْجُوْنِ خَوَاسِ
 اَبْدِ كَرْمَاتِ سَبْدِ التَّهْدِي مَمَادِ شَخْصِيْ رَدِ مَحَلِيْ اَمْدِ
 كَعْتِ صَدِيْقَةِ كَرِيْمَا طِبَّةِ زَهْرَا اَمْرِ مَرْمَادِ اَزْ ذَاعِ
 دَرِ مَدِ سَهْدِ مَدِ كَرْمَلَا پَسِ اَزْ اَنْ صَدِيْقَةِ كَرْمَلَا
 حَصْرِ مَحَبَّتِيْ اَبْدِ بَدُوْنِ زَوَارِ شَرِيْفِ رَدِ مَدِ دَرِ كَارِ
 سَرَا هَا وَحَانِهَا وَصَحِيْحِ اَحْزَانِ سَارِ مَرَا اَسْتِ اَتَمَامِ مَصَا
 اسْتِ بَلِيْ رِشَاحِ كُلِ دَرِ بُوْشَا شَرِيْحِ مَبْدَا دَوْرِ اَوْدِ
 كَعْتِ چَرِيْ لِحْزِ دَرِ اَبْرِ حَقَا اَزْ حُدُوْنِ نَسَبِ نَزْدِ كَهَا
 اَزْ حُدُوْنِ مَبْدُوْدِ طَلَسِ اَبْدِ اسْتِ هَجْرَانِ كِنْدِ مَارِ كَهَا

در زمینی که پادشاه شهید
چونکه بنویسد از بدست
کرد بر هر یک سلاخی شود
دختر پسران میان مردم
زاستن مهر آشکریان کرد
گفت ای خاکی شایسته
بعد من جسد تو خواهم دید
بی پدر زاکریه و زندی
چون توانی بدین خون
از چه زود بدو عاقبت
شمر دزدانی اندر ده
پس تو ما زانبار کردی
گفت من در این مکان بپاؤ
کوفتا از بیم چشاندن شود
پس بران عشق موجد
روح و یار روح خد بود
فریخته بالا و پسته رفت
پس بر و کرد از درون
بارگفت و بار جنت بار

در وصال پارسین پادشاه
و منار الله نور بخوان
کریمی بر قبا و ادنی
و علامه مجلسی ره در حیات العیون روایت کرده که چون
ذراع نمود اهل بیت خود را ایشان را امر بصر و شکایت
نمود و عده ثواب و اجر اخروی داد و فرمود چادر مر
سر کنید و مسند بپوشید و بدانید که خدمتگاه دار
شما خواهد بود پس شکایت بکشد و گویند کلمه زاکریه
نمود و مرتبه شهابی که از نگاه روی سیدان جنگ
کرد و نم یافیل لو کنت ساعة بیتنا ما بیننا و دانست کیف
نزل المور بها ابقیتان من الذموع محدثا و غلب
ان من الحدیث دموعا کعش سیریه بدم مکر و دل
ایمان جای کرمت است که مشکل برود خاتم مشهور
میان فتنه بین در ضبط دختران حضرت حسین و
یکی بکینه که فصاحت و جلال او و کتب تاریخ مغرب
و دیگر یکی فاطمه که حضرت او را از روح بحسن حسن
مشق فرمود و با شوهر خود در کربلا بود و چند نفر
بر حسن وارد شد و معالجه نمود و بعد از وفات فاطمه
بکمال در سر قبر او خیمه زد و اقامت نمود و مصلحت بود

او بصغری در مقابل فاطمه کمری صد بقیه زهراء بود
 و حضرت فرمود شبیه زین در تازانست بمادر فاطمه
 چه بچه بوالهرج اصبهانی و دیگران ضبط کرده اند و از
 روایت کاتبی نماید که فاطمه بن زکریا میکنه بوده زیرا که
 حضرت حسین وصیت خود را با و سپرد تا بن حسین القاید
 رساند چنانچه گذشت و اول کتاب مادر فاطمه را سخن
 دختر طلحه بن عبد الله است بعضی از اهل نسب حذر
 صغیره زینب نام و او را که آنحضرت ضبط کرده اند و
 گفته که در کودکی وفات کرده و از آنچه نگاشته شد
 ما احسب که علانہ مجلسی از مناقب قدمه نقل کرده معلوم
 شود که عمر او یوده بود و از خانه فاطمه صغری شد
 و آنست نمود صغری را که از زینب که شبیه بیست که
 فاطمه صغری بنت الحسین در کربلا بوده و خطبه بلبعه
 که در روز کوفه خوانده در کتب معشره مانند احتجاج
 طبرسی و غیره مذکور است و روایت مذکوره که از دست
 نقل شده سندان منتهی بمفضل بن عمر میشود که سنج
 نحاشی او را نصف نموده و روایات او را بسبب
 باضطرار آید و محتمل است که عمارت خبر فاطمه بنت
 الحسن بوده و خبر بفت شده چون حضرت مجتبی را

دختری فاطمه نام بوده و هم چنین سابقا اشاره شده که
 عیانت مالی صدوق کرده و ابان فاطمه صغری بنکین
 نموده و دخل علنا العائمه و اجارید صغیره و بنی رجلی
 خلی لان الخ و همچنین نقل مستدین خود که در مجلس
 بنی فاطمه بنت الحسین گفت او غنم الخ فکر آنکه مراد
 به بنیم شدن مجاز باشد محدث حیر یا بدنا که هی بنی
 و روایات کند که موجب طعن اهل بصیرت به معاند
 مذهب نشود و الله الموفق للصواب

الحديث الرابع والثلاثون

و بسندی المتصل بآیت الجلیل الشهد عبد
 الکریم بن طاووس فی کتاب فرجه نوری بسنده عن
 الفرج السندی قال کنت مع ابی عبد الله جعفر بن
 محمد علیه السلام فین قدم الی الحبره فقال لیله اسرجو الی
 البغلة فربک انما معنی انتهبا الی الطهر منزل فصلى
 رکعتین ثم ثنئی فصلى رکعتین ثم ثنئی فصلى رکعتین
 فقلت جعلت فداک انی رأیتک صلیت فی ثلث
 مواضع فقال اما الاول فی موضع قبر امیر المؤمنین و
 الثالث فی موضع راس الحسین و الثالث موضع منبر القیام
 و روی نحوه عن مبارک الحجاز و بطریق اخر عن محمد

خاندان و از عن عبد الله بن طلحه فر و ابان آخر قریب نما در
 باب مضاف و ابان مذکور و ابان در کتاب کامل
 الزیاده ترویج است که مشهور است شریعت و عرب
 و در آن محل دو قبر هویدا شده یکی بزرگ و دیگری کوچک
 و بزرگ را کامل است که یکی از موالی آن سر مقدس را بر سر
 است سر مقدس نمود و در عربین در آن بزرگ را کامل الزیاده
 است که سر مقدس را از شام عود بکوفه داد بدو این
 زیاده تر رسید که مبادا اهل کوفه شورش می نمایند مخرج
 آن سر عود فصره الله عبد امیر المؤمنین فالزاس مع الحد
 والجسد مع الرأس علامه علیه السلام احتمال داده که مراد
 جسد جسد امیر المؤمنین باشد یا مراد در محسب
 عالم باطن است اگر چه ظاهر ادق نزد قریب است شده باشد
 یا مراد بحون سر مقدس بدن در عربین است ملحق شد
 سر زادن شریف است مشهور علمای امامیه داد
 یعنی در کربلا و سیدین طاوس است عمل طایفه داد
 و در کتاب قال گوید واقف شدم بر کیفیت حمل سر مقدس
 و شبیه حامل بر گفته در کربلا و مینا شد در بعض
 علما را عقیده این است که مدفن راس شریع مسجد حجاز
 باشد و این مکان فصره عالی بوده و چو حازه امر

بر آنجا عمو و ددم پل شد بصورت الحناء با بر سر
 حنانه نامیده شد و در امامی شیخ ثنائیه وارد شده
 الحنا حرم و لیثا جعفر بن محمد صادق علیه السلام بالقاء المائل
 فی طبر بن العربی اول فصیح عده رکعتی و اول هدایت
 موضع راس حدی الحسین و در مجموعه خط شهید
 نقل شده که مراد بقدر مائل مسجد معروف بمسجد حجاز
 است شیخ محمد بن مشهدی در مزار روایت کرده که
 حصر صادق در این محل چهار رکعت نماز کرده و
 کرد سید الشهدا را در این مقام و بر معنی که مدفن
 راس مسجد حجاز باشد مناسب است با بعضی روایات
 که نصیح ذر که امام صادق پیاده شد و در قبر
 کرد و دوباره سوار شد پس پیاده شد و در رکعت
 نماز کرد و گفت این مدفن راس الحسین است و من
 ایچ را که در بعضی روایات است که مدفن جنب القبر
 که مسجد حجاز است جنب مرأشعره و احتمال دهن در نزد
 مرطقی نجف بعد است بر آنکه قبر شریف در آن زمان معروف
 نبوده و مشهد لر اس در شام پیر معروف است اهل
 نابج نوشته اند که تصویر من جمهر و چو فی سبط بو
 شام شد سر مقدس را در خون من بی اتمه نام و امرا

در باب الفواد پس بنزد برج ستم دیو کرد و در توابع
مصر مسطور است که سر مقدس را با مرز بدیهی بلاد
طوائف اندود و عسقلان مدفون شد تا زمان امین
فرنگ بر عسقلان خلفای طحسین وزیر صالحی شدند
که طایع بن زبیل نام داشت اموال جزیه بعنوان هدیه
برای فرنگ داد و در سنه پانصد و چهل و هفت از
عسقلان حمل مصر نمودند و هنوز خون مقدس خشک
نشده و بوی خوش از آن منافع بود و طایع مزبور که
از ابنوس مهبتا کرد و مشایبایی بر روی او کسره و
در بار چارجر بر سبز کفن کرده و فرمودند و روزی
سر مقدس که دوازده شنبه دهم جمادی الاخره از سنه
مزبوره بود طایع مزبور با تمامی عساکر خود با پای
از مصر خارج شده استقبال کردند و در منافع مشهد
الواس عسقلان را منقرض است سبط دوند که نقل
از عسقلان بمصر واضبط کرده و احیاناً آن دیوار از دیو
در مدینه و کوفه و قد و شام را نیز منقرض است شعری
از بعضی مشایخ خود نقل کرده لا تطلبوا الموتی بحسب
ارض و نیز بید و دعوا للجمع و عرجوا بحوی فشهده بظله
و آوردن سر مقدس محض شایعید در حمله اکتشاف

ذکر کرده اند چون دنان طائفه بنو هاشم خردا شد
فازانالموشون و سوگواری کردند و دختران عقیل
و قسمل مطلع شده شروع نگرید و زاری کردند و فریاد
ایشان بلند شد و برین سعید بن العاص که والی مدینه
بود چون فریادها شنید آنکس آمد گفت داعیه ترا عیبه
عثمان و بلاد ری و رتایع خود و دیگران گفته اند که
این حکم در مدینه بران سر مقدس چوبه در ضربه رسد
نمود و اشعار معروفه اشاد کرد شیف منک النفس با حیر
الی احرها و این ابی الحدید گوید که مرغان دانا و ورکمر و رند
خود را صریحاً ظاهر کرد و عسر رسول خدا را آمد و خطبه
خواند پس از آن سر مقدس را انداخت نجایب فر سعید
گفت یا محمد یوم یوم و بعد مؤلف گوید که مشاهدات را سدید
شام شاید که سید الریح باشد چنانچه مشیخ کراسکی در کتاب
نیج اشاره بان نموده و در کتاب نور العین نیز مسطور
که سب بنای آن مسجد و مشاهد این بود که چون آن سر مقدس
را در کوچه های شام گردانیدند و بعضی معان را سر
نیز افتاد و بر قرع خاظمی افش شد و نیز بر سر سید در
ان مکان مسجد بنا کردند و نامیده شد مسجد الریح و محیی
قیس که نقل کرامات باهر از سر مقدس را فیلسفی گفته

و فرآن خواند حضرت بکب شیعہ میآورد بلکه عالم
علمای اهل سنت بنویسند اندستید مؤمن شیعہ
در کتاب نور الانصار از کتاب شرح الشفا علامه نلیانی در
مصلحت بیست و چهارم فیما اطلع الله بینه من العیون ترجمه
الحسن حکایت کرده و مستند با عشر سنابده که گفت
مکه شیعہ زاددم که اطهار بنو میگردانند و تحت خدای کردان
او پرسیدم گناه کرده گفت من از جمله هفتان بودم که بر
حسن ازای بنی یزید بودم و بنی یزید در محل جوانکا
خود میکردانست تا آنکه سیاهی او بیدار شد بدو
از آن سر مالارود که شانه زانو و مشن کرده بر بدنش مشاهده
نمود هر دو و نرسان و هر اسان شدند با مژد امر کرد بن
از خاله بیرون بردند و با هفتان را با مور حفظ این سر کرد
و خیمه دیباجی در بیرون شام برای مایه بر پا کرد بدجور
شمانگاه شد ماهی خوابیده چون سیدار شد و بدو
قطعه از میز که از سما فرو آمد و مردی را آورد و آمد که
دو حل هشتی پوشیده بود و سالی کسرا نید و فریاد زد
ای آدم را بنو العشر فرود ای پس مرد پیری بر دلب سر مکه
آمد و گفت کسلا فر علیک یا ولی الله کسلا فر علیک یا
نقیه الصالحین عشت سعید او فیکل طبر یزید که ترک

عظما نا حنی الحقیق الله ینا و حیات الله ولا عرف الله
پس بر کسی نشست پس از آن نوح و ابرهیم و موسی علیه
و هر یک سلام کرد مدبران سر و گفتند آنچه که داده گفت
و بر کسی نشست پس رسول خاتم ناصبی او را ملکه و حسن
بجینی فاطمه زهرا و کریم پسران سر و و سید خود
چنان بید و کریم بجینی نمود پس بعد طه داد و بر کریم
و همه انبیا گریان شدند و همه تعزیت بر رسول خدا
و یایشان گفت کوه ناشید که امت من زهر بدید چه ساول
نمودند پس ملائک آسمان اول و ملائک در باها نود رسول
آمدند و اجازت خواستند تا عذاب بر من نازل کنند
میغادر و در جزا است نگاه رسول اگر امر بقتل آن هفت
تفر کرد تمام سر بر بدن من سینه کرد و در آن باقی
مؤلف کو بد حدیث طولانی بود ترجمه فاعله کرد و
استار اهل سنت میخواستند که این کو را شایسته گران
باهران در کتب علمای خود مشاهده می نمایند و اظهار
دوستی اهل بیت کنند و هنوز بغاوت حبشیه بی اقبه
عمل نمایند و در عاشور را را عذاب عظیمه میبخشند
و بخند بدیناس خصتا و استعجال عطر تایت شد و سر
در چیم کشد و با یکدیگر مصافحه کند و در سار میزند

دو ارد که آباد عاشور از اد و مدین طبعه بود و اکثر این
اعمال مشاهده کردم و معلوم شود که در زمان بنی امیه
این رفتار می نمود و بلا واسطه بوده شب که اجکی
اعلی الله قدره در کتاب نجف گوید عجب از مسلمانان که
در عاشورای امیر امیر ملت می هستند و اظهار سرور نمایند
و نمک سالت نه خود را در روز عاشورا خسته کنند و عجب می
آنکه در شهر فرطیه در شب عاشورا سر کاو بر اجدا کد
و بر خشبه بلندی نصب نمایند و در کوچه بازار گردانند و
اطفال گردان جمع شوند و در فرصت که کنند و در میان
بایستند و فریاد کنند یا سبکی المرقمه الطمین المظفر
بعنون به لفظ آنف و کو یا مراد حلوائی شیرینی است
صاحب خانه باید برای ایشان حلوائی تهیه کرده باشد
و نقل کرده که در مصر مردی را دیدم که گفت من در کوچه
در آن شهر حامل این سر کاو بوده ام و بنزد و کتاب نجف گوید
که تا کنون مردم مشاهیر و افعال سلف خود نمایند چنانچه
طائفه معروف بنی التراب می هستند که از دل انگرهند
که سر اوایل حضرت مستد اشهد از پیر و کرد و سوا
الشرح لقب طایفه ایشان از اولادان ده نفرند که اسب تا
و نیز حکایت کرده که بر حسب اتفاق در سینه شهادت یک

از آن ده است که در مصر بود و در مصر که مطلق
نعل های از آن به امر می شد و یابی است که بود و
خاهای خود می میداد و وید و زمزمه است که در
در خاهای مصر مشکل بود و سواد و سواد و اولاد
از کسی هستند که سر وقت در این نزد بلندی کرده بود
و سواد مکرری فعل از کسی که هم سر وقت بود و
نکست به گفت و سواد الفصیح و اولاد که نصیب خبر
برای بر پیاورد و سواد الطش و اولاد که در وقت
و بر گوید که مردی از اهل شام به شام چوین گفت
ماد و سواد اویم شما اهل بیت افزا مرد و سواد شامان
دو سواد شامان که است بچه خود را که از محبت می خورد
و از اتمام شد کلام شیخ که اجکی و در تفسیر علی بن ابی اهریم
فتی است که امیر المؤمنین از مردی پرسید که از اهل کجای
عرضه داشت اهل شام فرمود بگویند و بگویند اهل شام
همه با امیر امیر امیر امیر امیر امیر امیر امیر امیر امیر
الحنا و بر علامه مجلسی در شرح این خبر گوید که امان و اجنا
در مدح و ذم مشاهیر مختلف است شاید بحسب حال اهل
زمان و سواد انجا باشد و نظیر این احتمال در باب مدت
اهل اصغهان که از حضرت امیر نیز وارد است آده که از اصغهان

اهل شام

۱ ص ۱۰۵

بقتل ... و اما بر احسان بسیار است خصوص
 دو خط و خربش و مدینه و او بر آنکه تشریف فرما به حص
 رضا و عبور بشهر مدینه مذکور در تاریخ و احادیث نیست
 بلکه در مسافرت حضرت محراب در روایت وارد است
 که مامون امر کرد که از طریق اهواز باشد و نفقه عبور نکند
 لیکن سید عبدالکریم بن طاووس در فرقه القری بطوی
 ارسال مسلم نگاشته که حضرت رضا بفرقه تشریف برد
 و اهل قم و مشایخ استقبال کردند و اسب دعای نوب
 اجلال و خانه خود نمودند و حضرت خواب فرمود که تا
 که بر او سوار مامون است که در ب خانه که منزل من است
 بخوابد و محل نخاله برای شرافت مدرسه بنا کرد و تا
 مدرسه را بنام ورتبه و تازمان سید بن طاووس که حد
 هفتصد هجری است و مدرسه بهین اسم موجود بوده و
 زمان نایف ششم از بعین الحسینیه بنز مشهور است
 و آن نوای را محله شاه خراسانی نامند و از کتب معتد
 چنان نمایند که مسافرت حضرت از طریق اهواز بوده
 بصره آمده و از آنجا بغداد و از بغداد طریق قم پیوده
 چنانچه حضرت فاطمه بنت موسی بن جعفر بن زحی بن سلو
 نموده و ممکن است که مسافرت حضرت رضاء بحر است

معتقد شده باشد چنانچه از امالی مفید نماید که زمان
 مسافرت مامون بخراسان حضرت با او همراه بود و
 حدیث تالی خواهد کرد و در کتاب موسی وارد است
 که چون حضرت رضا از سفر خراسان مراجعت نمود شعبه
 برد او محض شد و الله اعلم و الحدیث و شهور از خط
 مفصود خارج شدیم و یک کتب است از فلسف الملک
 ما از و به و جاده عن الامام الحافظ الحجة ابو عبد الله محمد
 ابن شعب التسانی المتوفی سنة ۴۰۰ فی کتاب الخصائص
 بسنده عن ابی عبد الله محمد بن علی قال قال رسول الله صلی الله
 علیه و آله وسلم الحسن و الحسین سینا شباب اهل
 و روی بطریق آخر عنه صلی الله علیه و آله ان حسنا و حسین
 سینا شباب اهل الجنة ما استثنی من ذلك و بطریق
 اخر عن الحدیث عنه و الحسن و الحسین سینا شباب
 اهل الجنة الا انی الحاله عیسی بن مریم و یحیی بن زکریا و
 روی ایضا بسنده عن انس بن مالک قال قال رسول الله صلی الله
 علیه و آله وسلم الحسن و الحسین ینقلبان علی بطنی
 بقول ریحانی من هذه الامه و روی بطریق اخر عن عبد
 من عمر و قد اناه رجل لیه عن عبد البعوضه یقول فی توبه
 و یصلی فی قبال ابن عمر من ان قال من اهل العراق ففی

ابن عمر انظر واهدإلى عن دما الغرض وقد قلوا من سئل
الله وسمعت رسول الله يقول سمعوا به لحيه همار بجاشائين
الذين يأتونهم بممكن ان يقال ان هذه الرواية في كتاب التفسير
منه واهل طرفه في كتب الجهور واكثر من كتب الشيعة قال ابن حجر
في الصواعق بعد مثله اخرجه احمد والترمذي عن ابى سعيد
والطحايف عن عمر بن الخطاب وجابر وابى هريرة واسامه
البراد بن عدي ابن مسعود وفي لفظ اخره من عننا
عن علي بن ابي حمزة عن ابن ماجة والحاكم عن ابن عمر والطحايف عن
فهر ومالك بن حويرث والحاكم عن ابن مسعود مروي بها
هذان الحسن والحسين مستبدان في اهل الجنة واهلها
احمر مسمود وفي لفظ اخره احمد والترمذي في الفتا
اد ابن حبان عن حماد بن عمار عن عمار بن ابي العارض
عمر بن ابي ذر قال هو ملك من الملائكة لم يخط الى الارض
قط قبل هذه الساعة اسنادان زهير بن سالم عليه وبشر
ان الحسن والحسين مستبدان في اهل الجنة وان قاطن
استبدان في اهل الجنة وروى هذا الخبر بطرق كثيرة
الشيعة لا يبالون مستبدان في الدنيا وروى في بابهم
وفي مناقب الشيخ الجليل بن شهر شوبان جمع هذه القصة
على ان الشوق في الحسن والحسين اما ما قاله

واجمعوا ايضا انه قال الحسن والحسين مستبدان
اهل الجنة وروى بطرق عديدة ان رسول الله كان
يخطب على المنبر فيأخيه الحسن والحسين وعليه قميص
احمران بمشايان وبشران فيقول رسول الله من المشايان
ووضع يماين يده ثم قال انما امواكم واوكم ومنه
لقد كنت لهما واما معي عطف في خزانة كد مايترو
على الارض من المشايان فيقول له وانتم لهما حكام
معكم لكان انما وفي خير ان النبي في قوله في ذوابين في
وسط راسه يعني به ان ياخذاهما بين يديه على كعب
وروى ابو هريرة قال رابث النبي في بعض الغاب الحسن
والحسين فابصر ارمال التمر وقال له هاود بعيني
في اقبني كان يفتحه في عينيه ثم يقبله وكان نشه
الجليل معتمد التمر بين يديه الحسن بن الحسن بن البطريق
في كتاب العمد الماخوذ احادته كلياً من الصحيح بعد
بقلة شظرا مما نقلناه اعلم ان النبي في قوله ان سبنا الحسن
والحسين على كافة مخلوق لا مذهب حلق الله اهل الجنة
بلا خلاف لان الله سبحانه ما يخص بحسنه الا الانبياء
والاوصياء واهل الايمان من سائر اهل الملوك كلهم
بلا خلاف لا يدخلون الجنة الا بعد ان يموتوا مشايبا ولا يخلون

تبع ولا يجوز ولا طلاق هذا لا خلاف فيه بين الامتداد
اثبت لها التبيادة على اختيار خلق الله وهم اهل الجنة شد
انما خبر الخليل من جهة ما قال فقل ان على ما اعلنتوه يجب
لها التبيادة على رسول الله وعلى ايها عليهما السلام
فلما انفصلت التبيادة لا يطلع على شذازهما وحقيقة
استحقاقهما الا الله سبحانه الذي يعلم الغيوب ومن يطلع
على ذلك علم الغيوب لان قولنا لان افضل من لان معاً
ان ثوابه اكثر من ثوابه وانما اعطاه فدا عند الله من غيره ومعد
الثواب لا يطلع عليه الا علام الغيوب او اوردنا معرفة ذلك فلا
طريق لنا الا ما ورد لغيره انما في غيره غير صحيح من قبل النبي
لان الله اطلع على غيبه يد لا قوله تعالى العيب ولا يظهر على
غيره احد الا من ارتضى من رسول واذا كان المرجع في ذلك الى
ما ورد من النصوص من قبل النبي في طهارة قلبه فخر اعرفه
ما يستبد ولذا ورد ما يستبد لا بد في طهارة هذه الامتداد
وكذا لا على يقولوا ابو جابر منكم انما لا جبار الناطقة
بسادتها على شهادتها اهل الجنة وهي من صفات النبي لا يمكن
لغيره فيها على عمومها ولا يمكن التخصيص فيها الا بغير مثل
ما ورد عن نفسه وعن علي ثم انما هي قول معنى التبيادة
على الخلق حصول مرتبة من الكالات النفسانية لتخصيص

له تحصل لغيره فلا بد ان يكون ما رويهم لخصائص التي هي من
الانسان وكما له فلو قدر واحد في نفسه لم يكن هو منوطا له
بكن سبدا على الاطلاق بمعنى التبيادة على في حصوله
كما لانهم له على دقولة انما سبدا ولذا ورد في معنى التبيد
الاولياء وقاطعة سبدا لثبوتها وحسن سبدا سبدا
كل مفعة وشراية كانت للمضاف اليها هي تامة لمضاف لخصائص
لنفس لم يدل على ذلك استثناء اي الحالة صبيحة في
الحكم صبيحة ووالحسنين عليهما السلام لم يعطيا الامانة في
التبيادة فاستثناء هذه النفس دليل البصيرة وهو لا بد في
سبدا على الاطلاق ادب في جميع لخصائص والباية حرج
منفصلة واحدة كما لا يجوز منه بطر معنى ما ورد في بعض الآيات
من قوله وقاطعة سبدا لثبوتها اهل الجنة الامانة كان في سبدا
عمران اشارة الى انها تختص بها الروح الاخرى وحديث منه
بالروح وهذه لم يثبت لقاطعة وان كانت نفسا لم يسمها وهذا
الذي انى سبداها على الاطلاق حتى على مريم فاهم ربي
او اما معنى قوله صلى الله عليه وآله انما هي من امانات قام
او ضد الفوان الامانة تامة لثبوتها وشراية نفسانية سواء
بناشر الامر وقامر ما لا قامر بالمسلمين وقد في بيتهم وفي
الى غيره وهو قد قدم نفس شريفة كامر على الغيوب البشرية

في البر الى شومر ورف ووسطه يفيض وصورها الى البحر
 الساطلة واستمدادها من الحقنوس سبطه وهذا المعنى قد
 يطلق عليه لتقوية ابيضاضه وانه فرق بينهما من هذه الجهة وهو
 واسطه بقاء العالم في البر الى ما ذكرنا الاحبار والكثرة مرطوب
 من الارض لا تحلو من تحذولن تحلو ابداء الا لسا حفاها
 وهذه الطريقة الوسطى في اثبات الحاجة الى الامام حتى يرد
 القبيحة الكبرى في التاثير الطرف المذكورة في هذا الباب مثل
 التثبت بقاعدته للقطع من الحلو الى من في الحلال والحلول
 ومن يرفع خلافات القرآن مما ورد في الكتاب وغيره من كتاب
 واجتهادات قد فاشا مثل ما طرأه هشام بن الحكم مع غيره
 عبيد فغيرنا بعض الاثبات تمام المراد وان شئت فارجع الى ما ورد
 في باب ليلة القدر ونزول تفسير القرآن من كتاب الحجة للكليني
 ثم قد مقتد قد قال في التاثير من الاصحاب ان الطرد والاز
 على هذا ثبت جفنة او مجاز وذهب المسته والى الثاني في
 بالبناء وروى عليه علمهم في ابواب الحس ووقف فالتوصية و
 اخذنا جمع منهم علم الهدى ومشايع الحديث الى الاول لاخذ
 كثيره في ذلك بظاهر ما عليه ظهر ما رواه ثقة الاسلام في
 بسنده عن ابي الجارود قال قال ابو جعفر له ما يقولون فيكم
 الحسن والحسين قلت ينكرون علينا انما ابنا رسول الله

قال قال في الحجة عليهم السلام يقول الله عز وجل في علي بن ابي طالب
 ومن ذريته داود وسليمان الاية الى قوله صلى الله عليه وآله
 من ذريته نوح قال في شيء قالوا الكون قالوا قد يكون له
 الابنة من الولد ولا يكون من القليل قال في شيء احسن عليهم
 قلت احسن عليهم يقولون في رسول الله صلى الله عليه وآله
 قلنا لو اذبح ابناؤنا وابناؤكم قال في شيء قالوا اسحقا او
 قد يكون في كل واحد من ابناؤنا رجل فيقول ابنا قال قال
 ابو جعفر بايا التجار ود لا عطينكمها من كتابه عز وجل
 انما من صلب رسول الله لا يردوها الا كافر فلكم من ذلك
 جعلت هذا قال من حيث قال الله عز وجل منكم عليكم
 انما لكم وبنائكم واهل بيوتكم الاية الى ان انتهى الى قوله بنو ابي
 ونفالي وحلائل ابناؤكم الذين من اصلكم فسلمهم بالانح
 هل كان يحمل رسول الله صكاح حليتهما فان قالوا نعم كذبوا
 وان قالوا لا انما ابناؤنا لصلبه الحديث ومعناه اخبار من كان
 بل منوا من معني من مناظره مولينا الكاظم مع الرشيد و
 مناظره الشعبي مع الحجاج لعنه الله ومناظره مولينا الرضا
 مع المأمون كاداه الشيخ ابو الصخ الكرجي في كثر القوائد
 عن ابي الشيخ المغيرة في روى المأمون لما سأل الخوفا
 كان معه الامام الرضا علي بن موسى بنهما سائر ان ادنا

قلت خيرا
 عليهم

المامون يا ابا الحسن اني فكرت في شيء فخرج الفکر لصوت
فيه فكرت في امرنا وامركم ونسبنا ونسبكم فوجدت الفقيه
فيه واحدة ورايت اختلاف شبعنا في ذلك بحولنا على الحق
والعصبة فقال له ابو الحسن الرضا ان لهذا الكلام حولا
ان شئت ذكرته لك وان شئت امسكت فقال المامون لا اقل
الا لعله ما عندك فيه فقال الرضا انشدك الله يا امير المؤمنين
لو ان الله بعث نبيته فخرج علينا من وراء الكه من هذه الاك
فخطب اليك ابنتك لكت من زوجة اباها فقال يا سحران
وهل احبب رغبت عن رسول الله فقال له الرضا افترأه كان علي
له ان يخطب ابنتي قال فسكت المامون فقال امير المؤمنين
ارحموا هذه الاخبار طاهرة في كون ولد ابنت ابنا حفيظه
ومستحلا فيه في الكتاب المجيد وعرف اهل اللسان فلا بد
من التزم اختصاص في هذا الاستعمال في ابناء فاطمة وعلى
عليهما السلام كما احتمل بعض الاصحاب هو في غاية البعد
وان كان يترده ما رواه في المناقب عن عبيد الله بن عمار
عن ابي بصير عن المؤذن وابرج الخطيب باسبب هو
جابر قال قال النبي ان الله جعل ذرية كل نبي من ص
خاصة وجعل ذرية من صلي عليه على من ابي حال
ان كل نبي يسيرون الى ابيهم الا اولاد فاطمة فانه ابا ابيهم

شرح الشيخ الفقيه
المصنف

امير المؤمنين

اسمى وبعد هذا الاحتمال تمسكهم في بعض هذه الاح
بقوله تعالى وحلائل نساكم ويمكن ان يكون مصادق الولد على ولد
ابنت حفيظه واقعاء الانصراف في بعض المواضع كالحسن
والوفى وغيرهما في الترمذ شمس الجمان عز هو
بعض احرفه ليعرض من بعض المعاصرين المناهضة
هذه الاخبار مع مخالفتين لبيت الحقيقت عارضا
بل النزاع في امر معوي هو ان الانسان لا يلد من امر
واقعة او بطا حفيظا سواء كان الاز سعال حفيظه او
كافة له الشاعر بنو ابنا ابنا ابنا نوهن ساء ابا
الابعد وهذه الاخبار صادقة رد عليهم ونسبها لهم
على انه قرأه واقعة وليس الامر كما تجمله العوام من الامر
وعاء للولد فقط وان لولادة والسبب الى الولد واقعاء
كان فيعد غاية البعد عن اطلاع الفقهاء على هذه الاحتمال
ومع ذلك ذهبوا الى الخلاف والتزموا ان الاستعمال في
ولد ابنت جابر والله تعالى واوليائه اعلم حاتم صيد
ابن جابر بن شريف بن رسول كرم محل شك فيستدرد
ماشوراد ومقام احتياج ثمان جبين حديث مرود وكف
اكرم انصديق نادر يد اصبغ بغير سبيد كبري كبريا
شبيده اند ما سجد جابر بن عبد الله ابو سعيد حدر في سجد

انه المامون يا ابا الحسن اني فكرت في شيء ففعلت الفكرة لعمري
 فيه فكرت في امرنا وامركم ونسبنا ونسبكم فوجدت الفضيلة
 فيه واحدة ورايت اختلافا في بعضنا في ذلك فعملوا على الحق
 والمصيبة فقال له ابو الحسن الرضا ان لهذا الكلام حقا
 ان شئت فذكرته لك سوا شئت امسكت فقال المامون لا افعل
 الا لاعلم ما عندك فيه فقال الرضا انشدك الله يا امير المؤمنين
 لو ان الله بعث نبيا فخرج علينا من وراء الكذ من هذه الاكا
 فخطب اليك انشدك لك من رجزها ما فقال يا سحران
 وهل احب رغب عن رسول الله فقال لا ارضا اقراه كان على
 له ان يخطبنا بنبي قال فكذلك المامون فقال امير المؤمنين
 رحما وهذه الاخبار طاهرة في كون ولدا لبيتك لنا حفيظة
 ومنعنا فيه في الكتاب المجيد وعرفنا اهل النار فلا بد
 من التزام اختصاص في هذا الاستعمال في ابناء فاطمة وعلى
 عليهم السلام كما احتمل بعض الاصحاب هو في غاية البعد
 وان كان يوقده ما رواه في المساقب عن عجم الطبراني عن اس
 عباس بن اربعين المؤذن وناجج الخطيب باسمايد همداني
 جابر قال قال النبي ان الله جعل ذرية كل نبي من صلبه
 خاصة وجعل ذرية من صلبه من صلب علي بن ابي طالب
 ان كل نبي ينسبون الي ابيهم الا اولاد فاطمة ولها ابا ابيهم

شرح
 المامون

امير المؤمنين

السهي وبعد هذا الاحوال تمسكتم في بعض هذه الاحوال
 ايقول الله وحلائل ما كنتم وممكن ان يلزم صدق لولد فاطمة
 البيت حفيظة واقناء الانصار في بعض الموارد كما تحس
 والوفاء وغيرهم كما التزمه شيعت بجهان خواهر
 بعض احوال بعض مشايخنا المعاصرين المشايخ
 هذه الاخبار مع الحقائق لبيتك حفيظة عدا لبيتك
 بل النزاع في امر معوي هو ان الانساب الامم ليس اسرا
 واقعية وروا حفيظة سواء كان الا بحال حفيظة او حقا
 كما قاله الشاعر نو بيا بيا ثنا واثنا نوهن بنا وال
 الا باعد وهذه الاخبار صدقت رد عليهم ونسبها لهم
 على انه قرينة واقعية وليس الامر كما يتجمل القوام من ان الامر
 وعاء للولد فقط وان لولادة والسبب الى الوالد واقعا
 كان فيعد غاية البعد عدم اطلاع الفقهاء على هذه الاخبار
 ومع ذلك ذهبوا الى الخلاف والتمسوا ان الاستعمال في
 ولدا لبيتك مجاز والله تعالى واوليائه اعلم حاتم بن زيد
 ابن جندب شريف بن رسول اكرم محل شك في بيتك قد رور
 ما شوراد ومقام احتجاج غمك بهين حديث فرمود وكذا
 اكرم انصديق بن بدار بن ابي بصير بن سعيد بن ابي كلاب
 شيبه اند فاستدحار بن عبد الله وابو سعيد خدر بن سهر

سعد ساعدی ز بدین ارفه و اس بن مالک پس از این
 سال و نظایات سخنانی فرمود که جگر سنگ مغاز از امکا
 و در دل آن کرده اثر نمود و جوابی هم ندادند و بسکون
 برداختند بلکه هر چه ندادند که ای شیش بن ربی
 و حجار بن لحر نفس بن اشعث با شما بمن نامه نوشید که بود
 رسیده و پناه ها و بانها سیر شده شما بک در آمدن هیچ
 پلنار آن مرد در حین خواب است و محرم ندادند تا امکا
 نزد زاپرت آمد که منسحب پس بر رگوری سواران داشت
 کرد و جواب ندهند مریه در و در که بلای سه لعد کانی ل
 و محن آید پس قدم نه نعد الله لباطل و اهل و سعادت و
 در دل نمود و سبب خود را سوی لشکر رسد لشعه ناخ
 و مرئیه علیا بی یافت و از مفضل هشام بن محمد که شمل
 حضرت بحدیث سپیدان شباب اهل الجته و مکالمات با آن
 کرده در حالی بود که فرآن مجید کشوده و بر سر منار الحو
 نهاد و مرید بزاورد یعنی بد که کذب الله و محمد جدی سوا
 الله تا آخر انچه نقل شد و شاید بهی حال نقل حرمین برید
 که از سادات اهل کوفه بود همچنان آورد و در بر عثمانی
 محو اطراف مشرامه هیچ کس را غایت آگاه نیست
 رهد زاهد کاه هست و کاه نیست

غاسقان را شور و زخم در ستر
 پادشاه از راه باغشان قی
 هر گز انجمن کی آمد سعید
 نو جوانی چاواپی کامکار
 هاشمی گفتش که ای بیکو
 یعنی این شاه زاده است
 کوششی کرد و در وره
 ناخدا نا شاه مرخورد داشت
 شاه مظلومان بوقت احتیاج
 مصیبه بکشود پس بر سر نهاد
 گفت من باین گروه بدستیز
 داوری ما و شما این نامه داد
 نامه بنوشید هر من هر آن
 جد و شید در پی که
 و کون عنبر مهان ش
 هیچ مهان فیه دیکر
 حرمین بشید این کلام که
 در جواب شد از گفتار پند
 تا بسنه باشد که حرمین برید که اسکو به فوت نمود سید

التعلم فمما اتفقوا عليه في ذلك هو ما قبله فيكون
 بربر بن خضير هذا في ملفه يستد ثود ورا حجاب الحضر
 وحضر من بين وحرز بن عبد المطلب سيد الشهداء
 بود و مستد شاسا اهل الحقة نبر او القاب انحصرت
 وسيد اسمعيل حميري ملفه يستد التمر او واداحه
 مودت وحوالذ اسعار او وشرح حال او دركب معروف
 وارمذا حبر اهل بيت است موفف شرح حال او زار
 نصبة لا تمعروا بالوامرة نكاشه **الحديث**
الثاني من الثلاثون فيما نسب
 الى سيد الشهداء من الاشعار العصبية قال الثقة الجليل
 الوربر ليعبد والحدث المنقن التدبدي على بن عبد الله
 في كتاب كفا العمد وقع في من شعره عليه السلام بخط الشيخ عبد الله
 احمد بن احمد بن الحجاب النحوي فيه قال ابو مخنف لوط
 بن يحيى اكثر ما يروى الثامن من شعر ابي عبد الله الحسين بن علي
 في تمامه مما مثل به وهذا خذت شعره من مواضعه واستخرجته
 من اماكنه ورويته عن ثقات الرجال منهم عبد الرحمن بن محمد
 الحريري كان عارفا بامير اهل البيت ومنهم المصنف وغيره
 رجال كثير ولقد اشدني يوما رجل من ساكني سلع هذا
 الايات فقلت له اكتبها فقال لي ما احسن رد ذلك

وكنت قد اشرقت في ابوي ذلك عشرة دباير فطرح عليه
 ما كلفها وهي قال ابو عبد الله الحسين بن علي بن اسباط
 دهب الذين احبهم وبقيت في لاجته فصر اراه بجنة
 طهر المقيت لا اسية يعني فنادى ما اب خال وامره
 مما اوتيه حقا بديا في الصرا وذاك في اذنه ويري
 الشتر من حوله بطن ولا بدية واذا خبا وعرا الصدور
 فلا يزال من شبة املا يصح بفعله اقل يور اليه ليه
 املا يري عن فعله مما يور اليه عته حسي بر في كاف
 لا اخشي والي في حبه ولعل من يعني عليه ما كناه الله ربه
 فصر عريه وب الامر اصله يعني هو طلب فباد شاة
 وانا اصل امره وهو كانه عن من لا اسانه بالاحرار
 وهذا من كرامته الاخلاق والحق بحركة الخط ويدا من
 الماء من باب منع خفف الطيرة فقلت انما يعني بخذ وبع
 نفسه غبطا ويطلق الصرا وذاك الخلق في الادب ولا
 اتحرك اليه ديت يدت بالكسر مثنى على هينته وطر الدنا
 صوت والطين كاميرونه وحناسكن ووعر الصدور
 حرمها وشبهه بشعله ووقد وبع فيم ورجع وشويع
 ولية غفله وسار وبقا لسان الرجل الى امره ساليه
 وثار وبع الشئ عافته وقال اذنا افضل التمر فلا يخج الى

الخلق ولا تال سوي الله تعالى قاسم الزنى فلو عشت
 وتوفيت من الغرب الى الشرق لما صادفت من يقدرا ان
 يمدوا يدي و قال عليه السلام الله عالم ان ما سبقت
 له من و بانه لم يكتبه غيره و غيره لو انصف النفس
 الحرة فخرت عن سيرة و لكن ذلك منه ادنى منزلة من
 جبره ك ان يخط ابن الخشب شتره بالاصا و اظنه و عجمانه
 لا تالعه و له على الاضمة و ان يخرجه لو انصف نفسه و له
 الاضمة شتره من غيره على المعول او صار تاخر كذا
 في كنف القهقور و انما ناع من الحساب اذ لا كوراد
 اسم الفضيل من الدور و بعد بل لا حجة كونه فضلا ما صحت
 من اذنا و اذقير و لا معنى لما احتمل به نصف القصة كما لا يخفى
 قال ابو مخنف فقال غار الرجل و غار له و ما رجم و ما رجم
 و هي الغيرة و الميرة اقول المعروف في القصة ان الغيرة التي
 معنى الميرة بالكرس فيها و له افق على صطحة فتح الغين و الميم
 فيها و قال عليه السلام يا كذاب الدهر و له و له و انصرت
 ازشت و اهلبي و مبتغي ربه لا مفضل
 بكل خطب فادح جليل و كل غيب ابد ثقیل
 اول ما رزئت بالرمول و بعد بالظاهرة النول
 و الوالد الميراث و صول و بالثقیفی الحسن الجلیل

و البصير الناب و سیر و ذروا المعروف و حبريل
 بما له في الزهر من عدیل ما لك عني الورد من عدو
 و حببي الرحمن من مبدل الورد بالكر و الهرة الجود و القدر
 من كرشني و الزور و الورد و نمة اسعاده و هو عرب الورد
 ذكره في كنف لمة عن ابن مخنف و ذكر له بصا سحر احمر
 و قال الشيخ كمال الدين من طلبة مطب في بيتي قال ربي
 دخل المسجد الحرام فوجد على الحسن بن علي علفا كسدا
 و حوله حلقه فقال لعرض جلسته من هذا الزمير فتأب
 الحسن بن علي فقال لا اعرفه انا و قد قال له و انضغ
 بهما اعزالي فقال بلقتي اثم يتكلمون و يبرون في نلامهم
 و اني قطع و اذ با و قمار او و يد و جينا لا وحت لا طارحه
 الكلام و اسئل عن عوسير العرته فقال له جلس الحسن
 ان كنت جئت لهذا فدايد لك الشاك او الى الحيرة
 فوقف عليه و سلم عليه قال و ما حاجتك يا اعزالي فقال لي
 حلتك من افر فل و الجعد و الایم و اهر و نيتهم الحسن
 و قال يا اعزالي لقد تكلمت بكلاما يعقله الاغافلون فقال
 الاعزالي و اقول اكثر من هذا فقل لي حبيبي على نذر كلامي فقال
 له الحسن قال يا شئت فاني يحبك عنه فقال الاعزالي في
 بدوني و اكثر كلامي الشعر و هو ديو ان العرب قد له الحيرة

فلما شئت حدثا يقول هعافلي الله وقد وقع خبر
وقد كان انتفاعا فخر ابي بلية علا لا يدون ذلك بانعنا
يعضيه فلما عظم الشيب من اراس بطاميه وامسى قد عا
مستحده خصايبه فكلت عن اللهو والفتى فباعه
وفي الدهر اجاب لم يلبس حايبه فلو تبارك وراي اصل
منه رايه لا تفر غيرة منه لطف كل عصر به نصير عراشه
يقال هفا الفؤاد اذا ذهب في اثر الشئ وطرب وشرح السبا
اوله ولعل المراد اوله ووسطه فاهما اوله بالنسبة الى العرو
والضمير للغلب لان حركة الفرج والتردد والعصر بمنز
الحزن وقد سكن للقصودة والنجوار فغال من البحر وضمير
وبله للهو والعلا لا تجمع علا له والعلل الشرب بعد الشرب
والنعم شدة لعمامة والنطاق بالكرثوب طلب المنة
الانار وطاقا المنة معروفان والصا القبة الحصاب
بالكرثوب الخصب به من الحناء والكتم والوسمة والعصران
الصبح والعصر ثم الغلب لان طلحة فافشده الحسنة
او تحا لا لومته فاذنتم شجاعة ابي رستميه معور دوح
الذي يلبس في ثوغا غايه ومؤثر حرجت شري على البسيد
نوتيه ودلاخ من المزين دقي نوة سماكته اتي متعيني
الود في مجود من جلاله وقد امدد برقاءه ملا دمر ليرفيه

وقد جعل لآغذاه فاد دمر لودنيه شح الوعد بآجاء اذا ربح
بطاميه فاضحي د رستاقم اليتونية فكلته فقال الاعراب
لما سمعها ما داس كالوم فف مثل هذا الغلام اعرب منه
كلما وادرب لب ما واضع منه منطفا فقال له الحسنه
يا اعرابي هذا غلام كبر كرم من الظهور حذبه كساه لفر
الفتام من ورسمائه ونوعه د كنه تحم عريته
وتد رصت من شغري وقوت عريته به تفسير
كنه ملق قوله ما رسم اسمها ما ودية للحيث شدة احبه
وكان المراد بآعاه رسمه بجوا علا واسفله وسفر جمع
سفر بمعنى الاثر وهو اما بدل من الرسم او عطف بيان
لدنو رايه ارح تعبه الرياح والوعاء من ابا غم والناع
الرسم لعل المراد بالذي يلبس طرا الرسم يعني اثار تعبه الر
على نراب طربه قوله ومؤثر عطف على الرسم والمواضع
العياد المتردد والنراب ثمره الرياح وحرف كجعفر ربح
الباردة الشديدة الطوب ونرى اصله ونرى جادا
نرى بنوناي متوازيين بمعنى متتابعين وتليد الش
نرفعه اي جعله رفعة وفعنه وقوله على منعلق بقوله نرى
على تضمين معنى الاقدار والتضمين في توبه للرسم المذكور
فأقول البت وسمايه دلوح كثره الماء والمزج التحيانه

البصاء وقوله دق نوء سماك بعبته زمان قول المطر
والنوء مغوط نجم من المنازل في المغرب مع البحر وطلوع
من المشرق يقابل من ساعته في كل ليلة الى ثلثة عشر يوم وهذا
كل نجم الى انقضاء السنة فاعلا الجبهة فان لها اربعة عشر
يوما والحر بضمف لا مطار والرباع والحر والبرد الى الثلث
منها فيقول مطر بانوء كذا وبقي نوء كذا اذا سقط الساقط منها
بالمغرب بناء الطالع بالمشرق وذلك الهوض هو النوء في النجم
به والنجوم التي يتحقق بها الانواء ثمانية وعشرون بحج معرفة
المطالع في ازمة السنة منها التما كان التما لا اعزل وهو
الكوكب في برج الميزان وطلوعه يكون مع الضبح في برج الحمل
تشرين الاول والتما في الرابع قوله ود لاح من المرن عطف
على قوله حرف الحرف مبتدأ خبره نرى في الجملة صفة لور
يعني حيرتس والبي كذا تد هناك كرم من اسوده شدن كما
دو جاي يابا ووشاها بآسكه خاك شد ونادق كرفته دود
او زاد وخال نره دو بيان او وخال پرا كنده كه باد سخت ہے
در ہے بود بر پاره کردن دو خانه او و بر مسيد براب بر
پے در ہے زيديل شده بود ياريدن ابرو و المتعجب بالناء
والعين وكسر الحيم الشائل من الماء والود في المطر والفتح
والثباح السبال والتصهير في قوله فاضح للرمم المذكور

في قول البيت وعدد جملته عدة كاستعدوا الطاح الشر
الحر بصر على الشيء بضمه خاصه وكافه والعداد العد والعد
من ازال الشعر لانه يغاوض هذا واسم الحر الذي في آخر الصف
الاول من البيت يعني لو غار صاخر بصر في الكلام وحصل
لعدة عدة خاصته وغار ضاه بصفت عدة وهذا
استطراد من كلامه في علومه واقا لثالبه المشهوره من قوله
واد عبت وخطبه واحيا جانبه في وقعة الخف فكتبها
منها مشهورا ونا هيك عا في يومه وعرفه المروتي في الاقال
الذي اد عن العرفه الشاؤون لعلومه في التوحيد
المعرفة والخطبة العصبية المروية في المسبب عن موسى بن
عقبه وخطبه المروية في الاختراع وخطبه المروية في الاستدلال
في قرب الاستدلال المحيري ومواعظه المروية في تحف العفول
وعبرها ما طويلا عنها كتحا الشعر هلا وشيوعها في كتب الاصحاح
وعدم مناسبه نفعها الوضع لكتاب الله المادي الى القصور
ومما يناسب نقلها في هذا المقام اشعار النبي بن مغيرة اذا قال
عذابه في الهاوند ذكرها التبط في تذكرته من ديوانه منها
ما يدل على مجا على كفرة وزندقة قوله عشر السند في قوما
وانتم قوا صوت الاعا في واشربوا كاس مدام وان كوا كمر
المعاني شعلت في نعمة البعدان عن صوت الاذان وشوشت

عن الحور عجز في الدنان ومنها فصيحة في وطاعته
 هاني واعلى وثقي بذلك في لاجت الساجا حديث
 ابن مغيان قد ماسيها الى احد حتى اقام التواكيا الا
 مات سفيدي بذلك فعوه تحبها العني كراماها
 اذا ما نظرنا في امور دينه وجدنا حلا لا شرها منوالها
 وانما اقام الاجرة في ولا ما لي بعد العرا في نالها
 فان الذي حدثت عن يومئذ ما اعاد به طسم يجعل الثالث
 ولا بد في من ان اردو شقدا بثمانية صغرا نروي عطابها
 ومنها قوله ولولم يمس الارض فاضل بردها
 لما كان عند محبة في التيم ومنها ما اسدي من زباد
 بعد وضعه الطف واعطاه اموا الاحليله ونرب بجملة احواله
 على سانه وسكر ليله وقال النبي عن وقال بديته اسفني
 شربة نروي فوادى ثم مل فاسق مثلها اس زباد
 صاحب الترو الا انه عندي ولست بمغني وجهادي
 فانل الخارج اغني حبيبا ومبيد الاعداء والاحتادي
 ومنها قوله حين داي الرقس لما بدت تلك الرقس واشرف
 تلك الشمس على بالحرور فعب العرب فقلت صح ولا تخرج
 فاستفضيت من التبرم دبو اراد بالفرم التبي ومضى فخرج
 المعري ابو العلاء على المسلمين يولات ولما هلك بعد الله

وروي الحور ابو بعض الشعر بالاجا الفبر بجوارينا
 حبيب شعر الناس اجبت وسمى من شعره وحال
 جسده الخبث وهو ان كان في الشعر الخبث فلو ان
 برئهم الا طعنا في ان كان في الشعر الخبث فلو ان
 مدقته الشعر والسر لسانا انشاء قال عمر بن الخطاب
 الشعر وما ينبغي له وقال الشعر بغيرهم بعد وروى
 شعره قد ورد المتهم عن ان لا تلتام في الشعر مودة
 وفي يوم الجمعة وان يروي بالليل وان كان شعره فضلا
 عن الغلة فشد يدي عن النبي من قتل بيت شعر مرت
 لم يزل منه صلوة ذلك اليوم وكذا في نسل روي الكشي
 عن نيس مروان قال كنت قاعدا عند ابني عبد الله فامر
 من حوود وكان يشد في الشعر انشدا وبالي فاستد
 فقال ابو عبد الله ان رسول الله قال ان يمتلي حوفا فخر
 فيما خسر له من ان يمتلي شعر فقال معروف فاما يعني بذلك
 يقول الشعر فقال وحل او يملك قد قال ذلك رسول الله
 وروى من الفاظ النخبة التي حفظ من رسول الله ولم
 يسبق اليه الشعر من ابليس ان من الشعر كما وان من البان
 ورد في النسخ عن انشاد مطلق الشعر وان كان به علم من علم
 رواد اسفيل عن ابيه الصاوي نعم فداستني المراتي طمعة

روى خلف بن حماد قال قلت للرضا ان اصحابنا يرون من
ابائنا ان الشعر ليله المحمدي في شهر رمضان وفي الليل مكروه
وقد هممت ان ارثا بالاحسن وهذا شهر رمضان فقال
ارثا بالاحسن في ليلة المحمدي في شهر رمضان وفي الليل وفي
سائر ايام فان الله يكافئ على ذلك وكان النبي يكثر من
اشاد الشعر حتى حقه حتى انه قرء قول سيد كفى اتسبب
الاسلام للرضاها كفى الاسلام والشيء ورد التهي عن الا
منه فافهم من انفس النفوس بالامور المحببة والمعاد في الموهبة
هو خير مما من الاستقامة التي هي حقيقه الاسلام ولا يخلو من
مفاسد امر كالمثلوق وتر في الامراض والضرر النساء على الصبر
وتزكيتها ومدح من لا يستحق المدح وقر الشعر بالعلماء اشو
الذين نفقوا والغير الذين مستهدوا بقوله بغيرهم العاد وقال
ما فهل رايها احدا ويكر ان يجرى او رد من ذمه على ان كان من قبل
المفارقة والتشبيب عبرهما من الامور الناعية على غير باب لغو
التقوية ونقوية الحبا لامت السوفاء في الدنيا فنتق عشا واما الكلا
المظوم المشتمل على الحكم والمواعظ والترجيء في بيان وخطا
او نظم معاني الاحاديث فقير مراد وضع كانه عليه بعض الفها
وبدل عليه ما ورد من اشاد الائمة عليهم اشعار من هذا القبيل
او ورد في الدين ان المامون قال كفى الحسن ارماعا لرويت

في هذا الشهر
من اشاد الشعر
في شهر رمضان
في ليلة المحمدي

من الشعر شيئا فقال قد روي عنه الكثير ثم اشاد اشعارا
في الحيل والتكوش عن الجاهل وزل عنان الصدوق وكان
الترجما كان يقول ويثقل به وروي لكثير من الصدوق علو
اولادكم شعر العبدى غنة على من الله واشعار الصادق في
النساء معروفه رواها الصدوق في معاني الاحكام ومكر ان
يقال بفسم الشعر بانفس الاحكام المحمدي الواحد من فالتق
عليه يدع اهل البدع والاهواء الباطلة والمذاهب المحرمة
ونبيه الناس على صلاحاتهم وددعهم عن معاشرهم فان الشعر
ويمانوا ثرة في ذلك اثر ابنا لا يوجد في غيره من الشعر ويحيط
في الصدوق ويوفى على مر الدهور ولعل من هذا القبيل
مما لا انتفى به تكسب من الشعر لكفار اجهلهم والديهم
بيده هو اشاد عليهم من النيل وقال لحسان بن ثابت هم اعد
ها جهم وروح القدس معك واه الفاروق مسلم والحرام
منه التشبيب بامر معينه او علام معتبر والتفصيل بطلب من كتب
الفقه وكذا انها المؤمن من الحزم والمندوب مدائح النبي وآله
ومراتبهم ستمائة في سبدها الحسن فطد ورد لكل بيتين
والاجتناب منه مستفيض بل من الزهراء والمكر وجهه شعر له والفقير
والمدح والمثلوق ونظم الامور المحببة والنية والنية المظلمة
والمناسخ ما عداه الحديث السابع والثلاثون

مادوا الصدوق است اما لبه و غیره من متنا نه علیه السلام
 کر بلا و چون عمر علی المیسر من المدینه جین زاد بود به فرجه
 عن الصادق علیه السلام علی المیسر الخ ان محمدا نزل و ردت
 فقص هو ما حدیثنا التبی و هر چه منامه حاجد الحسین و
 ختمه فی صده و جعل قبل من عجب و بقول بانی است کانی زاد
 مر ملا بد قاتک و زیبا نری اها فی عذب الجنات حقا فائده
 الظهیرة ثم انبسم من فومه با کما قال له ابن عباس کات یا به فقا
 بانی اها ساعده لا تکذب فیها الزیاد و اذ عرض فی عارض فقال
 شرعون و المثلث با قیر که ال الجنة و زیبا نری اها و ف
 النحر من الی العاشوراء رای حده فی جماعه من اصحابه و نه
 بانی است شهید ال محمد و قد استبشر بنا اهل الصبیح
 الا علی فلیکن افطارک عندی الی الله عمل و لا تفر و هدا
 ملک قد نزل من السماء لیاخذ ملک فی ذر و رة خضر آریا
 و قیامی انام بمنزله و حی استی اصفیات احلام را هی سفوف شدة
 اولیا و انبیا ندارد و دانش حقانین و با توفیق و علو ذر
 بر بیان اموری که عده آن تصویر بر شکل مانع است با بد داشت
 که مغز سر را بی شکل است نزد بلی بثلث یا عز و ط که عده
 و طرف بر کثران محبت مقدمه را من است اندک اندک با ط
 شود بطرف پشت سر و این محو ط را سه حوف است که بطرف

نامند و بطین اول بر کثر است و بطین الی ملک کو یک با
 و بطین سیم بر کثر و دیم بر کچل و از دیم اول بود سبب کثر
 که وسط او کثر زد و طرف او اند و از بطین اول سوراخی است
 بطین سیم و حواس خمس با طه که حق مشرب و چنان بود و
 حافظه که او را نیز منعکس که کوبد در بر بطون ثلثه است و
 هر یک از این قوای محل خاصی است و روح مخصوصی در هر یک
 و طب تعدد این قوای و تعدد محال اها فایده و ستر شده
 که طغنه یونانی او را تقاسم او را ستر حقیقت است که
 جدا شود پنج ضر که حواس خمس حاره که بصیر و سمع و شمع و
 ذوق و لمس باشد و محل حس سیم به معنای بطین و لایست
 و محل خیال و تخیل همین بطین است قوه خیال را تصور و بین
 گویند و و اهر و در بطین وسط واقع است که درک تمام حقیقت
 نماید مانند ادراک محبت و عداوت حقیقت و در اندک حقیقت
 از قوه و همت صادر شود و آنچه محسوس است از صور است
 ادراک که در قوه خیال سپارد که او را حقیقت نماید و قوه
 دیگری است که صور محسوسه و غیره مدد که یونانی با یکدیگر
 ترکیب تفصیل کند باطنی واقع یا خارج خود را و این تفصیل
 با معکس نامند و باید داشت که قوای ادراک برای نفس
 با طغنه بمنزله آلات و ادوات هستند که طغنه نفس را از

و این قوای
 و این قوای
 و این قوای
 و این قوای

از حیاط است پس بکن بادن حجابی را بطور اتحادی آورد و
 گفت و بدان است متوان گفت و بدین نیست مانند ان افک
 و مثالها الفسیر موجود است که فعل است و اشیا و بمارحه
 و نه خارج است بمناهی این طریقه حدیث است که ان ظاهرین
 در هیچ نشد داخل و هیچ بدین نیست و حقیقتی بر
 او عالمی است او سخن روحانیات و نه مادیات که معلوم
 بیدر و غصری و مشغول است شغل و نه غلبه و ادراک امور
 حسیه از او نشود غافل است از حسیه ضعف نفوس قوی
 که شود منوخته مرد و عالمی باشد و یکی نفوس قویه انبیا
 و اولیا عالمی منوخته و حافظ هر دو عالم هستند و بعد
 ما قبل بلهو و بشری لا الهه سکره عن الندیم و لا
 بلهو عن الکاس و این موهبه لطیفه روحانیه زاید است
 اتحاد و مطی است با روح بخاری که میاری در عروق
 و اعصاب است که رنگی عبارت از بقیه این رابطه است
 و نصرت و تدبیر نفس و بدن و استساره روح بخاری است
 و مردن عبارت از قطع علاقه و انقطاع اتصال است و
 چون فاعل نفس شو مطر روح بخاری است چنانکه
 باشد چه نغذیه و تنفیه و امثال ان تا چار برای بی خشک
 و روی دهد و شود همیشه در کار باشد و این میگوید

از ادراکات حسیه اعراض نماید و من منوخته نغذیه و تنفیه
 و غیرها شود و بر کرد و بسوی ناطق خصوصاً هنگام بیداری
 حرکات با امثالی معده و از جهت فراغت و حال خواب
 برای نغذیه تحلیل غذا در حالت خواب داده شود و در
 و چون روح بخاری از ادراکات حسیه فارغ شود و غلبه
 ادراکات کبر برای نفس ناطقه فرصتی پیدا شود و شروع
 او کند شود منوخته عالم روحانی خود شود و اتصال
 روحانیه پیدا کند که نفوس و صور موجودات و حوش
 نغذیه و در انجا میناستند و بدین معنی در عالم طایع
 هویدا شود و یکی این اتصال را شریطی است که اولیای
 صحت مزاج و اعتدال طبع است خصوصاً از امر صحت
 دماغیه و تأمین اعصاب معده و نقل اخذ و کثرت کار
 که اگر چسب باشد راهی به عالم روحانیات نیابد و این سبب
 گفته اند که در پای لیالی رمضان اعتبار ندارد و تا انما اعتبار
 بود بصحت و ذات است گوئی و اشتیاق با امور روحانیه و
 مکدر نبودن بشو اعل و کدورت و استعداد و قابلیت
 ذایقه و صفات بهاء جوهر و تا با بعد از اجتماع شریط و اتصال
 بجواهر روحانیه و معاشرت ملائکه اطلاع بر آنچه در حق
 مقدسه علومین است حاصل شود برای نفس ناطقه و

و نقش بندد جمله از آنچه در الواح منافی است از کد شدن
و اینده دنیوی و اخروی و بماند از استعدادهای خود مانند
بند که هر استعدادهای خود صورت را و نقش کرد و
هرگاه در رؤیا صورتی از آن نمود و حافظه محافظت نمود
او را و منتهی در آن امری بگرد که شد با مثال و اشتباهات
آن رؤیای صادقه خواهد بود و اینگونه خواب بیدار
اند که استیلا که قوه منتهی در غالب هوس قوتی است
و در حال خواب هم تعطیل ندارد و مشغول در یک صورت
و خصوصاً ای که صورتی که در رؤیا در کمال ضعف و
سریع الزوال است هرگاه صورتی که تبدیل شد بعد
و در در منتهی بصورت مناسبه از عالم غصص ثبات مانند
شد با علم و دانش سابقه و شیر و شیرین و سب و بادش
در با و کوه و در بحال تعبیر خواهد بود و ظاهر که معتبر باشد
و رابط صورت علوی و سفلی را بلکه نشان دهد که صورت
مدر که در رؤیا از آن عدیده در قوه منتهی شده باشد
و نگاه تعبیر کمال سموت پیدا کند و بدون حدس صاب
و صفای ذهن نمیشود و بهتر شود و صورتی که
سر حسب شایسته از منتهی و امکان مختلف شود در مشا
تعبیر نماید شخص معتبر گاه خصوصیات باشد و هرگاه

ناظمه بحسب استعداد مافصل باشد و یا آنکه کثیر باشد
با موردی از عالم غصص ثبات باشد و اشغال غالب بشود
و لذت جسمانی داشته باشد و با بدن عالم رؤیا از مرتبه
تخیل موردی و مایوسه مایوسه خود تخیل و زنگ و مطالع
الواح سماوی قوتی شود و معاشرت روحان و ملک
نصیب او باشد و با بدن رؤیا همان موردی و مایوسه
از آن کد بصورتی که منتهی از منتهی و صورتی که
اینکه کثرت شهوت و امثال و معدله برای او استیلا
و جماع فراهم آورد و کرمه در خواب بیدار
و فقیر و حیدان در راه و ناپسند و این جهنا است که اغدا
مرد مناسبات عالم بیداری خود را در خواب ببیند
و رؤیای بیدار و تعبیر و منتهی از منتهی و هر یک حقیقت
و سنگاری خود و اسلاف و خواب بیدار و این نوع از
رؤیا و مجدی منتهی با صفات و احلام شده و در رؤیا
اهل بیت و همی از حکایت کردن ای که خواب فرموده اند
بلکه بعد از بیداری استعدادهای مشیطان کو بدن را که القا
خجالات باطله و صورتی که از ناحیه شیطان است و این
نگاشته شد منتهی کلمات کا بر اهل علم است هر کس شرح
و تفصیل این مقام خواهد جوید کند و رساله شیخ ربیع

در بعضی احوال نامیده و شرح کان صدر المناهجین و شرح التوحید
و عن البقیة بعض کلمات ایشان حاجی از مقامه
علامه حلی و شیخ معاصر قری و الله و وجهها در سماء
عالمه و دار السلام قریب بوده اند و درین مقام نشسته بر
موری بهر استقامت و با سکه در حبه نفوس در رؤیا عالمه و سماء
و اتصال عالمه مثال مشابیهت با بدنند کرد و بقطره زیر که
در رؤیا و غیر حاصل شود که بعد از اتصال نفس ملکوت و ادراک
صور منزل قلب و حواس با طه غایب و ملازمه نباشد که در
اتصال شد منزل محو اس نیز بشود و محفوظ در ذکر شود
اگر چه در بقیه قوی الحفظ باشد زیرا که نفس قلیل الاثر و
عظیم الالفه بعد رکات عالمه مثال است صور رؤیا مد
بحواس جسمانی نیست تا آنکه حاسته بان متاثر شود و ذکر
محفوظ ماند و نیز هر چه در حاکم نفس در عالمه و رؤیا مانع
است از تحفظ بر آنچه در عالمه می کند چنانچه موافق تجربه معلوم
که حرکات نفسانیه به اندازه سریع است که گویا بالای زمان
واقع میشود و شاید مصالح نوعیه نیز مقتضی تسبیح بعضی
مناجات باشد چنانچه حضرت صفاتی در توحید مفضل فرمایند
که صفاتی و کادب خواجها با یکدیگر محال است که اگر همه حشا
بود نمائی بر میسر این بر دهند و اگر تمام کاذب بود در آنها

نبود و سببهای احوال در دفع استقامت اعتقاد و غیره
او به اهل علم و ایمان که جواب میدهند و نفوس ساز که نوع
نفسانیه ایشان را در نظر تیات است اتصال عالمه مثال بشیر
پیدا کند و مریدان معبد و حیرات یکی بنویسند و یکی در
الغول قال لا یحزن احدکم ان یضع عنه التوبه یا نه دار به
العله ان یضع عنه التوبه یا نه در وی به بصائر الدرخان
و جلا و انقباض کمالی در سوره و مسدود با الحسین و بر
ابصر و انقطع عنه التوبه متصلی شامی ابو عبد الله قطاع
قال لا یحزن المؤمن اذا رجع فی الایمان و مع عنه التوبه یا نه
جمله شیخ کر اجماع و شیخ مجد سل کرده که کسه هر کس علم او
سیار شد و فهم او وسیع کرد بدو رؤیای و کبر شد و اگر
اسلیم الحکم باشد و جزایه بیدار عالمه حواس او دود و این مع
طاهر استقامت دارد یا آنچه در تفسیر کریم بشری و تجرد
الدیوار دست که مشران نوبته از حوائص اهل نفوی و
دین است و شاید سبب این معیه این باشد که شواغل نفس
بمد رکات نظریه هر چه کمتر باشد ارتقاء بعالمه مثال سائر
شود و نفوس قویه علما و اهل ایمان چون مستغرق بشواغل
بطریقه و اعتقادیه هستند در عالمه رؤیا هم قرائت ندارند
و اغمال از تعلقات و افعیه در غایت صعوبت است محلا

بر اید

نفوس سادة ولجهاه نفوس قوية بعاله وحابيات متوجه
 شولدمزاج خالبه مشاهده كند كه نفوس قصه ضعيفه
 هر كرا دالان مقام نكند و در بنوی از دامن كرو و بالو
 بحری بحری الكلمه الرتبه و هر كاه قوت مصر مرئيه كال رسد
 حاد طهم عواله و مشاعر باشد و ان عال بامري فاع از امر دكر
 شود فاسد نفوس شربه دنيا و لو بانا كه انفس ال نشان بعاله دنيا
 در يوم و نه ضمه ما في الدراكات دكر بنف و زوای الخامة
 و من است كثر الانفاق و اهدسا النسبه لثالث بحسب نقل
 كلامه بشيخ صدر الدين القونوي في فكره القصص و به كشف
 القباب عن حجاب الالب قال في العال لا يدرى شعله ان كانت
 في مرآيه على انشاء محنة فخص به قند فم نازل قد طمع
 عي فلو هم ملا بصدر من قلوب صبر مني مث هو متفكر في نفس
 او متفكر الا في اناس كمال عارض سرع الزوال بطبي الالب
 و من يحصل لقلوبهم احيا ما صفاء و فراغ من التواغل و انما
 من خيال البنا لثالث المطلق فكما يبدو كه نفوسهم في ذلك
 الوقت فانه يعكس انعكاسا شعاعها الى القلب يعكس من القلب
 الى الدماغ فينطبع فيه فان وجد في ابري الرحمة في النفس فلهذا
 المتصورة في ذلك مدخل الالب من المزاج وان خلفت القلوب من
 حديث النفس كان هنة الدماغ صحيحة المزاج مستقيمة كانت

الرتبه بام الله و كانت في القالب لا تغيب لها لان العكس صير
 بصورة الاصل و هكذا شعور و انشراح لبيبا ساجد
 هذا هو التسبب في عدم تواريل الحليس و زناه واحد ظاهرها
 من صار قلب مستوفى الحق لا طمع في قلبه مزاج طم من قلبه
 يكون السمع و الانطباع الاول في القلوب و من هذا اعراض الالب
 الاول و نشاء الحواس يبدل الى مقام من و به فب الحسنة
 ما ابعث من قلبه لا في الى دماغه لطيفا و واحد و لو به و
 الاصل احتاج الى التاويل المعرب عن الامر لم يذ لك لغير
 على محو نفسه في العالم العلوي و ذوات العال و العبره فيها
 و حجاب اصله ان الرقبا التي لا تواريل ضامه ارحه و ان تروها
 التي محتاج الى التاويل يكون الامر الطوائف و ان سرور لكل
 الحزن بخلاف التي لا تواريل و انما حال المتوسط و انما
 القلب الوصف كل من قلب على خلة القضاة القيد في اسكا
 الانحرافات الخلفيته و المراجحة فانه لا يدرك مشرع عجايبه
 و محنده من عالم المثال و لا ينصل من علمه و شعوره و ان
 كانت الوصله عبرة طعنه و من حصل له التبر في حيا للتقيد
 حتى انتهى الى طرقة التنصر عالم المثال المطلق بحيث ينان
 لثا لثا و من خيال الى عالم المثال و به مدخله و به ربه
 ماشاء الحق ان يره به بل قد يخرج من عالم الاله و واحد

في صبح حصرة الـ يستوف على حمله من المعينات و الحور
 المفقد وهو راحة في عالم الحسن والمعبر اذا سمع الرقيا تمن بهما
 وسئل في غيرهما لعدم عليه بما رأى من المراد من تلك الصور
 المشكلة له وكان اشترط في المعرفة بالغير وبموجب الرقيا فانه
 يخصص الرقيا في خياله واسرها الى عالمه لئلا يفتري عليه
 تلك الرقيا من عالم المثال فيسند الى تلك النسبة على الرقيا
 وما نصته بل قد بعداه اعلم له الارواح وما بعد ما حتى
 يقع على الامر الذي قصد بدانه في تلك الصورة المنسوبة
 بحسب المراد و قد جرى اليك الاحبار تفسيره من جديد في الرقيا
 احلل بقضي بعد المتفق بين المعنى المقصود ما بينه وبين
 اسوي من الصورة مما علم ان ذلك من كدوره من حيث الرقيا
 والحواف من اجود فساد هبته و فاعه واسدال امواته الحسنة
 كالكذب وسوء سيرته والافعال على امر حيين معسرة
 واحواله المحودة في حصر ذلك لوصف العالم الامر بالعكس و
 اليه الامارة بفوقه صلح صدقكم روبا اصدكم سد شانه
 في حديث اخر على كلمات فساما انتم يا ومكة العبدان فيهما الكبر
 فقال صلح الرقيا ثلث روبا من الله وهي التي ظهور حكمها فوق
 على ثبته واستعداد معندين وصفاء محل وطهارة نفس
 بناني لصاحبها التي ما يحصل اليه من التعريفات الالهية

بحسب
 حكماء
 وحواله
 المحودة

الصور المثالية ثم قال وروى بانحراف من الشيطان وهي
 قلما انها نتيجة الانحرافات المرجحة والكذورات النسبية
 وصادا هبته الدماعية ونحو ذلك مما سبق وروى بما حد
 المرفقة وهذه من آثار الصفات العالمية المحركة على الرقيا
 حال رؤيته الى ان قال والاشوا فاس الثبته التي يلوها يوم
 سلطة فوته بحسب ما كان الباطن حاله من سمور اثق و
 بالكلية من اخواته والتعلقات وخواص الاعمال والصفات
 الفريسة العهد بالتحصن كان ذلك سببا معينا في مرده الاقلا
 وصحة ارتسام ما اطلع عليه لثامه في نفسه وانما آخر ظهور
 حكم المثانيات فانه دليل على مرتبة النفس يكونها اذ لم
 يسكن في العوالم العالمية جدا الفريسة من حصرة العلم و
 المعاني المحرقة فلا بد من فترة واقعة بين زمان الاطلاع وزمان
 ظهور حكمه ما وقع الاطلاع عليه في الحصر بمقدار ما ينص على
 ذلك الامر في كل سماء الى ان ينص على حكمه وياخذ حصته من
 ذلك القللك وما فيه ثم يترشدا الى القللك الذي هو
 دونهم هكذا الى اخر تلك طلبا للاستتمام ومنه صياق
 ما يترشدا فلن لكل كاشنة و امر يظهر في هذا العالم من حال
 انقضاء المعوى من مقام العلم الاعلى والروح المحفوظ وانصافا
 بالعرش اذ الكوسى في كل سماء منزه ومقاما وذلك لما مر

من
 سم

وقد ورد في الحديث ان من ادرك الفجر في يوم الجمعة لم يمتعه الله
 بها الا ثلث سنين من بعد موته صلى الله عليه وسلم الا ان يمتدح في الصلاة
 المحض به وهذا من المكاشفات المحزنة والمتفق عليها وسع
 فهو وحكمه الذي اوما عرت به دليل على ضعف نفس الذي
 قاله فتدبر على لثمة والفرح لشدة صور الامور والوقوع
 المفرد وقوعه في العوالم الغالية بل كان غايه عروجهما
 حال غرضه من اعطاف البدنية والشواغل الكونية
 الى الحوائذ التي بين ارضه وبين السماء الا ان فادرا ليلته
 القدر من الصفاء الذي استفاض به بعض الكواكب في انشاء
 الجوهرة بتاتر ظهوره وهذا حال اهل البداهة من انساكين وقد
 جربنا ذلك كثير او اصحابنا واصحاب غيرنا من التبرج وكذا
 في احسنار ما ان البنية التي هي كل ما عارف القوتى فقلنا
 بطولنا من العوائد وبوقد بعض ما ذكره ما رواه في الكافي
 عن ابي بصير قال قلت للصادق في جعلت فقال انما القضاة
 والكاد ثم خرج من من موضع واحد قال صدقنا اما الكاذبة
 المختلفة فان الرجل يزعم اني اول خليفة في سلطان الردة العترة
 وتمامي ثم يجمل الى الزجاد واما هي كل من حاله لا خبر فيها واما
 الصادقة دارها بعد التشبه من الليل مع حلول الملكة
 وذلك قبل التبر ولا تخلف انشاء الله ان يكون حنبا

او يكون على غير طهر ولو ذكر الله عز وجل في ذكره فاقفا تخلف
 ونطى على صاحبه ومترما اشارت على الثمان في قول الليل
 وخرج على القلب شهوات فاره في النهار ورايون الامور
 وبكره في هذه لتصور المخالفة الكثيرة مخالطة بعضنا ببعض
 وبركها القوة المتخلة حصا الفتن ولهذا بعد بعد
 مناحد الروايات وبسبب هذه المصروف لشياطين ريت
 اذا اقبلت المعدية ومنا التبر يسكنوه وتروى عن ذلك
 ما اعتره ونوجه الى علمه الاصل ولما حدث الشريعة لعدا
 على التصريح والمناجاة والاستغفار في ذلك الوقت وقال
 انما ساعده الاستجابة فان النفس حينئذ فارضوا بعد خالته
 والعروى ساكنة من هناك اهل آلاء التعبد ويا الليل تروى
 من دوايا النهار وقالوا اصدق ما عانا الروايات عند طلوع الفجر
 وعن الصادق اسرع الروايات او يلا روبا القبول وبطاقة
 ما مر في الحديث انما ساعده تلك مبغها الروايات ونقل عن ابي
 ان قيل للصادق في كونه شاعر الروايات ان كان رسول الله وادى
 ركبنا يلعب في حناء اهل بيته وكان التلويل بعد مئتين سنة في
 رواية بعد ثلثين وهو مطابق لما اشتمل عليه الحديث من روايات
 الحسين فانما على تفسير خرابا زعموا مضطربا لا يمتنع
 صاحب حدس صائب فكر صانعنا تدور وروايات ومناشاة

و چنانچه با الله باها صادر نشده بود و در مقام احتیاج
 باها فرمود علی بن نقیثان و علی بن نقیثان قتلش امر علی بن مسک
 انما انما یجوز در خطب خود فرمود **الحمد لله رب العالمین**
و الثلثون ما رواه شیخ الفقهاء الطائفة و غیره
 العلماء المتبحرین العلامة الحلی رحمه الله فی کتاب منہج المطالب
 قال ان امرأة کانت تزی و توضع اولادها و تحرق فیها بالنار
 خوفا من اهلها و لم یعلم فیها غیر ما کانت ماتت ما کف
 التراب عنها و لم یقبلها الارض فقلت من ذلک المکان الی
 غیره فخری لها ذلک فجاء اهلها الی الصادق و حکوا له القصة
 فقال لا تمها ما کانت تصنع هذه فی جباها من المعاصی فاحرق
 بیاطر امرها فقال الصادق ان الارض لا یقبل هذه لانها کانت
 تعذب بعد اب الله اجعلوا فی قبرها شیئا من نربة الحسن
 علیه السلام ففعلوا ذلک بها فترها الله تعالی بزیجه و فی نود فیک
 میخود و بارور می شد و میخاد میچه های خود را و میخواست
 انها را از تنس کنار خود و ذلک ان بود بکار وی بر مادرش
 چون مرد و پنهان شد و زمین بار شد باز شد خال از تن
 او و پند یافت و از زمین پس برداشته شد و بجای دیگرها
 شد و همان کوه شد آمدند کنار تن نزد جعفر صادق
 و سرودند برای او و داستان را پس گفت بنما و از تن که می کرد

انبر در و مدتی سوار گشتان حدیث را کافیه از نوبت بهای
 کار او و گفت امام صادق که زمین نپذیرد این رو را و نوبت
 که شکم میزداده شکم حدیث بیکار بود و کور او و
 خاتم النبیین میخواست که کور حسین پر کرد تدبیر زمان کار
 را و یوشاید او را خدا بیافا شبیه یابن حدیث و کاف
 روایت شده در باب فصایای امیر المؤمنین جبرائیل علیه
 السلام فرمود که در قبر او نوبت مرد مسلمان بیکار بود تا فرار
 کرد و از این حدیث استفاده شود که کشتن نربة مستیست
 در قبر میت چنانچه از نوبت شریف امام عصر را و احسان
 نصیر میخواست و از دست شیخ الطائفة در مصباح روایت
 کرده از حضرت کاظم استجاب گذاشتن یک حشرار و نوبت
 مقدسه را مقابل وی میت و فریاد علوم و در ذره القمح
 فرموده و لبسته من نربة الظلم جعل مقابلا للوجه من حیث
 حل بلکه توان گفت این حدیث بسیار احادیث وارد در
 شرافت ارض کر بلا و خصوصاً حاتم مقدس الفوی کالانت
 دارد بر ریحان نقل اموات بمشاهد مقدسه انتمه و نیز که
 همیشه بودن نوبت مقدسه و قبر سبب نجات امرزش
 باشد و غن دران زمین که تمام نوبت است بطریق اولی سبب
 و سنگاری خواهد بود خصوصاً هرگاه مسلمان و نوبت

باشد و یا سبب مثل مسئله عمت شود و خاصه که میت
 زنده باشد و یا شیخ مفید در مسائل عمره گوید که حدیثی
 زار داشت که دلالت دارد بر وجوب غسل میت و بعضی
 مشاهدات رسول در وینکه میت وصفت کرده باشد نقل
 حناره خود و شیخ طوسی در مصباح و ضابطه شریعت بر وانه
 داده و گفته از مشایخ مذاکره این حدیث را شنیدم و در احادیث
 معتبره زار داشت که حدیثی که در بی بی بن عثمان که
 یوسف ابن و ن و در از مصر و حمل کد بشام و این حدیث
 که اهل کتاب اموات خود را حمل بشام می نمایند مؤلف که با که
 الطوار امهاله در این وقت واقع میشود و اقامه در صورتیکه
 نفس میت مسلول و بیش باشد چنانچه در دلیل حرمه نشو
 اجماع است دلیل معتبر دیگر در دست نیست پس بعد با
 که در آن صورت هم ملزم و مجبور باشد اگر چه بعضی علمائے مثل
 بنک حرمه و مسئله میت و احبار قطع بدینا شایع بوده اند و
 محققین منع دلالت کرده اند و اجماعی در حرمه نقل مشاهده
 نیست بلکه جماع رجال است چنانچه فتاوی ملایمیه
 نقل کرده اند علامه بحر العلوم در رد گوید و نقل مکرر
 و نقل شده پس بدین اجماع و شواهد و محقق در معتبر
 که نقل اموات بمشاهد مذاهب علمای شیعه است عمل

منقول از اسناد زمان ائمه علیهم السلام و مشهور است
 میان شیعه و امکای نذارد و علامه حلی و در مذکره گفته
 که عمل امامت بر این است صورتی شیخ مفید و غیره
 اسماء کرده و سید حائری که نقل خلاف نموده معلوم نقل
 نیست و محل اعتماد نباشد بعد از نصیح و روشا مذهب
 با سنفرا و عمل شیعه بر حمل اموات و اقامه شواهد است
 نقل پس نیز بیانا است مثل احادیث و آمده در وصیلت
 در مشاهد شریعه خصوصاً که بلا و تحف که در بخارا الاخوان
 و غیره مطور است در ارشاد الفلوط بلی مری است
 که از خواص تربیت تحف و دفن در آن سقوط عذاب غیر
 نیکو و منکر است در این باب و پای صادق نقل کرده که ملائکه
 در عالم رؤیا گفتند که اگر جنازه بر صافه کوفه رسد ما زنده
 سوال از او نیست و در فرجه الغری مطور است که در حجاب
 امیر المؤمنین جنازه از قبر حمل فری نمودند و حضرت نفیر
 آن عمل نمود و او را حمل و نقل جنازه بعد از دفن که مسلول و نش
 قبر باشد پس دانسته شد که دلیل بر حرمه اینگونه مشهور
 شده که غرض از دفن حمل شاهد باشد بلکه توان گفت که
 آنچه در این نامه منعار و که جنازه را امانت گذارند در پناه
 دیواری یا در سر یا به بعد از زمانه حمل کند صدق نشود

بر آن مکتوب و مسطور من هر یک است سمعی از عبارات و بی
 نشر غیر محققان عمل عشاء شریعه کرده اند مثل شیخ
 العطاء و علامه حر العلو که در زده و باید و الا قربان
 نقل الی جوار من نفر هم نقل اعلی و نقی به این من
 در کتب استند لایسه و هاء مسطور است سمعی از نقی
 عطاء در بعد از دفن حمل کرده اند مانند شیخ مفید و سید
 و شیخ جانی و دیگران و در زمان ما که توان گفت شرعاً و
 است بسبب مخالطه سایر نا کفار جمله از جمله اسلام
 عمل اکثر اضرار اند و آبادی بنابر این خرافه اغوت معتقدند
 درین نوزاد در پی از ایشانند در پی از ایشانند
 بیکه و او بدیده شده و کتب کریمه یعنی کتابش بر ما
 سؤال و جواب شاید بحال بعضی خاصین رسد که ملائکه
 نقاله معروف نامند پس چه فائده در نقل اموات بمشاهد
 مشرفه خواهد بود و جواب این است که این نوشتار مانند
 نوشتار شرعیه است که موجب امید و اندیشه و بجای
 و اثنی است عده نامته بخانه و شرعیات بسیار فائده است
 بلکه اغلب از قبیل قضایات است احادیث که بر ملائکه
 نقاله در کتب مجامیع معتبره امامیه دیده نشده و عجیب آن
 است که شیخ احمد حائری در حواشی الکلمه در رساله خیر

گوید که عقل عقل دانا است در بیرون و در ملک نقاله و بیکه
 عدد این ملائکه هفتاد هزار است حاصل آنچه در دین
 عقلی ذکر کرده این که ملائکه نطقه هزار و نصد و
 خانه مدفن او مخلوط می شود هرگاه در صراطی که دفن
 شد باید از آنجا حمل و نقل شود و سنی کتاب و سما که
 شیخ مزبور بر اهل بصیرت مخفی نیست هر یک کتاب است
 نقیبه بیه کاشف است که در کتاب خوانش به تصویر
 رای المشهورین گفته که ملائکه نقاله مشهورین امامیه
 و گوید در کربلا قبر بر ایشانند و او حاره مرد مؤمن
 را یافتند که در بیدار نصاری فانی کرده بود و پیر گوید
 عشار برادر نجف من کرد و مرد مؤمن را در خطوه که
 نزدیک بصره است دفن کرده بودند بعد از آنکه قبر عشار
 حفر کردند جنازه آن مرد مؤمن را در او دیدند و چون مشرف
 ان مرد مؤمن آمدند و شکایت جباره آن عشار را در او دیدند
 و شیخ معاصر نویری نوید و حدیث در کتاب نفس الرحمن و
 السلامه از بعضی مجامیع معتبره روایت در باب ملائکه نقاله
 نقل نموده که در کتاب کشف الخواص شیخ القاسمی روایت کرده از انا
 صادق که فرمود که هرگاه قبر شیخ را بشکافند بجای آن دو
 نفر سلمان و انود را خواهند یافت و آن دو ستر را در میان

موضع مستند ابو بصیر و یہ داشت چگونہ مرد کان جا کا شوق
و مرد خدا و در اشدت عزا و ملالت کہ نام ایشان بقالہ
است منتشر شد و مشرق و مغرب بین و یکبرند مرد کا
زادش ہے کہ در آنجا کہ سر از آنجا است کہ شکر
جسد مردہ از آنجا و در پیکری بجای او ہے کذا و در آنجا
کہ کہ در تفسیر خدا فانی شاعر نیکو گفته
خط شہول دیدہ در مدینہ ندادیم کہ آن خط ز شتاب
در آن خط اولین مطربین شہ کہ در آن دور و خورشید نمایان
بحال پادشہ سو کہ رعد کہ در پادشہ جز یاد نماند
و در مصرع انوار اشارہ باحادیثی است کہ جسد مطہر از
مزارند قبر سولہ بودند پس در مزار عری موقوف گوید
کہ حدیث نقل چارہ آن در عاصب منداست ارد با احادیثی
کہ وارد شدہ کہ در زمان ظہور قائمہ آن در مزار و قبرها
خود شان سرور آورد و بود درخت و پروردگار السلام
از بعضی بایع معتبرہ نقل شد عن ابی اسحاق عن الصادق
قال فرید بن ابی اسحاق قال ما نکتہ یقولون لکونہ الی
بناسبہم و عن یسیر بن ابی اسحاق قال قلت لایمیر المؤمنین جعلت
تاذن لک ان نقل یزید بن ابی اسحاق قال لک ان صلی علیہ و آلہ
الہیاد و لک فی عمر و المرقی الی عمر بن الخطاب بعد

نقل مولاہ فامر عن یسیر بن ابی اسحاق عن امیر المؤمنین ع قال
فیم انتم نقال عمر یا ابی الحسن از حدیث عبد بن مولاہ و امرنا فضا
فسلط علیہ علی بن ابی اسحاق مولاہ قال لایمیر المؤمنین قال لک ان
لا تہوی و طالع عن نفسی فقلت فامر امیر المؤمنین ع
بنشین لہ فلم یجد و فقال صدق جبریل مولی بنی
بقول من عمل من اتقى عمل قوم لوط عشر معمرات قال استبد و
هذا الخبر ایضا ما یستدل به علی وجود الملک النقال و ہے
عوالی الثانی عن کسیر بن زیاد قال سمعت امیر المؤمنین
ع یقول اذ مواتی کفی شتم ملوکا و اصلح آوارا لغلام
الملکۃ الی حواری بن ابی اسحاق و مدینہ رسولہ المعظم و لو کان
مقام امیر المؤمنین الملکۃ الی حبیب بن محمد و نہ اهل السیر
و خبر سابقین کہ بر سر نقل شد نقل کردہ کہ حکایت شجر
منقص بود خامنہ فقیہ بنیہ شیخ جعفر بن طایب ثراہ و کذا
حق البیہ ثبوت ملکہ نقالہ ذاتیہ فہم بنیہ انامہ
ذادہ و نصیب بن یاسر معنی شکل است کہ احادیث مذکور
در کتب معتبرہ امامتہ و ابی اسحاق و اگر مراد بملکہ نقالہ
یرون بدلان مثالی است بواحدی التام و برہوت در حق
و یسیر و مستفیض و اجار ما استخیرا نجر در کاغذ مر و یسیر
از حدیث عمری کہ گفت امیر المؤمنین ع و در طبر کہ ابی اسحاق یسیر

بی گشت با این جوینده که مرخص شده و کاهی نشستم و کام
 برد و اسم عرصه دیشتم که شما ملوک رشتی خود را کسر در که
 انباشت و بدیدر مود نبود مگر بدین کهن با من و مؤمنه هر که
 بوده بر داشته شود خواهی دید حلفه داده اند و با یکدیگر بعضی
 میگویند عرصه دیشتم ایشان اجسامند با ارواح و مود را
 هستند و پیش مؤمن و مؤمنه که وفات کنند رقیعه از
 دفاع ارض مگر آنکه گفته میشود از برای روح او که ملحق شود وادی
 التلامذ و محاشه ایشان رجعتند و نیز در همان کتاب
 مرویش که کسی عرصه داشت بجانب حادق که برادر مرد
 بعدا داشت بر زمین و انجانات کند فرمود باکی بداشتیش
 باقی نماند مؤمنی در شرف و عرب زمین مگر اینکه محسوس کند خدا
 روح او را وادی التلامذ برسد وادی التلامذ کجاست
 فرمود پیش کوفه کوایی بهم ایشانرا که حلفه حلفه کرد یکدیگر
 دیشتم اند و سخن میگویند مؤلف گوید مراد بار و اح در این
 اجسام است است که بالتسبیح بعد عصر می روح است
 بفرشته نشستن و حلفه زدن و در هر حال امدان عنصر تیرید
 مراد پیش و التلامذ را بیکه بدینهای مدغمه از ویرخان فلک
 بر و در وید و محال دیگر برند بقایب بعد امان بلکه محال
 و عیان است بر آنکه محسوس است اجزاء امدان عنصر تیرید و غیره

اینکه شاید ابطامان منور باشد و در ملنگه طریقه
 خواهد بود و با خبنا غیر دفع الصدور التلامذ با مود عرب
 وحی دارد و الله العالم با لوفایع التکلیف
التاسع والثلاثون
 روی الشیخ الفیاض الامین ابن شهر آشوب فی المسامع
 النوری قال قال ابو عبد الله الفضل الحسن بن علی کف
 گفته بدین الکواکب نصف المهر حقیقی است نه و در
 فی البحار مستند اعوانی بی بیارهای معنی کار میام
 فیانف کردیم و انکاس شمر در روز عاشورا را و مشهور
 است شهادت در دگری گفته که خدا شهنشاه التمس کف
 بوم عاشورا را و الهی هفتم غیره و این معنی در کتب علی
 اهل سنت پیتر مشهور است ابن حجر در صواعق گوید
 که آفتاب در روز عاشورا گرفت بخد بکه ستاره ها نمودار
 شده و میان روز و فاضل معاصر در شفاء الصدق
 از ناروح الحلفای سهو طی نقل کرده و نیز از سهو طی نقل
 کند که در کتاب عقود النجاش گفته که علمای هفت گمان
 کند که آفتاب منکشف نشود مگر در پند هشتم نایب
 همو یا آنکه آفتاب در روز وفات ابراهیم پیغمبر که دهم
 الاول بود گرفت و در روز عاشورا فضل حسن بن علی

بود منکف شد چنانچه در نوار مجر مشهور است این
فیل نقل بیستاموده و نقل باز یکشدن بسیار دور
از پاده از نقل کسوف شمس است از غای توان معنوی
از کثرت نقل موزن اسلای چنانکه در کلام معاصر
مربوط است استغادی ندارد و علامه مجلسی در آخر
چهاردهم بخار کتب انساب در روز عاشورا و کربلا ماه
در شب عاشورا شبی بکثیری از کتب غایقه و خاصه از
و نیز در روز هجدهم و فوج محو فتنه و در شب روز عاشورا
نسبت بر این آیه مؤلفان و کتب امامیه و رضوان الله
علیه علیه علم و کتب ائمه فتنه و کتب امامیه و رضوان الله
بر خبر که صریح در کسوف خسوف عاشورا باشد مکرر در
فقره زیارت منسوبه یا حبه مفقده و در مروی بودن
آن زیارت بر کلام است شاید نظر علامه مجلسی که محکم است
حسب احادیثی باشد که در باب کربلا و کربلا بر حسین
مطابق کسوف و حمرت تأیید شده و در وارد است چنانچه
در کامل الزیارات و غیر از آنست و در بعض کتب زمان این کسوف
بسیار گفته و در نیز تخمین نموده اند و شاید مراد از کسوف
نیز که انساب باشد نه کسوف اصطلاحی و از روایات کامل الزیارات
این معنی ظاهر است مثل انچه از زاده روایت کنند که که در

ابوسعبد لله در ده کسوف است علی الحسین و بعدین صباحاً
والا لموان لا یمن بکدر یمن صباحاً بالتواد وان الشمس
بکدر یمن صباحاً لکسوف الخمره الحدیث فی المناقب
عن زاده عنه فی بکاء التما و قلت فاما کاه قال کاه
الشمس فطلع حمراً و تغیب حمراً پس ممکن است که در یک کسوف
امداد پیش مراد حدوث نیز که و سرچ محصور باشد و حرم
پس نیز مانده کسوف و خسوف معهود مراد باشد و تا خسوف
مرا از حصان بص کلام مجلسی است ممکن است بسبب این
نیز که در جرم شمس حادث شود که شب کسوف باشد یا آنکه نظر
بحدوث یا غایب خسوف کسوف حقیقی هم واقع شود در غیر
زمان مقابل پیرین و اجتماع چنانچه در زمان ظهور قائم
محمد احادیث معینه وارد شده و مؤیدین ربه است انچه در
کتاب ذکر شده و این معینه که در کتب وارد شده معینه مستحق
است که کربلا و کربلا در نیمه ماه رمضان و کربلا در ماه ذی الحجه
انما از علامه طهری وارد و این حقیقه قائم است از زمان هبوط
آدم تا قیام قائم واقع شده و در کتب قفس و محاسن بر نه
مروینست که انساب و ماه و این از آیات الهیه است جاری
باشد بقدر خدا و منکف شود بموت و جانات اجده
و بر مطلع خبر محقق نیست که در سده شصت و یک هجری که

سنة شهادت باشد موافق نقل اهل نواج غراف بیت
واقع شده مثل آن بدن خون از آسمان و نیز که هوا و در بدن
ماده های سخت و تراوش خون بر جانشان و در نوارها و بر
آمدن خود از زیر سنگ و کلونج بهت المقدس اما آن
که در کتب نواج مانده کامل الزام و غیره مزبور است
علمای مخالفین که متابع و علو نیستند کرده اما آن
زمان تا که حدود مسه هزار و مئید و بیت هشت
است بسبب اینش و معاشرت مسلمین با کفار و ملائحه
و زنا و هر امری که از مجاری حادثات و الحاح خارج باشد
محال طبع و انکار واقع خواهد شد و حسن طبعی علمای اسلام
باین نموده و علمای این عصر را چاره از اندای بعضی اختلاف
بیشتر از بصلح القطار ما افسد التهر و از بر وجه احتمالی
در کلیات اسلام ذکر شد خصوصاً که نص صریحی در
کسوف شمس و قمر و غاشر و از احادیث معصومین نیامد
والله العالم بحقائق الواقع خاتمته علمای علم هیت گفته اند
و حسن و نجر به نیز موافق است که قمر همیشه کج و صاف
و از مقابل با شمس کسب نور نماید و هر مقدار از قمر که در
با شمس پیدا کند روشن شود و چون جرم قمر از شمس کوچک
تر است همیشه نزدیک نصف آن نور از آفتاب است و روشن

و نصف کتوف و آری و چون در یک نقطه جمع شوند بین
نار یک بطرف سکنه و بین یاست و او و مشرق از هیچ نمایان
نشود و این در سه شب آخر ماه است که بخاک باسیده شود
و هرگاه اجتماع قمر من در حواله عقده و اسر باشد نیز واقع شود
چون قمر میانه خط بصر و آفتاب خایل شود و در این آفتاب
پوشانند و کسوف حاصل شود و چون در سه روزه نماید و در
بیر که در یک ماه است او که یکی از حاسب عمر است اما رسید
شود و از این نمایان نیز شروع نماید و اگر مستند ل در
حوالی یکی از دو عقده واقع شود که در بین میان آفتاب تا
خایل واقع از وصول ضوء آفتاب نماند و کسوف واقع
شود و چون ماه بر یک صلی خود نماید و در اما پیش اهل بیت
عصمت کسوف و انوارات و بیانات دیگر می آید و در
اند که نزدیک فهم عامه ناس که بهر از علم را ضعیف شد
باشد و از باب کلام الناس علی قدره و غرض در کلیت از بتد
بیخاد و وایت شده که خداوند در پی خلق کرده بهمانه زمین
و آسمان و آن در یا معتبر کرده مجاری آفتاب ماه و هفتاد و
ملک مقرر فرموده که میگردانند فلک از مجاری خود
و چون گاه بندگان بیگنا شود و خدا خواهد بندگان را
عتاب نماید باینه از آفات خود از فراید ملک موکل بفلک

و او امر کند هفتاد هزار ملائکه را که از آبل گندم بخارند و در آن
 خاق خورشید بر یک کرد و آنرا در آن دریا و پوشیده شود و در
 آن وقت که در آن روز و چنین گدای ماه و چون خورشید در
 و قمر از آنجا که در آن روز که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
 و از دریا بر روی رود و بر سر سلاز کسوف و خسوف و سیاحت
 و چون چنین شد پس فرمود که کسوف و خسوف و خسوف و خسوف
 و بعضی علمای ظاهر میگویند که در آن روز که در آن روز که در آن روز که
 از ناو بل غرق و در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که
 یکی آنکه میگویند که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که
 بود و در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که
 تا وقتی که غرق شود و گفته که مراد بدو با سائید ماه و سائید ماه
 آن است که در خسوف مراد سائید ماه است که در آن روز که در آن روز که
 و حاصل شود میان آفتاب و ماه و این تعبیر مجازی است که گفته
 اند مخفف بر طواهر و قمری که مراد است که مخالف حق و عیان است
 و چون طواهر مخالف حکم صریح عقل شد چاره آن را و باطل شد
 و هرگاه اهل علم و هیئت استخراج خسوفین کرد و علم قطع
 حاصل نمود بر وقوع خسوف با کسوف و ساعت معتدله و زمان
 ظهور که استخراج کرده بود واقع شد چگونه توان بر او اطمینان
 داشت که استخراج نوحط است و خسوف بر واسطه قمر و قمر

ماه در دریا است هرگز از علم قطعی خود نکرده و بلکه محو
 بی اعتقاد است و بطور اهرج اهد شد ملخص آنکه معنی آن
 حمل آنکه در طواهر و قمری که مراد است که مخالف حق و عیان است
 چون در صدر اسلام و صفت و بیورثه و اقدس الهی
 آن زمان و اندک از آن بصری با خیال او است و سحر است
 نبوده چاره این نوع عیان از نزد بطل غایب مردم
 بوده و باید دانست که آنچه در این حدیث شریف گفته
 که خسوفین از معاصی عباد است مناسبت دارد که
 سبب جملولن زمین و جرم قمر باشد زیرا که حاصله میز آن
 مفر و زمان احتیج ندارد و از این جهت است که خسوفین
 در مشهور و سنوآت مختلف شود و مثل این امر کائنات
 مضبوط نیست و بنا باشد که در سالی متعدد واقع شود
 و در سنوآت عدیده واقع شود یا با اختلاف واقع شود
 از جهت آنکه وقوع جملولن که مسبب طبع است و استوار دارد
 حقه الهیه واقع شود و مسیبتا سبب آنست که در آن روز که
 است الا ان الله نصیر الامور و چون مشاهده خسوفین
 وقوع و خوف است و ناشی از معاصی عباد شریعت معتدله
 و توجیه و واجب فرموده و آنرا سبب سماء و تعبیه که این
 زمان مشاهده شده و امر است که در آن روز که در آن روز که

الاولی سنه هرا در سید و پیش هشتاد و سه
 زوال صدای غایت در مپ نه مهان و زین رخا شد مانند
 صدای نوب بسیار عظیمی که سایل کسد و کوه اتقی و یکی
 سرخ و کد حنه بانده حور فرار طرف جنوب حرکت کرده
 بهمت شمال حرکت شد و از شدت سرعت هر کس اثر حرکت
 آن در هوا صد و بیع با شش دقیقه باقی بود مانند کدشن
 غرما در دیا و اهل دارالامار همه اکثر استماع صوت و شنیدن
 کوه منفر که زانمودند و بحال شام شبیه نیست و نیم در
 جمعه سیزده شعبان از سنه مزوره فریب بطلوع خورشید
 از سمت مشرق این بلد حادث شد که در چند و شبی اواز
 ماه افزون نبود بمراتبی و محذی و شبی داد که تمامی خانهها
 تار یک مانند و شبی اوز و زروشن شد و حرکت
 بطیبه بهمت مغرب منفر شد و در آخر کار منلا شیه شد و
 بعد از ده دقیقه بفریاضدائی و رجوع حادث شد بسیار
 مهیب و هولناک که تمام مردم بیدار میشدند و اکثری که در
 خواب بودند بیدار شدند و وحشت نمایی و می داد و فریاد
 هشتاد و سه صد مانند شد مانند توب عظیمی که در کوه
 شلیل شود و تا کثر و چینی حادثه در جو شبیده نشد و
 امید است که از علامت طهور و فرج باشد و حوادث افلاک

درین سنه و سنه فاضله بسیار واقع شده و الله العالم
الحکایت الاولی
 مار واه الصدوق فی العلل وروی کتب و سایر کتب الامم
 احازده عن جماعة من المشایخ العظام و الفقهاء الاثبات الاعلا
 منهم الفقیه النبی المتهی البدری باسنه الامامه عصم ثاب
 الحاج الامیرزا حسین بن المیرزا خلیل المهری فی حق الله
 قدس و نور فبره فی مشهدانی الفضل العباس سلام الله علیه
 و الشیخ المحدث الفقه العابد و العالم العامل الزاهد و محبی
 آثار اهل البیت الحاج میرزا حسین التوری الطریقی قدس
 وجه القدوسی فی بلدة طهران و التبتا لا بقا لاجل
 و الفقه الاوحد الاکل التبت محمد المنددی القوی النجفی
 طاب مسخر بلدة سامره و الشیخ الیاسین البارع و الفقیه
 الکامل الجامع الامیرزا فتح الله المشرقی الشریع فی الشهد
 العروی اذ امر الله فیضه عن ابی حمزه الثمالی قال قلت لابی جعفر
 علیه السلام یا بن رسول الله السلام کلکم قائمین بالحق قال لی قلت
 فلم یبق القائم فاما قال لما قل جلدی الحسن بن جعفر المثلثه
 الی الله عز وجل بالکمال و التجریه قالوا الهنا و مستبدنا افعل
 عن فضل صفونک و ابن صفونک و خیرک فوحي الله الیهم
 قروا و عز فی و حلا فی کانف من من و لو بعد من و کشف الله عن

الائمة من ولد الحسين الملتكة سر الملتكة بثلث فاذا
 احدهم قائم يصلي فقال الله عز وجل بذلك القاسم انهم مني
 انتهى وروى في كامل الزبارة عدة اخبار في هذا المعنى
 بعضها في قوله الله طمطم طم القاسم بيننا من ارباب كثيرة
 شود که در قيامه انتقام اركشندگان و مستمكران بيد
 الشهادة كشيده خواهد شد و در زمان رجعت
 و در بر روح و در مقام و دلالت اورد بر اينكه مصيبت ابن
 مظلومه نرد خداوند بزرگترين مجيئات است هم چنين است
 كشاد و در رتبه انها و اركشيدنك و اضي فعال ايشان باشد و
 اين معني در احاديث اماميه و از معصومين و اورد در اينكه خدا
 خواهد خواهي خواهد نمود از حسين و حزب و از اينكه در تافه
 قائم چنانكه كذمت و اين معني از خصائص او است چنانكه
 كريب سماوي و بين رحمت حق و اسماء و كسوف شمس
 و زلزله و امادي و اين كيون راعيتيه بر قلعه او و كرسن
 حق و اقامه نماز او در عالم و ناكيد و ناكيد و ناكيد و ناكيد
 او و طلب نمودن شفا از نبي و فضيلت سجده بر او و شرف
 كس و محتوط بزيارت گرفتن سجده نماي از خصائص او
 است بل بلكه از بزرگتره اختصاص في الاحكام التكليفية
 مثلاً لا يجوز لغيره مثل الامتناع عن بيعه الله غيبه مع لصود

الها و الثامنة بنفسه لشر يقفه معار له الملتكة مع علمه عايجي
 اعلمه و فريصه و زاربه و وقايح البتة للشي و اذمة في حقا
 الضمان و امثال ذلك قد اشار الى بعض ما ذكره العلامة
 المجلسي في نضا عيف البخار و هنا سؤال فله من الجوارحه
 في الاحاديث السابقة من ان فناء زاربي فناء الحسين لا
 يجمع قواعد العدل و العدل و العيون سئل المحقق
 عن حديث يروي عن الصادق انه قال اذا خرج القاسم فناء و
 فناء الحسين يعني اننا فناء هو كذلك فقال فقوا الله
 عز وجل ولا تزدوا ردة و ذراخري ما معناه ان صدق الله
 في جميع اقواله و لكن زاربي فناء الحسين برضون يعني
 باناهم و يقتضون بها و من رضى شيئا كان كراهه و لو ان رجلا
 فناء بالمشرف و رضى بفناء رجل بالمغرب لكان الراضي عبد
 الله شريك القاتل و بما يقتلهم القاسم لرضاهم بفناء
 الحبر و هو كاف في معناه و لعل الشتر فيه ان الافعال غير
 لكشفها عن التسمية و الا زادة و هي المساط في العقوبات الاظنية
 كما اشير اليه لخبائر حلود الكفار في العذاب من ان يذنبوا لهم
 على الكفر لو كانوا خالدين و العتير في كون الانسان جهنما
 خبائه جوهر فناء و كون كافي في عتير و ان لم يصدر من حق
 فعل خارجي هو معنى مسئولية القواد في قوله ان التمتع

البصر والفؤاد كل أولئك كان عنه مسئولا كما ورد في التفسير
 به ويشير اليه ايضا ما ورد في عدة اخبار من الخوف والادراك
 بانها لهم فافهم واغتنم ذلك فانه من لطيف وقوله في هذا
 الخبر كلف الله لهم الخلق المراد به ازالة الاعيان التي هي في
 في الوجود والخلق العلي وشهود الملائكة لها على ضوء ما يخرج
 من ممكن الغيب الى الشهادة وقيامه كتابة عن قيامه وامر الله
 واقامة اساس العدل وصلوته كتابة عن خصومه فقد بارك
 ولما لم ينصرعه اليه اليه اشير في خبر الكامل قام الله لهم ظل
 القائم وكتابة عن اجسامهم المثلية البرزخية اعني البرزخية
 الغيبية المكونة في المقدمة على نشأة الملوك والاشارة الى حقيقة
 العقلية وانوارهم الاصلية المقدمة على اجسامهم الغضبية
 وارواحهم النفسانية بمنزلة المثلية اليه اخبار عديدة
 خلق الله الارواح قبل الاجساد بالحق عام وان الله خلقهم
 من نور وعظمته قبل خلق السموات والارض والكرسي قوله
 عليه السلام بذلك لقائمة انهم منهم الله ان المراد به الاشياء
 في زمان الرجعة كما تقدم من قوله ولو بعد حين ويشير اليه
 اقوله منهم وان كان يمكن ان يكون المراد الاغنياء منهم ومن ذرايعهم
 او القائمة من الالقاب الخاصة به روحه هذه واركان مع
 متحققا في ان الله عليه السلام كما ان امير المؤمنين من الالقاب

الخاصة صدر على ولا يظن على غيره ولا يرضى بالسلطة لا
 من كان مسكونا في دمه على ما وردت في الرواية كما تقدم في ح
 مرار الوسايل ما ورد مما يدل على حاله كما رواها الخوا
 رة في امانة الخوار في كتابهم عليهم السلام في العصور
 عن كتاب الاحصاء من فطروح ومول وان كل السائر له
 بنصر له وفي معاني الاختصاص في القامه مما لا ينفك عنه
 ما يجوز ذكره ورواه في الاكمال ايضا وهو المراد عما روه
 الشيخ في كتاب العينة لانه يقوم بعد ما يجوز ان حياته
 بقائه عليه السلام مما تواتر به الاخبار بل تشهد لقوله
 والعبان وعلى قيامه بالحق وفي ارتداد المقيدين اقام القائم
 دعي الناس الى الاسلام جديدا وهذا هم الى مرفاد شرويل
 عنه الجمهور والمراد نجد بدعهم اسم الاسلام وحضرة القرآن
 بعد ان داسها بطول الزمان كما ما فتحت عليها عتاك
 النبي واليه اشير في عدة اخبار بان على الناس بدين جديد
 وكتاب جديد ويوم على العرب شديد يعني بالدين الجديد
 الاحكام الواضحة للاسلام غير متبينة على الظن والتخمين
 والقياسات الباطلة من دون نبيه ولا خوف ولا تاجيد
 في الله لومته لا منه وبالكاتب الجديد القرآن الوافي الذي لا يزل
 ينظر في اليه الخريف بناء على وقوعه فيه والناو بلا الشك

وبيان حقائق الحكايات على ما هو عليه في نفس الامر بحيث كلما
يسمعه هل الظاهر من المجد يد كما في امد حال جمهور الامم
بالنسبة الى بعض النوازل التي اوردته عن ائمة عليه السلام
التي هي بطون القرآن السبعة والتبعات وتكثر انجاسا
الاسلام بان التيقن من سماء مهدي لامة ووردي دعة
الحق ان الله سمي مهديا لامة مهدي الى كل امر خفي في الهدى
الى كل امر مضل عنده ومن القاب عليه السلام المشظرة لان
تكثر ايامها ويطول امدها فيظهر وجه الخالصون ويكرها
المراتبون ويمنه بذكره الجاحدون ومن القاب الخلف
الصالح وصاحب الدار صفي دار المكريم المريم الاعنقا
السبعة ان له حقا في امواله والمنصور لقوله ان كان منصورا
كما في تسمية في الخبر واشهر القاب المهدي قد ثبت عن النبي
من ان المهدي يملك الارض ولا يغلب عليه ان اسمه
واسم ابيه اسم ابي وهذا كان معروفا عند طوائف المسلمين
وهذا هو الذي دعي عبد الله ابن الحسن في تسمية ابيه
محمد بن الحسين بالمهدي طمعا في ان يتقلد ابيه الامير
فتسمى به المهدي العباسي بذلك الجمع ايضا وظهر بعض
الزيدية بان زيد بن علي هو المهدي الموعود فلما اقبل
من الزيدية لم يوافقوه في تسميته صلبا الكون بل على حد

حكمه بن الحسن
الكلبي

تخله ولم ارمه من تامل الخرج بصلب واعلم انه به ج
على المندوب بالظاهر واصحاب الامامة في دهره من
اساس الامامة من اهل البيت والصحيح كالدخان المرحوم
مع شدة بسلامهم في كل عصر بعد وفاته ولم يكن لهم من
شاهر بل لم يكن في بينهم غنى الدليل الباهر في نوازل
قائمة الحج ولم يكن يروى سفلا منهم وفيه امر من الله
حتى جمع الله عليهم الشمل وصنفوا في الامامة في
في معاهدا واثبت في معارفهم الله عن الاسلام وشد
خبر اخي صاحب دبل انصاح وانغني لامة الحسن لامة
واسم خاص قول النبي ما انه وسامع وانتشر في جميع الامم
وفرع القلوب الاسماع ان الامامة اثني عشر وكلمة من
ومن صلب على وبشر فائمة واما المندوب
من البحر الاعظم بحسن الشعور بقاها في سوارها
وان الارض لم تخل لفرقة عن من يروى من بدو
وهو يروى ادم ولا ساحن باهلها وانقطع امد ما
الامامة وباسنة الهبة وموهبة وباسنة بون الملوك
ابناء وتبرعه من جشاء وانهم اشخاص معتبرون معصومون
مستقرين قد نص النبي على اشخاصهم واسمهم
انهم وختم الله عليهم ولم يعبث ان احدهما المولود من الاخرى

والقد

محل

ورقة الآخرة صراط هلال روح من الأرواح درجته وقد صرح
ذلك في الاختيار والبراهين ومث هذات رباب البين
أفلاوع الشمس على النجم المشاهد بالعبارة انموزج شروق
انوار الأرواح من مشرق الأول في كل ان كما قال في كل يوم
هو في مشار وغروب الشمس كما بين عروب هذه الانوار
في مغارب المواد الشافلات وغناها الجباب الاراضى
الموات التي فيها عين حنة ينع منها ماء الحيات وبذلك
عبرت الفتاة الدنيا ويحبب لا يدار التي هي الاراضى المنة
وذلك علمت الارادة الالهية بعبارة الشاة الاخرة قد لك
انما يكون بارباع النجوم العارية اى الارواح الملاينة للمادة
الى ما استديت من فيج ان تطلع في الحبال من تلك المغارب
منو حنة الى رباب مشارق والمغارب كانت من الواجب
الضرورى في العناية الالهية مطابقة الحكمة للحكمة على مد
السبب المسبب كانت الشمس هي المعنى للمواد القابلة للتو
مانتها من استعدا الى اخر بل هي السبب القوي باد الله
في حدوث الارواح وظهورها وترقب رجب ان تطلع في
او لا من مغربها حتى تطلعها طلوع الارواح من مغاربها وهذا
برهان على وجوب هذا القول لا يكره ارباب التوكل والتو
شمال روح الله واما فيجب طلوع الشمس من مغاربها على

بطان اصول البرهانية ولا يخالفها في شكل الامور و
اعضائها ولا ريب في ان تحقيق ذلك بان يسكن الفلك اعظم
ويشعر سايرة ذلك حركاتها التي من المغرب الى المشرق
او من الشرق الى المغرب هو ايضا على نوال الروح واجتماع الحركات التي
على خلافه وصاحب الحوار الصفا وهو من ندماء مولانا
الضائق بثلاثة وسائط على ما نقل لمؤلفه افاضل
مولانا محمد امين الاسترآدى في الفرائد المبيته ذهبية
ان الرابطين في ارضادهم المضبوطة وحدوا الاختلاف في تلك
الكل فيمكن ان يثبت ابدية الثاني حيث ينطبق منطقة الروح
على معدل النهار فلا يمكن ان يكون حركة الشمس حيث يحس
حركتها الدائرية التي من المغرب الى المشرق فيقتضي في هذا
غالبها للكتابة لهذا الوضع وذلك هو غرار الشاة الاخرة
حسب ما اخبر به الشرع انه في قول هذا مع تسليم بعض الر
بقتضى الامكان ولا يكتفى بذلك لاهل الايمان وكما في
الزمان ادى فيصح ذلك في عالم الطبيعة ووجوب العناية
الالهية بناء على ان حركات الافلاك في حيزية شوية واوصاف
احوال وجبة لما يشرق عليها افاقنا انوار قد مسته ويفيض
عليها اشراق عفتة ويلمع لها اوارق وبانية تحركها كالو
ويديرها باسماع كل جن ولذلك الحركة البسطة الجرافى

جهة التقبيل بحسب ازاذه كناية في العناية الالهية وخصوصا
 اشرفايات تناسب ظهور الحقائق في طريق السد وموجب
 حركة كل واحد من الافلاك على الجهة التي تصلح لنظام الدنيا
 الاولى فاذا كان حين وجوع الاشياء الى اصولها وفروعها
 عماره الدشاة الاخرى وانتقال القوس الى ذوالبقاء و
 ذلك لمقتضيات الاسماء الالهية ووجوب تحقق المكاه
 في الحكمة الربانية نهر اشرفايات مستبينة عن تلك الارادة
 على تلك القوس التبريفة الفلكية موجبة لوجود سما
 مخالف للاول وتشرق لها لواضع نورانية مناسبة لتلك
 العقلايات لعودته مقتضية لان تحرك حركات تقابل
 الحركات الاول اذا الحركات انما تنسب عن العقلايات
 والارادات ولا ريب ان كل معقول يقتضي امر غير ما
 يقتضيه الاخر والعقلايات والارادات ولا ريب ان كل معقول
 يقتضي امر غير ما يقتضيه الاخر والعقلايات والارادات
 هي الاظهار الجواهر العقلية في سباط الشهود وابرار الانوار
 القدسية في موطن هذا الوجود والعقلايات والارادات
 هي لعود تلك الانوار الى مشارفها ووجوع الفروع الى
 اصولها فتختلف الحركات وتقابل الجهات وذلك كما
 يعرف من راي الوجود بسبب ظهوره في غير مئة لم شغافها

ان يتحرك على خلاف ما يتحرك ولا واعبر ذلك بالذوق بالظهر
 الى صاحبها بالجملة وجب من ذلك بحكم المصاهفات في الجمل
 ان يتحرك بتلك الارادات حركة تقضي عماره الدشاة الاخرى
 على الخلود والبقاء في مقابلة الحركة الاولى القابلة للبقاء
 وذلك يستلزم طلوع الشمس من مغربها كما يراه اهل العرفان
 وعندى رهبنا ستر لطيف عبر مناف للاصول الدرية
 على المنادى في الحكمة المقابلة ان كل كلمة شارة في
 ينور عرشه في بيان هذا المقام من شأنه وجمع له حاتم
 القاضى السيد ايضا في اربعين في شرح الحديث الرابع
 ومما يناسب نقله في هذا المقام ما روى عن ابن مسعود قال
 قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله ثلثمائة شخص في الارض فلو هم
 على قلب آدم وله اربعون فلو هم على قلب موسى له سبعة
 فلو هم على قلب ابراهيم وله اربعة فلو هم على قلب جبرائيل
 له ثلثة فلو هم على قلب ميكائيل له واحد فلو هم على قلب امير
 فادامات لو احد من الثلثة ابدل الله مكانه من الاربعة وادامات
 مات واحد من الاربعة ابدل الله مكانه من ثلثائة وادامات
 واحد من ثلثمائة ابدل الله مكانه من الثمان مائة وادامات
 بركتهم وفي هذا الخبر فوائد الاول ان الله يبدل على الشرف والكرام
 ذكرنا بين جبرائيل وميكائيل واسرافيل ان الله يبدلهم واشرفهم

متركة هو اسرائيل كما يطهر من كون المسوب الى جبرائيل اربعة
والى ميكايل ثلث والى اسرافيل واحد وذلك لترتيب مراتب
الاعداد وان الواحد اقدم ولكن الاربع عبارة عن الارثا
والاوثا وفي مرتبة من الافراد الذين عدد هم ثلثون وكر
اما يخدمون الواحد الذي هو قطب الاقطاب فمدرستنا
اردت للبحر وان كان ثمارها العامة لكن بحقيقة كثر اربا
العباد وما ورد عن ائمة اهل الامار اجمالا وتفصيلا اما
اختيار الاجمال فكما ورد عنهم عليهم السلام في عدة مواضع انهم
من اهل البيت مع اشخاص انبياء بامرهم بالحدوث وهم
معهم بالعدو والاشقياء واما التفصيل فقد ورد
عنهم عليهم السلام في دعاء ابي داود الذي يدعى به من عمل
الاستغفار بعد ما ذكر فيه الصلوة على الملائكة والانبيا
والرسل والاصفياء والائمة الهدي بهذه العبارة اللهم
صل على الامثال والاوثا والسناب والعباد والمخلصين
والصالحين والزهاد واهل الجود والاجتهاد الى اخر ذلك
وانت خبير بان ذلك على ان وجود هؤلاء الاولياء مما يقو
به انشاء السالفة اعلم ان الثلثانة الذين فلوهم على قلب
ادم يسمون بالانبياء وذلك في مراتب الاولياء ولذلك
كان عدد هم كثر او سمو بالانبياء كثرهم وسبهم الله

لمعاودة العباد والاربعين الذين فلوهم على قلب موسى عليه السلام
هم الجناء لكوفهم انجس الاولين ولا يسمون عباد الله انهم
من خلقه والسبعة الذين فلوهم على قلب ابراهيم هم الدلائل
والوجه الوحيدة فيهم بذلك هو انهم بقدر وروى على الله
في الجبال والقلوب في الصور والاربعه الذين فلوهم
على قلب جبرائيل يسمون بالاوثا لان الاكثر انهم يقومون
على الاربعه فوائهم ولما كان امورهم الكون مما يقومهم
سموا الاوثا والثلثة الذين فلوهم على قلب ميكايل اما
يتمون بالاوثا وذلك لان الثلثة اول الافراد واقدمها
واشرها حتى قبل ان ييجاد العالم انما يكون عن تلك لان الله
لما اعطى الحقائق والنبية لا يكون الا عن الفردية والثلث
اول الافراد جعل الله ايجاد العالم عن نفسه وازادته الى
هي نسبة التوجه بالتحصيل ليكون امره وقوله الذي هو
مباشرة الامر الايجادى بمعنى كلمة كن والعين واحدة
مختلفة فقال سبحانه مشير الى الامور المذكورة وانما هو
لشيء اذا ردناه ان نقول له كن فيكون انتهى فبيل سني قد
لانهم مجالى للفردية الحقيقية وهذا ما يحقيقة من رجوع الى
فلسا والواحد الذي فليه على قلب اسرائيل هو قطب الاقطاب
والاوثا الاعظم اذ هو يقوم دائرة الوجود وهو مغيب

كل مكر وبطل لولا له لما دث الارض باهلها ولقامت الساعة
من ساعته وهو بقية الله في ارضه وتحت على عباده انما
بامر خاتم الاولياء وصاحب الارض والسماء كما نص عليه
الاختيار ومكاشفات اهل الامم وقال صاحب الفتوحات
واما ختم الولاية بالحق في حق من امر من اكرمها املا
وهو في زماننا اليوم موبود عرفته سنة خمس وخمسين
وخمسمائة ورايت العلامة التي اخذها الحق في عين
عباده وكشفها لي على يد من حتى رايت خاتم الولاية
منه وهو خاتم الولاية الخاصة لا بعلمه كثير من الناس وقد
ابلاه الله باهل الانكار عاب فيما يشفق به من الحق من موه
وكان الله ختم محمد صلى الله عليه واله بنو البشر كذلك
ختم الله بالختم المحمدي الولاية التي يحصل من الوارث المحمدي
لا التي يحصل من سائر الانبياء فان من الاولياء من يرث
ابراهيم ومنهم من يرث موسى وعيسى فهو له بوجوده وبنو
هذا الختم المحمدي ولا يوجدون على قلب محمد استغنى قال
ذلك من الفصل الثالث عشر من اجوبة الامام محمد بن علي
الترمذي انتهى كلامه القاضي وحيد فانقله مطابعا لما
في الفتوحات وذكر الشيخ الثقة الكفعمي في جوابي حجة
الامان عند ذكر دعاء اقداد ودع على ان الابدال بالثبات

وهو خاتم الابدال كل جبار والاولاد هم صفوة الابدال
والسباح هم الضائفون والسباحة في هذه الامة القضا
وقيل ان الارض لا تخلو من القطب اربعة اوتاد واربعين
وسبعين محبا وثلاثمائة وستين صالحا والقطب هو الموضع
عليه تدور الارض لا يكون الاوتاد اقل من اربعة لان الدنيا كالجمجمة و
المهدي كالعمود وذلك اربعة اطرافها وقد تكون الاوتاد
اكثر من اربعة والابدال اكثر من اربعين والنجباء اكثر من
سبعين والصالحو اكثر من ثلثمائة وستين والظان
المحصرون والباس من الاولاد فهم ملاءم لصفاء الدائرة القطب
واما صفوة الاولاد فهم قوم لا يعملون عن دينهم لخرقة عين
ولا يجمعون من الدنيا الا البزاق ولا تصدقهم هفوف
البشر ولا بشر طبعهم العصاة وشرط ذلك في القطب واما
الابدال مدون هؤلاء في المرافقة وقد تصدق منهم الفقهاء
فقدار كوخا بالذكور ولا يحدون دينها واما الجبار مدور
الابدال واما الصالحون هم المتقون الموصوفون بالعدالة
وقد تصدق منهم الذنوب قد يكونون بالاستغناء والقد
قال الله تعالى ان الذين اتقوا اذا ماتهم مما طاعوا من الشيطان
تذكر واولادهم مبصرون جعلنا الله من القسم الاخير قالوا
من الافئدة الاول لكن نبين الله سبحانه ولا ينهم ومن حب

فوما حشر معهم وقيل اذا نقص احدهم الاوتار اربعة وضع
بدله من الاربعين واذا نقص احدهم الاربعين وضع بدله من
التسعين واذا نقص احدهم التسعين وضع بدله من الثمانين
وسبعين واذا نقص احدهم الثمانين والتسعين وضع بدله
من سائر الناس والله اعلم بالقصا ابانته في ان بعض العرب
ان الله رجلا لهم رجال الاسماء وهم تسعة تسعون رجلا و
خامع يقال له العوث والفرد والقطب الجامع لا يعرف احد
من هذه التسعة وتسعين مع اسمها ادهم جميعا متفقون
بعض علماء علم الحروف وان من كان من هؤلاء في رجال الحروف
التوراتية كان القالب عليه الظهور وارتفع الصبغ من كان
في رجال الحروف اظلمت ابنة كان القالب عليه الخفاء وخمول
الذكر وهذا القطب هو الذي يحكم الحكمة مدبر العالم
وانسان المدينه وهو المسمى بقار قليب في قول سيبويه عليه السلام
نحن قاتبكم بالنزير بل قاتما النازيل فيسبانه به القار قليب في
آخر الزمان وقال الشيخ كمال الدين القاشاني في ناو يلا انه
الفران لا يعرف بالحى والحقفة الا المهدي فان نزل صلى الله
عليه واله ان الزمان اذا دار الى ان وصل الى النقطة التي بدء
منها مطابق لان الخاتمة للاولياء هو المهدي لانه في الحقيقة
هو الخاتمة للولاية والنبوة والرسالة والا فان والاهس

والثلاثة والشرع الاسود والديرة الكلى في قوله
فدنه بام الله لانه في ذلك لورود النبوة لا مضمك لا
بسي الامم كالتحج فانه لا يبقى بعد وفاته الا بالقصر
اقول روى الشيخ في العبد فسد عن جسد ضعيف في
ابو جعفر عليه السلام بنافع لقائه من الزكر والمفرد تصد
وبنف عدة اهل بدر ووجههم انهم من اهل بدر واليه
من اهل الشام والاهل من اهل العراق مع ما ساء
ان يفهم وروى المسعودي في كتاب اثبات الوصية ان الله
عز وجل اصبر وينصر لدينه مسلون الذم الى اخره قال
رجل سئل عن نصيبهم فقال ثلثمائة وثلاثه عشر صحابا
طائون وثلثمائة وثلاثه عشر اصحاب يوم بدر مع قس
م واثمائه وثلثه عشر اصحاب العاشرة من حدوسنوب
رجلا قدس في المرامع الحسين في يومه له هذا حرم
اردا امرد في ارجل الحسين ولعله في غاف في
لا يفتي سالة سحره في دفع شهاب المليون وانه في
والبراهين وتعرض لكثرة من شاهد القائم من اهل البيت
وفوا شر اجارا لاثنته القاهر برعبه وظهره وانشا
عليه السلام الشيعه وفتحها لاثنته من عصر استدا
الى محمد العسكري في العراق واليمز وودله وطرسشان

توقيع حضر عسكري

٢٢

واهو ازواج اسرارهم وكاشان وغيرها من البلدان
وفور نصيفاتهم وباليافانهم وشدة درعهم وتحفقاتهم
بما لا ينفي معه بحال المربان وحاشاهم ثم حاشاهم عن
التواطؤ على امر الاعداء فانه لبراهين وسطوع الحق من
الافق المبين وليس يصح في الانها مشي اذا احتاج
النهار الى دليل وناهيك في هذا الباب من اجتهاد
المؤرخين وفهارس المصنفين في احوال العلماء والروايات
وضبط الاثبات والثقات وتتم الكلام بقول توقيع
وجده بخط سيدنا ابي محمد العسكري عليه ما شهد به
اجماع من العلماء المعظم منهم الحق الذواب والحق العليم
محمد الحضري هو هذا قد صدق ما دعى الكتاب في اقامه
التبوة والولاية ونور ناسع طرائق ما علمه القوة والمجد
فحق نبوت الوعد وغوث السدى وقينا السيف والقلم
في العاقل ولواء الحمد في الاجل فاستأضنا حقله الدين
حلفه البقي ومصابيح الامم ومصابيح انوار الحكيم البصير
حائذ الاصطفاء لنا عهدا مسمى لواء وروح القدس
في جناز الصاعورة ذات من جذاثنا الباكورة وشبهتنا
القشة الناجية والفرفرة الركة صار والنادر اوصونا
وعلى الظلمة الباعورة وسيفهم بياض الجحور ان بعد

وقاها في فان خيت

٢٣

لطي السنين لتمامهم وظهور الطواهي من السنين
وهذا الكتاب درة من درر الترخيد ونظرة من بحر الحكمة
وكلمة الحسن بن علي العسكري في سنة اربع وخمسين
ورماتين ومما ينبغي المواظبة عليه في البيت الذي
افرجح والاحتاج في الدعاء سيما الدعاء الذي
عبد الله من بين المعروف بدعاء الخوف وهو
يا رحيم يا مقلب القلوب ثبت قلبي على دينك
في القوت بما رواه الحسن بن ابي عوف عن ابي موسى
وقال بلغني ان الصادق كان يامر شيعته ان يستنابوا به
مد كلمات الفرج وهو هذا اللهم انك شئت ان تصيب
ونفك الاقدام وانت دعيت بالالتين واليك بينهم
انجوسهم في الاعمال رمتا افصح بقاوتين قومين في الحق
انت خير الفاضلين اللهم انك تكو بك عتبة بيتك
قله عديدا وظاهر الامداد عليك وذو القدر البصير بنا
ففرج اللهم ذلك بعدل نظيرة وايد رحيم بركة الحق
امين يا رب العالمين وتتم الكلام بمذاق الله مصليا وخرج
من مخبره ونايته بيننا الجانية العبد المذنب لشفاعته
التي علمت له المرحى لا يبعد في عداوتهم علومهم وحدا
احكامهم فاعاد الحاج واول الحاج ميرزا محمد القمي في

مروند که زانین سب خندان	بمن خوش خواهی از غرض خندان
قدم در کربلا بگذار و بستان	سر نیز خون زده سب زه خندان
نوازد سب خدا از شکر خندان	بکش بهر انگوشی شیر خندان
خبر دار بکه از بیم سب خندان	در کمر جوی غافل از شه سب خندان
شاید بوی چنان سب خندان	جدان کردند از شن سب خندان

الحمد لله رب العالمین
 علی یومین هذا الطبع الطبی
 هذا هو متوفی المطوب الذی یراح
 به القلند و یروح به القلند و یراح الانظار و یراح
 الی نظام العبد الاغصان و یحالی فی الامکار و ینفع به
 العالم و العاکم الاغصان و هذا الکتاب المستوی از معین
 الحسین المنیر علی الاعادین و الاخبار الصغیرة
 فی فقه الطیف و غیرها المولانا ابی قحطه الحسن علی کس
 زید و الله یوفی کفایه ان الله اعلم بالمقربین و ساعده من
 نعمه و طبعه احسن الانطباع و هو من تصدک لطبع الکتاب
 المندوب و الموندی لا مانع الحاح
 شیخ احمد شیرازی فیه الله عز و جلا
 الغفور الخازن و کان من انوار الطبع فی شهر رجب
 الثانی ۳۳۳ او کاتبه علی
 الکتاب المستوی و الطهر



